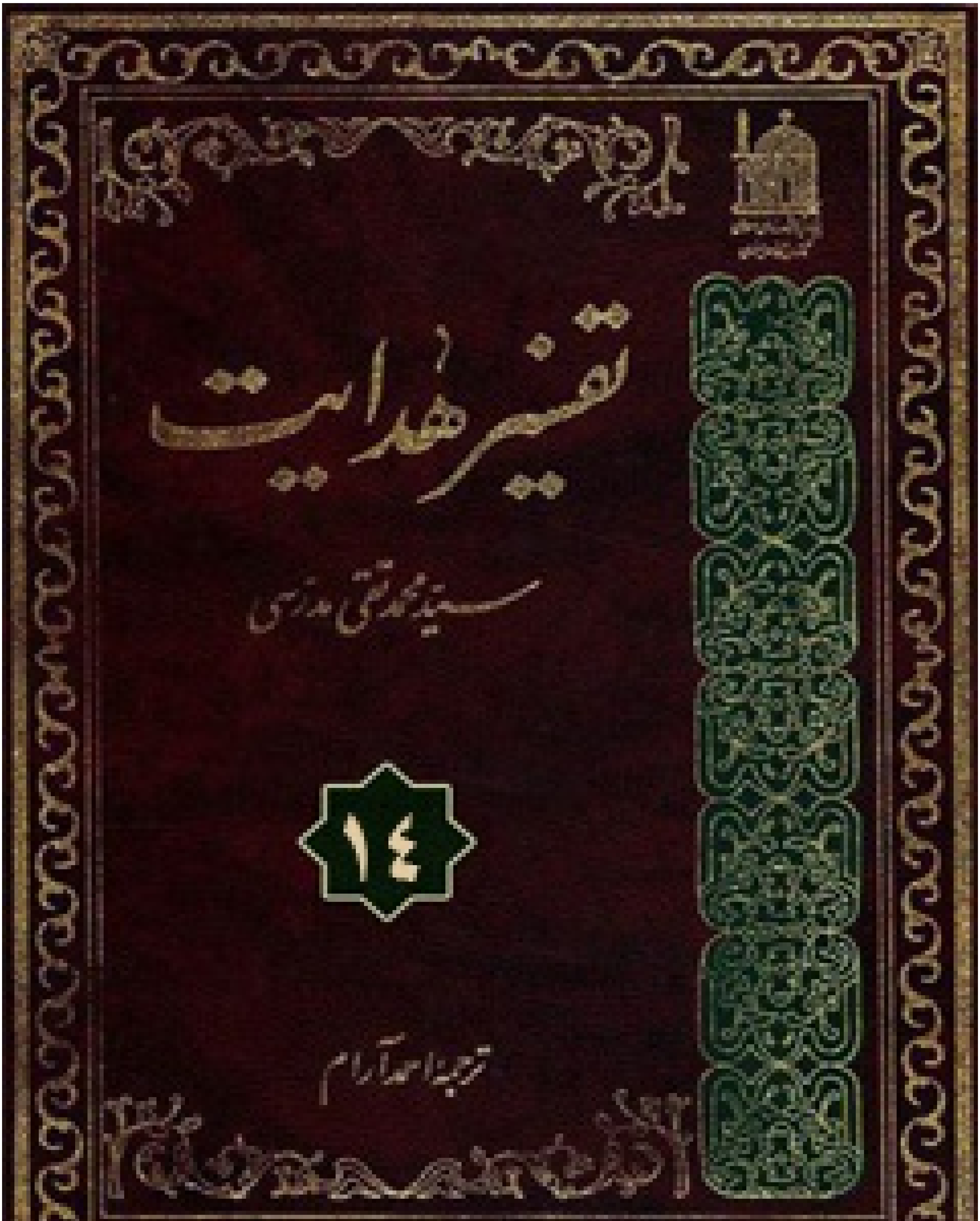

تفسیر هدایت
سید محمد تقی مدرسی
۱۴
ترجمه احمد آرام

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۰۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN 964-444-160-5

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ۳-۱۶۱-۴۴۴-۹۶۴ ISBN ج. ۱۳) :) ۱-۱۶۲-۴۴۴-۹۶۴ ISBN ج. ۱۴) :) -۱۶۳-۴۴۴-۹۶۴ ISBN x ج. ۱۵) :) ۸-۱۶۴-۴۴۴-۹۶۴ ISBN ج. ۱۶) :) ۶-۱۶۵-۴۴۴-۹۶۴ ISBN ج. ۱۷) :) ۴-۱۶۶-۴۴۴-۹۶۴ ISBN ج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورهٔ ذاریات

اشاره

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الأعمال با اسناد از ابو عبد اللّه-علیه السلام-آمده است که گفت:«هر کس سورهٔ«الذاریات»را در روز یا شب خود بخواند،خدا زندگی و معاش او را اصلاح می کند،و روزی گسترده بهرهٔ او می سازد،و در قبر او چراغی روشن می کند که تا روز قیامت خاموش نخواهد شد».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵،ص ۱۲۰ /۱۴

زمینهٔ کلّی سوره

همان گونه که بادهای تند خرده ریزها را پراکنده می سازند،و همان گونه که ابرها بار سنگین باران را به سرزمینهای تشنه می رسانند،و همان گونه که کشتیهای سنگین بار در دریا پیش می روند،و بدان صورت که فرشتگان روزیهای بندگان را میان ایشان تقسیم می کنند،به همان گونه هم وعدهٔ خدا هم راست و حقّ است و تحقق پیدا می کند.چه وقت؟در روز جزایی که در آن شکی نیست.

آیات سورهٔ ذاریات که بر گرد محور مسئولیت تنظیم یافته،ما را به تدبیر

ص: ۷

برقرار شدۀ در آفرینش هدایت می کند،و به این که هر چیز به اندازه،و برای مدتی، و بنا بر حکمتی آفریده شده است.آیا ممکن است انسانی که همۀ چیزها مسخّر او قرار داده شده،بیهوده به حال خود رها شود،و آیا امکان آن وجود دارد که آفرینش او عبث و بدون حکمت و بی هدف بوده باشد؟ هرگز...سوگند به آسمان تنظیم یافتۀ همچون حلقه های زرهی متین و محکم که رسالت حقّ است،و از این روی کسانی در آن اختلاف کردند،یا از آن منحرف شدند که از دروغگویان اند و جز در پی گمان روانه نمی شوند،و کارها را جدّی نمی گیرند،و بلکه موجهای آرزوها ایشان را در خود پوشانده است،و از آنچه که چشم به راه ایشان است غافل ساخته،و به ریشخند می پرسند که:جزا چه وقت خواهد رسید؟آیا می دانند که روز جزایی که ایشان را بر آتش عرضه خواهند کرد چه وقت است،و پیش از این که ۱۴/ آنان را در آن اندازند،به ایشان گفته می شود:

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ .

آیا این جزای بر حق برای آن نبوده که انسان را از خوابش بیدار کند،و از غرق شدن در سهو و غفلت نجاتش دهد؟آری چنین بود.و از سوی دیگر به پرهیزگارانی بنگر که به روز جزا ایمان پیدا کردند و از آتش و از آنچه در دنیا ایشان را به طرف آن می کشید اجتناب ورزیدند.امروز آنان را در کجا می بینی؟آنان در باغها و در میان چشمه ها به سر می برند،و به همان گونه که در دنیا به بخشندگی پرداختند،امروز آنان را می بینی که بخشش خویش را از پروردگارشان دریافت می کنند.آیا به کدام کار بزرگ پرداختند تا به این درجات بلند رسیدند؟شب را جز اندکی از آن به خواب و آسایش نمی پرداختند و بیدار می ماندند و به پرستش پروردگار خویش می پرداختند،و سحرگاهان از او آمرزش طلب می کردند تا از گناهان پاک شوند و به مغفرت و رضای پروردگارشان دست یابند،و در اموال خویش به حقی برای سائل و محروم،علاوه بر حقوق واجبی که بر عهده داشتند،به سبب نیکوکاری و فضیلت،قایل بودند.

آیا همین برای پرداختن به کارهای صالح شایسته نیست،و آدمی را به

طرف بزرگی و بزرگواری پیش نمی برد؟و از سهو و غفلت و بیهودگی دور نمی کند؟ چون به زمین بنگری و ببینی که چگونه برای زندگی آماده شده،و به خود بنگری که چگونه محتوی عالم بزرگی است که آیات آفرینش در هر یاخته از یاخته های آن به صورت مختصر مشاهده می شود،و به آسمان نظر کنی و دریابی که چگونه رزق خدا و فضل او که وعده اش را به بندگان خویش داده است از آن فرو می ریزد...خواهی دانست که او حق است به همان گونه که تو در گفتهٔ خود شک نمی کنی.

و قرآن از مهمانان مکرّم ابراهیم(ع)برای ما مثل می زند:و این که چگونه به سبب فرمانبرداری از خدا به او مژده دادند که فرزند دانایی نصیب او خواهد شد، و حاملان عذاب برای قوم لوط بودند که پیامبری او را تکذیب می کردند.آیا این دلیل بر آن نیست که وعدهٔ خدا راست است و حتما تحقق پیدا خواهد کرد،و این که رسالت حق است و سهو و لهو و استهزایی با آن همراه نیست؟ به همان گونه که مستجاب شدن دعا برای زن سترون به پیری رسیدهٔ ابراهیم گواهی بر تدبیر /۱۴ خدا برای آفریدگان او است،و این که وعدهٔ او به ما که گفته است مرا بخوانید و دعا کنید و به اجابت رسیدن آن را ضمانت کرده، وعده ای راست است.

در این سوره از عاقبت فرعون سخن می رود که رسالت و فرستادگی موسی را تکذیب کرد که با نشانه های آشکاری به نزد او آمد،پس خدا او-و سپاهیانش- را گرفتار و در دریا غرقشان کرد...و به همین گونه به داستان قوم عاد اشاره می کند که باد ویرانگری بر آنان فرستاده شد،و به قوم ثمود که گرفتار بانگ و صیحه شدند،و داستان قوم نوح که طوفان آنان را فرا گرفت و هلاکشان کرد،و همهٔ آنان از فرمان خدا سرپیچی کردند و همین مایهٔ هلاکشان شد،پس آیا این سهو است یا شوخی؟ هرگز چنین نیست...و خدا آسمانها و زمین را جز به حق و حکمت نیافریده است،پس حکمت آفرینش جنّ و انس(با آن آزادی که به ما داده است)

ص :۹

چیست؟ بیایید تا به آسـمانی بنگریم که خدا آن را با نیرو آفرید و به آن گسترش بخشـید،و به زمینی که آن را با رحمت خود مفروش کرد،و از هر چیز جفت جفت آفرید،تا شاید از این راه به یگانگی و نیکی سازندگی و تدبیر او پی ببریم.

آیا همهٔ این حقایق گواه بر وجود چه بصیرت و بینشی است؟آیا گواه بر آن نیست که او،سبحانه و تعالی،مدبر و سلطان نگهبان است؟آیـا نبایـد به او پناه بریم تا از تنـد بادهای فتنه ها و طوفانهای عـذاب در امان بمانیم،و از شـر شـرکا و انـدادی که در دنیا حقوق ما را غارت می کننـد و در آخرت ما را به سوی جهنم رهنمون می شوند بیاساییم؟ برای همین است که رسول ما(ص)و دیگر صاحبان رسالتهای الاهی مبعوث شـده بودنـد،ولی مردمان تمرّد و نافرمانی کردند و به هر یک از ایشان نسبت شاعری یا جادوگری یا دیوانگی دادنـد،آیا مردمان به قبول رسالت یکدیگر را سـفارش کردند یا سـر به طغیان برداشـتند؟ آنان را به حال خود واگذار،و به دیدار مؤمنان شتاب و آنان را به یاد داشته باش،که این یادآوری به سود ایشان است.

فرسـتادگان خدا برای آن آمدند تا آدمی را از یوغ بندگی مشرکانه رهایی بخشند و به فضاهای گستردهٔ بندگی /۱۴ پروردگار یگـانه شـان برساننـد.و این خود حکمت آفرینش جنّ و انس است،و خـدا آنان را نیافریـده است تا از ایشان سودی برد یا به او چیزی دهند،و او سبحانه و تعالی برتر از آن است که نفعی،هر اندازه کوچک،از بندگانش به او رسد.

پس پایان کار سـتمکاران و کافران چه خواهـد بود؟آنان را به حال خود واگـذار تا در طلب عذاب شـتاب ورزند،که نصـیب و بهرهٔ ایشان از آن تضـمین شده است،و آنان همچون پیشـینیان خود معذّب خواهند شد،و در روز بازگشت و معاد که آنچه مایهٔ استهزای ایشان بود احاطه شان خواهد کرد،و گرفتار ویل و لعنت خواهند شد.

بدین گونه سوره به چیزی پایان می پذیرد و معلوم می شود که محور اساسی این سوره حکمت آفرینش انس و جنّی است که در عبادت او تجسم پیدا می کند.

سوره الذّاریات

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلذّٰارِيٰاتِ ذَرْواً (١) فَالْحٰامِلاٰتِ وِقْراً (٢) فَالْجٰارِيٰاتِ يُسْراً (٣) فَالْمُقَسِّمٰاتِ أَمْراً (۴) إِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَصٰادِقٌ (۵) وَ إِنَّ اَلدِّينَ لَوٰاقِعٌ (۶) وَ اَلسَّمٰاءِ ذٰاتِ اَلْحُبُكِ (٧) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (٨) يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (٩) قُتِلَ اَلْخَرّٰاصُونَ (١٠) اَلَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سٰاهُونَ (١١) يَسْئَلُونَ أَيّٰانَ يَوْمُ اَلدِّينِ (١٢) يَوْمَ هُمْ عَلَى اَلنّٰارِ يُفْتَنُونَ (١٣) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (١۴) إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ (١۵) آخِذِينَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ (١۶) كٰانُوا قَلِيلاً مِنَ اَللَّيْلِ مٰا يَهْجَعُونَ (١٧) وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (١٨) وَ فِي أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ لِلسّٰائِلِ وَ اَلْمَحْرُومِ (١٩)

معنای واژه ها

۱ الذاریات:بادهایی است که گرد و غبار و چیزهای دیگر را پراکنده می کنند.

۲ فالحاملات وقرا:چیزهایی است که بار سنگینی را حمل می کنند،خواه ابرهایی باشد که بارانها را با خود

حمل می کنند یا کشتیها که انسان و دیگر چیزها را از جایی به جای دیگر می برند،و سبب انتقال آنها ذاریات است.

۳ فالجاریات:یعنی کشتیها یا ابرها.

۴ فالمقسمات أمرا:آنان فرشتگانی هستند که خدا آنان را آفریده و قسمت کردن کارهای جهان را بر عهدهٔ آنان قرار داده است.

۷ الحبک:یعنی طریقه ها و راههای خوب.

۹ یؤفک:انصراف پیدا کند.

۱۰ الخراصون:خرّاص کسی است که بدون علمی تخمین می زند.

۱۷ ما یهجعون:هجوع به معنی خفتن است،یعنی اندکی از شب را می خوابند،پس«ما»در آن زائده می شود،یا اندکی از شب را نمی خوابند که در این صورت«ما» نافیه است.

۱۸ بالأسحار:مقصود از سحر ثلث آخر شب است.

می پرسند روز رستاخیز کی خواهد بود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در سورهٔ مکّی و الذّاریات که محتوی شصت آیهٔ مبارکه است،این گفتهٔ خداوند تبارک و تعالی را در آیهٔ پنجاه و ششم می خوانیم: وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ

ص:۱۲

وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ و جنّ و انس را جز برای آن که عبادت و بندگی کنند نیافریدم»،و چنان که گذشت و پیشتر به این مطلب اشاره کردیم،بعضی از آیات قرآنی محوری برای سیاق قرآنی در سوره محسوب می شوند،و شاید یک آیه در سوره کلید راهنمایی برای فهم تمام سوره بوده باشد،و آیهٔ محور آن است که سوره برای آن و تمرکز بخشیدن به مفهوم و مضمون آن آمده است،همچون آیهٔ شوری در سوره الشّوری یا آیهٔ نور در سوره النور و آیهٔ حدید در سوره الحدید و نظایر آنها.

شاید آیه کریمهٔ: وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ در سوره الذاریات محور بوده باشد،از آن روی که ما-افراد بشر-را بر آن برمی انگیزد که با همهٔ وجودمان به پروردگار جهانیان توجه کنیم،و از سنگینیهای مادی و فشارهای نفسانی و بندها و گرفتاریهای اجتماعی خلاص شویم،و از گناهان و نادانیهای خود به او پناه بریم،و از آن سستی و ناتوانی که ما را فرا گرفته است به قدرت و قوت او چنگ زنیم.

عبادت و پرستش خدا به معنی آزاد شدن و رهایی از هر عبودیت و بندگی دیگر است،از بندگی هوی و هوس و شهوت و مال و سلطه،و آداب و سنتها و عرفیّات،که در نتیجهٔ آن انسان به کرامت تمام دسترس پیدا می کند،و در آن هنگام به تراز نزدیکی به خدا می رسد و پروردگارش به او قدرت و توانی محدود ناشدنی می بخشد،و زندگی و حیاتی که پایان نمی پذیرد.و در حدیثی قدسی از پروردگار عزت سبحانه و تعالی آمده است که او می گوید:«ای پسر آدم!من بی نیازم و فقیر و نیازمند نمی شوم،پس فرمان من بر،تا تو را بی نیاز سازم و فقیر نشوی؛ای پسر آدم! من زنده ام و نمی میرم،در آنچه به تو فرمان داده ام از من اطاعت کن تا تو را زنده ای سازم که مرگ ندارد؛من به هر چیز می گویم:باش،پس می باشد و به وجود می آید، در آنچه به تو فرمان داده ام از من فرمانبرداری کن تا چنان شوی که به چیزی بگویی:باش و او بباشد و موجود شود». (1)

۱- ۱) -کلمه اللّه،ص ۱۴۰.

در آن هنگـام آدمی جانشـین و خلیفـهٔ خـدا،نه تنهـا در زمین،بلکه در طبیعت نیز می شود،و در حـدیثی از امام جعفر بن محمّد الصّادق-علیهما السلام-آمده است که گفت:«هر که از خدای عزّ و جلّ بترسد،خدا هر چیز را از او می ترساند». (۱) .

در آن حـال کـه عکس ایـن شـود و آدمی جز خـدا را پرسـتش کنـد،ضـعیف و حقیر می شـود و هیـچ حـول و قـوتی نخـواهد داشت:«و هر کس که از خدای عزّ و جلّ نترسد،خدا او را از هر چیز می ترساند» (۲) .

شرح آیات:

[۱-۴]

سوره الـذاریات با آیه هایی آغاز می شود که اشاره به چیزهایی از مظاهر قـدرت خـدا و تجلیهای تـدبیر او دارد:پس این دورهٔ زنـدگی که بـا بادهـایی آغاز می شود که سـبب بارور شـدن گیاهان و به وجود آمـدن تخمهای گیاهان و پراکنـده شـدن آنها است،و سـپس ابرهـای سـنگین شـدهٔ از آب را به آسانی در آسـمان جا به جا می کنـد و آنها را به تقـدیر حکیمی به هر جا که ضروری است می رسانـد ۱۴/ و سـبب روییـدن گیاهان و رشد آنها می شود،و از این نعمت سـرزمینهای دور و نزدیک همگی برخوردار می شوند.

دهها هزار از سنتها و نظامها در کار تدبیر این دورهٔ گیاهی می شود که در آن هر عامل به انجام دادن نقشـی که بر عهده دارد می پردازد،و عوامل به کامل کردن کار یکدیگر چنان مدد می رسانند که زندگی و حیاتی از خیر و برکت فراهم آید.

آیـا در این عـبرتی وجـود نـدارد که راهنمـای مـا به تقـدیر و تـدبیری است که در ورای آن قرار گرفته است،و انسـانی که این دستگاه تکامل یافته از عوامل به خدمت او می پردازد،ممکن نیست به بیهوده آفریده شده باشد یا بیهوده به خود واگذار شود.

۱- ۲) -بحار الانوار،ج ۷۰،ص ۳۸۱.

۲- ۳) -همان جا.

او نیز به حکمتی رسا و کامل به وجود آمده است،و بر وفق سنت و قراری نافذ از دنیا خواهد رفت،و سنّت جزای عادلانه دربارهٔ او داوری خواهد کرد.

آیات کتاب مبین با بلاغتی معجز آسا و سوگندهایی به یکدیگر پیوسته در پی هم می آید تا ما را از آن بینا سازد که وعید حق است و جزا بدون شک وقوع پیدا خواهد کرد،و این از آشکارترین هدفها در آیات قرآن است که پس از این به تکرار در آغازهای سوره های آینده با آن رو به رو خواهیم شد،و از هدفهای گوناگون آنها، همچون پیشتر،باز هم سخن خواهیم گفت.

وَ الذّارِیاتِ ذَرْواً

«سوگند به پاشندگان و پدیدآورندگان پراکندگی».

آنها بادهایی است که گرد و غبار و برگها و دانه ها را پراکنده می سازد.

چه اندازه قوّت برای آنها مقدّر شده،و چه بزرگ است تدبیر آن کس که این بادها را مسخر کرده و به پراکندن تخمها در بیابانها و دشتهای دور از یکدیگر برانگیخته است...

در آن بیندیش که اگر باد از وزیدن باز می ماند و این بادهای ملایم و تند و هولناک وجود نمی داشت،چگونه بذرهای گیاهان طبیعی که هر یک از آنها مکمل دیگری است،می توانست در زمین پراکنده و منتشر شود،و این همه ضرورتی برای کمال یافتن دوره های زندگی گیاهی و جانوری به شمار می رود.

چون از سرزمینهای پهناور عبور می کنیم و آثار زندگی را در جای جای آنها به چشم می بینیم،از آنچه در پشت سر آنها از اسرار پراکنده شدن گیاهان و جانوران است بی خبریم، ۱۴/ و از این که هر یک از آنها چه نقش بزرگی در دستگاه تکامل یافتهٔ زندگی دارد،و اگر فکر می کردیم و می دانستیم که چرا چنین است،تازه کاری جز این از دست ما بر نمی آمد که خدا را تسبیح کنیم و بگوییم:اللّٰه اکبر.

فَالْحامِلاتِ وِقْراً

«و سپس سوگند به حمل کنندگان و برندگان سنگینیها».

پس از آن که تخمها در زهدان زمین قرار گرفت،بادها به مراکز ابرها در بالای دریاها و اقیانوسها جریان پیدا می کند و این توده های آب سنگین را به

جاهایی دور از محلّ فراهم آمدن آنها انتقال می دهد تا از بالا آب بر زمینها فرو ریزد و آنها را سیراب کند و هیچ جای خشکی باقی نماند،و در جای دیگر سبب فیضان و افزایش ریزشی زیانبار شود.آیا چه کس کار این ابرها و جاهای آبیاری آنها را مقدر کرد؟آیا این کار مدبّر حکیم نیست؟ فَالْجٰارِیٰاتِ یُسْراً «پس سوگند به روان شدگان به آسانی».

این ابرها به آسانی جا به جا می شوند،و سپس می بارند و ریزابه ها و رودها را پر می کنند،و بر بالای آنها کشتیها به آسانی آمد و شد می کنند که بهترین وسیله برای مبادله کردن کالاها در میان اقوام و ملتها به شمار می روند و از زمانی که خدا انسان را آفریده تا امروز چنین بوده است.

فَالْمُقَسِّمٰاتِ أَمْراً

«و سوگند به تقسیم کنندگان امور و کارها».

آنان فرشتگانی هستند که بر امر خدا در تدبیر و تنظیم این عوامل حیاتی و تقسیم کارهای آنها اشراف و نظارت دارند.

در حدیث آمده است که«ابن الکوّا(که از خوارج بود)از امیر المؤمنین(ع)دربارۀ اَلذّٰارِیٰاتِ ذَرْواً پرسش کرد و او گفت:باد است،و چون از فَالْحٰامِلاٰتِ وِقْراً پرسید،گفت:آن ابر است،و دربارۀ پرسش از فَالْجٰارِیٰاتِ یُسْراً گفت:آن کشتیها است،و از فَالْمُقَسِّمٰاتِ أَمْراً گفت که:آن فرشتگانند.» (۱) /۱۴ [۵]

اگر معنی قسم در نزد ما-ما آدمیزادگان-پیوستن موضوعی به موضوع دیگر به صورت متعارفی است،در کلام پروردگار مقصود از آن پیوستن به حق است.آیا می دانی که چون بگویی:به جان تو راست می گویم،معنی آن چیست؟آیا معنی آن این نیست که راستگویی خود را به جان خود پیوسته ای و چنان می پنداری که آنها چنان پیوستۀ به یکدیگرند که اگر یکی از آنها(راستگویی تو)نابود شود،آن دیگری(جانت)نیز نابود خواهد شد؟

ص:۱۶

۱- ۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۲۰.

و گاه دو موضوع واقعا به یکدیگر پیوستگی ندارند،بلکه فقط به تقدیر و نظر تو چنین است.

ولی قسم در کلام خدا حکایت از آن دارد که با آنچه بدان اتصال دارد، این اتصالی بر حق است و شکی در آن نیست،پس چون در قرآن می خوانیم وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ وَ طُورِ سِینِینَ وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ که پس از آن چنین می آید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ،معنی آن این است که اتصال و پیوندی واقعی میان آفریده شدن وی در بهترین ساختمان و اندام و میان تین(انجیر)و زیتونی(که طعام وی از آنها است)،و طور سینین(که شهرها را از تندبادها و دشمنان حفظ می کند، و بسیاری از عوامل تمدن را فراهم می آورد)و البلد الامین(که مردم آن در آرامش به سر می برند)،یعنی بین همهٔ آنها و قوام آفرینش انسان وجود دارد.

چنین است در این جا که خدا به بادهای پراکنده ساز و ابرهای سیراب کنندهٔ زمین و کشتیهایی که به وسیلهٔ بادها به راه می افتند و فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند سوگند یاد می کند که میان همهٔ آنها و حقیقتی که پس از این می آید،رابطه ای است:

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ

«آنچه به شما وعده داده شده،راست است.» اولا:بدان سبب که آسمان که مدبّر این نبردهای بزرگ است خلف وعده نمی کند،و مگر جز عاجز کسی خلاف وعده می کند،و آیا حقّ آن داریم که برای مقام پروردگار نیرومند و قاهر /۱۴ مقتدری که بادها را به حمل کردن آن همه بارهای سنگین آب قادر ساخته و از بالای سر ما به هر جا که خواسته انتقال داده و زمین مرده را بار دیگر زنده کرده است،عجز و ناتوانی تصور کنیم؟هرگز نمی توانیم...او راستگو است و به وعده و وعید خود هر دو عمل می کند،و بر ما است که پیش از آن که سرزمین ما گرفتار ویرانی و هلاک شود از او بترسیم.

ثانیا:همهٔ آن نیروهای محیط بر ما نقش خود را بنا بر تقدیر پروردگار عزیز علیم ایفا می کنند،پس چگونه انسان می تواند به این تقدیر خاضع نباشد؟چگونه می تواند آن را فرو گذارد و پیرو هوای نفس خویش شود؟و برای چه از پیش و پس با

بیم دادنها و تهدیدها او را از عذاب سخت بر حذر می دارند؟هرگز او را به حال خود رها نکرده اند و چنین است تا روز جدایی برسد که در آن وعید راستین در انتظار او است.پس بهتر آن است که از آخرت بر حذر و بیمناك باشیم،و از آنچه موجب عذاب ما در آن جا می شود پرهیز کنیم،و بدین گونه است که حقایق سوگندهای پیشین به حقیقت وعیدی که بشر با آن مورد تهدید گرفته است،پیوستگی پیدا می کند.

[۶]

وَ إِنَّ الدِّینَ لَوٰاقِعٌ «دین و جزا وقوع پیدا خواهد کرد.» دین(آن جزای کاملی که اگر از پروردگار بترسیم به ما خواهد رسید)حق است،و در موعد مقرر خود خواهد رسید.

گفته اند:دین همان جزا است،و یوم الدّین روز جزا،و بنا بر این دین -بر حسب این نظر-در آخرت وقوع پیدا خواهد کرد.

ولی مثالهایی که قرآن،در آنچه پس از این می آید،از واقع تاریخ بشری در دنیا می زند،اختصاص به آخرت ندارد،و حتی کلمهٔ عامّ دین دنیا را هم شامل می شود.آری،جزای کامل و تمام در زندگی دیگر می رسد،اما جزای دنیا محدود است.

تقدیر خدا مبتنی بر حکمت است،و تقسیم امر به توسط فرشتگان بر وفق همین تقدیر صورت می گیرد،پس چگونه ممکن است با سلوك بشر و خیر و شرّی که برای خود بر می گزیند مربوط نباشد؟ ۱۴/ ایمنی و ترس،و پیشرفتگی و عقب ماندگی،و توانگری و فقر،و تندرستی و بیماری،و فراوانی و خشکسالی،همه فرمانبردار تقدیر پروردگار حکیم است،و شاید فهم این حقیقت درهایی از معرفت را در برابر انسان بگشاید،و کلیدی برای حل کردن معماهای آفرینش را در پیرامون وی در اختیار او قرار دهد،و در جستجوی علتها و سببها او را بر راه و روشی سالم استوار دارد،و سبب کوتاه شدن راه وی برای رسیدن به تمدن واقعی شود.آیا عقب ماندگی برخاستهٔ از جدایی موجود میان روش انسان و واقعیت او نیست،پس راه رهایی از آن شناختن پیوندهای موجود میان

آنها است به صورت پیوستگی موجود میان علت و معلول.

بیشتر مردم این حقیقت را نمی دانند یا از آن غافلند که ظواهر طبیعت و حوادث آن در فرمان تقدیری مبتنی بر حکمت است،و رفتار هر یک از افراد بشر -به اندازهٔ خود-در این ظواهر تأثیر می کند،و به همین جهت آرزوی آن دارند که زندگیشان بهبود پیدا کند،ولی هیچ در آن تلاش نمی کنند که رفتار خود را نیکوتر سازند،و قرآن پیوسته دربارهٔ این حقیقت تأکید می کند تا مگر ما بتوانیم از کوتاهترین و ایمن ترین راهها به هدف خود،که همانا بهبود بخشیدن به خویشتن است برای بهبود بخشیدن زندگی برسیم.

[۷]

سپس پروردگار تبارک و تعالی به آسمانی سوگند یاد می کند که با کمال استحکام و استواری بنا شده،و همچون زرههای حلقه دار است که حلقه های آن محکم به یکدیگر پیوسته اند.

وَ السَّمٰاءِ ذٰاتِ الْحُبُكِ

«و سوگند به آسمان تو بر تو.» شاید قرآن آسمان را به زره تشبیه کرده،و به همین سبب بر اثر این تشبیه برای آن سه صفت قائل شده باشد:

اول:این که همچون زره قوت و استحکام دارد.

دوم:این که زمین را از شهابها و آسمانسنگها و گازهای زهرناک حفظ می کند.

سوم:این که کرات موجود در آن به حلقه های زره می مانند که پراکنده اند ولی بعضی از آنها با /۱۴ بعضی دیگر پیوستگی محکم دارند.انسان در نخستین نظر چنان می پندارد که میان خورشید و زمین،یا میان زمین و ماه،یا میان جرمهای منظومهٔ شمسی و منظومه های موجود در کهکشانها رابطه ای وجود ندارد،ولی هرگز چنین نیست...تو گویی چیزی شبیه زیر پوش و زمینه ای از جاذبه همهٔ کرات و منظومه ها و کهکشانها را کاملاً به همان گونه ارتباط می دهد که حلقه های زره برای آن چنین می کنند.

[۸]

کنش و واکنش موجود میان جرمهای آسمانی و پاره های زمین لا بد

بازتابی بر تکامل موجود میان شناختهای دارد.مگر علم آینهٔ صافی برای آنچه واقع است نیست،پس وجود اختلاف و تناقض میان افراد بشر از کجا سرچشمه می گیرد؟و این همه نظرها و رأیهای متباین با یکدیگر چگونه پدید می آید؟و این همه نظریه هایی که بر اساسی استقرار ندارد از کجا فراهم می شود؟آیا این دلیل بر دامنه داری نادانی بشر نیست،پس چرا باید در برابر بصیرتهای وحی برای رأی خود تعصب نشان دهد؟ به گفته های آنان دربارهٔ خود وحی توجه کنید.آنان نمی دانند چگونه کفر ورزیدن خویش را به این حقیقتی که نزدیک است خود را به زور بر ایشان تحمیل کند،خوب و پسندیده جلوه گر سازند!آنان را می بینیم که گاه می گویند:او شاعر است،و گاه می گویند:نه بلکه دیوانه است،و گاه او را تهمت زن و دروغگو می خوانند.

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ

«شما در گرفتار با یکدیگر اختلاف دارید.» گفتند:مقصود آن است که در قضیهٔ وحی یا حشر یا رسالت یا ولایت با یکدیگر اختلاف دارند،پس معنی آن می شود که:شما در برابر گفته(وحی)با یکدیگر اختلاف دارید،پس ایستار شما چگونه است،آیا همچون دیگران که به آن کفر ورزیده اند منکر آن می شوید،یا به همان گونه که مؤمنان آن را پذیرفته اند به آن تسلیم می شوید؟ [۹]

این گفتهٔ تجسم یافتهٔ در وحی الاهی را حجتهای رسایی سند می شود، و کسانی به آن کفر می ورزند که گمراهیهای شیطان آنان را از آن دور کرده است.

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ

از آن منصرف می شود و آن را دروغ می شمارد و آن که انصراف حاصل کرده است.

امّا آن کس که در معرض گمراه کنندگیهای شیطانی قرار نگرفته،و از دروغ و دجل و انواع تهمت بستن به دروغ او دور مانده،از آن انصراف حاصل نمی کند،بدان سبب که حق است و شکی در آن وجود ندارد.

[۱۰]

آن که از حقیقت منصرف می شود،گرفتار پندارها و تصوّرها می شود.

آیا دیـده ای که آن کس که از مقـدار وزن خرمایی که بر سـر درخت است خبری نـدارد،به آن آغاز می کند که با تخمینهای نـادرست ارقـامی را برای آن وزن بیـان کنـد؟منحرفـان از حقـایق آفرینش نیز چنین انـد...و وای بر ایشان که چگونه با ذهنهای کوتاه و نارسا و شـناختهای محـدود در صدد آن برمی آیند که قضایای لطیف و ژرف آفرینش را تفسـیر کنند! قُتِلَ الْخَرّٰاصُونَ «مرگ بر دروغگویان.» این لعنتی ابدی است که پیوسـتهٔ به ایشان است،و کدام جرم بزرگتر از ترک علم و پرداختن به جهل،و رهـا کردن یقین به گمـان و وحی به دروغـپردازی است،و آیـا مصـیبتی برای آدمی بزرگـتر از گمراهی،و فتنه ای سـخت تر از نادانی وجود دارد؟ شاید آیه همهٔ انواع دروغپردازی و حکم کردن جز از راه علم و شناخت را به هر صورت شامل شود.

در معنی آیه گفته انـد که:آن نفرینی برای کشـته شـدن و فنا است،بدان سـبب که فایدهٔ وجود انسان علم و دانش او است،پس چون دانش خود را ترک کند مرگ برای او شایسته تر است.و به قولی:معنی آن طرد شدن از رحمت خدا است.

[۱۱]

آیا کسی را دیده ای که امواج دریا او را در میان گرفته است؟آیا چنین کسی می تواند چیزی را ببیند یا در مورد امری تصمیم بگیرد؟کسانی نیز که امواج پندارها و دروغسازیها آنان را فرا گرفته است،از حقایق غافل اند.

اَلَّذِینَ هُمْ فِی غَمْرَةٍ سٰاهُونَ

«آنـان کسانی هسـتند که در گرفتاری خود غافلگیر شـده انـد و از حقایق غافل مانـده انـد.» در آن هنگام که فکر او از تبلیغات بوقهای شـیطانی خلاص شود،موجی از انگیزش شـهوات او را در میان می گیرد،و چون از شـر آرزوهای فریبنده خلاصی یابد، امواج پریشانی و اضـطراب و ترس از آینده او را در میان می گیرد،و به همین گونه هجوم امواج هوسـهای نفسـی-یکی پس از دیگری-او را در میان می گیرد /۱۴ تا آن زمان که مرگ او را از چنگال آنها بیرون کشد.

[۱۲]

و به سبب پی در پی رسیدن گرفتاریهای برخاستهٔ از امواج هوا و هوس

و پندارهای برخاستهٔ از قلبهای ایشان،از حقیقت مرگ و واقعیت زندگی غافل می مانند،و پیوسته آن را از ذهن خود دور نگاه می دارند و می پرسند:آن چه وقت است؟ یَسْئَلُونَ أَیّانَ یَوْمُ الدِّینِ «می پرسند که:روز جزا چه وقت است؟» آن را مستبعد می دانند یا مورد استهزا قرار می دهند،و در نتیجه آن را به صورت جدّی در نظر نمی گیرند،و شاید برای آن بوده باشد که در اندیشه های غفلت انگیز غرق شده اند.

[۱۳]

و آن بدون شک خواهد آمد،و چون آمد،و چون چنین است،بر ما واجب است که خود را آمادهٔ برای رو به رو شدن با آن سازیم،از آن جهت که بسیار هراسناک است.مگر نه چنان است که آن کس که بر زین زمان سوار است،اگر هم ایستاده باشد باز زمان او را خواهد برد؟آیا چنان نیست که«هر چه چشم داشتنی است درآید،و هر چه درآمدنی است نزدیک است» (۱) که امیر المؤمنین علیه السلام چنین گفته است؟ از شتاب ورزیدن برای روز جزا چه می خواهند،آیا برای آتشی که بدنهاشان را می سوزاند این اندازه شتابزده شده اند؟ یَوْمَ هُمْ عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ «آن روز است که ایشان را با آتش می آزمایند.» به همان گونه که طلا را برای آزمایش بر آتش عرضه می دارند،و چنان می نماید که کافران را نخست بر جهنم عرضه می دارند،و پس از آن است که در آنشان می اندازند،و شاید این برای آن است که حکم جاودانگی ایشان در آتش را برایشان بخوانند،به همان گونه که برای محکوم به مرگ حکم و خصوصیات آن پیش از اجرا کردن این حکم مرگ خوانده می شود.

[۱۴]

در این لحظهٔ هولناک،پاسخ پرسشی از ایشان که به عنوان استهزا

۱- ۵) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۰۳.

طرح می کردند،به آنان داده می شود /۱۴ و طبیعتا پاسخ از گونهٔ پرسش است:

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ

«بچشید آزمایش خودتان را.» این همان آتشی است که آن را ریشخند می کردید.این همان فتنه و آزمایشی است که در دنیا به صورت اوامر و نواهی و واجبات و محرّمات تجسّم پیدا کرد.و امروز به صورت واقعی آن که آتشی زبانه کش است عرضه می شود.

هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

«این همان چیزی است که برای رسیدن به آن شتابزده بودید.» از این پاسخ ماهیت پرسش آنان آشکار می شود که آکندهٔ از تمسخر و انکار بوده است.

[۱۵]

در کنار دیگری از تصویر پرهیزگارانی را مشاهده می کنیم که خودشان را از سببهای سوخته شدن به آتش محفوظ نگاه داشتند،و آنان را در باغها و در کنار چشمه ها مشاهده می کنیم.

إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ

«و پرهیزگاران در باغهای بهشت و چشمه های آن جای دارند.» که هر باغی نعمت خود را دارد،و هر چشمه ای یک نوشیدنی معلوم،و آنان در آنها گردش می کنند و از آنچه دوست دارند لذّت می برند.

[۱۶]

آخِذِینَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ «آنچه را که پروردگارشان به آنان عطا کرده است دریافت می کنند.» به همان گونه که در دنیا آموزشهای پروردگارشان را دریافت می کردند و به آنها تسلیم می شدند،امروز پاداش بزرگ آن را دریافت می کنند.

گفته اند:أخذ و گرفتن در این جا به معنی مالک شدن است،چنان که گفته می شود:فلانی کشورها را گرفت،و بنا بر این بهشت صورت موقّتی ندارد بلکه ملک دایمی ایشان است،و به قولی:صیغهٔ کلمهٔ«آخذین»دلالت بر مستمر بودن گرفتن ایشان دارد،بدان سبب که نعمتهای بهشت را نمی توان یک مرتبه گرفت،از آن روی که بی نهایت است.

ص :۲۳

نیز گفته اند:اخذ عبارت از گرفتن به خرسندی و پذیرش است،و به همین سبب آنان به نعیم بهشت راضی و خرسندند،و آن هم با چه رضایتی! کلمه،چنان که ظاهر است همهٔ این معانی و بیش از آن را تحمل می کند.

این گرفتن در مقابل بخشیدن ایشان است،چه ایشان در دنیا،پیش از رسیدن به آخرت،در زمرهٔ نیکوکاران و محسنان بوده اند.

إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ

«آنان پیش از این از نیکوکاران بودند.» و احسان ایشان نسبت به خودشان با طاعت و فرمانداری از امر خدا بود،و نسبت به مردم با انفاق کردن و صدقه دادن،و بهای آن رسیدن ایشان بود به پاداش بزرگ خدا.

[۱۷]

کوشش متقیان در روز برای رسیدن به هدف نیکوکاری بود،و هنگامی که به خانه های خود باز می گشتند،آنها را محرابی برای عبادت و فرصتی برای شب زنده داری قرار می دادند،پس آنان را می دیدی که بر پای ایستادگانند و نزدیک است که ارواح پاک ایشان،به خاطر شوقی که به خدا دارند و برای دور ماندن از عذاب او،از بدنهاشان جدا شود.

معرفت ایشان نسبت به پروردگارشان و چشم داشت آنان به نزدیکی و تقرب به او،نمی گذارد که تنهاشان در بستر به آرامش برسد،و آیا ممکن است کسی که خواستار کاری بزرگ باشد به چنین آرامش و استراحت برسد؟ ترس ایشان از خشم پروردگارشان و عذاب شدید او،خوابگاههای ایشان را برایشان ناهموار می سازد و به تنشان آزار می رساند.مگر کسی که می داند که محکوم به اعدام شده و فردا حکم دربارهٔ او اجرا خواهد شد،می تواند در آن شب به خواب رود؟ كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ «اندکی از شب را به خواب می گذرانیدند.» گفته اند که:هجع به معنی خوابیدن در شب است،و شاید بنا بر آنچه در

لغت از مفردات آن آمده،کلمه الهامبخش سه سایه باشد:

اول:نبودن سکون و آرامش کامل در خواب،و به سبب دلبستگی قلوب پرهیزگاران به آخرت،این قلب به سکون کامل در هنگام شب نمی رسد،بلکه اندامهای ایشان در شب آرام می گیرد و خواب سبکی دارند،و از همین ماده است تهجاع که به معنی خواب /۱۴ سبک است.

دوم:خواب در اول شب و نه در پایان آن.و گفته اند هجعه خواب سبک اول شب است.

سوم:خواب پاره پاره شده در قسمتی از شب.و گفته اند:الهجع من اللیل پاره هایی از شب است،و گفته می شود:پس از هجعی(پاره ای)از شب به دیدار من آمد. (۱)

آیه به ظاهر خود بر آن دلالت دارد که خواب آنان در هنگام شب،بنا بر آنچه از آیات دیگر برمی آید اندک بوده است،همچون: قُمِ اللَّیْلَ إِلاّ قَلِیلاً «شب را،جز اندکی از آن،(به نماز)بایست»، (۲) و این گفتهٔ او: وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلاً طَوِیلاً «و از شب قسمت درازی را مخصوص تسبیح گفتن و سجده کردن به خدا قرار ده»، (۳) و این گفتهٔ او: أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ «آیا آن کس که فرمانبردار است و ایستاده به بندگی در پاسهای شب و از آخرت نگران و ترسان». (۴)

این آیه را تفسیری دیگر است و آن این که:آنان قیام شب را جز اندکی ترک نمی کردند،و در این باره روایاتی به ما رسیده است؛از محمد بن مسلم روایت شده است که او از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ پرسش کرد که: کانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ و او گفت:«کمتر شبی می شد که

۱- ۶) -نگاه کنید به المعجم الوسیط،ج ۱،ص ۹۷۳،۹۷۴.

۲- ۷) -المزّمل ۲/.

۳- ۸) -الانسان۲۶/.

۴- ۹) -الزّمر۹/.

این نماز شب از ایشان فوت شود.» (۱) دو تفسیر با یکدیگر تفاوتی ندارد،پس ایشان همهٔ شبها را،جز اندکی،به قیام برای نماز شب می پرداختند.

نصوص دینی فراوانی دربارهٔ قیام اللیل و به عبادت پرداختن برای نزدیکی به خدا و مشمول عنایت او شدن به ما رسیده است، ۱۴/ که این کار در تاریکی صورت می گیرد که چشمها به خواب رفته و جانها آرام گرفته است،و پرده های میان بنده و پروردگارش به کناری رفته،و دوست با دوست خود به خلوت برخاسته است...و آن کس که آیه را می خواند،چنان تصور می کند که ایستادن شب برای نماز شب همچون دیگر واجبات است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که به سلیمان دیلمی گفت:

«ای سلیمان،ایستادن در شب را ترک مکن،که آن کس مغبون و تاوان دیده است که قیام اللیل را فروگذارد.» (۲) نیز از او علیه السلام است:

«هیچ بنده ای نیست مگر آن که در هنگام شب یک یا دو یا چند بار از خواب بیدار می شود،پس اگر برپا خیزد قیام کرده است،و گرنه شیطان می آید و در گوش او پیشاب می ریزد،آیا ندیده اید که اگر یکی از شما برخیزد و این برخاستن قیام اللیل نباشد،سست و بیحال و سنگین و کسل است». (۳)

نیز از او علیه السلام است:

«من از مردی نفرت دارم که قرآن را خوانده است و چون هنگام شب از خواب بیدار می شود،برپا نمی خیزد تا این که صبح شود و آن گاه برای گذاردن نماز

۱- ۱۰) -وسائل الشیعه،ج ۳،ص ۹۷۹.

۲- ۱۱) -وسائل الشیعه،ج ۳،ص ۲۷۸.

۳- ۱۲) -همان جا.

صبح برپا خیزد». (۱)

چرا بعضی از کسان را می بینیم که توفیق قیام شبانه را دارند و بعضی دیگر چنین نیستند؟از نصوص دینی چنان برمی آید که گناهان روز مانع برخاستن شب است،و مخصوصا دروغ و غیبت.

مردی به نزد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)آمد و گفت:

من از نماز شب محروم مانده ام،پس به او گفت:

«تو مردی هستی که گناهانت تو را مقیّد و دربند کرده است». (۲)

در حدیثی به جا مانده از امام صادق(علیه السلام)آمده است که گفت:

«چون مردی دروغ بگوید،به آن دروغ از نماز شب محروم می ماند،و چون از نماز شب محروم شود،به سبب آن از رزق محروم می ماند». (۳)

اما اگر کسی با خود قرار گزاردن نماز شب را بگذارد و به خدا بازگردد،خدا به همین سبب گناهان آن روز او را می آمرزد...و چنین است گفتهٔ امام صادق(علیه السلام)در حدیث روایت شدهٔ از او:

«نماز شب مؤمن گناه آن روز او را از میان می برد». (۴)

به همان گونه که گناهان شب زنده داران برای نماز شب ساقط می شود، بیماریها نیز از بدن او طرد می شود،و در حدیثی از امام صادق(علیه السلام)آمده است:

«بر شما باد به نماز شب که آن سنّت پیامبر شما است،و عادت صالحان پیش از شما،و دور کنندهٔ درد از تنهای شما». (۵)

به همین گونه نماز شب سبب جلب شدن روزی است،و حتی در نصّی

۱- ۱۳) -همان کتاب،ص ۲۷۹.
۲- ۱۴) -همان جا.
۳- ۱۵) -همان کتاب،ص ۲۷۸.
۴- ۱۶) -همان کتاب،ص ۲۶۹.
۵- ۱۷) -همان کتاب،ص ۲۷۱.

مأثور از امام صادق علیه السلام آمده است که گفت:

«آن کس که بگوید:نماز شب می خواند و هنگام روز گرسنه می ماند، دروغ گفته است،بدان سبب که خدا ضامن ۱۴/ قوت و روزی کسی است که نماز شب را گزارده است». (۱)

به همان گونه قیام شب بر آبرو و شرف مؤمن می افزاید،و در حدیثی مروی از رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله)از جبرییل آمده است که گفت:

«شرف مؤمن نماز او در شب است،و عزت او به دست کشیدن از آزار رساندن به مردم». (۲)

و سخن خود را دربارهٔ نماز شب با حدیثی عالی از علیّ بن محمّد النوفلی به نقل از یکی از امامان(علیهم السلام)به پایان می رسانیم:

«چون بنده در شب برخیزد و چرت زدن او را به چپ و راست متمایل سازد، و چانه اش بر روی سینه فرو افتد،خداوند فرمان می دهد تا درهای آسمان را بگشایند،و سپس به فرشتگان می گوید:نگاه کنید به بنده ام که برای نزدیکی به من به وسیلهٔ چیزی که برای او واجب نکرده ام،و به امید رسیدن به سه چیز،چه رنجی را بر خود هموار می سازد:گناهی از او که آن را بیامرزم،یا پذیرفتن توبه ای از او را تجدید کنم،یا بر رزقش بیفزایم.ای فرشتگان من،گواه باشید که من شما را برای او گرد هم جمع کردم». (۳)

[۱۸]

انسان نیروهای خیر و شرّ هر دو را با خود دارد،و به همین سبب در مبارزه ای دایمی به سر می برد که او را تا روز لقای پروردگارش ترک نمی کند،و هیچ انسانی-هر اندازه ایمانی قوی و بصیرتی نافذ داشته باشد-از افتادن در چالهٔ گناهان ایمن و مصون نمی ماند و از گناهان نجات پیدا نمی کند،ولی آنچه مهم است برخاستن پس از افتادن است،پس در آن صورت که بعضی از مردم را می بینیم

۱- ۱۸) -همان جا.

۲- ۱۹) -همان منبع،ص ۲۷۳.

۳- ۲۰) -همان منبع،ص ۲۷۲.

که بر اثر فشارها چنان تسلیم می شوند که آنان را به جهنم می کشاند،صالحان هر وقت که آلوده به ناپاکی خطاها شوند،به پاکی خود باز می گردند،و این پاکی را از توبه کردن و بازگشت به پروردگار آمرزنده شان به دست می آورند...و اینان از اهل بهشت اند.

وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ

«و در سپیده دمها طلب آمرزش می کنند.» در هنگام سحر جهان محیط بر انسان در خوابی ژرف به سر می برد،و حتی کسانی که بیماری سبب بیدار ماندن ایشان در هنگام شب بوده است یا از چیزهای دیگری در شب چنین شده اند،در این هنگام آرام می گیرند،و آدمی نیز به نوبۀ خود با آرامش داخلی خود انس می گیرد،و شهوتهای او باز می گردد،و اعصابش آرامش پیدا می کند،و هواها و وسوسه های او کاهش می یابد،و به خود باز می گردد،و فرصت آن برای وی فراهم می آید که به حسابهای خود برسد و دربارۀ گفته ها و کارهای خود در محکمۀ عقل و و جدان به داوری بپردازد،و در این هنگام است که نامهای پروردگارش برای او تجلی پیدا می کند،و چنان به نظرش می رسد که آفریدگار قاهر و بینای نسبت به وی از رگ گردن به او نزدیکتر است و به حساب او رسیدگی می کند:ای بندۀ من،چرا از من دوری گزیدی؟مگر من بهترین پروردگار برای تو نبوده ام،پس تو چرا بدترین بنده شدی؟مگر عادت احسان کردن به تو را تغییر دادم که به من شرک آوردی و به جای من در برابر بندگانم سر فرود آوردی؟ چه بسیار عالی است این بیداری ضمیر و و جدان پس از خواب،و نهضت اراده پس از سستی عارض شدۀ بر آن؟؟خدایا!چه اندازه شیرین است بازگشت به خانۀ انس پس از غربت و گرفتار شدن در سوراخ نافرمانی،و چه لذیذ است حکایت اعتراف کردن به گناه پس از سبکسری و تمرّد! به همین سبب نفوس و جانهای پرهیزگاران چشم به راه ساعتی می ماند که از محبت و شوق و قرب افروختگی پیدا کرده باشد.آیا این حدیث رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله)را نشنیده ای که گفت:«گزاردن دو رکعت نماز در وسط شب

را از دنیا و هر چه در آن است دوست تر دارم». (۱)

چون از زین العابدین علی بن الحسین(علیه السلام)پرسیدند که:چرا شب زنده داران زیباترین رخساره ها را دارند؟گفت:«برای آن که با خدا خلوت کردند و او آنان را با نور خود پوشاند». (۲)

هر یک از ما نیازمند آن است که از خدا طلب آمرزش کند،تا قلبش را چرک خطا و غفلت نپوشاند و آن را سخت نسازد و به گونه ای دربسته نشود که امید درمانی برای آن نرود...و برای آن که گرفتار اجل ناگهانی نشود و فرصت توبه تا ابد از دسترس او بیرون نماند.

ناگزیر باید با استغفار عمل صالح خویش را از سیئات جدا کنیم تا حق و باطل در نزد ما با یکدیگر آمیخته نشود،و طبیعت و ماهیت عملی را که به آن پرداخته ایم درست محدود سازیم،و در مقابل آراستن شیطان یا تحریک نفس امّاره به بدی سر تسلیم فرود نیاوریم،و هر چه را که کرده ایم خوب و پسندیده به شمار نیاوریم،و با تحریف کردن حقایق بنا به میل و هوس خود بر آنها لباس مشروع بودن نپوشانیم،و از جملهٔ آن گونه کسان نباشیم که-نعوذ باللّٰه-هوای خویش را خدای خود قرار داده اند.

مؤمن همیشه نفس خویش را متهم می سازد،و پیوسته در ارزشهای حق و میزانهای شرع به کاوش می پردازد تا اعمال خود را با آنها مقایسه کند،و در آن هنگام که قضیه ای بر او نامعلوم و مشتبه شده باشد،با مراجعهٔ به فقه و پرسیدن از دانایان و اهل الذکر حقیقت را به دست می آورد.

اما کسانی که برای گناهان ناشناخته آمرزش می طلبند،و در عین حال گناهانی را که هر روز مرتکب آنها می شوند پسندیده می دانند،با چنان توبه ای تنها پاک و پاکیزه نمی شوند بلکه اصرار ایشان بر ارتکاب آن گناهان بر سختی دل و

۱- (۲۱) -همان منبع،ص ۲۷۶.

۲- (۲۲) -همان جا.

گمراهی در فکر ایشان می افزاید.

در آن هنگام که مسلمانی را کافر معرفی می کنند تا گناه خویش را خوب و پسندیده جلوه گر سازند،آیا می توان گفت که استغفار برای این گونه اشخاص سودمند است؟ در آن صورت که اموال مردمان را به باطل می خورند و به گمان خویش این کار را نتیجه ای از اضطرار می دانند،در صورتی که هیچ اضطراری جز آسایش طلبی ندارند،آیا ممکن است که توبه سودی برای آنان به بار آورد؟ در آن هنگام که در برابر سلاطین به خضوع و خشوع می پردازند نیز به بعضی از نصوص متشابه استناد می کنند و حکم خدا را در آیات جهاد در راه خدا و کفر ورزیدن و نافرمانی نسبت به طاغوت را از یاد می برند! ۱۴/ در آن حال که مردمان را می فریبند و دروغ می گویند و به احتکار نیازمندیهای مسلمانان می پردازند و ربا خواری می کنند،این همه را تجارت و زیرکی و رستگاری در کار و سود به شمار می آورند،و نظایر اینها...

هرگز چنین نیست...حلال خدا با تصورات واهی و بی اساس هرگز حرام نخواهد شد،و نه حرامش حلال...و استغفار و طلب آمرزش برای فقیهان و پیروان ایشان سودمند است که به مقیاسهای قرآن و میزانهای شرع به صورت کامل عمل کنند..از خدا مسئلت داریم که ما را چنان کند که از جملهٔ آنان باشیم.

[۱۹]

پرهیزگاران،بر اثر نفوذ بصیرت و بینش خویش،می دانند که دنیا پرستی سر هر گناه و خطا است،و به همین سبب در پاک کردن جانهای خویش تلاش می کنند،و این کار را با انفاق مال به صورت منظم انجام می دهند، و این انفاق را پیش از پرداختن حقوق شرعی مورد توجه خود قرار می دهند، چنان که می بینیم بعضی از ایشان ثلث یا ربع اموال خویش،یا بیشتر و کمتر از این مقدار را بر حسب وضع خود به این کار اختصاص می دهند.

وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ

«و در مالهای ایشان حق معین و معلوم برای سایل و محروم است.»

وسایل آن کس است که آبروی خود را پیش روی تو می ریزد،پس او را از بخشش خود،هر اندازه کم هم که باشد،محروم مساز،چه در حدیث روایت شدهٔ از رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله)آمده است:

«سایل را از آنچه سؤال کرده است باز مدارید و محروم مسازید،و اگر سائلان دروغ نمی گفتند،کسی از رد کردن آنان رستگار نمی شد». (۱)

از امام باقر(علیه السلام)چنین روایت شده است:

«اگر سایل می دانست که در سؤال کردن چه چیزها است،هرگز کسی از دیگری سؤال نمی کرد،و اگر بخشنده می دانست که در عطیه و بخشش چه چیزها است،هرگز هیچ کس سائلی را رد نمی کرد». (۲)

اما محروم و ناکام کسی است که درهای کسب روزی به روی او بسته است،و هر اندازه تلاش می کند نمی تواند معاش خود و کسانش را تأمین کند و به نام محارف خوانده می شود،و در حدیثی به جا مانده از امام باقر(علیه السلام)چنین آمده است:

«محروم:مردی است که عقلی به اندازه دارد،و روزی برای او گستردگی پیدا نمی کند،و او محارف است». (۳)

گفته اند:محارف کسی است که دستاورد او کفاف زندگیش را نمی دهد و محارف(به فتح را)به معنی محدود و محروم است،بر خلاف مبارک. (۴)

به نظر می رسد که محروم کسی است که از روزی محروم و ناکام مانده، خواه به سبب بلایی بزرگ بوده باشد،چنان که در آیهٔ حکایت از صاحبان باغ(اهل الجنه)که باغشان آتش گرفته است چنین آمده: بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ،یا به سبب پشت کردن زندگی به او،و کمی بهرهٔ او در کسب مال.

ص: ۳۲

۱- ۲۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۵۹۸.

۲- ۲۴) -همان جا.

۳- ۲۵) -همان کتاب،ص ۱۲۳.

۴- ۲۶) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۳۸.

این سؤال باقی می ماند که:این حقی که در اموال پرهیزگاران وجود دارد چیست،آیا چنان که بعضی گفته اند همان زکات است،یا حقی دیگر است؟ ظاهرا حقی جز حقوق شرعی است،بدان سبب که به اموال همهٔ مردم غیر از پرهیزگاران نیز تعلق می گیرد،و لذا در حدیث روایت شدهٔ از ابو بصیر آمده است که گفت:«در نزد ابو عبد اللّٰه(امام صادق علیه السلام)بودیم و بعضی از توانگران نیز با ما بودند و از زکات یاد کردند و ابو عبد اللّٰه گفت:

«زکات چیزی نیست که با دادن آن زکات دهنده مورد ستایش قرار گیرد، و این امری آشکار است،این چیزی است که با خون او آمیخته شده و به سبب آن مسلمان خوانده می شود،و اگر آن را ندهد،نماز او پذیرفته نمی شود،و شما را در اموال غیر از زکات نیز تکلیفی هست».

پس گفتم:اصلحک اللّٰه!جز زکات چه حقی در اموال ما وجود دارد؟ پس او گفت:سبحان اللّٰه!آیا نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ در کتابش گفته است:

وَ الَّذِينَ فِي أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسّٰائِلِ وَ الْمَحْرُومِ ؟و من گفتم:آن حق معلوم بر ما چیست؟و او گفت:آن چیزی است که شخص از مال خود در هر روز یا هر جمعه یا هر ماه،بیشتر یا کمتر،به سائلان و ناکامان می دهد و این کار او دوام دارد». (۱)

[سوره الذاريات (۵۱): آيات ۲۰ تا ۴۶]

اشاره

وَ فِي اَلْأَرْضِ آيٰاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ (۲۱) وَ فِي اَلسَّمٰاءِ رِزْقُكُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ (۲۲) فَوَ رَبِّ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مٰا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (۲۳) هَلْ أَتٰاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرٰاهِيمَ اَلْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقٰالُوا سَلاٰماً قٰالَ سَلاٰمٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرٰاغَ إِلىٰ أَهْلِهِ فَجٰاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قٰالَ أَ لاٰ تَأْكُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قٰالُوا لاٰ تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلاٰمٍ عَلِيمٍ (۲۸) فَأَقْبَلَتِ اِمْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهٰا وَ قٰالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) قٰالُوا كَذٰلِكَ قٰالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْعَلِيمُ (۳۰) قٰالَ فَمٰا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا اَلْمُرْسَلُونَ (۳۱) قٰالُوا إِنّٰا أُرْسِلْنٰا إِلىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجٰارَةً مِنْ طِينٍ (۳۳) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) فَأَخْرَجْنٰا مَنْ كٰانَ فِيهٰا مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمٰا وَجَدْنٰا فِيهٰا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَ تَرَكْنٰا فِيهٰا آيَةً لِلَّذِينَ يَخٰافُونَ اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِيمَ (۳۷) وَ فِي مُوسىٰ إِذْ أَرْسَلْنٰاهُ إِلىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ (۳۸) فَتَوَلّٰى بِرُكْنِهِ وَ قٰالَ سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) فَأَخَذْنٰاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنٰاهُمْ فِي اَلْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ (۴۰) وَ فِي عٰادٍ إِذْ أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمُ اَلرِّيحَ اَلْعَقِيمَ (۴۱) مٰا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلاّٰ جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (۴۲) وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتّٰى حِينٍ (۴۳) فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ اَلصّٰاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) فَمَا اسْتَطٰاعُوا مِنْ قِيٰامٍ وَ مٰا كٰانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۵) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِينَ (۴۶)

ص: ۳۳

۱- ۲۷) -وسائل الشيعه،ج ۴،ص ۲۸.

معنای واژه ها

۲۶[فراغ]

:یعنی ابراهیم پنهانی رفت تـا برای ایشـان خوراک آمـاده سـازد،چه از آداب مهمـانی آن است که بی خـبر و پنهـان از مهمـان صاحب خانه به این کار برخیزد

ص :۳۴

تا چنان نشود که مهمان بخواهد او را از این کار باز دارد.

۲۸[فأوجس]

:در دل پنهان داشتن.

۲۹[صرّه]

:بانگ بلند و فریاد،از صریر به معنی صوت.

[فصکّت]

:دست بر صورت خود کوفت.

۳۴[مسوّمه]

:نام و نشان گذارده شده.

۳۹[برکنه]

:رکن جایی است که بدان تکیه و اعتماد می شود،و فرعون بر سپاهیان و پادشاهی خود متکی بود.

۴۰[الیمّ]

:دریا.

[ملیم]

:کاری کرده که موجب ملامت است.

۴۱[الریح العقیم]

:از آن روی باد عقیم و سترون نامیده شده که از رحمت تهی است و خیری از آن تولد پیدا نمی کند.

۴۲[کالرّمیم]

:رمیم و پوسیده آن چیزی است که از خرد شدن سنگ یا ساختمان و جز آن فرو ریزد،و به قولی هر چیز هلاک شده و کهنه و فرسوده است همچون گیاه خشک شده و کاه،و به قولی استخوان کهنهٔ کوفته و نرم شده است.

[فعتوا]۴۴

:یعنی از پذیرفتن فرمان پروردگارشان،به سبب ترفع و استکبار خارج شدند.

ص :۳۵

و در آسمان است روزی شما و آنچه وعده داده شده است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به همـان گونه که بـا حقـایق آسـمان و زمین به وسـیلهٔ آنچه در بـدن خود تو است ارتبـاط و اتصـال پیـدا می کنی،ناگزیر باید عبرتها و نشانه های آنها،و نیز فهم و درایتی که در عقل تو است،پیوسـته،در تو کارگر باشـد،و چنان می نماید که تنها صاحبان یقین آیات و نشانه های خدا را در زمین می بینند،و در نفس و در آسمانی که خدا روزی را در آن مقدر کرده،و در آن چیزی را از فضـل خویش قرار داده که توقع دست یـافتن به آن را داریم،و از بلاـ و گرفتاریهـای آن دوری می گزینیم...و در داسـتان مهمانـان ابراهیـم ایـن امر مـورد تصـدیق قرار گرفته است،چه آنـان مژده ای برای او آورده بودنـد(به این که از پیر زنی عقیم و سترون پسـر دانایی نصـیب او خواهـد شـد که همان اسـحاق است)،و آنان را بر سـر قوم مجرم لوط فرسـتاده بودنـد تا با عذاب تجسم یافتهٔ در سنگی از گل که برای آن مسرفان(و منحرفان جنسی)آماده شده بود، آنان را به عذاب برسانند.

عذاب مقدر شدهٔ به حکمت بالغهٔ الاهی بود،و تنها یک خانه را که در آن مسلمانان جای داشتند شامل نشد،و آنان کسان لوط بودنـد که خـدا آنان را سـحرگاهان از آن خانه بیرون آورد،و این خانه به همان حال خود همچون آثار ویران شدهٔ آن شـهر بر جای ماند تا آیتی آشکار برای ترسندگان از خدا باقی بماند (ولی سنگدلان هرگز از این آیت و علامت استفاده نمی کنند).

داستان فرعون نیز عبرتی برای عبرت گیرندگان است که خدا موسی را با

حجّتی کامل به نزد او فرستاد،ولی او با تمام وجود و نیروی خود پشت کرد(و حتی نمی دانست که چگونه کفر خود را تفسیر کند)،پس گفت که این جادوگر یا دیوانه است،و خدا او و سپاهیانش را به قدرت خود گرفتار کرد،و آنان را به سبب گناهانشان در دریا افکند.

مصیبت قوم عاد نیز عبرتی بسیار مهم بود که خدا برایشان باد سترون را فرستاد که همهٔ آثار زندگی را در شهرهاشان از میان برد(به سبب آن که کفران نعمت خدا کرده و فرستادگان او را تکذیب کرده بودند).

با قوم ثمود نیز چنین کرد که از فرمان پروردگارشان سرپیچی کرده بودند و گرفتار صاعقه شدند(یعنی آتشی که در آن عذاب بود)،و با آن که منتظر آن بودند، نتوانستند در برابر آن از خود دفاع کنند،و هیچ کس به یاری آنان برنخاست،و هرگز امکان یاری رساندن به ایشان وجود نداشت.

پس از آن که سیاق به داستان نوح اشاره کرد،درسی که از آن وجود سنّت جزا در آفرینش را الهام می گیریم،پایان می پذیرد،و این به قوم یا گناه خاص اختصاص ندارد،و هر فسق و جریمه و اسراف جزای خود را به دنبال خواهد داشت، و این همان جزا دلیل تسلط پروردگار و دادگری و نیرومندی او است،و این همه ما را به قبول جزای بزرگتر در آخرت راهنمایی می کند.

شرح آیات:

[۲۰]

اگر در هنگام روز از بالای پشته ای به چمنزارهای سبزی نگاه کنی که درختان باردار آنها را در میان گرفته اند،و در طرف راست آنها کشتزاری از گلهای رنگارنگ وجود دارد،ناگزیر زیبایی منظره تو را از یادآوری این حقیقت غافل می سازد که:اگر نور خورشید نمی بود که بر روی طبیعت منعکس شود،این رنگهای دلفریب بر آن مشاهده نمی شد.مگر نه چنین است؟ چون این حقیقت را به خاطر آوری،آن وقت متوجه این مطلب خواهی شد که هر گلبرگ زیبا از این گلها،و هر گیاه سبز دلفروز در این چمنزارها،نشانه ای

ص: ۳۷

آشکار بر جود خورشید است.

صاحبان بصیرت این حقیقت را به یاد دارند،و با عقلهای خود به غیبت واقعی /۱۴ و قابل مشاهده در هر چه پیوستهٔ به آفرینندهٔ طبیعت است راه می یابند،و می دانند که هر چیز در دستگاه آفرینش و آفریدگان نشانه ای آشکار از آفریدگار بزرگ آن است،به همان گونه که بازتابهای نور گواهی بر وجود منبع آن(خورشید) است،و خدا برتر از آن است که با مثلها به آن برسیم.

بدین گونه است که آیات خدا در زمین برای مؤمنان به صورتی زیباتر و روشنتر تجلّی پیدا می کند،ولی در جزایشان،زیبایی آشکار شده آنان را از سرچشمهٔ روشنی و زیبایی و روشنی دور نگاه می دارد،بدان سبب که دید ایشان قاصر و کوتاه است و همتشان محدود،پس از حقایق جزئی و ذاتی تجاوز نمی کند.

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ

«و در زمین آیات و نشانه هایی برای مؤمنان وجود دارد.» آری،این روش قرآنی معجزه گر انسان را،به میانجیگری پل ایمان،به جایی می رساند که هر چیز در پیرامون او همچون ناطقی می شود که دربارهٔ راز کاینات با او نجوا می کند،و او با آن با زبان شناسندگان و عارفان سخن می گوید.

حقایق آفرینش،از سنگ و گیاه و جانوران...از ابرهایی که آسمان را می پوشاند،و بارانی که زمین را سیراب می کند،و تندبادها و تندر و آذرخش..از امواج دریا،و شعاع خورشید،و نور ماه،همه بنا بر فهم و نظر مؤمنان تجلیاتی از نامهای خدا است،و روزنه هایی به غیب قدرت و حکمت...و عزّت...و جمال و جلال او...پس به چیزی نمی نگرند مگر از راه همین دید،و همین است که مؤمن را تسبیح گوی به ستایش پروردگارش،و ناطق به آیاتش،و دعوت کنندهٔ به سوی او می سازد،و در ذهن آنان حکمت زندگی را پراکنده می سازد،و جمال و جلال او را منعکس می کند،و آنان را به راز بزرگ او راهنما می شود.

پس چون به زمین و حجم این کرهٔ یگانه می نگرند که،بنا بر اندازهٔ شناخت ما،در میان کرات منظومهٔ شمسی تنها در آن حیات وجود دارد،و در ماهیت حرکت

آن برگرد خودش و خورشید می اندیشند،و مسافت معینی که آن دو را از یکدیگر جدا می سازد،و از خود می پرسند که چه چیز این اندازه ها را معین کرده است که اگر فواصل تغییر پیدا کند یا سرعت حرکت از آنچه هست افزونتر بوده باشد،امکان پیدایش حیات در آن از میان می رود.

ضخامت پوستۀ زمین چنان دقیق تنظیم شده است که اگر به اندازۀ سی سانتیمتر بیشتر می بود،اکسیژن لازم برای زندگی وجود پیدا نمی کرد...و اگر دریاها به اندازۀ چندین سانتیمتر از آنچه هست بیشتر می بود،همۀ مواد ضروری جو به توسط دریا بلعیده می شد.

به همین گونه اگر ستبری غلاف و جوّ محیط بر کرۀ زمین اندکی کمتر می بود،زمین در معرض برخورد ملیونها شهاب متوجه به آن از فضای خارجی قرار می گرفت و امکان وجود زندگی از میان می رفت...،و نیز برای گازهای گوناگون موجود در جو که به هر یک از آنها نیازمندیم و در طی سالهای دراز از منابع متعدد فراهم آمده است،همین پیشامد صورت وقوع پیدا می کرد.آیا این همه گواهی بر حکمت مدبّر جهان سبحانه و تعالی نیست؟ (۱) [۲۱]

چون به نفس خود باز گردی که خلاصۀ مبارک همۀ این همه عالم بزرگ و گسترده است،آفاقی بی حد و اندازه از علم،و گواهان بیشماری بر حسن تدبیر آفرینندۀ بخشندۀ آن خواهی یافت،ولی ما به یک بینش نافذ نیازمندیم تا نیازمندیهای فوری و محدود جسم ما را از تأمل و تفکر در ژرفنای آن که آکندۀ از معرفت و محبت و احساسات پاکیزه است باز ندارد.

وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلاَ تُبْصِرُونَ

«و آیا در خود نمی نگرید؟» /۱۴ چگونه است که دربارۀ نزدیکترین چیزها به خودمان بصیرتی نداریم،و آیا کسی که آیات خدای موجود در ضمیر و و جدان خود...و در عقل روشنگر...و در

۱- ۲۸) -رجوع کنید به تفسیر نمونه،ج ۲۲،ص ۳۳۱،۳۳۲.

عواطف نیکو...و در ارادهٔ کارساز...و در ساختمان چشم و گوش...و در اعصاب دماغ...و در حلق و در آنچه لب بر روی آن بسته می شود از زبان دارای وظایف گوناگون تا دندانها و سقف دهان و قسمتهای پس از آن غافل است، شایستگی آن را دارد که مورد اجلال و تکریم قرار گیرد؟ بیایید تا اندکی در شکل پیچیدهٔ اعصاب و منظومهٔ گسترده سیاهرگها و سرخرگها که درازای آنها به دهها هزار کیلومتر می رسد...و به گروه یا شمارهٔ هولناك یاخته هایی بنگریم که شمار آنها را در میلیون میلیارد تخمین زده اند،و هر یاخته جهان بزرگی است که آیات صنع خداوند متعال را منعکس می سازد،و به تفکر بپردازیم.آیا این را می دانی که هر یاخته خود یک شهر صنعتی بزرگ است که اگر انسان توانایی آن را داشت که از این نمونه تقلید کند،می بایستی کارخانه هایی در مساحت هزار هکتار را برای فراهم آوردن آلات و ادوات پیچیده و تکامل یافته اختصاص دهد؟ (1) ولی این بصیرت را که در اعماق وجود انسان نفوذ کند و شاید بتواند ما را به بعضی از آیات عظیم الاهی رهبری کند،از کجا می توان به دست آورد...و از طریق آن به بعث پس از مرگ از راه ایمان آوردن به قدرت و حکمت خدا مؤمن شد؟ [۲۲]

و پس از یاد کردن از زمین و آیات آن،و از انسان و تجلّیات قدرت در آن،سیاق آسمان و آیات آن را به یاد ما می آورد،و از آن سخن می گوید که چگونه ما را از آن روزی می دهد،مگر از بارانی که از آسمان فرو می ریزد روزی مبارکی بهرهٔ ما نمی شود،و این پرتوهایی که از خورشید و ستارگان به ما می رسد و فواید فراوان آنها که بعضی را می شناسیم و بر بسیاری نادانیم؟همهٔ اینها تدبیری دقیق است.پس چرا پند نمی گیریم؟ وَ فِی السَّمٰاءِ رِزْقُکُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ «و در آسمان است روزی شما و آنچه به شما وعده داده شده است.»

ص :۴۰

۱- ۲۹) -همان منبع،ص ۳۳۳.

در آسـمان است آن امکانات آینـده ای که پروردگار ما را به آنها راهنمایی می کند،چه در آن برکاتی چندین برابر آن اسـت که اکنـون از آنهـا برخـوردار می شـویم، به همـان گونه که در آن بلاهـایی است که بایـد به عمـل ۱۴/ صالـح از آنها اجتناب کرد،و شایـد آیات پس از این تأویلی برای این کلمه بوده باشـد،چه پروردگار ما سـبحانه و تعالی وعده داد-و وعدهٔ او راسـت است-به ابراهیم که او را ذرّیّه ای خواهـد بـود، به همـان گونه که قوم لوط را به عـذاب وعـده داد،و فرشـتگانش همـهٔ آنهـا را آوردند.

بعضی گفته اند که:معنی«و ما توعدون»بهشت است که جایگاه آن را در آسمان قرار داده است.و شاید این گفته دربارهٔ بعضی از باغهای بهشت صحت داشته باشد،اما تمام جنت و بهشت پهنایی همچون بپهنای آسمانها دارد،و خدا داناتر است.

برای آیه تفسـیری دیگر نیز هست:و آن این که:خدا در نزد خود در آسـمان (جهت بالا)همهٔ روزیهای بندگانش را مقدر کرده است،پس دیگر چرا باید مردمان حریص باشند و همچون سگ به جان یکدیگر بیفتند؟ آری.سعی و کوشش واجب است،ولی میـان سـعی برای دست یافتن به روزی و حتی رنـج بردن در راه آن،و یکـدیگر را بر سـر آن هلاک کردن(و گـداختن در بوتهٔ آن)تا حدی که در نزد آدمی هیچ همّی سوای آن دیده نشود،تفاوت بسیار است؛بدین گونه و از این راه شخصیت او مسخ می شود،و از انسـانیت بیرون می آیـد و حکم یـک آلت اقتصـادی را پیـدا می کنـد،هرگز چنین چیزی درست نیست.انسـان چشـم داشتهایی عالی دارد،و روزی تنها وسیله ای برای رسیدن به آنها است.و به همین سبب از حدیثی به جا مانده از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمده است که گفت:

«روزی چیزی است که حرص حریص آن را پیش نمی کشـد،و ناراضـی بودن یـک ناراضـی از رسـیدن آن جلوگیری به عمل نمی آورد». (۱)

ما ملاحظه می کنیم که روزی به نواحی متعددی از زندگی انسان ارتباط

۱- ۳۰) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۲۶.

پیدا می کند که از آن جمله است کوشیدن و رنج بردن.پس هر که دیگر نواحی زندگی خود را کنار گذارد و تنها به جستجوی خوراک بپردازد،توفیق حاصل نمی کند؛چگونه؟ مگر ملت نادان از هم گسیخته ای که هیچ توجهی به سیاست ندارد و از تغییرات بزرگی که در جهان صورت گرفته بی خبر است،و عواطف او از لحاظ ادبی و فنی هیچ تغییری پیدا نمی کند،ملتی عقب مانده نیست،و آیا بهرهٔ چنین ملت و ۱۴/ قومی می تواند جز فقر و مسکنت باشد،حتی اگر تمام فرزندانش شب و روز در طلب روزی تلاش کنند؟ در فرد نیز چنین است،و هر که عزیمت و همت او فرو افتاده و پست باشد، و افق علم و فهم او تنگ،و آداب و اخلاقش بد باشد،تلاش در طلب روزی سودی برای او ندارد.در صورتی که فرد دیگر که همت بلند دارد،و علم و فهم او افزایش می یابد،و اخلاق و آداب او نیکو می شود،به اندکی از تلاش تمرکز یافته برای دست یافتن به روزی می پردازد،و در عوض به بسیاری از دستاوردهای دیگر دسترس پیدا می کند؛مگر چنین نیست؟و به همین سبب در حدیث مأثور از امام صادق علیه السلام آمده است:

«سوگند به آن که جدّم را به حق به پیامبری برگزید که خداوند متعال روزی بنده اش را به اندازهٔ جوانمردی به او می رساند،و یاری به اندازهٔ شدت بلا نزول پیدا می کند»، (۱) و او علیه السلام گفت:«از آزار رساندن به دیگران دست بازداشتن و از جنجال و غوغا کاستن روزی را افزایش می دهد»، (۲) و از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که گفت:«توحید نیمی از دین است،و با صدقه دادن روزی را برای خود فرود آور»، (۳) و خطرناکترین نتیجهٔ تکالب و به جان یکدیگر همچون سگان افتادن برای دنیا،دور ماندن از یاد خدا است،و صعود

۱- (۳۱) -همان کتاب،ص ۱۲۵.

۲- (۳۲) -همان کتاب،ص ۱۲۶.

۳- (۳۳) -همان جا.

نکردن به قرب او،و نگاه نکردن به آیات قدرت او در جان خودت و در آفریدگان،و بازماندن از تلاش برای آخرت که خانهٔ باقی و برقرار تو است.

و باز پسین کلمه:

چون آنچه خدا از رحمت خود به ما وعده کرده است در آسمان قرار دارد،به همین سبب به ما فرمان داده است که در هنگام دعا کردن رو به آسمان داشته باشیم.و در حدیثی به جا مانده از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است که گفت:

«هنگامی که یکی از شما از نماز خود فارغ شد،باید دستهای خود را به طرف آسمان بلند کند،و به دعا کردن بپردازد»،پس ابن سبا گفت:ای امیر مؤمنان!مگر خدا در همه جا نیست؟و او گفت:«چرا»،و ابن سبا گفت:پس چرا باید دست به طرف آسمان بلند شود؟پس امام(ع)گفت:«آیا در قرآن نخوانده ای که: وَ فِی السَّمٰاءِ رِزْقُکُمْ وَ مٰا ۱۴/ تُوعَدُونَ ؟پس از کجا باید روزی را بخواهیم جز از جایگاه آن،و جایگاه رزق و آنچه خدای عزّ و جلّ و عده داده در آسمان است». (۱)

[۲۳]

نزدیکترین چیزها به تو خودت هستی،و خود و نفس در هنگام اندیشیدن تجلّی پیدا می کند،و بزرگترین لحظه های تفکر و اندیشیدن در آن هنگام است که سخن می گوییم،و بعضی گفته اند:مگر من فکر نمی کنم،پس من هستم و وجود دارم.و دیگری گفته است:انسان جانوری سخنگو و ناطق است،بدان سبب که تفکر حالت بیداری نفس برای خود آن است،و نطق و بیان کردن فکر و اندیشه اوج این بیداری است.و گاه عقل در داده های حواس شک می کند،بدان جهت که بعضی از احساسها،همچون صدا کردن بی دلیل درون گوش،طنین خون از درون بدن است،و چشم نیز گاهی انحراف پیدا می کند،و دست گاه گرفتار تگرگ می شود بی آن که سببی خارجی داشته باشد.امّا در سخن گفتن شک نیست که عقل در آن از بزرگترین آیات خدا در بدن و نطق از دشوارترین فعالیتهای بشر است،

۱- ۳۴) -همان کتاب،ص ۱۲۴.

چه در آن جسم و روح بـا هم اشـتراک دارنـد.و آن اوج فهم در نزد انسـان است،و هیـچ کس در آن شـک نمی کنـد،و حتی مثالیگران(ایدآلیستها)و سوفسطائیان چنان می پندارند که نسبت به آنچه می گویند یقین و به آن اعتماد دارند.

قرآن به پروردگار آسمان سوگند یاد می کند که وعدهٔ خدا راست و حق است،و این که بعث و نشور حق است،به همان گونه که سخن گفتن آدمی در نزد نفسش حق است.

فَوَ رَبِّ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مٰا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ

«سوگنـد به پروردگـار آسـمان و زمین که آن حق است هماننـد آن که سـخن می گوییـد.» هنگـامی که سوگنـد به پروردگار آسـمان و زمین ادا می شود،به فهم مـا بشـر نزدیکتر است،بـدان جهت که مـا چیزی از ضـخامت آسـمان و زمین می دانیم،پس ناگزیر باید از این راه به بعضـی از جوانب قدرت پروردگار و تدبیر او،با شـناختنش به عنوان پروردگار آسـمان و زمین هدایت شویم.

سپس تأکیـد در این جا بالغ و رسا است،چه علاوه بر قسم«إنّ»و«لام» تأکیـد آمده است،و مثل زدن«حق»به«حالت نطق»بر شدت تأکید می افزاید.

بعضـی گفته اند که:سـخن گفتن نشانه ای اساسـی از تمدن انسان است،و اگر آن نبود چگونه آزموده ها از شخصی به شخص دیگر انتقال پیدا می کرد و از نسلی به نسل دیگر می رسید.

گفتـه انـد:قسـم برای تضـمین روزی و اسـتجابت دعـا است که ذکر آنهـا در آیه پیش گـذشت،و به نظر من برای تضـمین همهٔ حقایقی است که به دنبال یکدیگر در آیات پیشین گذشت و آشکارترین آنها حقیقت جزای در دنیا و آخرت است.

[۲۴]

این مثلی آشکار برای روزی موجود در آسـمان و برای وعـدهٔ الهام گرفتـهٔ از داسـتان ابراهیم خلیل(علیه السـلام)در آن هنگام است که فرشـتگان آمدند و او را به مسـتجاب شدن دعایش دربارهٔ خودش(با آمدن پسری برایش)و دربارهٔ قوم لوط(با هلاک شدن کافران)بشارت دادند.

استجابت دربارهٔ ذریّه که خبر آن را فرشتگان آوردند،بزرگترین نعمتی

است که خدا به بشری ارزانی داشته است،پس به او پسری پاکیزه عطا کرد که نام او را بالا برد،و امتدادی برای رسالت او پدید آمد،به همان گونه که وعده دادن به هلاک قوم لوط،بزرگترین چیزی است،که یک فرستاده پس از تکمیل رسالت خویش انتظار آن را می کشد.

هَلْ أَتٰاکَ حَدِیثُ ضَیْفِ إِبْرٰاهِیمَ

«آیا داستان مهمانان ابراهیم به تو رسیده است؟» پذیرایی از مهمان یکی از خصوصیات مهم و برجستهٔ اعراب بود،و مهمان جایگاهی ویژه در نزد ایشان داشت،و شاید به همین مناسبت باشد که قرآن آن را وسیله ای برای بیان حقایق تاریخی قرار داده و از مهمانان ابراهیم سخن گفته است.

اَلْمُکْرَمِینَ

«که گرامی بودند.» که ابراهیم با مهمان کردن و به آنان خدمت کردن گرامیشان داشت.

[۲۵]

إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقٰالُوا سَلاٰماً قٰالَ سَلاٰمٌ «که بر او درآمدند و گفتند:سلام و او گفت:سلام.» /۱۴ هنگامی که بر او داخل شدند به او سلام کردند و او در جواب سلام ایشان به آنان گفت:سلام،و تو گویی از این راه از او اذن دخول خواستند و او به ایشان اجازهٔ دخول به خانه اش داد،ولی چون آنان را نمی شناخت،ممکن است به آنان گفته باشد که شما چه کسانید یا از این پرسش صرف نظر کرده باشد:

قَوْمٌ مُنْکَرُونَ

«گروه ناشناختگان.» چون به آنان نظر افکند و دید که از اهل شهر خودش نیستند،و شاید چهره هاشان با چهره های بشری توافق نداشت،و فقط شباهتی با افراد بشر داشتند.

[۲۶]

پس از آن نشستند،و ابراهیم آهسته برخاست و به نزد اهل خانه اش رفت:

فَرٰاغَ إِلیٰ أَهْلِهِ

«پس پنهانی از پیش ایشان بیرون رفت،» و این از آدابی است که به گرامیداشت مهمان بستگی دارد،چه شایسته نیست که صاحب خانه از مهمان بپرسد که:آیا فلان خوراک را دوست می داری،

یا چه نوشابه ای را برای نوشیدن اختیار می کنی؟ فَجٰاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ «و گوسالۀ فربه بریان شده ای را به نزد ایشان آورد.» شاید با وجود کمی شمار آنان(از سه تا چهار و حد اکثر تا نه)برای افزودن به اکرام ایشان چنین کرده بود،یا این که آنان فربه و بزرگ جثه بودند،تا از بازماندۀ خوراک آنان به اطعام مساکین بپردازد،و این از قدیم تا کنون از آداب و رسوم بزرگان و کریمان بوده است.

[۲۷]

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ «پس آن را نزدیک آنان نهاد،» و به خوردن آن دعوتشان کرد،و ندید که دستهاشان را به طرف گوساله دراز کنند.

قٰالَ أَ لاٰ تَأْكُلُونَ

«گفت:چرا نمی خورید؟» [۲۸]

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً «پس در دل از آنان بیمناک شد.» ۱۴/ شاید سبب ترس او آن بوده باشد که هر کس در دل قصد رساندن آزاری به کس دیگر بود،بنا بر عادت جاری،در خانۀ او غذا نمی خورد تا به غدر و مکر نسبت داده نشود.

نیز گفته اند:هر که خوراک تو را نخورد،عهد و پیمانت را حفظ نمی کند.

قٰالُوا لاٰ تَخَفْ

«گفتند:نترس.» اندکی بعد به او خبر داده اند که آرزوی او که نزدیک بود با پیری به آن نرسد،برآورده شد،و از آن روی مژده پس از ترس رسید که اثر آن کاملتر و شیرینتر باشد.

وَ بَشَّرُوهُ بِغُلاٰمٍ عَلِيمٍ

«و به او دارا شدن پسری دانا را مژده دادند.» چنان می نماید که غلام تنها به معنی فرزندان مذکر-بنا بر نظر بعضی از علمای لغت-نیست،بلکه«در مادۀ این کلمه معنایی اخص از نشاط که اصل زندگی است وجود دارد،و به همین سبب گفته می شود غلم یعنی:از شهوت به هیجان افتاد،و غلمه به معنی شهوت جستن نر بر روی ماده است،و به همین جهت

غلام جوان مذکر تازه سبیل برآورده ای اطلاق می شود که نشانه ای از کامل شدن حیویت و زندگی او است». (۱)

اگر این تفسیر صحیح باشد،فرشتگان او را به فرزند مذکری بشارت دادند که مراعات پروردگار او را به سن کمال می رساند،و شاید وصف کردن او به «علیم»بر این امر دلالت کند،چه معروف است که غلام علیم و دانا به دنیا نمی آید،بلکه رشد می کند تا چون به مرحلۀ غلامی رسید چنین شود.

چه بشارت بزرگی بود برای کسی که به سالخوردگی رسیده بود و،بنا بر تورات،و گفتۀ بعضی از مفسران:در آن هنگام سالهای عمر ابراهیم از صد گذشته بود،و زنش ساره نود سال داشت.

عمر درازی را به خواندن مردمان به سوی پروردگارش گذارند،و جز اندکی به او ایمان نیاوردند،و اکنون که نزدیک است با زندگی وداع کند،هیچ فکری جز آن نداشت که چه کس باید مشعل دعوت مردمان را به خدا به دست گیرد،و به آرزوهای خواننده بزرگ به توحید /۱۴ که تقریبا در جهانی فرو رفتۀ در پلیدی و تاریکیهای جاهلیت تنها بود،تحقق بخشد.

چه بشارت بزرگی بود:این که پروردگار برای نشان دادن مهربانی و رأفت خود به بنده اش،و برای جاودانی شدن نام او در پسینیان،خواهش او را اجابت کرد و پسری را به او بخشید و او را چندان مراعات خواهد کرد که به سن رشد برسد،و چنان تعلیمش خواهد داد که علیم و بسیار دانا شود.

[۲۹]

و زنش ساره این مژده را شنید،شاید از آن روی که در نزدیکی مهمانان بود و به آنان خدمت می کرد،یا این که به نزد ایشان آمد و او را آگاه کردند.

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ

«پس زنش با بانگی پیش آمد.» از شدت خوشحالی که به او دست داده بود و تعجبی که از شنیدن این خبر

۱- ۳۵) -معجم الفاظ القرآن الکریم الصادر عن المجمع العلمی،ج ۲،ص ۲۷۲.

برایش پیش آمد،بانگی همچون بانگ وزش باد از دهان او بیرون آمد.

فَصَكَّتْ وَجْهَهٰا

«پس دست بر صورت خود کوفت.» بر عادت زنان پیر که در مواجهۀ با وضعی غیر محتمل ضربه ای به صورت خود وارد می کنند،او نیز چنین کرد،ژرفی تعجب خود را از این مژدۀ بزرگ نشان داد.

وَ قٰالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ

«و گفت:من پیر زن سترون؟!» آیا ممکن است منی که پیرم و مدتها است از سن یأس گذشته ام فرزندی پیدا کنم که در جوانی از داشتن آن ناکام ماندم؟! [۳۰]

قٰالُوا كَذٰلِكَ قٰالَ رَبُّكِ «گفتند:پروردگارت چنین گفت.» آری خداوند توانا که روزی به دست او است چنین گفت،بدان سبب که خواست این حقیقت را به اثبات برساند که او به پیر زن نازایی غلامی علیم بخشیده است.

إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ

«هر آینه او حکیم علیم است.» /۱۴ قرآن از واکنش ابراهیم(علیه السلام)سخنی نگفته است،چرا؟شاید بدان سبب که فرزند پیدا کردن پیر سالخورده ای در مثل سن او از لحاظ عقلی امکان پذیر بوده،بر عکس زنش که در عمر خود سترون تصور می شد،و دلیل بر این طرز تصور آن است که ابراهیم(ع)هاجر را به زنی گرفت و از او اسماعیل(ع)به دنیا آمد.

معروف آن است که این فرزند همان اسحاق بوده است،و دلیل آن این آیۀ مبارکۀ قرآن است: فَبَشَّرْنٰاهٰا بِإِسْحٰاقَ .

از این حادثه به سه بصیرت می رسیم:

اولا:این که خدا قادر است که به قضای روان و نافذ خویش سنّتهایی را که می شناسیم تغییر دهد،و نیز حکمی را که بازگشت ندارد.

ثانیا:او دعای کسی را که از او خواستار چیزی شده،به فضل خویش و با وسایلی ناشناخته در نزد ما اجابت می کند،و بر ما است که در سخت ترین حالتهای

بحرانی از رحمت او ناامید نباشیم،و از ترس آینده نسبت به دنیا حریص نشویم، چه روزی دهندهٔ صاحب نیروی متین و مستحکم او است.

اشاره به همین مطلب دارد و روایتی مأثور از امام زین العابدین(علیه السلام) که گفت:«بیرون آمدم تا به این دیوار رسیدم،پس به آن تکیه دادم،و ناگهان مردی که بر تن دو جامهٔ سفید داشت،به صورت من نگاه کرد و،سپس گفت:ای علی بن الحسین!چرا امروز تو را محزون و اندوهناک می بینم؟!اگر اندوه تو برای دنیا است که روزی خدا برای نیک و بد آماده است،پس گفتم:اندوه من به دنیا مربوط نیست،و چنان است که تو می گویی،و او گفت:یا علی بن الحسین! آیا کسی را دیده ای که از خدای عزّ و جلّ چیزی بخواهد و آن را بدو ندهد؟!گفتم:

نه،گفت:نگاه کردم و دیگر کسی را پیش روی خویش ندیدم». (۱)

ثالثا:این همه دلیلی است که ما را به بعث پس از مرگ هدایت می کند.

مگر نه آن است که مشکل اساسی در نزد کافران نادانی ایشان نسبت به قدرت خدا برای زنده کردن مردگان،یا تغییر دادن نظامها و مقررات حاکم بر ۱۴/ آفریدگان است، و این داستانها این مشکل را از پیش پای ایشان بر می دارد،و راه ایمان آوردن به آخرت را برای ایشان هموار می سازد.

[۳۱]

مژده دادن ابراهیم به غلامی علیم،گونه ای از وعدهٔ خدا بود،و گوشهٔ دیگری از آن ریشه کن کردنی بود که قوم لوط گرفتار آن شدند.

هنگامی که ابراهیم(ع)فرشتگان را شناخت،از ایشان دربارهٔ کار بزرگی که به منظور انجام دادن آن فرود آمده بودند پرسش کرد،چه بنا بر نصّی به جا مانده از امام صادق(علیه السلام):«آنان چهارتن بودند:جبرییل و میکاییل و اسرافیل و کروبیل علیهم السلام» (۲) و چنین کسان جز برای کاری بزرگ فرود نمی آیند.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

«گفت:پس کار و منظور شما

ص :۴۹

۱- ۳۶) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۲۶.

۲- ۳۷) -همان کتاب،ص ۱۲۷.

چیست،ای فرستادگان؟» لا بد باید به کار بزرگی در زمین بپردازید،آن کار بزرگ چیست؟ [۳۲-۳۳]

قالُوا إِنّا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمٍ مُجْرِمِینَ* لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجارَةً مِنْ طِینٍ «ما بر سر قومی مجرم و گناهکار فرستاده شده ایم*تا برایشان سنگی ساخته شدهٔ از گل بفرستیم.» این سؤال پیش می آید که:اولا آن گل چیست؟...آیا مقصود همان اجری است که شهر ایشان با آن ساخته شده،بدان سبب که آن شهر ساخته شد و سپس در ساعت هلاک شدن آن قوم فرو ریخت؟یا این که گدازه های آتشفشانی بر سر ایشان فرو ریخت که به گل تشبیه شده؟یا اصل سنگی که با آن هلاک شدند از گل فراهم آمده بوده است؟...این را درست نمی دانیم،ولی از ظاهر آیه چنان برمی آید که این سنگ همان سجّیل است که در آیهٔ دیگری از قرآن آمده و گفته اند که آن معرّب از کلمهٔ فارسی«سنگ گل»است،و آنچه نزدیکتر به نظر می رسد آن است که پاره هایی از گل خشک شده بوده باشد.

ثانیا:آیا گناه آنان چه بود که مستحق چنین عذاب سختی شدند؟چنان می نماید که آنان به تدریج در مراحل بدکاری پیش رفتند تا به درک اسفل رسیدند،و این که گناهشان در انحراف جنسی بوده،و اما جز آن در حدیث آمده است:«آنان خود را از غائط پاک نمی کردند و به تطهیر خود از جنابت نمی پرداختند،و این که بخیل و نسبت به خوراک حریص بودند.» (۱) [۳۴]

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفِینَ «که علامت زدهٔ در نزد پروردگارت برای اسرافکاران بود.» از این آیه چنان برمی آید که اسراف آدمی را به گناه و جریمه می رساند، پس او به اسراف و فزونخواهی می پردازد تا حق خود را تمام به دست آورد،و به تجاوز کردن نسبت به حقوق دیگران کشیده می شود؛و در حدیث از امام علی علیه

۱- ۳۸) -همان منبع،ص ۱۲۹.

السلام آمده است:«نعمت فراوانی ندیدم مگر این که در کنار آن حقی ضایع شده وجود داشت»بدان سبب که آن کس که بیش از حق خود می خورد،به صورت طبیعی حق مردم را می خورد،و سنگی که برایشان فرو ریخت نشاندار بود و به نام (اسم)آنان شناخته می شد،و شاید هر پاره سنگ به اسم یکی از افراد آن قوم و چنان بود که درست به هدف خود می رسید،چه به اسم و جرم او ثبت شده بود.

[۳۵]

و به همان گونه که گلسنگها نامگذاری شدۀ به نام مجرمان بود،از مؤمنانی که از آن سرزمین خارج شده بودند،دور بود.

فَأَخْرَجْنا مَنْ کانَ فِیها مِنَ الْمُؤْمِنِینَ

«پس مؤمنانی را که در آن بودند،از آن بیرون فرستادیم.» آیا مؤمنان موجود در آن شهر چه کسان بودند؟ [۳۶]

فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ «پس در آن جز یک خانه از مسلمانان نیافتیم.» [۳۷]

و پس از آن که اینان خارج شدند،خدا سنگهای نامگذاری شده را فرستاد و آنان را هلاک کرد.

آیا روستاها و شهرهای قوم لوط در کجا بود؟گفته می شود که سرزمین آنان اکنون در کشور اردن نزدیک بحر المیت قرار دارد و در جایی است که پیش از آن به نام سدوم خوانده می شد و همان سرزمینهای واژگون شده(المؤتفکات)است.

گفته می شود که ابراهیم(علیه السلام)که لوط را به آن شهرها برای دعوت کردن مردم آن سرزمینها به پروردگارشان روانه کرده بود،در شهر حبرون نزدیک سدوم منزل داشت و آثار عذاب را در هنگام نزول آن می دید.

گمان بعضی بر آن است که:بعضی از آثار در کف بحر المیت دیده شده که حکایت از آن دارد که سرزمینهای قوم لوط را در این دریا پوشانده است،و در آن شک نیست که آن مناطق شاهد عذاب هولناک قوم لوط بوده است که بر آن مجرمان نازل شد،ولی از این آثار در زمین ما فراوان است،و عبرت گرفتن از آنها برای آن کافی است که انسان از گمراهی خود باز گردد،ولی بیشتر مردم از آنها

غافلند،و تنها ترسندگان از عذاب خدا از آنها پند می گیرند.

وَ تَرَكْنا فِيها آيَةً

«و در آن نشانه ای باقی گذاشتیم.» علامت آشکاری که از آنچه در آن اتفاق افتاده است خبر می دهد؛گفته اند که:آن آثار ایشان در قریه الخربه است،و بعضی دیگر آن را الحجاره المسوّمه دانسته اند،و از حدیثی به جا مانده از پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله)از جبرییل(علیه السلام)چنان برمی آید که آن آیت و نشانه خانهٔ لوط است که در کیفیت ویرانی آن دیار گفت:

«و من از ناحیهٔ عرش در هنگام طلوع فجر چنین مورد خطاب قرار گرفتم:

ای جبرییل!قول خدا تحقق یافت،و رسیدن عذاب به قوم لوط حتمی است،پس به قریهٔ قوم لوط فرود آی و آن را با هر چه در آن است از زیر طبقهٔ هفتم زمین واژگونه ساز،و سپس آن را به آسمان بالا بیاور و برای رسیدن فرمان پروردگارت به واژگونه کردن آن منتظر بمان،و از آن نشانهٔ آشکاری از خانهٔ لوط بر جای گذار تا عبرتی برای گذرندگان بر آن بوده باشد». (۱)

حقا که این نشانه و آیتی آشکار است که همهٔ آن قریه ها به بدترین صورت ویران شود و در میان آنها تنها یک خانه برجای ماند که در آن خدا مورد پرستش قرار می گرفته است.آیا این ما را به آن هدایت نمی کند که ویرانی بر اثر یک زمین لرزهٔ طبیعی نبوده،بلکه نتیجهٔ عذاب رسیدهٔ به آن سرزمینها در برابر جرایم مردم آن بوده است؟ لِلَّذِينَ يَخافُونَ الْعَذابَ الْأَلِيمَ «برای کسانی که از عذاب پر درد بیمناک اند.» اما بی خبران از چنین آیاتی بهره مند نمی شوند.

این قصه سنّت جزا را به یاد ما می آورد،و این که خدا ما را بیهوده نیافریده است،و این که به زودی به حساب ما خواهد رسید و جزای اعمال ما را خواهد داد،

۱- ۳۹) -همان کتاب،ص ۱۲۸.

اگر خوب بوده است جزای خوب،و اگر بد بوده است جزای بد.

[۳۸]

و مثل دیگری نیز ما را به حقیقت مسئولیت و جزا هدایت می کند که آن را در قصهٔ فرعون می خوانیم که آن نیز آیت آشکاری برای مردم است.

وَ فِی مُوسیٰ إِذْ أَرْسَلْنٰاهُ إِلیٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ

«و در موسی که او را با نشانهٔ تسلطی آشکار به سوی فرعون فرستادیم.» خدا موسی را نزد فرعون که طاغوت روزگار خود بود فرستاد،و او را با برهان و سلطانی آشکار مجهز کرد که در کلمهٔ حق و عصا و ید بیضا تجسم پیدا می کرد.

[۳۹]

ولی آیا جواب فرعون چه بود؟ فَتَوَلّٰی بِرُکْنِهِ «پس(فرعون)از او روی برتافت.» فرعون موسی و آیات آشکار او را با تمام وجود و نیروی بدنی یا نظامی خود تکذیب کرد.

وَ قٰالَ سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

«و گفت که:جادوگر است یا دیوانه.» در آن هنگام که منکر رسالت شد،متحیر ماند که چگونه حقیقت آن را تفسیر کند،پس اگر صاحب آن جادوگر باشد، /۱۴ در پی دست یافتن به مال و مقام است،پس چرا به چالش سلطنت او می پردازد؟چرا همچون دیگر جادوگران در مقابل او به خضوع نمی پردازد؟و اگر دیوانه است،پس این حجت بالغه و نشانهٔ آشکار در دست او چه می کند؟آیا این معجزاتی که پیوسته از دست او مشاهده می شود چیست؟ این تردید در نزد همهٔ کسانی که به حق کافر می شوند شایع است،و در برابر حجتها و برهانهای رسا و کامل به خیره سری می پردازند،و این همه برای آن است که حق بر صحنه مسلط شود و کسی قدرت گریختن از آن را نداشته باشد.

[۴۰]

به پایان کار ایشان بنگر که خدا آنان را به قوت خود گرفت و نتوانستند از جزای عادلانهٔ او و به همان گونه بگریزند که از حقی که آنان به آن دعوت کرده بود گریختند،و سپس آنان را به صورتی در دریا افکند و هلاک کرد

که چیزهای بی ارزش و بی وزن را به دور می افکنند.

فَأَخَذْنٰاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنٰاهُمْ فِی الْیَمِّ

«پس او و سپاهیانش را گرفتیم و به دریا افکندیمشان.» هیچ کس جز خود فرعون در معرض ملامت قرار نمی گیرد.مگر خدا او را بیم نداده بود،و حجت را بر او تمام نکرد و با وجود این برای او سودی نداشت؟ وَ هُوَ مُلِیمٌ «و مستحق ملامت خود او است.» لعنت خدا و فرشتگان تا روز قیامت به او می رسد.

[۴۱]

چون صورت گرفتن و مورد مؤاخذه قرار دادن طاغیان و مجرمان تکرار پیدا می کند،معلوم می شود که سنت خدا یگانه است،و این سنت،برای هر کس که خواستار آن باشد،وسیله ای برای عبرت گرفتن می شود.در سرزمین احقاف که،به گفتۀ مفسران،میان حضرموت و عمان قرار گرفته است،قبایل عاد به طغیان و فساد و آزار رساندن به مردم می پرداختند،و چون بیم دهنده ای نزد ایشان آمد به سخن او گوش فرا ندادند،پس خدا بادی را برایشان فرستاد،نه برای آن که مقدمات فراهم آمدن میوه ها را فراهم آورده یا باران به سرزمینهای تشنۀ ایشان برساند،بلکه برای آن که هر چه از کشاورزی و دامداری و انسان و اثاثیه و بنا در آن سرزمین بود همه را نابود سازد و هیچ چیز از آن سرزمین برجای نگذارد،و چنین است که آن باد بی حاصل و عقیم بود.

وَ فِی عٰادٍ إِذْ أَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمُ الرِّیحَ الْعَقِیمَ

«و در قوم عاد که باد سترون را بر ایشان فرستادیم.» در معنی عقیم گفته اند که:آن بادی است که سبب باریدن باران و صورت گرفتن لقاح گیاهی نشود،و شاید عقیم به آن معنی باشد که پس از وزیدن آن هیچ چیز بر جای نمی ماند و در این صورت آیۀ بعدی تفسیری برای آن است.

[۴۲]

و چنان می نماید که آن وزش باد حامل آتش و زهری نیز بوده است، و به همین سبب پس از آن هیچ چیز را به حال خود باقی نگذاشت،بلکه زمین و هر چه را که بر روی آن قرار داشت هلاک و خرد و پوسیده کرد.

مٰا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلاّٰ جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ

«هیچ چیزی را که بر آن می گذرد برجای نمی گذارد مگر این که آن را به صورت چیزی خرد شده و پوسیده درآورد.» گفته اند که:رمیم از رمّه مشتق است که معنی استخوان کهنه و پوسیده دارد،و ریسمان کهنه و پوسیده را رمّه گویند،و رمّ کاهی را گویند که بر زمین ریخته باشد،و بعضی رمیم را خاکستر معنی کرده اند،و بعضی دیگر آن را خرده های خشک شدۀ گیاه دانسته اند،و بعضی دیگر آن را خاک کوفته و گرد شده دانسته اند،و ابن عباس گفت:همچون چیزی کهنه و هلاک شده.

به نظر من این کلمه حکایت از نابودی چیزی دارد،که اگر ساختمان باشد به معنی ویران شدن آن است،و اگر استخوان باشد شکستن و خرد شدن،و اگر خاک باشد همچون خاکستر شدن آن که هیچ حیاتی در آن وجود ندارد،و اگر این تفسیر درست باشد،باید گفت که آن سرزمین هرگز شایستگی برای بازگشت زندگی به آن را ندارد،و این عاقبت طغیان و چالش کردن ایشان در برابر رسالتهای پروردگارشان بود.

[۴۳]

از جنوب جزیره العرب تا شمال آن که قبایل ثمود در منطقۀ حجر آن زندگی می کردند،همین قصه را می خوانیم،و به همین عبرت می رسیم،و حقیقت مسئولیت و جزا تجلّی پیدا می کند.

به رسالتها کافر شدند،و از رسول خود فرمان نبردند،و شتر را پی کردند،و سه روز به آنان مهلت داده شد،پس قدرت فرار پیدا نکردند،و آنچه به آن شرک می ورزیدند به یاری آنان برنخاست،و از حیله برایشان کاری برنیامد،بلکه با صاعقه به بدترین صورت هلاک شدند...و بدین گونه در ثمود نیز آیت آشکاری پدید آمد.

وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتّٰى حِينٍ

«و در ثمود در آن هنگام که به ایشان گفته شد که تا مدتی معین بهره مند شوید.» گفته اند که:آن مدت معین عبارت از سه روزی است که به ایشان مهلت

داده شـده بود،و شایـد منظور از آنان فرصتی است که در زنـدگی دنیا دارنـد،و آزادی محـدودی که در اختیار ایشان گذاشـته شـده و خـدا ارادهٔ ایشان را از این راه در معرض آزمایش قرار داده بود،ولی آنان مخالف دسـتور فرسـتادهٔ خـدا عمل کردنـد و ماده شتری را که نشانهٔ رسیدن به بصیرتی برای ایشان بود پی کردند.

[۴۴]

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ «و از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند،پس صاعقه ایشان را گرفت در حالی که نگاه می کردند.» [۴۵]

و با وجود آن که صاعقه پس از آن به ایشان رسـید که به آن بیم داده شده بودند،و از هنگام وقوع آن با خبر بودند،و با چشـم به آن نگاه می کردند،قدرت مقاومت کردن با آن یا گریختن از آن را نداشتند.

فَمَا اسْتَطاعُوا مِنْ قِيامٍ وَ ما كانُوا مُنْتَصِرِينَ

«پس نه خود قدرت مقاومت با آن را داشتند و نه کسی به یاری آنان برخاست.» [۴۶]

عـذابی که پیاپی در دنیا به مجرمان و تباهکاران می رسد،هشداری برای ما به آن است که عذاب خدا وقوع پیدا خواهد کرد،و این که جزا حقّ است و شـکی در آن وجود نـدارد،و هیـچ کس نمی توانـد از سـرنوشتی که خود با عمل خویش فراهم آورده است فرار کند.

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ

«و قوم نوح پیش از آن،» که آیات خدا را تکذیب کردند و گرفتار طوفان شدند و از آنان چیزی جز عبرت بر جای نماند.

إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ

«آنان گروهی نافرمان و فاسق بودنـد.» از حدود خدا تجاوز می کردند و به اجرای فرمان او نمی پرداختند،پس بنا بر سـنّت خدا که تبدیل ناپذیر است،گرفتار عذاب شدند.

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۴۷ تا ۶۰]

اشاره

وَ اَلسَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَ اَلْأَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ اَلْماهِدُونَ (۴۸) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اَللّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اَللّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) كَذلِكَ ما أَتَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) أَ تَواصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ اَلذِّكْرى تَنْفَعُ اَلْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَ ما خَلَقْتُ اَلْجِنَّ وَ اَلْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ (۵۶) ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ (۵۷)

إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلرَّزّٰاقُ ذُو اَلْقُوَّةِ اَلْمَتِينُ (٥٨) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحٰابِهِمْ فَلاٰ يَسْتَعْجِلُونِ (٥٩) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ اَلَّذِي يُوعَدُونَ (٦٠)

ص :٥٦

معنای واژه ها

۴۷[بأید]

:به نیرو،از:آد یئید.

۵۹[ذنوبا]

:بهره ای از عـذاب،و معنی اصـلی ذنوب دلوی است که پر از آب باشـد،و در این جا برای اشاره کردن به زیادی گناهان ایشان آمده است.

ص :۵۷

انسان و جن را نیافریدم مگر برای آن که مرا بپرستند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون محور سورهٔ«الـذاریات»این است که هـدف اساسـی از آفرینش جن و انس عبادت خداوند متعال است پایان سوره،پس از فراهم آوردن مقـدمات،به بیان آن می پردازد:به آسـمان اشاره می کنـد که چگونه پروردگارمان آن را به قوت خود بنا کرد،و پیوسـته آن را گسترش می دهـد،و به زمین که چگونه آن را هموار و آمادهٔ برای زیسـتن ما بر آن ساخت،و به زوجیت و جفت بودن در هر چیز آفریده شده،خداوند بی نیاز توانا ما را متوجه می سازد.

سپس به مـا فرمان می دهـد که به او پناه بریم،و از ناتوانی خود و نیز از شـرهای فسادهای خودمان و شـرهای جهان به جانب او فرار کنیم.

برای آن که تسـلیم به فشارها نشویم،به ما یادآوری می کند که:رسول بیم دهنده ای آشکار از جانب خدا است،و این که ما را از عاقبت بـد و شـرک ورزیدن به خدا و کافر شدن به رسالت و متهم ساختن رسول به جادوگری و دیوانگی،که همهٔ پیشـینیان چنین می کردند بر حذر می دارد.تو گویی که آنان بدین گونه بودن را به یکدیگر سفارش می کردند،در صورتی که حقیقت آن بود که همهٔ ایشان طغیانگر و عاصـی بودند،پس چون رسول از ایشان دوری جست ملامتی بر او نبود،چه آنان منکر رسالت شدند،ولی /۱۴ ادامه دادن به یادآوری مردم و موعظه کردن به ایشان واجب است،چه برای آنان سودمند واقع می شود.

پس از این مقدمه که در آن از آیات خدا در میان آفریدگانش سخن رفته،و

بینا شـدن به نقش رسول در بیم دادن و ابلاغ فرمان خـدا تنها در آنچه با کافران ارتباط پیدا می کند،و نقش یادآوری در آنچه به مؤمنان مربوط می شود،خداونـد متعال از مهمترین هدف در آفرینش برای ما چنین سـخن می گوید که: وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ «جن و انس را جز برای عبادت و بنـدگی نیافریـدم»؛ و حقیقت عبادت تسلیم شـدن به خـدا و آماده کردن نفس برای پذیرش معرفت او و پاک کردن آن از پلیدی شرک و زشتیهای درونی و سپس عمل کردن به کتاب او است.

پرسـتش خـدا راهنمای به رحمت او است،و هدف آفرینش تفضل بر آفریدگان،و از آفریده ها هیچ فایده ای به آفریدگار نمی رسد،و او از ایشان خواستار روزی و خوراک نیست،بلکه او روزی دهنده ای است که نعمتش به همگان می رسد،و او صاحب نیرویی پایان ناپذیر است که نیازی به یاری آنان ندارد.

در پایان پروردگارمان سـتمگران را از آن بیم می دهد که سهم ایشان از عذاب برای آنان تضمین شده است،پس بی جهت در رسیدن به آن شتاب نورزند،و به همین گونه کافران را از ویلها و مصیبتهای روز موعود بر حذر می دارد.

شرح آیات:

اشاره

[۴۷]

آیا در شب صاف هیچ گاه به آسمان نگریسته اید؟آیا هیچ گاه خواسته اید ستاره ها را شماره کنید؟بدون تردید خسته خواهید شـد،زیرا چشـمان را به هر سو بگردانید سـتاره ای را در اعماق فضا مشاهده می کنید،بویژه این که می دانیم هر مجموعه ای از ستارگـان کهکشانی را تشـکیل می دهند.مـدهوش می شویم هنگامی که می شـنویم شـمار کهکشانها را میلیاردها اعلان کرده اند.آیا روزی خواهد رسـید که آدمی بتواند سـتارگان آسـمان را بشـمارد؟با در نظر گرفتن این که اگر برخی از این سـتارگان روی کرهٔ زمین افکنده شود کرهٔ زمین چنان در آن محو می شود که دانهٔ ریگی در صحرا.

آیا کدام نیرو این آسمان را ساخته است؟!

ص: ۵۹

وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ

«و آسمان را به نیرو آفریدیم،» و أید به معنی قوت و نیرو است،و شاید کلمه بنا الهامبخش آن باشد که در آفرینش و استحکام آسمان و ارتباط میان اجزاء آن تدریج در کار بوده است،و این همه دربارۀ آسمان صحت دارد.

وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ

«و ما اسباب فراخی را فراهم می آوریم.» دربارۀ معنی کلمۀ موسعون مفسران گونه گونه نظر داده اند:ابن عباس گفت معنی آن این است که ما توانائیم،و به قولی:سعه و گسترش در نزد ما است،و به قولی:ما رزق را بر آفریدگانمان گسترش می دهیم،و ضحاک گفت:

ما شما را بی نیاز کردیم و دلیل آن است:«علی الموسع قدره»،و به قولی:میان آن و زمین را وسعت دادیم. (۱)

شاید این اختلاف دلیل دشواری فهم ظاهر آیه در آن محیط علمی است که جز به زمین و اجرام آسمانی محدود آن از چیز دیگری خبر نداشت،و ما این گونه اختلاف را در بسیاری از آیات راهنمای به یک حقیقت که در آن روزها غامض و غیر قابل فهم به نظر می رسید،مشاهده می کنیم.

ولی این را می دانیم که معنی ظاهری آیه آن است که پروردگار توانای ما بنای آسمان را پیوسته وسعت می دهد،که با حقایق علمی ذیل هم مطابقت دارد:

۱-این که زمین و کرات دیگر مواد اثیری پراکندۀ در فضا را به خود جذب می کنند،و تو گویی همچون دستگاههای بزرگ پاکسازی هستند که پیوسته به رفت و روب فضا اشتغال دارند و همین سبب رشد و نمو دایمی آن می شود،و گاه گفته اند که:حجم مواد پراکندۀ در فضا به اندازۀ حجم اجرام موجود در آن است.

یعنی برای آن کفایت می کنند که از آنها اجرامی تازه پدید آید به شماره و بزرگی اجرام فعلی موجود و شاید بیشتر.

۲-آسمان پیوسته در حال گسترش است و تو گویی که روزی صورت

۱- ۴۰) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۵۲.

کرهٔ واحدی داشته و در آن انفجار عظیمی پیش از ۱۵ میلیارد سال قبل صورت گرفته و پس از آن به گسترش ادامه داده و فاصلهٔ میان جرمهای آن پیوسته در حال افزایش بوده است،و چنان که جورج گاموف گفته است:فضای محیط بر ما که از میلیاردها کهکشان تشکیل شده،در حال گسترش سریع است،و در واقع جهان ما ساکن نیست و انبساط یافتن آن امری مؤکد است.

و معرفت پیدا کردن به این حقیقت،کلیدی برای معماهای جهان است، چه اگر جهان اکنون در حالت انبساط و گسترش دایمی قرار گرفته است،ناگزیر می بایستی در روزی از روزها حالت انقباض می داشته باشد. (۱)

و بعضی سرعت گسترش و انبساط اجرام آسمانی و دور شدن آنها را از یکدیگر،۶۶ هزار کیلومتر در ثانیه دانسته اند. (۲)

مایهٔ شگفتی آن که،بنا بر آنچه گفته اند،هر چه از یکدیگر دورتر شوند، سرعت دور شدن آنها از یکدیگر افزایش پیدا می کند.

آیا این گسترش و انبساط تا چه اندازه امتداد پیدا می کند،و در کجا متوقف خواهد شد و پایان کار چگونه پیشبینی می شود؟ دانش همهٔ اینها در نزد خدا است،ولی این گسترش عظیم بدون تدبیر و نگهبانی از جانب سلطان عالمی که توازن آن را حفظ می کند و به تدبیر امور آن می پردازد صورت پذیر نمی شود.

۳-بعضی از دانشمندان فضایی بر آنند که:اجرامی آسمانی با گذشت زمان هستی پیدا می کند،و در پاره ای از گوشه های این فضای وسیع به چیزهایی برخورد کرده اند که آغاز تکون و پیدایش خورشیدهایی با درخشندگی بسیار بیشتر از خورشیدهای موجود است.

معماهای آسمانها هنوز بسیار است،و امکان آن هست که با ساخته شدن

۱- ۴۱) -تفسیر نمونه،ج ۲۳،ص ۳۷۴ به نقل از کتاب جورج گاموف دربارهٔ آفرینش جهان.
۲- ۴۲) -همان کتاب،ص ۳۷۳ به نقل از فرد هوبل.

افزارهـایی تـازه برای عکسبرداری از اجرام آسـمانی،و نیز تجزیه و تحلیـل اشـعه ای که از آنهـا می رسـد،بعضـی از این معماها گشوده شود،و شاید در آن روز از ابعاد این آیت الاهی و امثال آن به صورتی بهتر شناسایی بیشتر و خوبتری به دست بیاوریم.

۴-اسـتاد بیـار روسو در کتاب تألیف سال ۱۹۶۳ خود(از اتوم تـا سـتاره) گفته است:کهکشانها در سلسـلهٔ مراتب نظام فلکی در بالای سـتارگان قرار گرفته انـد،و هر کهکشان مجموعه ای است که از صـدها میلیون یا میلیارد سـتاره،یا به گفته ای درست تر ستاره تشکیل شده است که شمارش آنها با بزرگترین و دقیقترین حسابگرها امکان پذیر نیست.

کهکشانی که ما جزئی از آن به شـمار می رویم،مشـتمل بر کمتر از دویست میلیارد سـتاره نیست،و بایـد بر آن توده ای از مادهٔ پراکندهٔ در فضا را افزود که در فاصلهٔ ستارگان قرار گرفته است و جرم آن از ۳۰٪ تا ۴۰٪ جرم کلّی کهکشان است.

در این جـا تنهـا به این گفته اکتفـاء می کنیم که:عـدد کهکشانهـا قابـل شـمارش نیست و این مطلب از تصـاویری که به وسـیلهٔ دوربینهای نزدیک کنندهٔ آسمانی گرفته شده آشکار می شود.

سپس از پیدایش سـتارگان از ابرها(مواد موجود میان ستارگان)سخن می گوید:و وجود ابری از مادهٔ جهانی این اعتقاد را پیش می آورد که سـتارگان پس از چگال شـدن از میان ابر بیرون می آیند،و این تنها یک فرض نیست،چه علمای نجوم در آسـمان به شناخت تحوّلی در همین سالهای نزدیک دست یافته اند.

امّا اکنون آنچه باید از این دید سریع بر عالم در حافظه نگاه داریم،دو امر است:

اول:این که ستارگان از ابتدای جهان موجود نبوده اند،بلکه در اوقاتی معین از مادهٔ کیهانی پدید آمده اند.

دوم:این که همـهٔ آنها در آن واحـد پدیـد نیامـده انـد و پدیـدار شـدن آنها از قدیم تا زمان ما به صورت تدریجی ادامه داشـته است، /۱۴ و اعتقاد دانشمندان برجستهٔ نجوم

ص :۶۲

بر آن است که از آغاز عمر ستارگان تا کنون در حوالی ۱۵ میلیارد سال فاصله است.

اگر عمر کهکشان را به ۱۵ میلیارد سال محدود کنیم،این بدان معنی نیست که هستی جهان حتما از همین آغاز پیدایش کهکشان است،و ما اکنون می دانیم که ماده بدون انقطاع به کار مایه(انرژی،و به تعبیر درست تر به شعاع و پرتو) تحوّل پیدا می کند،و در درون نمودهای هولناک صورت گرفتهٔ در آفاق فضایی، پیدایش این کار مایه بدون انقطاع پیدایش ماده را تأمین می کند،هر چند سیاق و نظام این تجدید آفرینش در منتهای کندی است.

[۴۸]

خدا چگونه زمین را برای زندگی انسان آماده کرد،و چگونه صخره هایی که زمین در اصل از آنها پدید آمده خرد شد و به صورت خاک نرم درآمد که از آن خانه ها را می سازند و راهها به وجود می آورند و آنچه بخواهند در آن کشت می کنند؟و اگر سطح زمین به سختی و صلابت صخره های سیارهٔ زهره،یا نرمی خاک ماه می بود،آیا می توانستیم بر آن راحت و شاد زندگی کنیم؟،و چگونه زمین به خاطر خود سپرد که ما به چه موادی برای کشاورزی و پاکیزه کردن فضاها و مکیدن آنچه مضر است نیازمندیم و آنها را برای ما فراهم آورد؟! وَ الْأَرْضَ فَرَشْنٰاهٰا فَنِعْمَ الْمٰاهِدُونَ «و زمین را گستردیم پس از گسترندگان خوبیم.» آری،ای پروردگار ما،تو بهترین آماده کنندهٔ زمین و مهیّا سازندهٔ آن برای زیستن ما بر آنی،سبحانک.

[۴۹]

و میان آسمانی که نشانه و آیت قدرت خدا،و زمینی که آیت رحمت او است،جانوران و گیاهان و چیزهایی را مشاهده می کنیم که خدا آنها را مکمل یکدیگر ساخته است.زمین خورشید را کامل می کند،و ماه مکمل زمین است؛دریا کامل کنندهٔ فواید خشکی است،و چنین است دشت و کوه،و انسان و جانوران،و همهٔ انواع گیاه که آنها نیز همچون دیگر مخلوقات مکمل یکدیگرند.

وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنٰا زَوْجَيْنِ

«و از هر چیز جفت جفت آفریدیم.» این جفت بودن به عالیترین صورت آن در نر و ماده بودن تجلّی پیدا می کند

که آن را در انسان ۱۴/ و جانور و گیاه مشاهده می کنیم،بلکه در هر چیز آفریده شدهٔ از اتوم بسیار خرد که در آن قسمت منفی(تجسم یافتهٔ در الکترون)و قسمت مثبت (پروتون)مشاهده می کنیم.

این تکامل نشان دهندهٔ نیاز مشترک میان مخلوقات است که آن نیز به نوبهٔ خود به ما دو بصیرت می بخشد:

الف:این که نیازمندی به خودی خود نعمت است،و احساس کردن آن همچون سوختی برای تحرک محسوب می شود،و اشباع شدن لذت هستی است،پس اگر یک زندگی بدون نیازمندی به خوراک و نوشاک و آسایش و عمل جنسی فرض کنیم،آیا ممکن است که ما به آن رغبتی نشان دهیم.این برادر مرگ است،و هر چه نیازمندی افزونتر و شدیدتر و گوناگونتر باشد،لذت حاصل از برآمدن آن نیازمندی نیز بیشتر و متنوعتر و شدیدتر خواهد بود...مگر نه این است که سیری پس از گرسنگی،و امنیت پس از ترس،و به عمل جنسی پرداختن پس از شبق لذتی شدیدتر و بزرگتر دارد؟ ب:تکامل و مخصوصا در میان دو زوج راهنمایی برای ما به سوی پروردگارمان است،بدان سبب که هر چیز نیازی به چیز دیگر دارد،و در آن تصور استقلال و بی نیازی و الوهیت نمی رود از آن روی که هر محتاج فقیر و محدود و در زیر تدبیر دیگری است،و این که پروردگار بی نیاز و وسعت بخش و مدبّری دارد.

سپس تدبیر تکامل،و فراهم آوردن زوجیّت و تنظیم شؤون آن دلیل بر این است که مدبّر و تنظیم کننده ای وجود دارد،سبحانه و تعالی.

در عین حال گواهی بر آن است که مدبّر بی نیاز است و نامحدود،و همانند و شبیهی ندارد.

در حدیثی از امام رضا(علیه السلام)آمده است:«با ایجاد مشاعر شناخته می شود که او مشعر ندارد،و با جوهر ساختن جوهرها معلوم می شود که برای او جوهری نیست،و با وجود تضاد در میان چیزها آشکار است که او را ضدی نیست،و با ایجاد مقارنه میان چیزها دانسته می شود که او قرین ندارد؛روشنی را ضدّ تاریکی

قرار داد،و خشکی را ضد تری،و زبری را ضدّ نرمی،و سردی را ضد گرمی؛میان دشمنان تألیف و نزدیکی پدید آورد،و میان نزدیکان جدایی افکند،که این جدایی دلیلی بر جدا کننده است،و تألیف دلیلی بر مؤلف و ایجاد کنندهٔ الفت،و قول او /۱۴ چنین است: وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ .و میان قبل و بعد جدایی افکند تا دانسته شود که او را نه قبلی است و نه بعدی،غرائز او گواه آن است که غریزه ساز خود غریزه ندارد،و وقت گذاری او خبر از آن می دهد که وقت گذار را وقتی نیست،بعضی از آنها حجاب بعضی دیگر است تا دانسته شود که بین او و آفریدگانش حجابی وجود ندارد». (۱)

لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

«باشد که شما به یاد داشته باشید و از آن پند گیرید.» هر وقت که احساس نیاز به خدا پیدا می کنید،معرفت شما به او افزایش می یابد،و نیز در آن هنگام که نیاز شما را برآورده می سازد.حق آن است که معرفت خدا عالیترین هدف آفرینش جهان است.مگر نه این است که معرفت راه نزدیکی و تقرب پیدا کردن به خدا است و انس گرفتن به مناجات با او و رستگار شدن به یادآوری او؟ [۵۰]

ولی چگونه می توانیم به طرف خدا صعود کنیم در حالی که عوامل نقص و عجز ما را احاطه کرده است:از نفس امّارهٔ به بدی پرداختن به گناه را در نظر ما آرایش می دهد و ما را به پس انداختن توبه وامی دارد،تا شیطانی که ما را گمراه می سازد و کارهای زشت را برای ما می آراید و زیبا جلوه گر می سازد،و قلبهای ما را از آرزوها و وسوسه ها و پندارها پر می کند،و تا طاغیان زمین که راههای زندگی را چندان بر ما تنگ می کنند تا امور خودمان را به ایشان تسلیم کنیم،و آنان را شریک دین و دنیای خود قرار دهیم،و تا مجتمع فاسد،و تربیت تباه کننده،و فرهنگ گمراه کننده...و...همهٔ این عوامل ما را به دره ای عمیق فرو می افکنند،

۱- ۴۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۳۰.

پس چگونه باید به سوی خدا بالا رویم و به رستگاری برسیم؟! قرآن کریم پاسخ این پرسش را می دهد:

فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ

«پس به سوی خدا بگریزید.» از هر شری که یاد کردید به او پناه برید و به نجوا کردن با او بپردازید و به روشهایی که وحی کرده است اعتماد کنید؛از کسی اطاعت کنید که اطاعت کردن از او را به شما فرمان داده است،و کسی را والی و فرمانروای خود بدانید که ولایت او را بر شما امر کرده است.

دعاهای رسیدهٔ از اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آکندهٔ از معانی پناه بردن به خدا و ملتجی شدن به او و گریختن از خشم او است،و اینک بعضی از آنها:

«سپاس خدای را که سپاس حق او است و به آن استحقاق دارد،حمد و سپاسی فراوان،و پناه می برم به او از شر نفسم.نفس امّاره و فرمانده به بدی است، مگر آن که پروردگارم رحم و رحمت کند،و پناه می برم به او از هر جبّار فاجر و سلطان جائر و دشمن قاهر.خدایا!مرا از سپاهیان خود قرار ده که پیروزند،و به حزب خودت درآور که حزب تو حزب رستگاران است،و مرا از اولیای خود قرار ده که اولیای تو نه بیم دارند و نه اندوهگین می شوند». (۱)

و نه تنها به سبب آن عوامل به سوی خدا می گریزیم و به او پناه می بریم، بلکه از خشم و عذاب او نیز چنین می کنیم چنان که در دعای سرور پیامبران محمّد صلّی اللّه علیه و آله چنین می خوانیم:

«به نور وجه تو که آسمانها و زمینها را روشن کرده،و تاریکی را از آنها زدوده،و به سبب اصلاح امر پیشینیان و پسینیان شده،پناه می برم از این که مبادا ناگهان کیفر و انتقام تو برسد،و عافیت دگرگون شود،و نعمتت زوال پیدا کند». (۲)

۱- ۴۴) -مفاتیح الجنان،دعای روز سه شنبه.

۲- ۴۵) -مفاتیح الجنان،اعمال نیمهٔ شعبان.

در دعای به جا مانده از دو صادق علیهما السلام چنین می خوانیم:

«خدایا!من به تو نیازمندم،و از عذابت بیمناکم و پناهخواه.خدایا!اسمم را مگردان و جسمم را تغییر مده،و آزمون مرا سخت مگیر،و چنان مکن که دشمنان مرا شماتت کنند؛از عقابت به عفوت پناه می برم،و از عذابت به رحمتت،و از خشمت به رضایت،و پناه به تو از خودت به خودت،جلّ ثنائک.تو چنانی که خود بر خود ثنا گفته ای،و برتر از آنچه گویندگان می گویند». (۱)

إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ

«من برای شما از او بیم دهنده ای آشکارم.» /۱۴ بدین گونه آدمی میان دو خطر قرار دارد:یکی از آنها سبک است و زودگذر،و دیگری بزرگ است و دایمی،بنا بر این به نفس خود بنگر که چگونه یکی از این دو را بر می گزیند.پس اگر به فشارها تسلیم شود و به خدا شرک ورزد،از خطر سبک دوری جسته و خطر بزرگتر او را در میان گرفته است،در صورتی که اگر به خدا پناه می برد،نه تنها از خطر بزرگ رهایی می یافت،بلکه از خطر عظیم تجسم یافتهٔ در غضب خداوند جبّار و بزرگترین عذاب او نیز خلاص می شد،و پروردگار او را پناه خود می گرفت و از خطر دیگر نجاتش می داد.

[۵۱]

بدین گونه خداوند بیم دهندهٔ آشکار را مبعوث کرد تا ایشان را به خودش بخواند و از عاقبت گردنکشی نسبت به او و شرک ورزیدن به وی بر حذرشان دارد.

وَ لاٰ تَجْعَلُوا مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ

«و با خدا خدای دیگری را قرار ندهید.» که او شما را از خطرهای دنیا نمی رهاند،و سبب آن می شود که خشم و عذاب پروردگار به شما برسد.

إِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ

«که من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.» چه بسیار زیان آدمی بزرگ است و پشیمانیش عظیم که گوشش این هشدار صریح و آشکار را نشنود!

۱- ۴۶) -المنتخب الحسنی،ص ۷۴۷.

آیـا چه چیز آدمیان را به آن واداشت که به این بیم دهنـدهٔ آشـکار کافر شونـد،و تا ابـد زیانکار شونـد؟ طغیانی که در جانهای ایشـان بود و همان خود محوری منفور سـبب این کار شـد،و به همین جهت آنان را می بینیم که نـذیر را به تهمتهای متناقضـی متهم سازند تا کفر خود را خوب و پسندیده جلوه گر سازند.

كَذٰلِكَ مٰا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ قٰالُوا سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

«و به همین گونه هیچ فرستاده ای پیش از ایشان نیامد مگر این که گفتند:جادوگر است یا دیوانه.» ۱۴/ [۵۳]

این تهمتی بود که هدف آن طغیان و کفر است،و همهٔ کافران در سراسـر تاریخ آن را تکرار می کردند،حتی شخص خیال می کنـد کـه بعضــی از آنـان بـه بعضــی دیگر ایـن اتهـام را تلقیـن می کرده انـد؛ولی حقیقـت آن است کـه همگی آنـان در آن خودخواهی طغیانگری که این گونه تهمتها را به فرستادگان خدا می زد،با یکدیگر شریک بودند.

أَ تَوٰاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طٰاغُونَ

«آیا پرداختن به آن(اتهام)را به یکـدیگر توصـیه می کردند یا بلکه قومی طاغی و گردنکش بودند.» عین تهمتی را که قوم نوح هزاران سال پیش علیه پیامبر بزرگ خدا(علیه السـلام)به او می زدند،امروز-مثلا-از کسانی می شنویم که با دعوت کنندگان به سوی خـدا و بیم دهنـدگان از عـذاب او مخالفت می کننـد،و این بـدان سـبب است که بسـیار چیزها در زندگی بشـر تغییر پیدا کرده،ولی جوهر وجود او و غرایزی که در نفس و جان او وجود دارد،هم چنان به حال خود باقی مانده است.

بنـا بر ایـن شایسته است که مـا-کسـانی که قرآن را تلاوت می کنیم-در این وادی نلغزیم،و چنـان نباشـیم که هر کس را که خوانندهٔ ما به خیر است،یا ما را از شر بر حذر می دارد و بیم می دهد،در عقل یا در نیتش متهم سازیم.

شاید خطرناکترین شـرّی که باید از آن پرهیز کنیم و به خدا پناه بریم تا ما را از آن خلاص کند،همین طغیان و سرکشـی نهفتهٔ در جانمان است(و پناه بر خدا

ص :۶۸

از شرهای آن).

[۵۴]

و هنگامی که رسول بیم دادن به قوم خود را پایان می بخشد،حجت بر آنها تمام شده و مسئولیت او پایان پذیرفته است،پس هیچ کس نباید چنان گمان کند که رسول وکیل او است و این مسئولیت را بر عهده دارد که از راهی یا از راه دیگر او را هدایت کند.هرگز چنین نیست و او پس از بیم دادن آشکار ایشان به سبب کافر ماندن آنان مورد ملامت واقع نخواهد شد.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمٰا أَنْتَ بِمَلُومٍ

«پس از ایشان روی گردان که تو در معرض ملامت قرار نخواهی گرفت.» [۵۵]

آری،مؤمنان پیوسته در معرض رعایت و عنایت فرستادهٔ خدا قرار دارند،و همواره پروردگار را به یاد ایشان می آورد،بدان سبب که ایشان از این یادآوری و تکرار آن سود می برند.

وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ

«و یادآوری کن که یادآوری برای مؤمنان سودمند است.» /۱۴ از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که گفت:

«هنگامی که« فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمٰا أَنْتَ بِمَلُومٍ »نازل شد،هیچ یک از ما نبود که چون فَتَوَلَّ عَنْهُمْ را شنید به هلاک خود یقین نکرد،و چون« وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ »نازل شد،جانهای ما لذت و آسایش یافت». (۱)

[۵۶]

آیا عالیترین هدف آفرینش جن و انس چیست؟آفریدگان مسخّر انسان اند،خورشید و ماه،و ابرها و بادها،و دشت و کوه،و چارپایان و پرندگان و ماهیان و...و...همه برای او آفریده شده اند.پس آیا این امکان وجود دارد که آفرینش بشر بی هدف بوده باشد؟ هر چیز در خدمت هدفی است،بلکه برای هر جزئی از اجزاء وجود هر چیز غایت و هدفی است،پس آیا ممکن است که برای وجود انسان-سرور آفریدگان

۱- ۴۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۳۲.

ستارهٔ ما-هیچ هدفی نبوده باشد؟! یا پروردگار آسمانها و زمین سبحانه و تعالی،که بی نیاز و حمید و علیم و حکیم است،آفرینش را به بازی گرفته باشد؟! پس بیایید تا به تفکر بپردازیم:آیا هر اندامهای ما عبث و بیهوده آفریده شده است،حتی اگر پاره ای از روده باشد،یا غدّه ای کوچک،یا حتی یک یاخته، و اگر جواب بنا بر معلومات پزشکی و طبع شناسی(فیزیولوژی)منفی است،پس چگونه ممکن است خلاصه و نتیجهٔ آفرینش انسان بی هدف بوده باشد؟ پس هدف چیست؟ آیا این کافی است که هدف را خوردن و آشامیدن قرار دهیم؟آیا باید از عقلها و و جدان قلبهایمان پرسش کنیم؟ /۱۴ یا خود را به آن قانع سازیم که خوردن و آشامیدن را هدف بدانیم،یا چون وقت فراغت بسیار در اختیار داریم،ناگزیر باید زندگی را با چیزی جز لذتهای عاجل پر کنیم؟ ما همه در آن می کوشیم تا به علم و فضیلت دست یابیم،و برای آنها ارزشی برتر از مال و نیرو تصور می کنیم،پس می پرسیم که:بالاترین درجهٔ علم کدام است؟آیا معرفت و شناخت خدایی نیست که به توسط او از حقیقت خودمان آگاه می شویم،و از واقعیت محیطی که ما را در میان خود گرفته است؟و بدون شناخت خدا همهٔ این سؤالات مایهٔ حیرت است.

به همین گونه بالاترین درجهٔ فضیلت تقوا و ترس از خدا است،و خواستار رضای او بودن،و به او نزدیک شدن.

و شناخت خدا و ترس از او در کلمهٔ عبادت خلاصه می شود،که قرآن کریم آن را هدف آفرینش بشر دانسته و گفته است:

وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ

«و جن انس را نیافریدم مگر برای آن که عبادت کنند.» پس عبادت چیست؟گفته اند که اصل عبودیت و بندگی خضوع و خواری و فروتنی است،و تعبید به معنی خوار شدن،و راههای آماده شدهٔ برای سفر و

جا به جا شدن را معبّد (۱) می گویند،و به نظر من اصل معنی عبودیت خواری و خضوع نیست که چنان گفته اند،علی رغم آن که خواری و خضوع از لوازم آن است،بلکه شایسته بودن چیزی برای بهره برداری از آن است،یا به تعبیری دیگر:موجود نبودن چیزی است که مانع بهره برداری از آن باشد،و به همین جهت گفته اند سفینه معبّده یعنی کشتی در زیر فرمان،و راهها را از آن روی معبّد می گویند که از سوراخها و لغزشگاهها تهی است،و گرنه همهٔ زمینها خاضع و خاشع و خوارند،پس چرا به صفت معبّده معرفی نمی شوند؟و برده را از آن روی عبد می خوانند که از فرمانبرداری خواجهٔ خود امتناع نمی ورزد،و بدین گونه اصل معنی کلمه اطاعت و تسلیم است.

پس معنی عبادت خدا و ابعاد آن چیست؟در این باره حقایقی وجود دارد که باید آنها را بشناسیم تا چیزی از عبادت خدا دستگیر ما شود.

اولا:کسانی که نسبت به جز خدا خشوع می کنند،و هواهای خویش را خدای خود قرار می دهند،یا به پرستش طاغیان و مترفان می پردازند،یا نژاد و سنتهای موروثی را تقدیس می کنند،از هدف آفرینش دورند،بدان سبب که عبادت و پرستش خدا آزاد شدن انسان از پرستش شرکایی برای خدا است،و شاید در آیه ای که پس از این می آید اشاره ای به همین معنی بوده باشد.

أَ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبٰادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيٰاءَ إِنّٰا أَعْتَدْنٰا جَهَنَّمَ لِلْكٰافِرِينَ نُزُلاً «آیا کسانی که کافر شدند چنان پنداشتند که بندگان مرا،سوای من به خدایی گیرند،و ما جهنم را همچون منزلی برای کافران آماده کرده ایم». (۲) و گفت سبحانه و تعالی: يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ «ای مردم،نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید،آیا آفریننده ای جز

۱- ۴۸) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۵۶.

۲- ۴۹) -الکهف۱۰۲/.

خدا وجود دارد که از آسمان و زمین به شما روزی برساند؟معبودی جز خدا وجود ندارد،پس از حق و راستی چگونه رویگردان می شوید.» (۱) در حدیثی به جا مانده از امام صادق علیه السلام آمده است:«خدای عزّ و جلّ بندگان را نیافرید مگر برای آن که او را بشناسند،و چون شناختند به عبادت و بندگی او بپردازند،و چون بندهٔ او شدند با این عبادت از عبادت جز او بی نیاز شوند»،پس مردی گفت:یا ابن رسول اللّه!پدر و مادرم فدای تو باد،پس معرفت خدا چیست؟و او گفت:«معرفت اهل هر زمان امام ایشان است که بر آنان فرمانبرداری از او واجب است». (۲)

بنا بر این حدیث آزاد شدن انسان از پرستش جز خدا هدف اعلای آفرینش است،و بدین گونه توحید و یکتا پرستی محور اساسی هر یک از سوره های قرآن و آیات آن است.

ثانیا:عبادت خدا جز با شناخت او صورت اتمام نمی پذیرد،و معرفت او جز با عبادت و بندگی او میسر نمی شود،بدان سبب که در معرفت او نزدیک شدن به او و به رضای او وجود دارد،و به همین سبب است که معرفت خدایا معرفت آیات او، بنا بر آنچه از نص قرآن گذشت،هدفی از هدفهای خلق است و آن را در این آیه نیز ملاحظه می کنیم: اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً «خدا است آن که هفت آسمان را آفرید و از زمین همانند آنها،و فرود می آید فرمان میان آنها تا بدانید که خدا بر هر چیز توانا است،و علم او همه چیز را فرا گرفته است.» (۳) /۱۴ ولی چگونه می توان به کمال معرفت و شناخت خدا رسید،بی آن که شخص به او تسلیم شود،و از او فرمانبرداری کند،و به بندگی و عبادت او بپردازد،

۱- (۵۰) -فاطر۳/.

۲- (۵۱) -از علل الشرائع در تفسیر البصائر،ج ۴۱،ص ۱۳۴.

۳- (۵۲) -الطلاق۱۲/.

و بداند که معرفت یافتن به او جز از طریق خود او میسر نمی شود،و چگونه می تواند کسی جز او دلیل و راهنمای به او باشد؛و به نور او آسمانها و زمین روشن است،و آیا ممکن است کسی جز او ظهوری داشته باشد که او ندارد تا بتواند ظاهر کنندهٔ او سبحانه و تعالی باشد؟! او معرفت خودش را به کسی عنایت می کند که تسلیم به او شده باشد،و تنها او را بپرستد و از او فرمان برد،و بدین گونه عبادت از آن روی هدفی از آفرینش می شود که راه رسیدن به معرفت و شناخت او است.

ثالثا:آیا ممکن است که انسان به رستگاری در دنیا و آخرت بدون راه و شریعت آشکاری برسد که بر آن پیش رود،و آیا به کار بردن شریعت جز از راه ایمان آوردن به خدا و تسلیم شدن به اوامر او میسر می شود،و آیا این امکان وجود دارد که قلب آدمی از چرکهای آن پاک شود،و شخص او از قید و بندها جز به معرفت خدا خلاص می شود که جانها را در گسترهٔ قدس او قرار می دهد،و از خودپسندی و حرص و خشم و آتش شهوات دور می سازد؟!هرگز...شناخت خدا و تسلیم شدن به او راهی برای دور کردن شیطان از قلب و پاک کردن قلب از وسوسه ها و پندارها و آرزوهای او،و خویگر شدن به خوی پروردگار است،و مؤدب شدن به آداب او و از کرم و ایثار و احسان و تقوا و دوستی خیر و اهل آن،و به همین سبب در آیات قرآن به چیزهایی برمی خوریم که از آنها معلوم می شود که هدف آفرینش آفرینش برتر است،چنان که در این آیات:

در نه آیه از آیات قرآن خداوند متعال شکر و سپاسگزاری را هدفی برای نعمت آفرینش یا دیگر نعمتها قرار داده و از جملهٔ آنها گفته است:

وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . (۱)

لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . (۲)

۱- ۵۳) -النّحل/۷۸.

۲- ۵۴) -الجاثیه/۱۲.

چنان که یادآوری و تذکره را هدف آفرینش در همین سوره قرار داده است:

« وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ». (۱)

و به همین گونه تعقّل را در این گفته اش سبحانه و تعالی هدف معرفی کرده است:

وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ . (۲)

همچون آن که آزموده شدن آدمی را در آیات متعدد هدف اساسی آفرینش قرار داده است،همچون این گفتهٔ او سبحانه و تعالی:

اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً . (۳)

آزمایش به نوبهٔ خود راهی برای تکامل انسان است،و پاک شدن او از عوامل منفی و زیانبخش.

تکامل...عالیترین هدف

از خلال دیدگاههایی که یاد شد،به این نتیجه می رسیم که:صعود انسان در معراجهای نزدیک شدن به خداوند متعال عالیترین هدف آفرینش او است،و این امر در آزاد شدن وی از یوغ بندگیها و پاک شدن قلب او از هوی و هوس و شهوتها،و بالا رفتن او از پله های صعود به جانب شناخت خدا و تقرب یافتن به او از راه کارهای شایسته و نیک است.

چون انسان به حد تقرب به خدا نزدیک شود،رضوان و غفران و رحمتها و دیگر نعمتهای آماده شدهٔ از پیش او شامل حال وی می شود،و چه کس شایسته تر از خدا است که بندهٔ خود را که در آستانه او ظاهر شده است به مهمانی بپذیرد و مشمول عنایت خویش سازد؟و از این جا باید گفت که در آیه ای که پس از این

۱- (۵۵) -الذاریات ۴۹/.

۲- (۵۶) -غافر ۶۷/.

۳- (۵۷) -الملک ۲/.

می آید،رحمت خدا هدف آفرینش است:

وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لاٰ یَزٰالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ . (۱)

[۵۷]

ولی هدفی که از آن سخن می گوییم به معنی علت در نزد ما نیست که چون به کاری می پردازیم به سبب آن علت چنین می کنیم و همان ما را به تلاش و پرداختن به کار برمی انگیزد.چنان که تشنگی علّت و سبب آب نوشیدن است،و گرسنگی علت خوردن،و نرمدلی و رقت قلب علت عطف و محبت،ولی رفع تشنگی و سیری و احسان هدف است.

خدا برتر از آن است که برای کار او سببی باشد که به آن او را برانگیزد،و علّتی که او را به زاری وادارد و مجبورش کند.او بی نیاز ستوده است و بخشش او رحمت محض او است،و فضل او محض ارادهٔ او،و الحاح و اصرار خواهندگان مایهٔ ناراحتی او نمی شود،و در دعایی آمده است:

«خرسندی تو پاکیزه تر از آن است که برای آن علتی از تو وجود داشته باشد تا چه رسد به آن که علتی از من در آن مؤثر باشد.الاهی!تو به ذات خود بی نیازی از آن که از خودت نفعی به تو برسد،پس چگونه ممکن است که از من بی نیاز نباشی؟». (۲)

لامی که در سیاق بیان هدف از آفرینش در لیعبدون آمده به این معنی نیست که:خداوند متعال با این وسیله برای رسیدن به این هدف کوشش کرده است-در صورتی که او به خودی خود بی نیاز است-بلکه به این معنی است که:او مقدر ساخته و بر آن حکم کرده که این وسیله ای برای ما به سوی او باشد،و راه تلاش ما برای دست یافتن به آنچه مایهٔ خرسندی او است،و از پیشرفتها و درجات کمال ما در وجود ما است،به همان گونه که طهارت هدف وضو است،و

۱- ۵۸) -هود۱۱۸/ و ۱۱۹.

۲- ۵۹) -دعای عرفه از امام حسین علیه السلام،المنتخب الحسنی،ص ۲۹۵.

یاد کردن از خدا هدف نماز،و تقوا نتیجهٔ روزه،پس عبادت غایت آفرینش است و محتوی واجباتی است که اسلام به انجام دادن آنها فرمان داده است.

شاید به همین سبب باشد که پروردگارمان بر آن تأکید کرده است که او به ذات خود از آفریدگانش بی نیاز است،و از هر کاری که انجام دهند،و گفته است:

مٰا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ

«از آنان روزی نمی خواهم و خواهان آن نیستم که به من خوراک دهند.» پس هیچ فایده ای به خداوند سبحانه و تعالی از خلال آفرینش آفریدگان نمی رسد،و حتی برای این که گفته اند در خبر است که خدا گفت:من گنجی پنهان بودم،و خواستم که شناخته شوم،پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم،به هیچ منبع موثّقی دسترس پیدا نکردم،و اگر منبع معتبری هم داشته باشد،باید آن را به صورتی تأویل کرد که با نص این آیهٔ کریمه منافات نداشته باشد.و حکم عقل آن است که از طرف بندگان نفعی به خالق ایشان نمی رسد،و آشکار شدن پس از پنهان بودن گونه ای از نفع است،و به همین سبب در دعا می خوانیم:

«چگونه می توان از چیزی به تو استدلال کرد که برای هستی پیدا کردن خودش به تو نیازمند است،آیا برای جز تو آشکار بودن و ظهوری وجود دارد که برای تو چنان نباشد،تا او بتواند آشکار کنندهٔ تو شود؛چه وقت غیبت کردی تا نیازمند دلیلی برای دلالت کردن به خودت باشی؟». (۱)

ظاهرا تفاوت میان روزی و اطعام در آن است که روزی استمرار دارد در صورتی که طعام و خوراک دادن گاه ممکن است تنها یک بار بوده باشد،و در هر یک از آنها معنی استفاده و منفعت ملحوظ می شود،و تو گویی که روزیخوار برای باقی ماندن خود اعتماد بر رزق یا طعام دارد که واحدی از واحدهای روزی و رزق است.

۱- ۶۰) -همان منبع،۹۲۴.

[۵۸]

چگونه ممکن است کسی که همهٔ آفریدگان در زندگی خود برای رزق به او نیازمندند،خود نیازمند روزی شود،چه اگر دوام فضل و پیوستگی نعمت و همیشگی روزی او نباشد،هیچ یک از آفریدگان باقی نمی مانند.

إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّٰاقُ

«و خدا روزی رسان و رزاق است.» و روزی رسان نمی تواند روزی خوار و مرزوق باشد.

ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِینُ

«دارندهٔ نیروی شدید.» ۱۴/ پس در او ضعف و سستی وجود ندارد تا نیازمند طعام باشد،و نقصی در او نیست که به تمام شدن و کمال محتاج شود،و قوت او عرضی نیست بلکه متین و شدید است،پس او سبحانه و تعالی مغلوب نمی شود،و در کارهای خود دچار سختی و فشار نخواهد شد.

شاید آیه دلالت بر آن داشته باشد که رزق خداوند متعال با عبادت کردن بندگانش نسبت به او پیاپی خواهد رسید،و پروردگار ما سبحانه و تعالی از زبان نوح علیه السلام در کتابش قرآن می گوید: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کٰانَ غَفّٰاراً* یُرْسِلِ السَّمٰاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرٰاراً* وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوٰالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّٰاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهٰاراً «پس گفتم که از پروردگارتان آمرزش خواهید چون او بسیار آمرزنده است*آسمان را بر شما فرو ریزندهٔ باران می کند*و به شما با مالها و فرزندان مدد می رساند و برای شما باغها و نهرها پدید می آورد». (۱)

[۵۹]

برای آن که سرنوشتهای گذشتگان عبرتی برای نسلهای پس از ایشان باشد،و ناگزیر این را باید بدانیم که از سنتی الاهی و تبدیل ناپذیر پیروی می کند، چه ستمگران به خاطر ظلمشان هلاک شدند،و هر کس که بر راه آنان برود دیر یا زود هلاک خواهد شد.

فَإِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحٰابِهِمْ فَلاٰ یَسْتَعْجِلُونِ

«پس برای کسانی که ستم کردند بهره ای همچون بهرهٔ یاران ایشان است،پس نباید برای

۱- ۶۱) -نوح ۱۰/ تا ۱۲.

رسـیدن به آن شـتاب داشـته باشـند.» آنان را چه شده است که از خدا و رسولش خواهان آن اند که عذاب سهم ایشان به آنان برسد،و آیا هیچ کس شده است که در رسیدن به هلاک خود شتاب ورزد.

گفته انـد که:ذنـوب به معنی اسب دم دراز است،و دلـو بزرگی را که به ته آن بنـدی می بندنـد تـا عمـل خـالی شـدن آب آن آسانتر صورت بگیرد نیز به همین نام می خواننـد،و ظاهرا اعراب در خالی کردن آب چنین دلوی با یکدیگر کمک می کردند به شرط آن که همه این دنباله ها مخصوص یک طایفه از ایشان بوده باشد به گواهی این شعر:

لکم ذنوب و لنا ذنوب

فإن أبیتم فلنا القلیب

شما را ذنوبی است و ما را ذنوبی*پس اگر امتناع ورزیـد ما را بهره ای خواهـد بود و بدین گونه کلمۀ ذنوب به معنی نصـیب و بهره و سـهم به کار رفته است،و شاید نصـیبی باشد که به گروهی از مردم اختصاص دارد،پس معنی آیه چنین می شود:آنان را نصـیبی از ذنوب است که پس از نصـیب گذشـتگان به ایشـان خواهـد رسـید.یعنی نوبـتی دارنـد و بایـد به آن برسـند و شـتاب نکنند،به همان گونه که هر قوم هم در تقسیم آب ذنوبی دارند:به ترتیب،ذنوبی برای آنان و ذنوبی برای اینان.

بعضـی گفته انـد:چـون معنی اصـلی ذنـوب دلـو است که آب آن فرو می ریزد، عـذاب هم به همین گونه بر ایشـان فروخواهد ریخت.

سؤالی که برجای می مانـد:چرا کلمۀ ظلم را در حق ایشان به کار برد،در صورتی که آنان کافر بودند؟ظاهرا ظلم اعمّ از کفر و شرک اسـت و هر دو را شامـل می شـود و برای فرا گرفتـن چیزهـای دیگر نیز جـا دارد،پس معنی می شـود:پایـان ظلم یکسـان است،خواه وخامت آن به درجۀ کفر و شرک باشد یا کمتر از آنها،و بلا بر سر صاحب آن فرود خواهد آمد.

[۶۰]

اما کفار در روز وعید به ویلی خواهند رسید که در آغاز سوره وعدۀ آن به ایشان داده شده بود.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

«پس وای بر کسانی که کافر شدنـد از روزی که وعدهٔ آن به ایشان داده شده بود.» آنان در این روز هلاک خواهند شد و هیچ کس از هلاک ایشان متأسف نمی شود،از آن جهت ویل و لعنت نصیب ایشان می شود که خود مسئول هلاک خویشند.

و در پایان تلاوت سورهٔ«الـذاریات»از هر شـر به خـدا پناه می بریم،و از هر ترس به آسـتانهٔ او می گریزیم و با تضـرع و زاری به سوی او چنین دست به دعا برمی داریم:

«خـدایا!از تو می خواهم هر خیری را که علم تو بر آن احاطه دارد،و به تو پناه می برم از هر شـرّی /۱۴ که علم تو بر آن احاطه دارد.خدایا!در همهٔ امور خودم عافیت تو را درخواست می کنم،و از خواری و ذلت دنیا و عذاب آخرت به تو پناه می برم». (۱)

۱- ۶۲) -المنتخب الحسنی،ص ۱۰۵

سورهٔ طور

اشاره

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الاعمال با اسناد از ابو عبد اللّه و ابو جعفر(علیهما السلام) روایت شده است که گفتند:«هر کس سورهٔ طور را بخواند،خیر دنیا و آخرت برای او با هم جمع می شود».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵،ص ۱۳۵ /۱۴

زمینهٔ کلّی سوره

سوگند به طور،و کتاب مسطور،سوگند به بیت المعمور،و به سقف برافراشته،سوگند به دریای آکنده،که عذاب خدا حق است و وقوع پیدا خواهد کرد.

با این کلمات صاعقه آسا سوره ای آغاز می شود که برای شفای انسان از بیماری جدل آمده است،و چه بسیار است جدل،و آدمی چه وقت این حقایق را خواهد پذیرفت؟آیا در آن روز است که آسمان به تموّج می افتد،و کوه ها به راه،و آیا تصدیق در آن روز که ویل و لعنت نصیب تکذیب کنندگان می شود،سودی برای

او دارد؟ آنان به بیم دادنها اعتنایی نمی کردند،و به لهو و بازی خود سرگرم بودند، پس آیا می توانند در آن روز که آنان را به سوی جهنم می رانند،باز هم چنان بوده باشند،و آیا باز هم می توانند آتش آن را که در برابر چشمانشان مشتعل است انکار و تکذیب کنند؟! یا در آن روز می گویند:این خیالی و پنداری و جادویی دروغین بیش نیست؟!آنچه می گویند اهمیتی ندارد،و نیز این که در آن روز بر آتش صبور می مانند یا نه،بدان جهت که در آن خواهند افتاد و به کارهایی که کرده بودند لهیب آن را خواهند دید و چشید.

و بدین گونه آیات پیش می رود و از جان انسان حالات جدل و بازی و گریز از حقایق را با تمسک جستن به عذرهای بیزور را بیرون می کشد،و برای آن که آدمی به آسایش ظاهری و امنیّت موقتی که هم امروز در آن به سر می برد آرام نگیرد، ناگزیر باید آن روز را به صورتی احساس کند،روزی که هر چیز در آن به اهتزاز و لرزش درمی آید،از آسمانی که سقفی محفوظ بود،تا کوه هایی که حکم تکیه گاه و لنگری مستحکم داشت.

سپس سیاق تصویری را ترسیم می کند که در آن صورت اهل بهشت مشاهده می شود که در حال تنعم از نعمتهای خدا در باغهای وسیع اند،و از عذاب جهنم دور،به سبب کارهای صالحی که در زندگی دنیا انجام داده بودند،می خورند و می آشامند،و بر سریرها استراحت می کنند،و خداوند حوریانی را به همسری نصیب آنان کرده است،و در پیرامون آنان فرزندان صالح ایشان جای دارند،و نعمتهای فراوان از میوه و گوشت و جام شراب بدون مستی در دسترس دارند،و از نعمتهای خدا یاد می کنند که به ایشان ارزانی داشته است،مگر نه این است که در دنیا در میان کسان خود از خدا می ترسیدند و از عذاب جهنم اضطراب داشتند،پس پروردگارشان به منّ خویش آنان را از عذاب سوزان نجات بخشید.

پس از مشاهدهٔ این تصویر که نفوس بزرگوار و کریم را به اشتیاق وا می دارد،

سیاق به امری می پردازد که ظاهرا موضوع اساسی سور محسوب می شود،و آن معالجۀ حالت جدل در حقایق آشکار است،و این کار از طریق احمقانۀ جلوه گر ساختن عذرها و بهانه هایی صورت می گیرد که انسان گریزان از حق به آنها متشبّث می شود، و این از مظاهر بیماری خطرناک جدل است...گفتند که:رسول کاهن است یا دیوانه،و گفتند:نه بلکه او شاعر است و چون بمیرد دعوت او به پایان می رسد،و گفتند که:او به دروغ گفته های خود را بر خدا بسته است...همۀ این ادعاها در آن هنگام متلاشی می شود که انسان در چارچوب حقایق بزرگی قرار گیرد،و نعمتهای خدا را در نظر آورد که بر او ارزانی داشته است(از طور و کتاب مسطور و سقف مرفوع و...و...)و در آن هنگام که روز قیامت را با لرزش و تموج آسمان،و به راه افتادن کوه ها احساس می کند،افکاری مشابه اینها همچون اندیشیدن در این که به آفریننده ای نیاز نیست،متلاشی می شود.

در سیاق این پرسش طرح می شود:پس آیا خود خالق خویشند؟یا از هیچ آفریده شده اند؟و آن که آسمانها و زمین را آفرید کیست؟هرگز...این همه از آن است که یقین ندارند،و این نخستین مشکل ایشان است. ۱۴/ و آن کس که می خواهد از حقیقت آشکار بگریزد،در برابر خود جز این خرافات را نخواهد یافت.

ذکر حکیم در بیان گمراهیهای ایشان و نشان دادن خطاهای آنها پیش می رود:پس چه کس بر گنجینه های آسمانها و زمین تسلط دارد؟سپس می گویند:خدا را دختران است،و شما پسران دارید،و آنچه را که خدا دارد پست تر می شمارند!شما را چه رسیده است،چگونه داوری می کنید؟ یا می ترسند که اگر ایمان بیاورند غرامت بپردازند یا مزد طلب کنند.و یا آشکارا غیب می دانند و در رخصت طلبیهایشان به آن تکیه می کنند؟ با این پرسشهای حادّ پیاپی قرآن عقول آنان و و جدان ضمیرهاشان را برمی انگیزد تا خود از بطلان این گونه اندیشه ها آگاه شوند.

سپس می گوید:«آیا می خواهند به مکر و کیدی بپردازند»،و ظاهرا این جواب پرسشهای ایشان است،ولی بدانید که آنها حیله گرند،و این که خدایی جز

خدای یگانه وجود ندارد و او را انبازی نیست،و این گونه چیزها را درمانی نیست، مگر در آن هنگام که عذاب را ببینند و بگویند که این ابری متراکم است،پس آنان را به حال خود واگذار تا به روزی برسند که در آن همچون صاعقه زدگان شوند.

پس از آن که قرآن کافران را به یاد آن می آورد که عذاب دنیا بیم دهنده ای از عذاب آخرت است،به رسول و مؤمنان فرمان می دهد که بردبار باشند و چشم به راه حکم خدا بمانند و بدانند که او و ایشان مورد رعایت پروردگار صاحب عزّت و شوکت اند،و او ایشان را فرمان می دهد که شب هنگام و سپیده دمان تسبیح گوی خدا باشند.

سوره الطّور

[سوره الطور (۵۲): آیات ۱ تا ۲۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلطُّورِ (۱) وَ كِتٰابٍ مَسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ (۳) وَ اَلْبَيْتِ اَلْمَعْمُورِ (۴) وَ اَلسَّقْفِ اَلْمَرْفُوعِ (۵) وَ اَلْبَحْرِ اَلْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذٰابَ رَبِّكَ لَوٰاقِعٌ (۷) مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ (۸) يَوْمَ تَمُورُ اَلسَّمٰاءُ مَوْراً (۹) وَ تَسِيرُ اَلْجِبٰالُ سَيْراً (۱۰) فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۱) اَلَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلىٰ نٰارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (۱۳) هٰذِهِ اَلنّٰارُ اَلَّتِي كُنْتُمْ بِهٰا تُكَذِّبُونَ (۱۴) أَ فَسِحْرٌ هٰذٰا أَمْ أَنْتُمْ لاٰ تُبْصِرُونَ (۱۵) اِصْلَوْهٰا فَاصْبِرُوا أَوْ لاٰ تَصْبِرُوا سَوٰاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶) إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) فٰاكِهِينَ بِمٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ عَذٰابَ اَلْجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) مُتَّكِئِينَ عَلىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنٰاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اِتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمٰانٍ أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ اِمْرِئٍ بِمٰا كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱) وَ أَمْدَدْنٰاهُمْ بِفٰاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّٰا يَشْتَهُونَ (۲۲) يَتَنٰازَعُونَ فِيهٰا كَأْساً لاٰ لَغْوٌ فِيهٰا وَ لاٰ تَأْثِيمٌ (۲۳) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمٰانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (۲۴) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ (۲۵) قٰالُوا إِنّٰا كُنّٰا قَبْلُ فِي أَهْلِنٰا مُشْفِقِينَ (۲۶) فَمَنَّ اَللّٰهُ عَلَيْنٰا وَ وَقٰانٰا عَذٰابَ اَلسَّمُومِ (۲۷) إِنّٰا كُنّٰا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ اَلْبَرُّ اَلرَّحِيمُ (۲۸)

معنای واژه ها

۱ و الطور:طور همان کوه سیناء است،و گفته اند که:

آن کوهی در مدین است.

۳ رق:پوست نازک دباغی شده است.

۴ البیت المعمور:گفته اند که آن خانهٔ خدا است،و به قولی آن عبارت از ضریحهایی در آسمان چهارم،و به قولی هفتم،است.

۵ السقف المرفوع:آسمان است.

۹ تمور مورا:مور به معنی اضطراب است،و آن پیش و پس رفتن یک چیز است.

۱۳ یدعون:الدّع به معنی دور راندن به شدت و قوت

ص: ۸۷

است.

۲۱ و ما ألتناهم:از ایشان نکاستیم.

۲۳ یتنازعون:مبادله کردن است و دادن و گرفتن،و به قولی:بر سبیل مزاح و شوخی.

۲۶ مشفقین:ترسندگان از عذاب،چه هر کس که ترس نداشته باشد،جز به ندرت به انجام دادن عمل صالح نمی پردازد.

۲۷ عذاب السموم:یعنی آتشی که از مسام و روزنه های جسد از جان آدمی اثر می گذارد.

همانا کیفر پرودگارت تحقّق خواهد پذیرفت

اشاره

شرح آیات:

[۱-۶]

برای سوگندی که در قرآن می آید،و تمرکز آن در سوره های مکی است که به بحث دربارهٔ عقاید انسان می پردازد،هدفهایی است که برجسته ترین آنها از این قرار است:

۱-ارتباط دادن میان عقیده ای که خدا مردمان را به آن می خواند و حقایق جهان،و اصل معنی قسم بیان کردن پیوستگی میان دو چیز است،پس سوگند یاد کردن به نام خدا بر کردن یا نکردن کاری،یا دروغ یا راست بودن گفته ای،ارتباط دادن میان اعتقاد انسان به پروردگار و آن امر است برای قانع کردن کسی به آن.و اما در قرآن گونه ای تجاوز از این قاعده مشاهده می شود،بدان سبب که کلام خدا

نیازی به اثبات از خارج آن ندارد،و هدف از قسم در آن بیان صله و ارتباط است میان غیب و شهود،یا میان آنچه بشر از حقایق آفرینش می داند با آنچه که از آن آشکار است.

خداوند متعال می گوید: وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشیٰ* وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّٰی* وَ مٰا خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثیٰ* إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّٰی «به شب که بر سر جهانیان در آید* و به روز که روشن شود و پیدا*و به آفرینش نر و ماده*که کردار شما بس پراکنده است»، (۱) و گفت: وَ الشَّمْسِ وَ ضُحٰاهٰا* وَ الْقَمَرِ إِذٰا تَلاٰهٰا* وَ النَّهٰارِ /۱۴ إِذٰا جَلاّٰهٰا* وَ اللَّیْلِ إِذٰا یَغْشٰاهٰا* وَ السَّمٰاءِ وَ مٰا بَنٰاهٰا* وَ الْأَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا* وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا* فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّٰاهٰا* وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا «و به آفتاب و برتافتن آن*و به ماه که بر پی خورشید ایستد*و به روز که آن را پدیدار کند*و به شب که آن را بپوشاند*و به آسمان و ساختمان آن*و به زمین و گسترد گی آن*و به جان و پدید آمدن آن*و به آن که الهامبخش گنهکاری و پرهیزگاری آن است*رستگار شد آن که آن را پاکیزه ساخت*و زیانکار شد آن که به دسیسه اش برانگیخت»، (۲) و گفت: وَ الضُّحیٰ* وَ اللَّیْلِ إِذٰا سَجیٰ* مٰا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مٰا قَلیٰ* وَ لَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولیٰ* وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ «به روز روشن و چاشتگاه*و به شب که آرام گیرد*خداوندت تو را بدرود نکرد و خشمگین نشد*و انجام برای تو بهتر از آغاز نیست*و به زودی پروردگارت چندان به تو دهد که خرسند شوی». (۳) پس در مثال اول میان شب که دنیا را با تاریکی خود می پوشاند،و روز که با روشنی به صورت کامل آشکار می شود،ارتباط برقرار شده است،و آنچه را که از گونهٔ اختلاف در میان آنها وجود دارد،به صورتی دیگر میان نر و ماده مشاهده می کنیم،و میان اختلاف سعی و کوشش در نزد مردم...و در مثال دوم از ارتباط میان بزرگی خورشید و ماه،و شب و

۱- ۱) -اللیل ۱/-۴.

۲- ۲) -الشمس ۱/ تا ۴.

۳- ۳) -الضّحی ۱/ تا ۵.

روز،و آسمان و زمین،و نفس و طبیعت آن،و میان رستگاری کسی که آن را تزکیه می کند و ناکامی کسی که آن را در رسوبات گناه و انحراف غرق می کند سخن به میان می آید...و در مثال سوم ارتباطی میان اول روز و ضحی که وقت حرکت و فعالیت است،و شب که هنگام آسایش و خواب است،و میان این چیزها:این که وحی از پیغمبر قطع نشده،و این که آخرت بر دنیا فضیلت دارد و این که عطا و بخشش خدا عوضی است که در مقابل رنجها و فداکاریها و بیش از آن به انسان می دهد تا به آن راضی شود،مشاهده می کنیم.

پس از تدقیق در مثالهای یاد شده بر ما معلوم می شود که آنچه به آن قسم یاد شده نمایندۀ شهود یعنی طرف آشکار حقایق است،و آنچه قسم بر آن واقع می شود نمایندۀ غیب یعنی حقایق پنهان و معنوی،و ارتباط میان این دو در عالم تحقیق آشکار می شود،و چه بسا که ما از آن نادانیم یا غافل می مانیم،و آیات برای آن می آید که این ارتباط را بیان و به ما یادآوری کند،و به همین گونه است در دیگر آیات سوگند قرآن.

۲-در قسم قرآنی درمانی برای غرور بشر است،تا او را از کبر و گرفتاری ذاتش به گسترۀ حقایق بیرون آورد،چه قسم محتوی یادآوری او است به آفریده های عظیمی که در پیرامون او جای دارند،همچون دریاهایی که از او ژرفتر است،و آسمانی که گسترده تر،و کوه هایی که از ۱۴/ جسم او درازتر و حجیمتر است،و این توجیه و راهنمایی به حقایقی که همۀ آنها در هنگام یاد خدا کردن با آنها رو به رو می شویم،بدون شک هر چه زودتر در نفس او توجهی مثبت به عظمت آفرینندۀ جهان پدید می آورد که او را به تسلیم به پروردگارش راهنمایی می کند،و قرآن،در آن هنگام که می گوید: وَ لاٰ تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبٰالَ طُولاً-«و در زمین به ناز و خرامان راه مرو که تو نه زمین را می توانی بشکافی و نه از بلندی به کوه ها خواهی رسید». (۱)

ص:۹۰

۱- (۴) -الإسراء/۳۷.

۳-به همان گونه که آیات به میانجیگری قسم در بیشتر موارد به بیان حسن تدبیر و سلامت ساختمان در آفرینش می پردازد،و در نتیجه دلیلی بر هدفداری زندگی است،این حقیقت که دریافت آن برای انسان لازم است تا بتواند اندیشه و رفتار خود را بر وفق آن تنظیم کند،آیا این امر عقلانی به نظر می رسد که مفردات زندگی(کوه و کتاب و پوستی که بر آن نوشته می شود و خانهٔ عبادت و آسمان و دریا)همه دارای هدف و حکمتی باشند جز انسان که باید به لهو و بازی بپردازد؟! هرگز...او نیز برای هدفی آفریده شده و ناگزیر باید آن را بشناسد و برای تحقق بخشیدن به آن تلاش کند،و اگر چنین نکند خوراک آتش جهنم و گرفتار انواع عذاب می شود که از آنها راه گریزی ندارد.

وَ الطُّورِ

«قسم به کوه.» در لغت طور به معنی کوه است،ولی برجسته ترین و بزرگترین کوه ها که این سوگند به نام آن یاد شده طور سیناء است،که به موسی(ع)در آنجا وحی پروردگارش رسید،و در آن هنگام که بنی اسراییل نسبت به فرستادهٔ خدا عصیان و نافرمانی کرد،خدا آن را حرکت داد و بر بالای سر ایشان قرارش داد،و چنین است کوه های مکّه که پیامبر ما محمّد(ص)در غار حراء قرار گرفتهٔ در آنها نخستین بار وحی الاهی را شنید،و بنا بر این یادآوری از طور مؤمنان را متوجه آیات و نواحی فراوانی از داستان رسالت بزرگ الاهی می سازد و آن را به یادشان می آورد...و به همین جهت است که ذکر آن مقارن با ذکر کتابی است که ۱۴/ در نواحی مختلف آن نازل،و پروردگارمان همراه با سوگند به طور به آن نیز سوگند یاد کرده و گفته است:

وَ کِتٰابٍ مَسْطُورٍ

«و سوگند به نامه و کتاب نوشته شده.» این ملازمت طور و کتاب مسطور را در دعای فاطمه به نقل از پدرش (صلوات اللّه علیهما و آلهما)نیز می یابیم:«الحمد للّه الذی خلق النور،و أنزل النّور علی الطور فی کتاب مسطور،فی رقّ منشور،بقدر مقدور،علی نبیّ محبور». (۱)

۱- ۵) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۳۶.

کتاب هر اندازه کامل باشد،به خودی خود نفعی از آن در صورت پوشیده و پنهان بودن آن به دست نمی آید،و به همین سبب قسم خوردن آن همراه با حالتی از آن است که گشوده و باز باشد و آیاتی را که در آن نوشته شده بتوانند بخوانند.

فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ

«نوشته شدهٔ بر پوست نازکی گسترده.» رقّ به معنی پوست نازک درخشان است،و آن بهترین گونه از پوست دباغی شده ای است که در زمانهای گذشته و پیش از اختراع کاغذ کتابها را بر روی آن می نوشتند.

سپس خدا به خانه ای قسم یاد می کند که با عبادت یا با ساختمان آباد می شود،پس می گوید:

وَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ

«و سوگند به خانهٔ آبادان.» از آشکارترین تجلیهای این آیه خانهٔ عصمت و نبوت است که خدا دربارهٔ آن می گوید: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهٰا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ* رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ إِقٰامِ الصَّلاٰةِ وَ إِیتٰاءِ الزَّکٰاةِ یَخٰافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصٰارُ ، (۱) و این که گفت:

إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً ، (۲) و همچنین خانه های علم و عبادت که برجسته ترین آنها کعبهٔ /۱۴ مطهره است،و گفته اند که آن بیت و خانه ای در آسمان است،و میان این دو گفته تناقضی وجود ندارد،و کعبه تجلّی دنیوی آشکار برای آن خانه و انعکاسی از بیت المعمور بر زمین است.

از امام باقر-علیه السلام-روایت شده است که گفت:«خدا در زیر عرش چهار ستون قرار دارد و آنها را ضراح(ضریحها)نامید،و آن(البیت)المعمور است،و به فرشتگان گفت:بر گرد آن طواف کنید،و سپس به فرشتگان فرمان داد که در زمین خانه ای همچون آن و به اندازهٔ آن بنا کنند،و به مردم زمین فرمان داد

۱- ۶) -النور۳۶/ و ۳۷.

۲- ۷) -الاحزاب۳۳/.

که برگرد آن به طوف خانه بپردازند». (۱)

در روایت دیگری از پیامبر(ص)آمده است که گفت:«به بیت معموری که در آسمان است،ضراح گفته می شود،و آن محاذی با بیت الحرام(خانهٔ کعبه) است و اگر بیت المعمور از آسمان سقوط کند بر روی کعبه واقع می شود،و هر روز هزار فرشته در آن داخل و از آن خارج می شوند که هرگز بار دیگر به آن باز نخواهند گشت». (۲)

در روایتی از ابو عبد اللّه(ع)در حدیث معراج آمده است که گفت:«و هنگامی که مناجات او به پایان رسید،او را به بیت المعمور بازگرداندند،و آن در آسمان هفتم بر بالای کعبه قرار گرفته است». (۳)

و قرآن سوگند دیگری می افزاید و می گوید:

وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ

«و سوگند به سقف برافراشته.» آیا سقف چیست و بر چه چیز دلالت دارد؟ این کلمه به سقف خانه یا مسجد دلالت دارد،ولی از آشکارترین مصداقهای آن آسمان است که دربارهٔ آن دلایلی نیز اقامه شده است:خداوند متعال گفت: وَ جَعَلْنَا السَّمٰاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً /۱۴ وَ هُمْ عَنْ آیٰاتِهٰا مُعْرِضُونَ «و آسمان را سقف حفاظت شده ای قرار دادیم و آنان از آن روی گرداندند»؛ (۴) و از صادق روایت شده است که:«پس آسمان را سقفی بلند آفرید،و اگر چنین نمی شد،و اگر چنین نمی کرد ستمی بر بندگان رفته بود زیرا خورشید سوزان به آنها نزدیک می شد و می سوزاندشان. (۵) و صاحب مجمع البیان(رض)برای این حدیث تأییدی از علی(ع)

ص:۹۳

۱- ۸) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۳۶.

۲- ۹) -همان جا.

۳- ۱۰) -همان جا.

۴- ۱۱) -الانبیاء۳۲/.

۵- ۱۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۳۸.

نقل کرده است، (۱) و در سقف دلالتی بر سلامتی و امنیت است.

از مصداقهای آشکار و نزدیک برای این کلمه،طبقه پوشش جوی محیط بر کرهٔ زمین است که شهابها و شهابسنگها را از رسیدن به زمین باز می دارد،و نیز از رسیدن مقداری از نور و حرارت خورشید و جز آن به زمین جلوگیری می کند که اگر آنها به زمین برسد به زندگی موجودات آن آسیب خواهد رساند.

وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ

«و دریاهای آکنده.» گفته اند که:یسجر یوم القیامه، (۲) که دلیل بر آن است این گفتهٔ خدای تعالی: وَ إِذَا الْبِحٰارُ سُجِّرَتْ ، (۳) یعنی همچون آتش و تنور داغ شود،و به نظر من مسجور به معنی پر و متلاطم است،و در المنجد چنین آمده است:سجّر التنّور،یعنی تنور را پر از سوخت و آن را گرم کرد،و سجّر الماء النهر یعنی آب نهر را پر کرد،و سجّر البحر یعنی دریا هیجان پیدا کرد و موجهای بلند بر آن پدید آمد. (۴)

ارتباط میان این چیزها که خدا به آنها سوگند یادکرده،ارتباط معنی به ماده،و تمدن مادی به تمدن معنوی است،پس اگر قلم مو به دست بگیریم و بخواهیم تصویر یا تصوری از مجموع آنچه یاد شد فراهم آوریم،چنین خواهیم داشت:کوه ها+آبادانی شهری+آسمان+دریاها(که تأثیر /۱۴ بزرگی در شهر نشینی و تمدن اقوام داشته اند)+جامعه ای که رسالت خدا بر آن حکمفرما است(کتاب)،و اینها از نشانه های اساسی تمدن به شمار می روند.

[۷-۸]

این درست نیست که انسان بر نعمتهای خدا اعتماد کند،و آنها را مسخّر خود سازد بدون این که حساب عذاب را کرده باشد و بنا بر این گمراه شود، یا آنها را دور از بصیرت ایمان به دیگران ببخشد،بلکه شایسته آن است که از عاقلان بوده باشد:

ص: ۹۴

۱- ۱۳) -مجمع البیان،ج ۹،ص ۱۶۳.

۲- ۱۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۳۸ از تفسیر علی بن ابراهیم.

۳- ۱۵) -التکویر۶/.

۴- ۱۶) -المنجد،مادهٔ سجر.

اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ «که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلو دراز کشیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند:پروردگارا!اینها را به باطل نیافریدی،پس ما را از عذاب آتش نگاه دار»، (1) و بدین گونه با شناخت او و از هدفداری هر چیز در پیرامونش متوجه هدف خود در زندگی می شود و به تلاش کردن برای آن برمی خیزد، و از آنچه می بیند و احساس می کند،با بصیرت و بینایی خویش به ایمان آوردن به غیب راه می یابد..و از این جا است که ارتباط میان آیاتی که گذشت و این تأکید بر عذاب آشکار و مورد اعتماد می شود.

إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ

«عذاب پروردگارت وقوع پیدا خواهد کرد.» ظاهرا مقصود از عذاب آن معنی فراگیری است که شامل عذاب دنیا و آخرت هر دو می شود،و دلیل بر آن است گفتهٔ خدا در آخر همین سوره: وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذلِكَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ «و برای کسانی که ستم کرده اند،عذابی جز این وجود دارد،ولی بیشتر ایشان این را نمی دانند»،و عذاب دنیا عطیه ای از عذاب آخرت و دلیلی بر آن و بیم دهنده ای قابل احساس از آن است.

وقوع در این جا به معنی حدوث نیست،بلکه به معنی تحقق یافتن و واقعی بودن است،پس به همان گونه که کوه ها و کتابها و خانه و آسمان و دریاها همه از حقایقی است که شخص دربارهٔ وجود آنها گرفتار شک نمی شود،عذاب خدا نیز چنین است و به حق وقوع پیدا خواهد کرد،که آن را مخلصان به یقین و به آیات و اشارات دلالت کنندهٔ بر آن در دنیا می بینند،و از آن خود را دور نگاه می دارند،و خدا آنان را از آن حفظ و نگاهداری می کند وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ «و پروردگارشان آنان را از عذاب جهنم نگاه داشت»،در صورتی که دیگران نسبت به آن کورند و زندگی را بازی می پندارند و در نتیجه در ۱۴/ دنیا و آخرت گرفتار عذاب

ص :95

1- (17) -آل عمران191/.

می شوند،و از این حقیقت که از یاد برده اند و تنها در هنگام مرگ آن را کشف می کنند غافل می مانند: فَکَشَفْنٰا عَنْکَ غِطٰاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ «پس پرده از پیشت برداشتیم و امروز چشمی تیز بین داری». (۱)

تلاش انسان برای تصحیح مسیر خود پرداختن به عمل صالح،هنگامی سودمند است که گرفتار نتایج عملی خطاهای خود نشده باشد،ولی چون عذاب به او رسید وسیله ای برای نگاهداری خود از آن به دست نخواهد آورد،مخصوصا اگر این عذاب از جانب خدا رسیده باشد.

مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ

«دور کننده ای برای آن وجود ندارد.» [۹-۱۰]

این انسان ضعیف و محدود به چه قدرتی ممکن است برسد که حتی بتواند با خدا به چالش پردازد و عذاب او را از خود دور کند؟مگر خیال می کند که آن عذاب و خشمی است که از انسانی همچون خودش صادر شده و جلوگیری از آن امکان دارد؟هرگز چنین نیست...از هیبت و عظمت چنان است که آسمان با چنان عظمت و ستبری را که تصوّر آن از عقلهای ما خارج است به لرزه درمی آورد،و کوه های ریشه دار در زمین را از جای خود می کند.

یَوْمَ تَمُورُ السَّمٰاءُ مَوْراً

«آن روز که آسمان با سرعتی هولناک به حرکت درمی آید.» پاره ای از آن در پارهٔ دیگر داخل می شود،به همان گونه که دریا در تموج خود چنین می شود،چیزی که هست مور حرکت سریعی بدون سر و صدا است.

وَ تَسِیرُ الْجِبٰالُ سَیْراً

«و کوه ها روان می شوند روان شدنی.» و با تدبّر در قرآن به این نتیجه می رسیم که کوه ها در روز قیامت،از سه مرحله می گذرند و سه حالت پیدا می کنند،از این قرار:

نخست:حرکت از جای خود و به راه افتادن،همچون در این آیه،و نیز در گفتهٔ دیگر خداوند متعال: وَ إِذَا الْجِبٰالُ سُیِّرَتْ «و در آن هنگام که کوه ها به راه

۱- ۱۸) -ق ۲۲/.

انداخته شوند». (۱)

دوم:تبدیل شدن آنها به پاره های کوچک و ذرات: وَ تَکُونُ الْجِبٰالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ «و کوه ها همچون پشم زده می شوند»، (۲) و وَ کٰانَتِ الْجِبٰالُ کَثِیباً مَهِیلاً «و کوه ها همچون پشتهٔ از هم پاشیده بودند». (۳)

سوم:و سر انجام متلاشی شدن آنها،خدای تعالی گفت: وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبٰالِ فَقُلْ یَنْسِفُهٰا رَبِّی نَسْفاً «و از تو دربارهٔ کوه ها می پرسند،پس بگو که:پروردگارم آنها را پراکنده و افشانده می کند افشاندنی»، (۴) و در حکایت از توالی این مراحل گفت: وَ سُیِّرَتِ الْجِبٰالُ فَکٰانَتْ سَرٰاباً «و سیر داده می شود کوه ها و همچون سراب می شود»؛ (۵) و چنان می نماید که نیروی جاذبه در روز قیامت از میان می رود و اجسام وزن خود را از دست می دهند،و چون این حوادث در نبودن جاذبه صورت می گیرد،اجزاء کوه ها از هم جدا می شود و همچون ذراتی خرد در می آید و سرانجام همچون سراب نابود می شود.

[۱۱]

در آن هنگام که نفس بشری با حقایقی بزرگ مواجه می شود که برای آن سنگین است،برای فرار کردن از آن به تکذیب آن می پردازد،به این خیال که چنین گریزی برای او سودمند است،و قرآن آگاهش می سازد که تکذیب هیچ فایده ای ندارد،بلکه خود آن نیز سبب رسیدن عذابی بزرگ می شود،پس فرار جز به سوی خدا و تسلیم شدن به حقایق نمی تواند باشد.

فَوَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ

«پس وای بر مکذّبان در آن روز.» از آن جا که تکذیب کنندگان متکی بر ارزشها و پیوستگیهای مادّی اند، چنان گمان می کنند که این کار تکذیب کردن حقایق سودی برای ایشان دارد،در

۱- (۱۹) -التکویر۳/.

۲- (۲۰) -القارعه۵/.

۳- (۲۱) -المزمّل۱۴/.

۴- (۲۲) -طه۱۰۵/.

۵- (۲۳) -النبأ۲۰/.

صورتی که خدا آنها را پراکنده ساخته و بیان کرده است که نظام جهانی با همهٔ عظمت آن در روز قیامت بر جای نمی ماند تا چه رسد به این پیوستگیها و ارزشها! ۱۴/ [۱۲]

و مکذّبان از حساب خود حقیقت داشتن جزا را حذف می کنند،و به همین سبب از احساس مسئولیت خود را دور نگاه می دارند،و بدین گونه زندگی آنان شکل عبث و بیهوده به خود می گیرد که از همهٔ ضوابط و پیشامدها به دور است و همه به لهو و لعب می گذرد.

اَلَّذِینَ هُمْ فِی خَوْضٍ یَلْعَبُونَ

«کسانی که در یک سرگرمی به بازی مشغول اند.» این تعریف برای شخصیت مکذّبان ما را به دو حقیقت مهم راهنمایی می کند:

اول:این که مکذّب تنها کسی نیست که رسالت اسلامی را باطل نمی داند،بلکه هر انسانی است که در زندگی از قبول و تحمّل مسئولیت می گریزد.

دوم:تکذیب کنندگان برای فرار از تحمّل مسئولیت است که رسالت را تکذیب می کنند،مگر چنان نیست که رسالت مردمان را به کوشش و جهاد و انفاق و...و..می خواند،پس چه بهتر که به آن کافر شوند تا انجام هیچ یک از این وظایف گردنگیر آنان نشود!ولی آیا از عذاب خدا به کجا می توانند بگریزند؟ [۱۳]

و چون سخن از این گروه از مردم در جریان است،آهنگ خطاب سخت و خشن می شود.

یَوْمَ یُدَعُّونَ إِلیٰ نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا

«آن روز که به سوی آتش جهنم رانده می شوند،با چه راندنی!» و دعّ راندنی است که با سختی و جفا و تکرار صورت می گیرد،و مؤید آن این گفتهٔ خدای تعالی است: أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ* فَذٰلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ «آیا آن کس را دیدی که دین را تکذیب می کند*او همان کس است که یتیم را می راند»، (۱) و شاید احتمال شامل بودن کلمهٔ«دعّ»بر معنی تکرار از آن جا

۱- ۲۴) -الماعون۱/ و ۲.

معلوم شود که مفعول مطلق آن به صورت جنس آمده است نه به صورت فرد،و به همین سبب خدا نگفته است(و یدعّون دعّه)بلکه به جای دعّه«دعّا»آورده است، و شاید مکذبان در آن روز تلاش کنند تا از جهنم و عظمت عذاب آن رهایی یابند، و به همین جهت با پای خود به سوی آن پیش نمی روند و در نتیجه آنان را با اکراهشان مکرر در مکرر به سوی جهنم می رانند.

[۱۴]

و هنگامی که به آن می رسند،به ایشان خطاب می رسد که:

هٰذِهِ النّٰارُ الَّتِی کُنْتُمْ بِهٰا تُکَذِّبُونَ

«این همان آتشی است که آن را تکذیب می کردید.» و این جزئی از تکذیب کلی ایشان نسبت به حقایقی است که رسالت برایشان آورده بود.

[۱۵]

و در آنجا که جهنم را می بینند و گرمی آتش آن را احساس می کنند، از ایشان می پرسند:

أَ فَسِحْرٌ هٰذٰا أَمْ أَنْتُمْ لاٰ تُبْصِرُونَ

«آیا این جادو است یا شما نمی بینید؟» حقایق غیبی که قرآن دربارۀ آنها سخن می گوید،همچون حقایقی آشکار است که در برابر انسان قرار گرفته باشد،بلکه بعضی از آنها تجلّی و وضوحی بیشتر دارد،ولی بینش بشر با حجاب غفلت و شهوت از کار افتاده،و قلب او را کبر و انکاری بزرگ در میان گرفته است،پس او را چنان می بینی که به تصدیق آن نمی پردازد،و آیات و نشانه های آن را با کمال تأثیری که بر وی دارد،گونه ای از جادو تصور می کند،شگفتا بر این انسان دشمن سخت که چگونه خود را از حقایق برتر و بالاتر می بیند و منکر آنها می شود،و چنان می پندارد که آثار آنها بر جان او چیزی جز خیال تمرکز یافته ای نیست که جادو نام دارد،پس آیا می تواند آتش جهنم را هم به این که جادو است تفسیر کند؟ [۱۶]

آتش حقّ و آشکار است و پرهیزگاران آن را در هر گناه و معصیت می بینند،پس دروغ و فریب و نفاق و خیانت و...و...همه در بصیرت ایشان

پاره هایی از آتش جهنم است،و به همین جهت آنان را می بینی که از مهلکه ها اجتناب می ورزنـد،اما مکذبان از این حقیقت محجوبنـد و به همین جهت،از جـایی که خبر ندارنـد،آنان را روانه شـدهٔ به آتش می بینی،و این نتیجـهٔ مرتکب شـدن گناهانی است که فردا به صورت آتشی سوزنـده تجسم پیدا می کند،و این حقیقت در آخرت هنگامی برای ایشان آشکار می شود که جرایم و گناهانشان به صورت قله هایی از عقرب و افعی در می آید.

اِصْلَوْها فَاصْبِرُوا أَوْ لا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

«آن را بچشـید و خواه صبر کنیـد یا صبر نکنید برای شـما یکسان است،و این جزای عمل شـما است که به شـما داده می شود.» آخرت کاملا بر عکس دنیا است،و در آنجا نه از بردباری و تحمل سودی به دست می آیـد،و نه از چالش و رو به رو شدن،در صورتی که در دنیا آدمی درد می بیند و آن را با بردباری تحمّل می کند،و نتیجهٔ آن آرامشی است که به دست می آورد،و تو گویی از این راه مشـمول بـاران رحمت الاـهی می شود،و چون بـا درد از طریق عملی ضـد آن تحـدّی و چـالش کنـد،آن درد تخفیف پیـدا می کنـد و گـاه از میـان می رود،امـا در آخرت تسـلیم شـدن به عـذاب به هیـچ وجه از آزار آن نمی کاهـد،و از مواجهه و رو به رو شـدن با آن نیز سودی به دست نمی آیـد،چه عـذابی که مکذبان در آخرت می چشـند درست همان اعمال دنیوی ایشان است و در آنجا حساب است و نه عمل.

آری.انسان می تواند در دنیا با اجتناب کردن از بدیها و توبه کردن از آنها از آتش بترسد و پرهیز کند،و چون انسان به این امر معرفت پیـدا کنـد که خود او است که آیندهٔ او را تعیین می کند،از پیش رفتن با اوضاع و احوال و سـرگرم شدن به لهو و لعب دست می کشد،و به زندگی با نظری جدّی نگاه می کند،و با استواری تحمل مسئولیت را می پذیرد.

[۱۷]

و این ایمان را در نزد پرهیزگاران مشاهده می کنیم.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَعِيمٍ

«پرهیزگاران در باغها و در کنار نعمتها

ص :۱۰۰

به سر می برنـد.» زندگی دنیا(دار الابتلاء)تا اندازۀ زیاد به زمینی می ماند که مینهای انفجاری را در آن کاشته اند،و فرق میان متقیـان و جز آنـان در این است که پرهیزگاران به این واقعیت ایمان دارنـد و به همین سـبب از راهنمایی پروردگارشان پیروی می کنند،و بر روی خطّی که برای ایشان ترسیم شده است پیش می روند،و در نتیجه خدا آنان را از شرّ آن روز حفظ می کند و با چشم مهربانی به آنان نظر می کند،در صورتی که دیگران که آخرت را تکذیب کرده بودند طعمۀ عذاب و سوخت جهنم می شوند.

[۱۸]

خدا مردمان را آفرید تا آنان را مشـمول رحمت خویش کند،چنان که در این گفته اش به آن تصریح کرده است: إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ ، (۱) و برای انسانی که خواسـتار رحمت است تنها این کافی است که از آنچه خـدا را به خشم می آورد پرهیز کند تا رحمت او سبحانه و تعالی شامل حالش شود.

فٰاکِهِینَ بِمٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ

«برخوردارنـد از آنچه پروردگارشـان به آنان داده است.» هر انـدازه انسان در دنیا از ملک و بی نیازی برخوردار باشـد،احساس کمال راحتی نمی کنـد،که این یا بر اثر نقصانی در نعمتها است یا نقصـی در خود او،و به همین سـبب لـذت او محدود است،و صـاحب ثروت هر انـدازه هم که این ثروت گسـترده باشـد،در رنـج است،و آخرین خبری که در این خصوص خوانـده ایم این است که:یکی از دارنـدگان بلیونهـا دولاـر اخیرا مبلغ ربع ملیون دولاـر و یـک اتومبیل را در بهای آن به کسـی بخشـیده اسـت که،پس از بی نتیجه مانـدن خودکشـیهای خودش،او را به قتل برساند،و مزدور با گناهکاری این قتل را به انجام رسانید،و چنین است که نعمت دنیا برای هیچ کس به حد کمال نمی رسد.

۱- ۲۵) -هود۱۱۹/.

در صورتی که مؤمن در بهشت به آخرین درجهٔ لـذت دست می یابـد،و هیـچ نقصـی زنـدگی او را تیره و منغص نمی سازد،و خـدا حالت خرسـندی از نعمت را به او عنایت می کنـد،و احساس سـیری و بیزاری از ادامه دادن به خوردن و نوشـیدن برای او پیدا نمی شود،و از نعمت پیوسته و بدون ناراحتی لذت می برد.

امام صادق(ع)از رسول خـدا(ص)در بیان ثواب و پاداش مؤمن گفته است:«پس سـر خود را بلنـد کند،همسـر خود را چنان می بینـد که نور او نزدیک است نور چشم وی را از میان ببرد،پس به مؤمن خطاب می کند که:اکنون وقت آن رسـیده است که از تو دولتی به ما برسد،و چون از او می پرسد که:تو که هستی؟ می گوید:من آنم که خدا در قرآن یاد کرده است: لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ فِیهٰا وَ لَدَیْنٰا مَزِیدٌ «برای ایشـان در آن جـا هر چه بخواهنـد هست،و در نزد مـا افزونـتر»،پس بـا او همخوابه می شود بـا نیرویی همچون نیروی صـد جوان،و مدت هفتاد سال از عمرهای پیشـینیان را با او دست در گردن یکدیگر کرده به سر می برد،و نمی داند که آیا به چهره اش بنگرد یا به پشـتش یا به ساق پایش»، (۱) و در حدیثی دیگر:«پس به اندازهٔ پانصد سال از سالهای دنیا را،با یکدیگر دست در گردن به سر می برند و هیچ یک از آن دو گرفتار ملامت نمی شود». (۲)

امام صادق(ع)گفت:«مرد در بهشت به اندازه ایام دنیایش بر سر سـفره می نشیند،و در یک بار خوراک خوردن به مقدار همهٔ آنچه در دنیا خورده بود غذا می خورد». (۳)

از بزرگترین نعمتهایی که به پرهیزگاران می رسد،نعمت سپاسگزاری از خدایی است که نعمتهایی بر نعمتهاشان می افزاید: لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیـدَنَّکُمْ ، و احساس نعمت و در پی آن سپاسـگزاری،در آن هنگام عمیقتر است که از رنگهای گوناگون عذاب اهل جهنم آگاه شود که آنان را به یاد نجات یافتن از آن می اندازد،

ص:۱۰۲

۱- (۲۶) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۲۱۴.

۲- (۲۷) -همان کتاب،ص ۱۵۹.

۳- (۲۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۶۱۴.

و این امر ارتباط گسترده ای را که میان یاد کرد از خدا همراه با بهره مند شدن از نعمت او،و به یاد آوردن نجات پرهیزگاران از آتش وجود دارد،مجسم می سازد.

وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحِيمِ

«و پروردگارشان آنان را از عذاب جهنم حفظ کرد.» [۱۹]

بهشت از دنیا بدان سبب تمایز دارد که نعمتهای آن همه بر اصحاب بهشت مباح و روا است،و هیچ چیز حرام و مکروه،و هیچ تکلیف و مسئولیت در آن وجود ندارد،و هر چه بخواهند می خورند و می آشامند.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً

«بخورید و بیاشامید و گواراتان باد.» خوردن و نوشیدن گوارا نیست مگر آنکه خوراک و نوشاک پاکیزه و خوشمزه و مطابق دلخواه بوده باشد،و سودمند واقع شود و زیانی نرساند،و راحت و اطمینان و بهره مندی را از شخص سلب نکند،ولی راهی به این نعمتها جز پرداختن به عمل صالح وجود ندارد،و به همین جهت همراه با دعوت پرهیزگاران به نعیم كُلُوا وَ اشْرَبُوا بیانی از این حقیقت می آید:

بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

«در برابر کارهایی که کرده بودید.» این سبب یگانهٔ رفتن به بهشت است،پس هر کس از خدا بترسد،خدا او را از رسیدن به عذاب جهنم باز می دارد.و در هنگام مقایسه کردن میان کیفر اهل آتش با این آیه می بینیم که قرآن در آن جا از سبب ۱۴/ عذاب با این گفته اش: بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «آنچه می کردید.»یاد کرده است،در صورتی که برای بیان سبب رحمت در این جا گفته است: بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ با اضافه کردن کلمهٔ بای بعضیت، و این دلالت بر آن دارد که جزا در آنجا خود اعمال ایشان است و از لحاظ نوع و کمّیت برابر با آنها است،در صورتی که پاداش اصحاب بهشت مضاعف است و عمل ایشان تنها سبب و وسیله ای است.

[۲۰]

مُتَّكِئِينَ عَلىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ «تکیه کنندگان بر تختهای به ردیف چیده شده.» راغب اصفهانی در مفردات خود گفته است:و سریری که بر آن می نشینند

ص :۱۰۳

از مـادهٔ سـرور است،چه آن به صاحبان نعمت تعلق داشت،و جمع آن أسـرّه است و سـرر،و تابوت مرده را برای شـباهت آن در صورت بدین نام خوانده اند،و نیز برای مال نیک گرفتن به سـروری که برای شخص از دنیا رفته با رجوع به جوار خدای تعالی و خلاص شدن از زندان(یعنی دنیا)پیدا می شود؛ (۱) و سریرهای پرهیزگاران در بهشت،با چنان ترتیبی تنظیم یافته است که رو به روی یکـدیگر قرار می گیرنـد و هیـچ کس به دیگری پشت نمی کنـد که این کیفیت حـالت سـرور و شـادی را عمیقـتر می سازد،بدان جهت که نفس نظم و ترتیب را دوست می دارد.

وَ زَوَّجْنٰاهُمْ بِحُورٍ عِینٍ

«و آنـان را بـه همسـری حـور عیـن(سـفید پوسـتان چشـم درشـت)درمی آوریـم.» در هنگـام تعمـق در ایـن آیـه و آیـهٔ پیش از آن،ارتبـاطی میـان نعمتهـای سه گانـهٔ قرآن که آن را پـاداش متقیـان شـمرده است مشاهـده می کنیم،چه نخست از مبـاح بودن خوردن و نوشـیدن همچون پاداشـی به ملتزم بودن نسبت به حلال و حرام ایشان،و خودداری از شهوات شکم یاد کرده،و سپس از تکیه کردن آنـان بر تختهـا سـخن گفته که نشـانه ای از آرامش و آسـایش است و به پـاداش ترک آسـایش ایشان در دنیا و تحمل رنجهای مسئولیت در آنجا نصیـب ایشان شـده است،و در پایان از نعمت حور العین یاد کرده است که پاداشـی موافق و متناسب با خودداری ایشان از اعمال حرام جنسـی به شـمار می رود،و این تـدبّر به صورتی ژرف با کلمهٔ«متقین» پیوسـتگی پیدا می کند.

[۲۱]

از آنجـا که متقی،همچون هر شـخص دیگر،در بنـد خیر خـانوادهٔ خویش است،قرآن به علاـج کردن /۱۴ این مسـئله با علاجی اصولی می پردازد،و به مؤمنان وعده می دهد که فرزندان ایشان را در بهشت به ایشان ملحق کند تا سرور و شادی ایشان کامل شود،البته بدان شرط که از لحاظ ایمان پیرو ایشان بوده باشند.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمٰانٍ أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ

«و

۱- ۲۹) -مفردات الراغب،ص ۲۳۴.

کسانی را که ایمان آوردند و فرزندان ایشان در ایمان پیرو آنان بودند،این فرزندان را به ایشان ملحق می کنیم.» بدین گونه اسلام هیچ وسیله ای برای رفتن به بهشت را جز عمل صالح نمی بیند،و به همین سبب پیوستن ذرّیّه به ایشان تنها به نسبت وابسته نیست،بلکه با پیروی از روی فهم از مسیر نسل گذشته در طریق«ایمان»است،پس نسبت داشتن محض یا حتی پیروی کردن کورکورانه بنا بر روش قرآن کاری برای فرزندان و وابستگان صورت نمی دهد.

نقطهٔ عزیمت در پرداختن به عمل صالح و ادامه دادن به آن،می بایستی منطق سالم بوده باشد.اگر کسی به آداب دینی،بدون داشتن نیت تقرب و نزدیک شدن به خدا،بلکه از آن سبب که در خانوادهٔ مسلمانی به دنیا آمده یا در جامعه ای مسلمان زندگی می کند و همرنگ با محیط است،یا از ترس سلطان یا برای هدفی مصلحتی چنین می کند،آیا عمل او در نزد خدا مقبول است؟ نسبت حقیقی میان صالحان به حسب و نسب نیست،و نه پیوستن به تجمع ایشان،بلکه به عملی است که خالص برای فرمانبرداری از فرمانهای خدا انجام گرفته باشد.

خداوند متعال می گوید: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصّالِحِينَ «و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای خوب و شایسته کردند در میان صالحان و شایستگان قرارشان می دهیم»، (۱) و قرآن مثالهایی از این حقیقت از تاریخ نزدیکترین بندگان به او یعنی پیامبران برای ما می آورد و می گوید: قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ (خدا) گفت:ای نوح!او(یعنی پسرت) از اهل تو نیست،او عملی غیر صالح است،پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه،و من به تو پند می دهم که از نادانان مباش»، (۲) و گفت: ۱۴/

ص: ۱۰۵

۱- (۳۰) -العنکبوت/۹.

۲- (۳۱) -هود/۴۶.

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ «و خدا برای مؤمنان زن فرعون را مثل زد که گفت:پروردگارا،برای من در نزد خود خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات ده،و از قومی که ستمکارند خلاصیم بخش». (۱)

آری.نسبت داشتن با مقرّبان و صالحان بر شرف فرزندان ایشان می افزاید، و پاداش آنان را افزایش می دهد،تا همچون بزرگداشتی برای پدرانشان بوده باشد و نعمت آنان کاملتر شود،پس شاید یکی از فرزندان چندان به عمل نپرداخته باشد که به درجۀ پدرانش برسد،در این صورت امکان آن هست که با شفاعت و دعای ایشان بتواند به آنان ملحق شود و اجتماع خانواده در مقامی ایمن و آرام بهتر میسر شود،و شاید پایان آیه دلیلی بر همین امر باشد در آن جا که می گوید:

وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ

«و ما چیزی از عمل ایشان نکاستیم.» پس خدا،در آن که پسینیان را برای بزرگداشت پیشینیان به آنان ملحق می کند،چیزی از اعمال آنان نمی کاهد.

کُلُّ امْرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ

«هر کس در گرو چیزی است که خود کسب کرده است،» و مرهون بودن انسان به آنچه کسب کرده،دلیل بر آن است که شفاعت صالحان از فرزندانشان که در این آیه سخن از آن رفته،از سنت جزا دور نیست،پس اگر از پدرانشان پیروی نکرده باشند به بهشت در نخواهند آمد.

شاید بازتاب و تفسیری از این آیه در حدیث روایت شده از رسول خدا(ص) آمده باشد که گفت:«هر کس سنّت نیکی را رواج دهد که پس از وی به آن عمل شود،اجر خود و چیزی برابر با اجر ایشان خواهد داشت،بی آن که از اجر و پاداش آنان چیزی کاسته شود»، (۲) پس پاداش و جزای پدران مضاعف می شود،بدان سبب

۱- ۳۲) -التحریم۱۰/ و ۱۱.

۲- ۳۳) -میزان الحکمه،ج ۴،ص ۵۶۶ به نقل از کنز العمال.

که در راهنمایی آنان به سوی پروردگارشان سهیم بوده اند.

و از این آیه به آن راهنمایی می شویم که قرآن مخالف با مبارزهٔ نسلها بوده، و حتی در آن کوشیده است که آن را به ارتباطی از گونهٔ دوستی و همیاری و تکامل مبدل سازد،پس برای نسل گذشته شعاری در برابر نسلهای بعدی ترسیم می کند که در این گفتهٔ خداوند متعال آمده است: وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «و کسانی که در سکونت گزیدن در خانه و ایمان آوردن بر ایشان پیشی داشتند،کسانی را که به سوی ایشان مهاجرت کنند دوست می دارند،و در سینه های خود نیازی به آنچه به ایشان داده شده نمی بینند و آنان را بر خود برمی گزینند هر چند خود گرفتار تنگدستی باشند،و هر کس که از بخل ذاتی خود را نگاه دارد،از جملهٔ رستگاران است»، (۱) و به همین گونه شعاری برای نسلهای آینده در برابر نسلهای گذشته ترسیم می کند و می گوید: وَ الَّذِینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ «و کسانی که پس از ایشان آمدند می گویند پروردگارا!ما و برادرانمان را که در ایمان آوردن بر ما پیشی داشتند بیامرز،و در دلهای ما کینه ای برای کسانی که ایمان آورده اند قرار مده،چه تو پروردگار مهربان و بخشنده ای». (۲)

و اکنون به آوردن اخباری دربارهٔ تفسیر این دو آیهٔ کریمه می پردازیم.

از امام صادق(ع)دربارهٔ این آیه آمده است که گفت:«عمل فرزندان کمتر از عمل پدران بوده،پس فرزندان به پدران ملحق شدند که مایهٔ چشمروشنی ایشان باشند». (۳)

ص:۱۰۷

۱- (۳۴) -الحشر/۹.

۲- (۳۵) -همان سوره/آیهٔ ۱۰.

۳- (۳۶) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۴۰.

از ابو بصیر روایت شده است که ابو عبد اللّه(ع)گفت:«چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد،ندا دهنده ای در ملکوت آسمانها و زمین ندا می دهد که:آگاه باشید که فلان بن فلان مرد،پس اگر پدر و مادرش یا یکی از آن دو از دنیا رفته است،یکی از مؤمنان عهده دار او خواهد بود و الّا تا روز قیامت فاطمه(ع)کفیل او خواهد بود تا آن که تحویل کسانش دهد. (۱)

[۲۲-۲۳]

و سیاق بار دیگر با ما از نعیم بهشت سخن می گوید.

وَ أَمْدَدْنٰاهُمْ بِفٰاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّٰا يَشْتَهُونَ

«و مدد رساندیم به ایشان با میوه و گوشتی که خواستار آن بودند.» و این دو با هم غذایی کامل است،و این نعمت تمام و قطع نمی شود و پیوسته به متقیان می رسد،و بلکه به اندازه و شکل و حجمی که خواستار آن باشند برایشان آماده می شود،پس عنان شهوت و اشتها در آنجا گشوده است و شخص به هر چه که بخواهد و تخیّل کند دسترسی پیدا می کند.و در روایتی از پیامبر(ص) آمده است که گفت:«پس چون اشتهای خوراک پیدا کنند،پرندگان سفیدی به نزد آنان می آیند و بالهای خود را بلند می کنند،پس از هر رنگی که خواسته باشند، نشسته یا تکیه کرده می خورند،و اگر خواستار میوه شوند،شاخه های میوه به آنان نزدیک می شود و از هر کدام که خواسته باشند می خورند». (۲)

يَتَنٰازَعُونَ فِيهٰا كَأْساً

«بر سر جامی با یکدیگر منازعه(مبادله)می کنند.» راغب گفته است که تنازع و منازعه به معنی مجاذبه است و از آن به مخاصمه و مجادله تعبیر می شود،و خدای تعالی گفت: فَإِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ ،و گفت: فَتَنٰازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ ، (۳) اما میان مؤمنون مخاصمه و دشمنی وجود ندارد،و جام را به شوخی از دست یکدیگر می ربایند یا جامهای محبت را با هم مبادله می کنند.

ص:۱۰۸

۱- (۳۷) -همان کتاب،ص ۱۴۱.

۲- (۳۸) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۲۱۴.

۳- (۳۹) -مفردات الرّاغب،ص ۵۰۹.

و جامی که آن را می نوشند مست کننده نیست که عقل را از ایشان بگیرد و چیزهای لغو از دهانشان خارج شود،و نیز در نزد خدا حرام نیست.

لاٰ لَغْوٌ فِيهٰا وَ لاٰ تَأْثِيمٌ

«که نه لغو در آن است و نه مستوجب گناهی است.» [۲۴]

و در این میان غلمانی را که خدا مأمورشان کرده است،تا پیوسته در اطراف ایشان باشند و به خدمتشان بپردازند و سبب شادی ایشان شوند،و این پاداشی برای تلاش ایشان در طاعت خدا و خدمت کردن به مردم در خانۀ دنیا بوده است،مشاهده می کنیم.

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمٰانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ

«و گردش می کنند در پیرامون ایشان پسرانی که گویی مرواریدی پوشیده اند.» قرآن در این جا به دو صفت مهم اشاره می کند که صاحب خانه از غلام و خادم خواستار آن است:یکی از آنها اطاعت و فرمانبرداری است که غلمان بهشتی در هر چیز از متقیان اطاعت می کنند و هیچ وقت بر ضدّ ایشان نیستند و پیوسته در صدد سود رساندن به ایشانند،و دیگری شکل و شمایل نیکو و جمال است که فطرت انسان به آن تمایل دارد،و امید خیر در صاحب آن جمال می رود،و رسول خدا(ص) گفته است:«خیر را در نزد خوبرویان جستجو کنید که افعال ایشان شایسته تر برای نیکو و زیبا بودن است»، (۱) و در این شک نیست که زیبایی تنها در اسلام اعتباری ندارد،بلکه در آن صورت پسندیده است که با پاکی قلب و نیکی سیرت توأم باشد.

و امام علی(ع)گفته است:«زیبایی بدون نجابت فایده ای ندارد»، (۲) و خدا این هر دو را در غلمان بهشت با هم جمع کرده است.

[۲۵-۲۶]

و هنگامی که اهل بهشت به رهایی از آتش جهنم می اندیشند، احساسی که نسبت به نعیم بهشت دارند ژرفای بیشتر پیدا می کند.

۱- ۴۰) -بحار الانوار،ج ۷۴،ص ۱۸۷.

۲- ۴۱) -غرر الحکم.

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ

«و بعضی از آنان پرسشکنان روی به بعضی دیگر می کنند.» از حال آنان در دنیا پرسش می کنند،و صفت مشاوره در میان افراد مؤمن از صفات تمدنی است و این امر در آخرت دنباله و ادامهٔ وضعی است که در دنیا داشته اند و این مشاوره میانشان رایج بوده است،و به همین سبب رو به یکدیگر می کنند،و بر عکس این است حالت پراکندگی و پشت به یکدیگر کردن که از نشانه های عقب ماندگی ملتها و مجتمعها است.

قٰالُوا إِنّٰا کُنّٰا قَبْلُ فِی أَهْلِنٰا مُشْفِقِینَ

«گفتند که:ما پیش از این در میان کسانمان ترسان بودیم.» ترس از خدا چیزی است که انسان را از زندگی هزل و لهو و لعب به زندگی همراه با تلاش /۱۴ و کوشش و تحمل رنج منتقل می کند،و تخم تقوا را در قلب او می کارد،و به همین سبب او را به اجرای حق با عزمی راسخ برمی انگیزد.و آن نیروی محرّکی برای آن است که او را پیوسته برای عملی کردن صحیح برنامه های وحی به کار وامی دارد،و چون ترس از نیروهای دیگر و مغرور شدن به خود به عمل و خواستار شدن راحت و فشار شهوت و چیزهای دیگر مشابه با اینها همه از قیودی است که آدمی را اسیر خود می کند و او را از کوشش و تسلیم شدن به خدا بازمی دارد،ترس از خدا او را از همهٔ این قیدها آزاد می کند.

گاه مقابل کلمهٔ«المشفقین ترسندگان»که در این آیه آمده،کلمه «مسرور»است که در این آیه دیده می شود: وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ* فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبوراً* وَ یَصْلیٰ سَعِیراً* إِنَّهُ کٰانَ فِی أَهْلِهِ مَسْرُوراً »، (۱) که به معنی خوشحالی همراه با تکبر است و خدا شخص متکبّر و خودخواه را دوست ندارد،بدان سبب که این گونه سرور(همراه با بی مبالاتی)سعی و تلاش شخص را از راه خود خارج می کند یا به صورت کامل او را از کوشش و تلاش برای تقرب به

۱- ۴۲) -الانشقاق ۱۰/ تا ۱۳.

خدا باز می دارد،و بلکه او را به سوی هدفهای ناچیز یا فاسد می کشاند.

[۲۷]

و ترس پرهیزگاران از آن جهت نیست که به فرمان خدا عمل نمی کنند،بلکه سبب ترس ایمان داشتن کامل ایشان به این امر است که عمل تنها آنان را به بهشت نمی برد،و آنان را از عذاب نجات نمی بخشد،مگر به فضل خدا،و این حقیقت برای ایشان در هنگام حساب و آن گاه که روانهٔ بهشت می شوند،تأکید پیدا می کند.

فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنٰا

«پس خدا بر ما منت نهاد.» و ما را به بهشت داخل کرد.

وَ وَقٰانٰا عَذٰابَ السَّمُومِ

«و ما را از عذاب سوزاننده نجات داد،» و سموم گرمای شدیدی است که صورتها را در آتش می سوزاند.

[۲۸]

و پرهیزگاران از نقش دعا که سبب تزکیه و پاک شدن جانهای ایشان می شود،و ۱۴/ اعمال آنان را بالا می برد و سبب فرود آمدن فضل و رحمت خداوند متعال است،غافل آنان نمی شدند.

إِنّٰا كُنّٰا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ

«ما از پیش او را می خواندیم.» تنها به عمل خودمان اعتماد نداشتیم،بلکه بر خدا توکّل می کردیم،و از وی خواستار پذیرفتن اعمال خویش و رحمت او می شدیم.

إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ

«که او نیکوکار بخشنده است،» و برّ به معنی فاعل خیر و احسان است.

[سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۹]

اشاره

فَذَكِّرْ فَمٰا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكٰاهِنٍ وَ لاٰ مَجْنُونٍ (۲۹) أَمْ يَقُولُونَ شٰاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ اَلْمَنُونِ (۳۰) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ اَلْمُتَرَبِّصِينَ (۳۱) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلاٰمُهُمْ بِهٰذٰا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طٰاغُونَ (۳۲) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۳۳) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كٰانُوا صٰادِقِينَ (۳۴) أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ اَلْخٰالِقُونَ (۳۵) أَمْ خَلَقُوا اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بَلْ لاٰ يُوقِنُونَ (۳۶) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزٰائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ اَلْمُصَيْطِرُونَ (۳۷) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ (۳۸) أَمْ لَهُ اَلْبَنٰاتُ وَ لَكُمُ اَلْبَنُونَ

(۳۹) أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۰) أَمْ عِنْدَهُمُ اَلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۱) أَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ
اَلْمَكِيدُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ سُبْحَانَ اَللّٰهِ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۴۳) وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ سٰاقِطاً يَقُولُوا سَحٰابٌ مَرْكُومٌ (۴۴)
فَذَرْهُمْ حَتّٰى يُلاٰقُوا يَوْمَهُمُ اَلَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) يَوْمَ لاٰ يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ (۴۶) وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذٰاباً
دُونَ ذٰلِكَ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۴۷) وَ اِصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنٰا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ (۴۸) وَ مِنَ اَللَّيْلِ
فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبٰارَ اَلنُّجُومِ (۴۹)

معنای واژه ها

۳۰ نتربص:انتظار می کشیم.

۳۳ تقوله:آن را از پیش خود درآورده بود.

۴۰ مغرم:زیان،هزینهٔ سنگین.

۴۴ کسفا:پاره ها،قطعه ها.

۴۵ یصعقون:به صاعقه هلاک می شوند.

ص :۱۱۲

پاک است خدا از آنچه برای او شریک می گیرید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس از حجابهایی بحث می شود که مانع کفار از ایمان آوردن به رسالت بود.آنان نمی دانستند که چگونه ممکن است وضعی را که نسبت به وحی اختیار کرده اند،درست و پسندیده جلوه دهند،پس دربارهٔ رسول خدا گفتند که او کاهن است،و سپس او را به دیوانگی متّهم کردند،بلکه او را شاعر نامیدند،و پس از آن که بطلان این تهمتها آشکار شد،گمراهی خویش را از این راه مؤکّد ساختند که او را جادوگر خواندند،ولی امر بدین گونه نبود،بلکه آنان خود گردنکش و طاغی بودند و برای فرار از مسئولیت نمی خواستند به حق ایمان آورند،و برای درست جلوه دادن کفر خود به این عذرهای واهی متوسل می شدند،و بنا بر این ایستار ایشان همچون عذرها و بهانه هایشان نامعقول بود،و جدال با ایشان شایستهٔ آن نبود که صورت معقول داشته باشد،بلکه می خواست ضمایر ایشان به تکان و اهتزاز درآید،و به همین سبب است که در آیات تهدیدی آمیختهٔ به عذاب مشاهده می شود: قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِینَ ،و نیز از سوی دیگر مشاهده می کنیم که در آیات کفار به آن برانگیخته می شوند که در آفریده های پیرامون خویش به تفکّر بپردازند تا مگر لگام توسن غرور را در جان خویش بکشند و از گرفتاری بیرون آیند و به افقهای گسترده راه یابند.

برانگیختن عقل انسان به تدبر و اندیشیدن در آفاق(طبیعت و قوانین ۱۴/ حاکم بر آن)پایه و اساسی برای تربیت و توجیه شدن در روش قرآن است،ولی ارتباط دادن

ص :۱۱۳

این تدبّر با آنچه در داخل نفس بشری می گذرد،در برنامۀ کار مهم است،و به همین سبب از بسیاری از آیات به وضوح معلوم می شود که قصد قرآن ساختن جسری میان افقها تا دورترین آنها و میان نفس در ژرفترین ژرفای آن است.

شرح آیات:

[۲۹]

به مجرد آن که یک مصلح مکتبی پرچم اصلاح را بلند می کند، تهمتها و شایعات علیه او پیاپی پدیدار می شود و شدت پیدا می کند،و مشاهده می کنیم که او را کاهن و دیوانه یا دستنشاندۀ بیگانگان می خوانند تا مگر او را فرو شکنند یا با فشار به اندیشۀ دست کشیدن از رسالت خویشش بیندازند،و بنا بر این لازم است که اگر گرفتار چنین وضعی شد،خود را نبازد،و آن را امری طبیعی شمارد و به حرکت خود ادامه دهد تا به یکی از دو نتیجۀ نیکو برسد،و متوکل بر پروردگارش باشد،و راهیافتۀ راهنمایی او،و اعتماد به نفس خویش را از کف ندهد.

رسول گرامی ما،محمّد بن عبد اللّه(ص)که اسوه و سرمشق بزرگی برای ما است،در معرض تبلیغات و تهمتها و انواع مختلف رنج و آزار قرار گرفت،و اگر اعتماد و اطمینان عمیق او به پروردگارش و رسالت او و به نفس خودش نبود، نمی توانست به کار خود ادامه دهد،و با وجود این خدا به او فرمان داد که به دعوت خود ادامه دهد:

فَذَكِّرْ فَمٰا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكٰاهِنٍ وَ لاٰ مَجْنُونٍ

«پس یادآوری کن که تو،به نعمت پروردگارت،نه کاهنی و نه دیوانه.» این آیه از پیامبر(ص)همۀ تهمتهایی را که بر او بسته بودند،با این دلایل نفی کرد:

۱-این که رسالت گنجینه های عقول بشری را به یادآوری و پندپذیری برمی انگیزد.

۲-تذکره ای که رسول آن را آورده از جانب خود او یا هیچ کس دیگر نیست،بلکه نعمتی از خدا است که از طریق وحی به او می رسد،و اگر آن

نمی بود،وی نه رسول می شد و نه تذکر دهندهٔ و یاد آورنده.

با این دو دلیل ما به آن متوجه می شویم که رسول کاهن نیست،چه کاهن و غیبگو آن کس است که خبر از آینده می دهد بدون آن که عقل را برانگیزد،و به این جهت او را می بینیم که یک بار درست پیشبینی می کند و بارها خطا می کند،در صورتی که حتی یک خطا هم در آیات خدا مشاهده نمی کنیم؛و دیگر این که دیوانه نیست،بدان سبب که آنچه از دیوانه صادر می شود ارتباطی با عقل ندارد،در صورتی که رسالت در همهٔ مفرداتش بدون استثنا با عقل سر و کار دارد،و در برنامهٔ آشکار خود برای حرکت تنها به یک چیز اعتماد دارد که همان رسالت و فرستادگی از جانب خدا است،و-حاشا للّه-مجنون نیست،بدان جهت که از نقطه های عزیمت ایمانی و عقلی،و حسابهای علمی دقیق و حکیمانه برخاسته و به راه افتاده است.

پیغمبر با شجاعت و توکل و اعتماد از دیگران متمایز است،در صورتی که دیوانه بر هیچ چیز متکی نیست،و رسول از آن جهت شاعر نیست که عقل را برمی انگیزد،در صورتی که شاعر کارش انگیختن احساسات و عواطف مطلوب و نامطلوب است،و افزار کارش خیال و مبالغه؛و سرانجام جادوگر نیست بدان سبب که جادوگر با خیال مردمان بازی می کند و چشمان ایشان را گرفتار چشم بندی و جادوگری خود می سازد،و هر جا که برود رستگار نمی شود؛آیا هیچ دیده یا شنیده ای که جادوگری رهبر یک ملت شود یا تاریخ بسازد یا حتی ثروتی فراوان به دست آورد یا جاه و مقام بالایی به دست آورد؟هرگز...از آن جهت که جادوگر در حقایق حیات زندگی نمی کند تا آنها را به مصلحت خویش مسخّر مصلحت یا قضیهٔ خویش سازد،بلکه در جادوی خود با آرزوها و گمانها در گردش است،این از یک لحاظ، و از لحاظ دیگر،تهمتهای نسبت داده شدهٔ به پیامبر(ص)با این امر مواجه می شود که آن کسان که پیامبر را چون ایشان خوانده بودند،بر نیروهایی تکیه داشتند که در نزد خود اعراب مشروع به نظر نمی رسید،چه کاهن بر آن اعتماد دارد که،بنا بر حدس،با شیاطین در ارتباط است،و دیوانه کسی است که مسخّر جنّیان شده و

آنـان در کارهـا و گفته هـای او الهامبخش وینـد،و کسـی است که خـدایان او را گرفتار شـرّی کرده انـد،چنان که پیش از آن دربارهٔ هود(ع)چنین گفته بودند که:

إِنْ نَقُولُ إِلاَّ اعْتَراکَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ «چیزی نمی گوییم مگر این که بعضی از خدایان ما تو را گرفتار شرّ و بدی کرده اند»؛و شاعر چیزی را احساس می کنـد که دیگران احساس نمی کننـد،و از خـدایان یا نیروهای دیگری همچون جن الهام می گیرد،و سـاحر و جـادوگر کسـی است که از شـیاطین یا عفریتها مـدد می گیرد یا آنها را مسـخّر خود می سازد،اما رسول(ص)از طریق وحی با خدای آفریدگار آفریدگان اتصال دارد و اعتماد وی بر او است.

قرآن از آن نظر این تهمتها را ثبت کرده است تا،از یک طرف،بازتابی از طبیعت جریانی که رسالیان بر آننـد،در سراسـر تاریخ بوده باشد،و از طرف دیگر اعتراف دشـمنان را به بعضـی از نواحی /۱۴ شخصـیت رسول(ص)برای ما بیان کند،چه آنان با این اتهامات به صورت ضمنی به قوت و تأثیر او در مردم اعتراف کرده اند،از آن جهت تهمت کاهنی راستگویی او را منعکس می سـازد،و تهمت دیوانگی بازتـابی از شـجاعت او است،و تهمت شـاعری منعکس کننـدهٔ بلاـغت و نیروی قانع کردن او،و تهمت جادوگری تأثیر عملی او را در اجتماع آشکار می سازد،چیزی که هست آنان با این نامگذاریها عمل قصد آن داشتند که ضربه به شخصیت او بزنند،و حقیقت را واژگون جلوه گر سازند تا چنان شود که هیچ کس تحت تأثیر او قرار نگیرد.

[۳۰-۳۱]

حیرتی که مشـرکان و کافران گرفتار آن شـده بودنـد،و عـدم ثبات آنان بر یک تهمت،دلیلی آشـکار بر آن است که ایشان در ارزیـابی رسـالت و شخصـیت او از گمانهـای خود پیروی می کردنـد نه از عقـل،و این دلیل بر آن است که رسول(ص)حرکت تازه ای آورده بود که نمی توانسـتند تفسـیر و تأویلی برای آن پیدا کنند،و متهم ساختن او به شـعر پس از کاهنی و دیوانگی-با آن که شـعر در نظر اعراب از لحـاظ فرهنگی بالاـتر از آن دو تـای دیگر بوده است-دلیلی بر آن است که دیگر عربهـا جنون و کاهنی را جدّی نمی گرفتند.

ص :۱۱۶

أَمْ يَقُولُونَ شٰاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ

«یا می گویند که:شاعری است که چشم به راه حوادث روزگار برای اوییم.» ولی رسول با شاعر اختلاف دارد،و رسالت او شعر نیست به این دلایل:

۱-شاعر-و مخصوصا در آن دورۀ از زمان-تعبیر کنندۀ بلیغی از فرهنگ موجود است،در صورتی که رسالت از چارچوب فرهنگ فاسد رایج در جامعه بیرون است،و آن کس که اشعار عرب را می خواند،با کمال وضوح در آنها تعبیر صریح روح قبیله را ملاحظه می کند،و همچنین از کینه ها و جداییها و دیگر مفردات فرهنگ جاری چنان که بوده است آگاه می شود،همچون در این گفتۀ فرزدق:

أولئک آبائی فجئنی بمثلهم

إذا جمعتنا یا جریر المجامع

آنان پدران منند پس مثل آنان را برای من بیاور،در آن هنگام که مجمعها ما را با یکدیگر جمع می کند.

یا همچون گفتۀ جریر:

فغضّ الطرف انک من ثقیف

فلا کعبا بلغت و لا کلابا

پس چشم بپوش از این که تو از ثقیف هستی*نه به کعب رسیدی و نه به کلاب /۱۴ ۲-شعر در بیشتر از اوقات از مصالح و هواهای شخصی حکایت می کند، در صورتی که رسالت همه از ارزشها سخن می گوید،و چه بسا که با شهوات انسان در تعارض است.

۳-شعرا نیز فرهنگی دارند،ولی با زمان و در نسلهای متوالی استمرار پیدا نمی کند،اما خط رسالت همیشه باقی می ماند،و آینده برای مکتبی است که کهنه نمی شود،و هیچ پیشرفت بشری از آن تجاوز نمی کند،و شاید سبب آن باشد که فرهنگ و ثقافت شاعر مربوط به خود او است و با مرگ وی یا اندکی پس از وی آن نیز می میرد،در صورتی که رسالت را خدا حفظ می کند،و متصل به شخص رسول نیست که با رفتن وی از میان برود،و به همین سبب خدای تعالی به پیامبرش(ص) فرمان داده است که به چالش با کافران بپردازد و بداند که آینده به نفع او و رسالت او است.

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِینَ

«بگو:چشم به راه باشید که من نیز با شما چشم به راه خواهم بود.» و تربّص به معنی انتظار است،ولی همراه با توقع حدوث حادثه ای،و از آن است گفتهٔ خدای تعالی: لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسٰائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فٰاؤُ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ . (۱)

کافران منتظر آن اند که به محض مردن پیامبر(ص)رسالت به پایان برسد، در صورتی که پیغمبر می داند که بهاء و درخشندگی رسالت او با گذشت زمان افزایش پیدا می کند.

[۳۲]

سپس قرآن به بیان عوامل حقیقی کفر ورزیدن به رسالت می پردازد و در این بارهٔ تأکید می کند که تهمتهایی که رسالت و رسول را به آن متهم ساخته اند، حتی در نزد سازندگان آنها اساسی ندارد،بلکه برای فرار از حق و گریز از مسئولیت به آنها متشبث شده اند.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلاٰمُهُمْ بِهٰذٰا

«یا خردهای ایشان آنان را به این کار فرمان می دهد.» حلم جنبهٔ عملی عقل است،و حلیم کسی است که در اندیشه ها و ایستارهای خود عقل را به خدمت گیرد، /۱۴ و اندیشه های او از هیچ یک از ایستارهای واکنشها و برانگیختن پاتکها برنمی خیزد.و نزد کافران برنامه ها و روشهای عقلانی فراوان وجود دارد،ولی آنان از دایرهٔ آن بیرون رفته و به معارضه با او و متهم ساختن وی به کاهنی و دیوانگی یا شاعری یا ساحری او پرداخته اند،و این نه بدان سبب است که آنچه را که با او است باطل یافته اند،بلکه نتیجه ای از طغیان و پیروی از هوا و هوس و واکنشهای ایشان است.

أَمْ هُمْ قَوْمٌ طٰاغُونَ

«بلکه ایشان گروهی گردنکش و طاغی اند.» و«أم»در این جا به معنی مخیّر بودن و عدم تأکید نیست،بلکه تأکیدی

۱- ۴۳) -البقره۲۲۶/.

برای چیزی است که پس از آن می آید،و شاید سبب آن باشد که در احتمالات پیشین بطلان مطلب آشکار است و شنونده را بر آن می دارد که به جستجوی احتمال صحیح بپردازد،و می پرسد:پس اینان به چه سبب با رسالت به معارضه برخاسته اند؟و پاسخ به صورت احتمالی می آید،ولی شنونده آن را مستقیما می پذیرد،و چنان به نظر می رسد که او حقیقت را اکتشاف کرده است.

از کلیت این آیه به اندیشه ای توجه پیدا می کنیم که قرآن بسیار به آن اشاره کرده است،و آن این که احتیاط از عقل است،پس بر مؤمن چنان شایسته است که در رد کردن اندیشه ای که آن را شنیده شتاب نورزد،بلکه امکان صحت آن را مفروض خود گیرد،و سپس سر فرصت دربارۀ آن بیندیشد،و پس از اندیشیدن عینی دقیق دربارۀ آن ایستار لازم را برای خود انتخاب کند.

و کسانی که رسالت را رد کردند،در این رد کردن به عقل متکی نبودند، بلکه رهبر آنان طغیان و گردنکشی بود،بدان سبب که عقل شهوت را مقید می سازد و برای آن قاعده ای قرار می دهد،در صورتی که طغیان آن را به راه می اندازد و بلکه خود آن را قاعده و قانون قرار می دهد،و اگر آنان از راهنمایی عقلهاشان پیروی می کردند،به آن ایمان می آوردند،بدان جهت که آن نیز به عقل هدایت می کند،به همان گونه که عقل به ایمان هدایت می کند.

[۳۳]

و یکی از نتایج پیروی از هوای ایشان در ارزیابی رسالت و رسول(ص)متهم ساختن رسول است به این که از جانب خدا سخن نمی گوید،و آنچه در نزد او است رسالت از پروردگار نیست،بلکه ساختۀ فکر خود او است.

خردهای ایشان چنان حکم می کند که آنچه او آورده درست است،ولی نمی خواهند خود را ملزم به قبول مسئولیت کنند،و به همین سبب دنبال بهانه ای می گردند که ایمان نیاوردن خودشان را با آن توجیه کنند و آن را خوب جلوه دهند،پس گفتند که:ما به عظمت رسول و عظمت آنچه آورده است ایمان داریم،ولی این ساخته و پرداخته هوشمندی و نبوغ او است،و ما الزامی به آن نداریم که از آنچه از نبوغهای بشری سرچشمه می گیرد پیروی کنیم،بلکه تنها از وحی خدا پیروی می کنیم و بس،

و این برنامهٔ مستشرقان و بسیاری از مسلمانان در ارزیابی اسلام و رسول بزرگوار(ص)است.

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لاٰ يُؤْمِنُونَ

«یا می گویند که خود آنها را ساخته و پرداخته است و به همین جهت ایمان نمی آورند.» [۳۴]

و قرآن با آنان به چالش برمی خیزد و می گوید که:اگر قرآن ساختهٔ نبوغ رسول است،پس او بشری همانند ایشان است،و آیا ایشان می توانند کلامی همچون قرآن بسازند؟ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كٰانُوا صٰادِقِينَ «پس اگر راست می گویند، سخنی همانند آن بیاورند.» نکره بودن کلمهٔ«حدیث»دلیل بر تبعیض است،پس چالش بر جزئی از قرآن همچون یک سوره یا یک آیه واقع می شود،و این معجزهٔ جاودان الاهی با گذشت زمان پیوسته و برای همهٔ نسلها از انس و جن چالش خود را تجدید می کند،و خداوند متعال می گوید: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «بگو که:اگر انس و جن با هم جمع شوند تا مثل این قرآن را بیاورند،حتی اگر بعضی از آنان هم به کمک دیگران بر خیزند،مثل این قرآن را نخواهند آورد». (۱)

[۳۵-۳۶]

از سخن برخاستهٔ از واقعیت تشریع،سیاق به واقعیت آفرینش انتقال پیدا می کند،و پس از آن که ثابت کرد که رسالت از ساخته های بشر نیست، و کهانت و جنون و شعر و مخالفت با عقل و خرد هم نیست،و این که دلیل از جانب خدا بودن آن این است که بشر نمی تواند یک جمله که شبیه آن باشد بسازد، سیاق متوجه به اثبات وجود آفریدگار عزّ و جلّ از راه سه پرسش آینده می شود:

نخست:این که(کافران و همهٔ مخلوقات)بدون خالق آفریده شده باشند.

دوم:این که آنان خود آفرینندهٔ خویشتن باشند.

۱- (۴۴) -الإسراء۸۸/.

سوم:آنان کسانی باشند که آسمانها و زمین را آفریده اند.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ

«آیا بدون هیچ چیز(آفریننده) آفریده شده اند،یا خود آفرینندهٔ خویش اند؟» و تعبیر از خالق در این جا به چیز(«شیء»)از آن روی نیست که او شبیه آفریدگان است،بلکه برای اثبات آن است که او حق است،و شیء در این جا در مقابل عدم و نیستی است،و در مقام ربوبیت راهی نداریم مگر به اندازهٔ خروج از حدّ و تعریف نفی و تعطیل،یا به تعبیر دیگر:نفی کردن نفی و معدوم کردن عدم، اما این که-علاوه بر این-برای پروردگار قدّوس خودمان اثبات ذاتیت معلوم یا موهوم یا تخیلی کنیم،دیگر درست نیست،پس او شیء است از آن روی که حق قایم قیّوم است ولی نه همچون اشیایی که علم بر آنها احاطه می کند و قلب به تصور آن می پردازد.

و هیچ کس نیست که در جان خود چنان معتقد باشد یا دیگران دربارهٔ او چنین اعتقادی داشته باشند که او مصداق یکی از این فرضهای سه گانه است،و نه آنچه پس از این خواهد آمد،بدان سبب که آفریده،ما دام که شواهد ساخته شدن در آن آشکار است،نمی تواند از خلأ به وجود آمده باشد،بلکه ناگزیر باید آفریننده ای داشته باشد،و واضح است که هیچ شیء نمی تواند خالق خود باشد و به خالقی جز خود نیازمند است،و برای انسان گواهی بر این که او خالق نیست،این است که به آسمانها و زمین نظر افکند و ببیند که آیا این عاقلانه است که او یا بشری همچون او خالق آنها بوده باشد؟؟ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بَلْ لاٰ يُوقِنُونَ «یا آفریدند آسمانها و زمین را،بلکه ایشان یقین ندارند.» مسئله و مشکل مسئله نفسی است،و اگر عقلی می بوده با اندکی اندیشیدن به مثل این فرضها تجزیه می شد که آنان ایمان را از آن روی نمی خواهند که خود را ملتزم به قبول مسئولیتهایی نسازند،بنا بر این نقص در خود ایشان وجود دارد نه در حجتهای حقی که در آن فایقند!

ص:۱۲۱

[۳۷]

سپس سخن گفتن از حق را کنار می گذاریم و می پرسیم:کافران چه ملک و سیطره ای برای خود تصور می کنند /۱۴ که با اتکای به آن نسبت به حق تکبر و غرور نشان می دهند؟بیش از ۹۹٪ثروتها و قدرتهای بشری،رزقی است که مستقیما از جانب خدا به ما می رسد،و آنچه برای دست یافتن به آن مال و ثروت لازم است، از ۱٪کمتر است،و نسبت آنچه در دست مردمان باقی می ماند تا به آن تفاخر کنند و سبب کفر ایشان شود،چه اندازه است؟ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَبِّكَ «آیا گنجینه های پروردگارت نزد ایشان است؟» و«خزائن»جاهای حفظ ثروتها و کلیدهای آنها است،و از مصداقهای خزائن است منابع اولیهٔ ثروت در زندگی،همچون کانها،و سرچشمه های باران،و منابع انرژی و کارمایه،و مواد حیاتی در زمین،و این جزء بسیار کوچک و ساده ای از خزائن خدا است که آفریده و آنها را در جهان توزیع کرده است.

چون به جنبهٔ تدبیر در زندگی نظر افکنیم،هیچ سلطهٔ دیگری را جز سلطهٔ خدا بر آن مسلط نمی یابیم،چه انسان حتی بر زندگی خودش جز اندکی تسلط ندارد،و مدتهای دراز بر عکس این تصور می کرد ولی آخر عکس آن را دریافت،و چه بسا که با خود قرار انجام دادن کاری را گذاشت،و سپس ناتوانی خود را در انجام دادن اکتشاف کرد.

أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ

«یا ایشان مستولی و مسلّط اند.» [۳۸]

و وحی در طرح سؤالی پس از سؤال دیگر پیش می رود،و این بخشی از روشی در قرآن برای درمان کردن انحرافات روانی و اعتقادی در نزد بشر است که از طریق طرح کردن پرسشهایی که مستلزم جواب عینی و موضوعی به آنها دادن است،او را در مواجههٔ با حقیقت قرار دهد،و تو گویی می خواهد از این راه فلسفه ها و اعتقادات منحرف را بکوبد و از میان ببرد.

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ

«یا آنان را نردبانی است که چون بر آن بالا روند می شنوند.»

ص :۱۲۲

آن که شایستهٔ اطاعت است و تسلیم شدن به رهبری او،کسی نیست که ظاهری از ثروت و اندکی سیطره داشته باشد که با آنچه در نزد خدا وجود دارد قابل مقایسه نیست،و آنان خود معتقدند که افزاری برای دست یافتن به غیب و دانستن این که در ژرفناهای زمین و جاهای دور فضا چه چیزها وجود دارد در اختیار ندارند، و از این که در قدر الاهی چه چیزها نهان است و فردا چه خواهد شد بی خبرند،و از این که ارواح و فرشتگان و جن و عوالم ایشان چگونه است هیچ چیز نمی دانند.

رهبری و فضیلت مخصوص کسی است که به میانجیگری وحی با خدا اتصال داشته باشد،و او رسول(ص)است،و شاید اختیار کلمهٔ«فیه»در این آیه و پرهیز کردن از تعبیر«به»برای است که به سبب نردبان شنیدن صورت نمی گیرد، بلکه بالا رفتن در چنین نردبان است که وسیلهٔ شنیدن را فراهم می آورد،و چون چنین گمان می کردند که از غیب آگاهی دارند،بنا بر این شایسته است که حجت و برهانی قاطع برای آن اقامه کنند.

فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطانٍ مُبِينٍ

«پس شنوندهٔ ایشان برهانی آشکار ارائه کند.» که در کلیت و شمول و زیبایی اسلوب و تسلط بر عقل و نفس انسان همچون قرآن باشد،و هیچ راهی به این کار ندارند.

[۳۹]

و چگونه می توانند این کسان برهانی قاطع بیاورند در صورتی که جز از گمان پیروی نمی کنند،و به چیزی جز باطل اعتقاد ندارند،و اگر جز این می بود مگر می توانستند بگویند که خدا دختر دارد و آنان پسر؟!و چه دلیلی برای آن می داشتند؟ أَمْ لَهُ الْبَناتُ وَ لَكُمُ الْبَنُونَ «یا این که او دختران دارد و شما پسران.» پس در سوره الزّخرف علاجی فراگیر برای این عقیدهٔ منحرف مشرکان می یابیم که خدای تعالی در قرآن در این باره چنین می گوید: أَمِ اتَّخَذَ مِمّا يَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاكُمْ بِالْبَنِينَ* وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ* أَ وَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصامِ غَيْرُ

مُبِینٍ* وَ جَعَلُوا الْمَلاٰئِکَهَ الَّذِینَ هُمْ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ إِنٰاثاً أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ ۱۴/ سَتُکْتَبُ شَهٰادَتُهُمْ وَ یُسْئَلُونَ* وَ قٰالُوا لَوْ شٰاءَ الرَّحْمٰنُ مٰا عَبَدْنٰاهُمْ مٰا لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَخْرُصُونَ «آیا از آنچه می آفریند،برای خود دختران را برگزید،و پسران را برای شما انتخاب کرد*و اگر بـه یکی از ایشـان مژده دهنـد آنچه را که برای خـدا مثـل زده بـود،چهره اش سـیاه می شـود در حـالی که خشمگین است* آیا آن که آراسته شود در زیور و در ستیزه گری ناآشکار است*و فرشتگان خدا را که بندگان رحمان اند،به صورت زنان فرض کردند،مگر شاهد آفرینش آنان بودند! این گواهی آنان را ثبت خواهیم کرد و آنان در معرض پرسش قرار خواهند گرفت* و گفتند که اگر خداوند رحمان می خواست ما آنها را نمی پرستیدیم،آنان را از این علمی نیست،و چیزی جز دروغ نمی گویند». (۱)

در این جا سـیاق تنهـا به سـفیهانه بودن این گفته اشـاره می کنـد و آن را همچون مثلی برای گمراهیهـای دلیل بر دور بودن از غیب می آورد.

[۴۰]

رسولان در برابر رنـج و تعبی که به خاطر مردم تحمل می کننـد،پاداشـی از ایشان نمی خواهنـد تا برای کافران این امکان پیـدا شود که بگویند چون توانایی دادن مزد و پاداش نداریم،رسالت را رد می کنیم.

أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ

«مگر از ایشان پاداشـی طلب می کنی که آنان را سـنگین بار کنی؟» رسول در برابر رهبری مردم هیـچ هدف مادی و مصـلحتی نـدارد.او از جملهٔ آن کسان نیست که از آن روی بر جامعه مسـلط می شوند که بر مردمان به سود خود مالیات ببندند و خیرات بلاد و عباد را به خود اختصاص دهنـد،بلکه چنان می خواهنـد که ایشان را پس از فقر غنی سازند،و پس از ترس و هراس آنان را به امنیت و آرامش رساننـد،و پس از پراکنـدگی وحدت را بهرهٔ ایشان قرار دهند و،به عبارت دیگر،می خواهند مردمان را به طرف تمدنی ربّانی سوق دهند که خیر ایشان

۱- ۴۵) -الزّخرف/۱۶ تا ۲۰.

در آن است،و بدین گونه است که رسالتهای الاهی از دعوتهای مادی بشری تمایز پیدا می کند که در آنها مجتمع جز زحمت و تکلف و غرامت سنگین پرداختن هیچ سهمی ندارد.

[۴۱-۴۲]

سپس قرآن به نیازی فطری در انسان اشاره می کند که او را به معرفت غیب و اتصال پیدا کردن با آن می خواند،و هر انسان از غیب می ترسد،و می داند که راهی به سوی آن ندارد،بدان سبب که در این خصوص اختیار به دست او نیست،بلکه خدا هر کس از بندگانش را که بخواهد انتخاب می کند وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشٰاءُ . (۱) و بعضی مدعی اتصال داشتن با غیب اند،ولی بدون آن که مدعی آن شوند که قادر بر شناختن ابعاد غیب به صورتی هستند که می توانند ابعاد غیب را به همان گونه بنویسند که پیغمبر اسلام(ص)ابعاد وحی را نوشت، ۱۴/ یعنی در نزد آنان شناخت فراگیر و فهمیده ای از غیب وجود ندارد،بلکه از پندارها و گوشه ای از اخبار شیاطین پیروی می کنند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَیْبُ فَهُمْ یَکْتُبُونَ

«یا نزد ایشان غیبی وجود دارد،پس آن را بنویسند.» آری،آنان اعتمادی بر غیب ندارند،بلکه بر کید و مکر اعتماد می کنند،و کلمۀ«أم»که در آیه آمده،برای تأکید است نه برای احتمال و تردد.

أَمْ یُرِیدُونَ کَیْداً

«یا قصد مکر ورزیدن دارند.» کید قوۀ برنامه ریزی و وضع قانون و چیزی همچون رزمازمایی(استراتژی) است،و خدا از آن نظر نسبت به کید انکار و نفرت نشان داده است که او را دلیل آن قرار دهد که از هیچ گونه و درجه ای از آن سودی به دست نمی آید.

فَالَّذِینَ کَفَرُوا هُمُ الْمَکِیدُونَ

«و کسانی که کافر شدند مکر شدگان اند.» بدان سبب که هر اندازه مکر و حیله کنند نمی توانند بر حق(سنتهای خدا

۱- ۴۶) -آل عمران۱۷۹/.

در آفرینش و مشیت قاهر او)و برنامهٔ تکامل یافتهٔ آن در آن صورت که مؤمنان از آن پیروی می کنند غالب شوند،و تاریخ گواهی بر این حقیقت است.

[۴۳]

و قرآن به بیان انحرافات نفسی ژرفی که در انسان وجود دارد اشاره می کند و می گوید:

أَمْ لَهُمْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا يُشْرِكُونَ

«یا ایشان را معبودی جز اللّٰه است؟و خدا منزه است از آن که برای او شریک قایل شوند.» خدا از شرکا منزه است،و انسان از آن نظر دیگری را شریک او قرار می دهد که از مسئولیت بگریزد،و نتیجه ای از اعتماد بر یک اعتقاد راسخ و آشکار نیست؛ و اگر شریکی برای خدا قائل نشود،به فرمان عقل و ضمیر می بایستی به رسالت تسلیم شود،و به همین سبب است که در آن می کوشد که با قبول شرک نفس خود را از این التزام خلاص کند.

[۴۴]

و چون عقاید منحرف موجود در نزد کافران و مشرکان،که آیات گذشته به آنها اشاره کرد،همه به پایان یگانه ای منتهی می شود که خلاص شدن از بار سنگین مسئولیت است،قرآن این امر را فراموش نمی کند که در ضمن بیان سنّت جزای حاکم بر زندگی،دربارهٔ مسئولیت تأکید کند،پس در دنیا تجلیات متعددی از این سنت تأکید بر وجود زندگی دیگری دارد که آن نیز برای رسیدن به جزا است، ولی انسان در آن هنگام که کافر یا مشرک می شود،علامات و نشانه ها او را به حقیقت نمی رساند،بلکه او آنها را به صورت مادی و منحرف تفسیر می کند،و حتی اگر آیت آشکاری را هم ببیند،برای آن قائل به تفسیر دوری می شود.

وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّمٰاءِ سٰاقِطاً يَقُولُوا سَحٰابٌ مَرْكُومٌ

«و اگر پاره ای از آسمان را در حال فرو افتادن مشاهده کنند،می گویند که آن ابری متراکم است.» در سورهٔ الأحقاف قرآن برای ما مثلی از این نوع تفسیر در نزد کافران می زند و می گوید: فَلَمّٰا رَأَوْهُ عٰارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قٰالُوا هٰذٰا عٰارِضٌ مُمْطِرُنٰا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهٰا عَذٰابٌ أَلِيمٌ* تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهٰا فَأَصْبَحُوا لاٰ يُرىٰ إِلاّٰ مَسٰاكِنُهُمْ،كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ «پس او را ابری دیدند که رو به وادیهای

ایشـان پیش می آمـد، گفتنـد:این ابری است که به مـا بـاران خواهـد داد،ولی آن چیزی بـود که برای رسـیدن به آن شـتاب می ورزیدنـد و آن بـادی اسـت کـه در آن عـذابی دردنـاك وجـود دارد*همه چیز را به فرمـان پروردگـارش هلاـك و ویران می کنـد،پس چون صـبح کردنـد،هیچ چیز جز خانه های ایشان دیده نمی شد،و ما مردمان گناهکار و مجرم را بدین گونه جزا می دهیم». (۱)

[۴۵]

و هنگامی که انسان به این حالت نفسی از گمراهی و انکار برسد، رهبری کردن او به حق دشوار است،بدان سبب که به آیات نظر عقلانی مجرد نمی اندازد،بلکه از خلال افکارش به آنها نظر می اندازد،و در آن می کوشد که دلالتهای واقعی و حقیقی را از آنهـا سلب کنـد،و بـه همیـن جهـت بر خواننـدهٔ بـه حق لاـزم نیسـت که برای هـدایت او اصـرار ورزد و خـود را به زحمت اندازد،بلکه باید حق را برای او بیان کند و سپس او را به حال خود واگذارد،تا شخصا متوجه سرنوشت خویش شود،چه اصرار بیش از،اندازه سبب پیدا شدن حالات و صفات آمیختهٔ به خطایی همچون خشم گرفتن و دیکتاتوری نشان داده می شود و...

فَذَرْهُمْ حَتّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی فِیهِ یُصْعَقُونَ

«پس آنـان را رها کن تا با آن روزشان برخورد کننـد که در آن گرفتار صاعقه خواهنـد شـد.» این اشاره ای است به سرنوشـت کافران در روز قیامت و عذابی که به آنان خواهد رسید،و چون به آخرت کافر شدند /۱۴ و در زندگی از آن غفلت ورزیدند، ناگهان با آن رو به رو می شوند.

[۴۶]

و اگر مکر و کیـد ایشـان در دنیا برای آنان انـدك فایـده ای داشت و در خـدمت مصالـح آنان قرار می گرفت،و شایـد گاه از لحاظ نظامی سـبب پیروزی آنان بر مؤمنان می شـد،یا گاه بر سـرزمینهای ایشان غلبه پیـدا می کردنـد و به گمراهی مردمان می پرداختند،این مکر در آخرت هیچ سودی برای ایشان نخواهد داشت،و خطری را از آنان دور نخواهد کرد.

۱- ۴۷) -الأحقاف۲۴/ و ۲۵.

يَوْمَ لاٰ يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً

«روزی است که کیـد ایشان هیـچ سودی برایشان نـدارد.» به همان گونه که نیروهای دیگری که بر آنها اعتماد می کردند و در کفر و کیـدشان با حق و مؤمنان از آنها مـدد می گرفتنـد،هیـچ فایـده ای برایشان نخواهـد داشت،و اگر هم کمکی بکنـد،چنان نیست که آنان را به پیروزی و غلبه برساند.

وَ لاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ

«و پیروز نخواهند شد.» [۴۷]

ولی دعوت خـدا از فرسـتاده اش(و از مؤمنان به توسط او)به این که سـتمگران و کافران را به حال خود واگذارنـد تا به عـذاب آخرت خود برسـند،بـدین معنی نیست که دنیـا مـال ایشـان است تا هر چه بخواهنـد در آن بکننـد،و هر گونه که هوای نفس و مصالحشان مقتضی بود در آن به بازی بپردازند،هرگز چنین نیست...

بلکه در دنیا نیز بهره ای از عـذاب خواهند داشت که تجسم یافتهٔ در غضب مسـتقیم خدا یا به دست اولیای او است،ولی هر چه باشد همچون عذاب آخرت نیست.

وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذٰاباً دُونَ ذٰلِكَ

«و کسانی که سـتم کردنـد،عـذاب دیگری جز این خواهنـد داشت.» که جز عذاب آخرت است و درد کمتر دارد،و آن دلیل بر عـذاب آخرت است،و خـدای تعالی گفت: كَذٰلِكَ الْعَذٰابُ وَ لَعَذٰابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ «عذاب چنین است و عذاب آخرت بزرگتر است و کاش آن را می دانستند»، (۱) و گفت: وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذٰابِ الْأَدْنىٰ دُونَ الْعَذٰابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ «و به ایشان از عـذاب نزدیک(دنیا)پیش از عـذاب بزرگتر(آخرت) می چشانیم تا شایـد بازگردنـد»، (۲) ولی ایشان با بصـیرت ایمان به آیات نگاه نمی کنند و به همین سبب به حق نمی رسند.

وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ

«ولی بیشتر ایشان نمی دانند.»

ص: ۱۲۸

۱- ۴۸) -القلم۳۳/.

۲- ۴۹) -السجده۲۱/.

در نتیجه همین نادانی آنان را گرفتار عذاب دنیا و آخرت هر دو می سازد.

[۴۸-۴۹]

و پس از آن که قرآن به بحث دربارهٔ مسئلهٔ تکذیب عذاب و کفر ورزیدن به خدا از ناحیهٔ عقلی و نفسی پایان داد،دربارهٔ ضرورت استمرار و استقامت بر حق در راه خدا تأکید می کند.

وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ

«و برای رسیدن فرمان پروردگارت بردبار باش.» چون متعلّق صبر حذف شده،این خود دلیل بر آن است که همهٔ معانی آن را شامل می شود(صبر بر بلا،صبر بر طاعت،صبر از معصیت)،پس بر مؤمن واجب است که از همهٔ خواسته ها و مصالح و آراء خود در راه رسالت او چشم بپوشد و هر اندازه هم که صبر بر این اغماضها دشوار باشد باید چنین کند،و از شتاب کردن در امور چشم بپوشد،بلکه بردبار باشد تا فرمان خدا برسد،و این حاکی از آن است که بر مؤمن به کار بستن احکام خدا در دوران صبر واجب است،تا از این راه اطمینان حاصل کند که چشم خدا از او حراست می کند و قدمش را استوار می سازد.

فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا

«که تو در برابر چشمان مایی.» چشمان خدا تجسّم یافتهٔ در سنتها و فرشتگان و در ارادهٔ مستقیم او است که به تأیید مؤمنان می پردازد،و چون مؤمن در برابر فشارها مقاومت می ورزد،و به راه خود ادامه می دهد،و ملتزم به حدود و اوامر خدا با مدد گرفتن از صبر است،پس ارادهٔ او از طریق اتصال به خدا با میانجیگری نماز،از او مدد می گیرد،و چون در قرآن تدبر کنیم،تقریبا هیچ جا نیست که دعوت به صبر نزدیک به دعوت نماز نیز نبوده باشد،چه از طریق آنها برای رسیدن به امور مدد می گیریم و البته تعبیرها از جایی به جایی دیگر تغییر پیدا می کند،و زمانی صریح است که همچون وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ «و از شکیبایی و نماز گزاردن مدد بگیرید»، (۱) و در جای دیگر دعوت ۱۴/ به رکوع و سجود به عنوان مظهر یا جوهر نماز می شود،یا با اضافه کردن امری دیگر مثل ضرورت احساس کردن رعایت الاهی همچون در این سوره،ولی

۱- ۵۰) -البقره۴۵/.

حقیقت یکی است،و آن مقارن بودن صبر است با تبتل و توسل به خدا در عبادت،و در این آیه شاهدی بر آن می یابیم و آن این که خدا در ضمن دعوت کردن رسول خود به صبر و اطمینان پیدا کردن از رعایت به او فرمان تسبیح می دهد:

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ

«و در آن هنگام که برمی خیزی،به سپاس پروردگارت تسبیحگوی او باش.» علی بن ابراهیم گفته است مقصود برخاستن برای نماز شب است. (۱)

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ

«پس(قسمتی)از شب را به تسبیح او بگذران.» امام باقر و صادق(علیهما السّلام)گفته اند:«رسول اللّه(ص)هر شب سه بار از خواب برمی خاست،پس در آفاق آسمان می نگریست،و پنج یک آل عمران را که پایان آن إِنَّکَ لاٰ تُخْلِفُ الْمِیعٰادَ است تلاوت می کرد،و سپس به نماز شب می پرداخت». (۲)

تسبیح به معنی بزرگداشت خدای عزّ و جلّ و تنزیه او است،و چه بسیار نیازمند آن است انسان در آن هنگام که در مسیر خود با فشارها رو به رو است،تا گرفتار شکست نشود.و برای چه آدمی باید به فشارها تسلیم شود؟مگر برای آن نیست که آنها را بزرگتر از ارادۀ خود می یابد؟بنا بر این نیازمند آن است که به یاد خدا بیفتد تا بتواند با شکست و فروریختگی درونی مقاومت کند.

وَ إِدْبٰارَ النُّجُومِ

«و در پی رفتن ستارگان.» یعنی نماز نافلۀ صبح،و زراره از ابو جعفر(ع)روایت کرده است که گفت:به او گفتم مقصود از وَ إِدْبٰارَ النُّجُومِ چیست،و او گفت:«دو رکعت پیش از صبح». (۳)

گاه مقصود از قیام مطلق نماز است،ولی قرآن آن را به نماز شب و نافلۀ صبح برای هدفی اختصاص داده است.

ص: ۱۳۰

۱- (۵۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۴۳.

۲- (۵۲) -همان جا.

۳- (۵۳) -همان کتاب،ص ۱۴۴.

سورهٔ نجم

اشاره

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الأعمال با اسناد آن به ابو عبد اللّه(ع)آمده است که گفت:

«کسی که در هر روز یا هر شب به صورت مستمر سورهٔ نجم را تلاوت کند،در میان مردم زندگی پسندیده ای خواهد داشت،و آمرزیده خواهد شد،و مردمان او را دوست خواهند داشت.

بحار الانوار/ج ۹۲،ص ۳۰۵/ ۱۴

زمینهٔ کلّی سوره

با وجود آن که بسیاری از آیات این سوره دربارهٔ وحی با ما سخن می گوید، و خواننده در نخستین نظر چنان تصور می کند که این سوره به موضوع وحی اختصاص دارد،خوانندهٔ دقیق و متدبر متوجّه می شود که هدف سیاق بحث دربارهٔ مسئولیت بشری است،و این اندیشه در آن جا آشکارتر می شود که دربارهٔ مسئولیت مستقیم انسان نسبت به افعال خودش،و این که او هیچ چیزی جز تلاش خود ندارد،بحث به میان می آید،و می گوید که نتیجهٔ آن را به صورت عاجل در دنیا یا به صورت آجل

در آخرت خواهد دید.

ارتباط میان این دو اندیشه(یعنی:فکر مسئولیت و فکر وحی)ارتباطی آشکار است،بدان سبب که احساس مسئولیت در انسان نتیجهٔ مستقیمی از ایمان ژرف شخص به وحی است،و آیا رسیدن وحی از طریق رسالتهای خدا به پیامبران در سراسر تاریخ،جز برای اتمام حجت بر مردم و بیان مسئولیت ایشان در برابر خدا بوده است؟؟ و در سوره خطی موازی با خط این سیاق نیز مشاهده می کنیم که هدف آن تصحیح روش تفکر در نزد انسان است،و علاوه بر آن بحث دربارهٔ معالجهٔ مستقیم عقاید انحرافی.

سوره النّجم

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلنَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ (۱) مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُمْ وَ مٰا غَوىٰ (۲) وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ
(۴) عَلَّمَهُ شَدِيدُ اَلْقُوىٰ (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ (۶) وَ هُوَ بِالْأُفُقِ اَلْأَعْلىٰ (۷) ثُمَّ دَنٰا فَتَدَلّٰى (۸) فَكٰانَ قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ (۹) فَأَوْحىٰ
إِلىٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحىٰ (۱۰) مٰا كَذَبَ اَلْفُؤٰادُ مٰا رَأىٰ (۱۱) أَ فَتُمٰارُونَهُ عَلىٰ مٰا يَرىٰ (۱۲) وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ (۱۳) عِنْدَ سِدْرَةِ
اَلْمُنْتَهىٰ (۱۴) عِنْدَهٰا جَنَّةُ اَلْمَأْوىٰ (۱۵) إِذْ يَغْشَى اَلسِّدْرَةَ مٰا يَغْشىٰ (۱۶) مٰا زٰاغَ اَلْبَصَرُ وَ مٰا طَغىٰ (۱۷) لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِ
اَلْكُبْرىٰ (۱۸)

ص :۱۳۴

معنای واژه ها

۵ شدید القوی:او خدا است،و به قولی جبرییل.

۶ مره:نیرو،و اصل معنی آن اخلاط موجود در خون و رگها است،همچون صفرا و سودا و غیره،و از آن روی مرّه نامیده شده که قوت بدن به آن است،و مقصود از ذو مرّه استواری عقل و رأی است.

۸ فتدلی:پایین رفتن همراه با پیوستگی به جایی است، همچون تدلی دلو در چاه.

۱۴ سدره المنتهی:درخت سدری(کنار)در افق اعلی است که رسول اللّه(ص)در معراج به آن رسید.

آنچه می گوید جز وحیی نیست که بدو می رسد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات درس اول ما را به علاقهٔ رسول اللّه(ص)با پروردگارش به میانجیگری وحی هدایت می کند،و این امتیازی است که او را از دعوت کنندگان به نظریه های بشری و پرداخته های عقول نوابغ ممتاز می سازد،چه رسول(ص)جز به اذن خدا سخن نمی گوید و به همین سبب حجت و رهبر بشریت در هر زمان و مکان است،و او به پیامبری خویش یقین کامل دارد و به اندازهٔ یک چشم بر هم زدن هم در آن شک نمی کند.

در این تردید نیست که چنین مقامی مقام برجسته ای است که تنها پیامبر

ص:۱۳۵

بزرگوار ما(ص)به آن رسیده که از همۀ پیامبران درجه ای برتر دارد،و هیچ یک از فرزندان آدم جز او به این مقام ارتقا نیافته است؛ولی این سبب نمی شود که او معبود باشد،بلکه تولّی پیدا کرده که معنی آن برتر از خلق و فروتر از خالق است.

شرح آیات:

[۱]

وَ النَّجْمِ إِذٰا هَویٰ «سوگند به ستاره در آن هنگام که فرود آید.» ۱۴/ ممکن است که قرآن در این جا به ستارۀ خاصّی اشاره کرده باشد که زمانی در آینده سقوط خواهد کرد،چنان که روایات نیز به این امر اشاره کرده اند، ولی ما با توجه به ظاهر و به هدف قرار گرفتۀ در دنبال این سوگند،می توانیم هر ستاره را مشمول آن بدانیم،و خداوند متعال از آن روی مرجع قسم را با(ال)آورده است که قسم خوردن به آن،چنان که گفته اند،مؤکّدتر از قسم خوردن به نکره باشد، ولی چرا قرآن به ستاره ای که در حال فرو افتادن است سوگند یاد کرده است؟ اولا:ممکن است مقصود از«هوی»افتادن و پراکنده شدن نباشد،همچون در این گفتۀ خدای تعالی: وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ ، (۱) وَ إِذَا الْکَوٰاکِبُ انْتَثَرَتْ ، (۲) که از نشانه های روز قیامت است،بلکه مقصود از آن میل کردن به طرفی از افق باشد،و این امری است که سبب آن می شود که آدمی بهتر با آن هدایت شود و راه خود را باز شناسد.

[۲]

به همان گونه که ستاره وسیله ای برای راهنمایی است،رسول(ص) پرچم بلندی برای راهنمایی بشریت است،چنان که امام علی(ع)گفته است:

«همانا مثل قرآن محمد صلّی اللّه علیه و آله همچون ستارگان آسمان است:اگر ستاره ای فرو شود،ستاره ای دیگر برآید»، (۳) ولی رسول(ص)از آن روی با ستاره اختلاف دارد که دلالت و هدایت او برای مردمان در رسالت و سیرت او،حتی پس

۱- ۱) -التکویر۲/.

۲- ۲) -الانفطار۲/.

۳- ۳) -نهج البلاغه،خطبۀ ۱۰۰.

از مرگ وی باقی و برقرار می ماند،اما راهنمایی ستاره به محض غایب شدن آن از میان می رود،چنان که امام علی(ع)گفته است:«ای مردم!از خاتم پیامبران فراگیرید:«می میرد از ما آن که می میرد،و مرده نیست،و می پوسد آن که می پوسد،و پوسیده نیست»»، (۱) و برای عاقل شایسته تر آن است که از هدایت رسولی پیروی کند که پیرو حق است،و به اهل آن دروغ نمی گوید،و از پندارهای نفس خویش پیروی نمی کند،و نه از دروغپردازیهای /۱۴ کاهنان و ستاره شناسان.

مٰا ضَلَّ صٰاحِبُکُمْ وَ مٰا غَویٰ

«صاحب و دوست شما گمراه نشد و راه را گم نکرد.» چه ممکن است کسی که می خواهد به شهری در جانب خاور حرکت کند، گمراه شود و رو به باختر حرکت خویش را آغاز کند،گاه این گم شدن بدان صورت است که با خط مستقیم به طرف آن حرکت نمی کند که این نیز گونه ای از گمراهی (غیّ)است.و پیامبر راه خود را به طرف خدا گم نکرد و-حاشا للّه-که به جای آن به راه دیگری رفته باشد،به همان گونه که از خط مستقیم نیز منحرف نشد،پس همچون پدر ما آدم-علیه السلام- نبوده که پروردگارمان دربارۀ او گفته است:

وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ «و نافرمانی کرد آدم پروردگارش را پس زیانکار شد». (۲)

[۳-۴]

آری.گاه بعضی چنان می پندارند که عصمت پیامبر(ص)محدود به امور وابستۀ به خود رسالت است و بس،ولی این سؤال در برابر ما است که:پس از کجا بدانیم که آنچه او به ما می گوید بخشی از رسالت است،یا مربوط به امور دیگر است که امکان دارد در آنها اشتباه کند؟هرگز چنین نیست،و خدا همۀ انبیا را معصوم ساخته و آنان را با روح القدس مؤیّد کرده است،تا چنان باشد که حجت او بر آفریدگانش کامل باشد،و مخالفت خود را با او بدان سبب پسندیده شمارند که اطمینانی به آن ندارند که کلام او از جانب خدا بوده باشد،و خداوند متعال گفته

۱- ۴) -نهج البلاغه،خطبۀ ۸۷.

۲- ۵) -طه۱۲۱/.

است: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ «و اگر بعضی از گفته ها را به دروغ به ما نسبت می داد،او را به دست راستش می گرفتیم و سیاهرگ گردنش را قطع می کردیم»، (۱) و نیز گفت: عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ «دانای نهان است،پس آگاه نمی گرداند بر غیب و نهان خود مگر کسی و رسولی را که بپسندد،و پیش رو و پشت سر او نگهبانی در حرکت است،تا بداند که رسالتهای پروردگارشان را ابلاغ کرده اند». (۲)

انسان از درون خود در معرض منازعهٔ دو نیرو قرار گرفته است:یکی نور عقل است که او را به سوی حق راهنمایی می کند و دیگری شهوات هوای نفس او است که رانندگان او به باطل اند،و خدا پیامبر خویش(ص)را چنان تربیت کرده است که از نفوذ و آثار هوای نفس بر کنار است و به اندازهٔ لحظه ای و سر مویی انحراف حاصل نمی کند.

عقل محض هرگز خطا نمی کند،و به همین سبب اسلام آن را رسول باطنی معرّفی کرده،به همان گونه که پیامبران رسولان ظاهری و آشکارند،و به همان گونه عقل حجتی پنهان است در برابر پیامبران که حجتهای آشکار و نمایان به شمار می روند.

وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى* إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْيٌ يُوحى

«و از روی هوی و هوس سخن نمی گوید*و آنچه می گوید چیزی جز وحیی نیست که به او می رسد.» از عمق ادب قرآنی و بلاغت آن است که تنها به کلمهٔ«وحی»بسنده نمی کند که گاه ممکن است فعلی از خود انسان باشد،بلکه آن را همراه با فعل مجهول«یوحی»می آورد که معلوم شود از جایی دیگر به او رسیده است که آیهٔ پس از آن حکایت دارد که وحی کننده خداوند صاحب نیروهای سخت و عظیم است،

ص: ۱۳۸

۱- ۶) -الحاقه۴۴/ تا ۴۶.

۲- ۷) -الجن۲۶/ تا ۲۸.

برای این که تصور آن نرود که پیامبر رسالت خود را از قوایی که با او اتصال دارند، همچون جنّیان یا بعضی از کاهنان گرفته است که بعضی از نادانان چنان ادّعا می کرده و گفته بودند که تعلیم دیده ای دیوانه است: وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ، (۱) هرگز چنین نیست،و او رسالت خویش را از طریق رسیدن وحی از جانب خدا به وی دریافت کرده است،و همین اتصال است که او را با عصمت مدد کرده است،و حدیث عصمت رسول حدیثی دراز است که بحث کنندگان به تفصیل به آن پرداخته اند،و در آن میان ایشان اختلافات فراوان پدید آمده است و من از ورود در این موضوع به صورتی که بیشترین محققان بدان گونه وارد می شوند،خودداری می کنم،و تنها از یک دیدگاه حایز اهمیت به آن می پردازم،و آن مطالعهٔ زندگی رسول اکرم(ص)است،چه این به اعتقادش شخصیت یگانهٔ او را در نظر ما آشکار می سازد،و معلوم می شود که چگونه از هیچ عامل هوی و هوس پیروی نکرد،و همیشه و پیوسته ساخته و پرداختهٔ عقل و وحی بود.

او(ص)-پیش از آن که خدا او را بر مشرکان مکه به رسالت مبعوث کند-در این شهر زندگی می کرد،و گرفتار گروه های گمراهی و ستمگری از جانب قبیلهٔ قریش بود که می خواستند او را دربارهٔ دینش بفریبند و از رسالتش منصرف سازند،که این کار گاه با ترساندن صورت می گرفت و گاه با تشویق و ترغیب همراه بود،و حتی کار به جایی رسید که حاضر شدند به او تسلط مطلق دربارهٔ خودشان و اموالشان بدهند،ولی او نه از ترساندنشان بیمی به خود راه داد و نه پیشنهادهای فریبندهٔ آنان توانست او را از راه راست خدایی وی منحرف سازد،و در پاسخ به درخواست ایشان گفت:«به خدای سوگند که اگر خورشید را در طرف راست من قرار دهید،و ماه را در طرف چپم،تا از این امر صرف نظر کنم،چنین نخواهم کرد و حاضرم که برای حفظ آن جان خویش را از دست بدهم»، ۱۴/ و به سبب آزارها و فشارهای زیادی که بر او وارد می شد،ناگزیر از مکه به مدینه هجرت کرد،

۱- ۸) -الدخان۱۴/.

و هیچ یک از قبایل دیگر،به سبب دشمنی با او یا ترس از قریش حاضر نشدند که او را در میان خود بپذیرند،و یک بار به طرف طائف روانه شد تا شاید آنجا را پناهگاهی برای خود قرار دهد،ولی با کینهٔ نهفتهٔ ایشان علیه او و رسالتش رو به رو شد،و او را از میان خود بیرون کردند و با سنگ ساقهای پای مبارکش را خونین ساختند.ولی او با وجود این با واقعیت تلخ موجود به چالش می پرداخت،و با روح پاکیزهٔ خود به آفاق ایمان به خدا صعود می کرد،و چنان که در خبر آمده است، دستهای خویش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت:«خدایا!قوم مرا هدایت کن،چه آنان نادانند الهی!اگر بر من خشمگین نباشی،من به هیچ چیز دیگر اهمیت نمی دهم».

هنگامی که به مدینهٔ منوره هجرت کرد،از آنجا به راه افتاد و نیروهای نظامی مخالف با اسلام را مقهور کرد،و کبریا و غرور قریش را نابود کرد،و دژهای دشمنان رسالت را از جهودان و جز ایشان ویران ساخت،و تا زمانی که خدا او را به نزد خود بالا برد،قشونی فراهم آورده بود که به جنگ با رومیان شرقی که در آن زمان نیرویی بزرگ به شمار می رفت به جنگ بپردازد،و در این میان امت و تمدنی را بنیان گذاشت که بشریت،نه پیش از وی و نه پس از او با همهٔ پیشرفتهایی که پیدا کرده،از لحاظ عظمت به درجهٔ آن نرسیده است.و او با وجود این اخلاق و روش خویش را در زندگی تغییری نداد،و با وجود این که فرمانروایی بزرگ بود،سنگ گرسنگی بر شکم خود می بست،و به کوچک و بزرگ تواضع می کرد؛آیا ممکن است کسی که زندگیش چنین بوده باشد،و خدا او را اسوهٔ مطلق قرار داده و به نیکویی توصیفش کرده است،جز معصوم باشد؟؟و سپس مگر عصمت عبارت از آن نیست که انسان از عوامل منفی تأثیر نپذیرد،و به اندازهٔ سر مویی از خط خود خارج نشود؟آری.پس خوب است که در زندگی رسول اعظم(ص)به تحقیق بپردازیم و ببینیم که آیا در آن حتی یک کلمه یا عملی مخالف حق دیده می شود؟ عقل به آسانی می تواند کسی را که به فرمان هوای نفس خویش سخن

می گویـد،از کسـی تمیز دهـد که به فرمـان عقـل سـخن می گویـد:آن که از هوای نفس سـخن می گویـد،همیشه راست نمی گویـد،و گفته اش موافق بـا عقـل نیست،بلکه حکـایت از شـهوتهای صـاحب خود می کنـد و بنـا بر اوضـاع و احوال و مصـالح صورتهای نسبت به یکدیگر متناقض پیدا می کند.

سپس به رسـالتی که پیـامبران آن را آورد نگـاه کنیم و ببینیم که آیا در آن چیزی مخالف عقل و حق وجود دارد؟و آیا در آن هیـچ تناقضـی دیده می شود؟ هرگز...پس این رسالت معصوم و از جانب خدا است: وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ /۱۴ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلاٰفاً کَثِیراً «و اگر از جانب جز خدا می بود،در آن اختلاف فراوان می یافتند». (۱)

سپس او آنچه را که از جانب خـدایش بر او نازل می شـد،بـدون آن که هرگز تغییری در آن بدهـد،به جامعه منتقل می کرد،و حتی آیه هـایی را که مشـتمل بر ملامـت خودش بود به همـان صورت به مردمـان ابلاغ می کرد،در صورتی که اگر پیرو هوا و هوس خویش می بود،می بـایستی آنهـا را تغییر دهـد؛و از این جمله است گفتـهٔ خـدای تعـالی: وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنٰا غَیْرَهُ وَ إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِیلاً* وَ لَوْ لاٰ أَنْ ثَبَّتْنٰاکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً* إِذاً لَأَذَقْنٰاکَ ضِعْفَ الْحَیٰاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمٰاتِ ثُمَّ لاٰ تَجِدُ لَکَ عَلَیْنٰا نَصِیراً «و نزدیک بود تو را دربارهٔ آنچه به تو وحی کرده بودیم فریب دهنـد،تـا کلام دیگری را بـه جـای آن بـه دروغ بر مـا ببنـدی و آن گـاه تـو را دوسـت خـود گیرنـد*و اگر اسـتوارت نمی داشتیم،نزدیک بود که انـدکی به طرف ایشان متمایل شوی*و در آن هنگام به تو می چشانـدیم دو زندگی و دو مرگ،و هیچ کس را بر ضد ما با خود یار و یاور نمی یافتی»، (۲) و این گفتهٔ او: عَفَا اللّٰهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکٰاذِبِینَ «خدا از تو بگذرد،چرا به آنان اذن دادی تا راستگویان آشکار شوند و دروغگویان را

۱- ۹) -النساء۸۲/.

۲- ۱۰) -الإسراء۷۳/ تا ۷۵.

بشناسی؟»، (۱) و این گفتهٔ خداوند متعال: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ «کار به دست تو نیست تا توبهٔ آنان را بپذیری یا عذابشان کنی،آنان ستمگرانند»، (۲) و سخت تر از همهٔ آنچه گذشت،این گفتهٔ خدای تعالی است: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ «و اگر به دروغ پاره ای از گفته ها را به ما می بست و نسبت می داد*او را از دست راستش می گرفتیم*و سپس سیاهرگ گردنش را قطع می کردیم*و کسی از شما نبود که از این کار جلوگیری کند». (۳)

و سرانجام:پیغمبر کارش منحصر به آن نبود که رسالت را به دیگران ابلاغ کند،بلکه خود آن را در میان مسلمانان عملا به جریان می انداخت،با واجباتی که در آن وجود داشت و برای اجرای آنها می بایستی شخص با نقطه های عطف شدیدی مخالفت کند،و به همین سبب همراه با مؤمنان در امر قاطع و خطیری همچون جنگ شرکت می کرد،آیا اگر پیروی از هوای خود می کرد،به همهٔ این کارها می پرداخت؟! [۵-۶]

و چگونه رسول می تواند پیرو هوای نفس خویش باشد،و بعضی از آنچه را که بر او نازل شده است پنهان دارد،یا به خاطر هوای نفس و مصلحت گفته هایی را به دروغ به خدا نسبت دهد،در صورتی که از قوت و شدت او آگاه است؟ ۱۴/ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى «که صاحب نیروی شدید آن را به او آموخت.» که ارادهٔ مطلق و نافذ در زندگی دارد،و این خود ضامنی بر آن است که حقی که قرآن آورده است جریان پیدا کند و در زندگی مورد تطبیق قرار گیرد.

ذُو مِرَّةٍ

«که دانا و حکیم است.» و به همین سبب رسالت(وحی)کامل و دقیق و بدون نقص و عیب است،

۱- ۱۱) -التّوبه۴۳/.

۲- ۱۲) -آل عمران۱۲۸/.

۳- ۱۳) -الحاقه۴۴/ تا ۴۷.

و چون رسول رسالت خود را از صاحب این دو صفت که دانا و حکیم است دریافت داشته،پس با تأیید و علم الاهی تکامل پیدا کرده است.

فاستوی«پس استوار است.» در آیه گفته های چندی است:بیشتر مفسران گفته اند که آن کس که رسول اللّه را تعلیم می داد جبرییل بود که سخت نیرومند و ذو مره و استوار بود.

در کلمهٔ«ذو مره»بعضی گفته اند که:معنای آن صاحب قوت است،و دیگران آن را صاحب عقل دانسته اند،و به قولی:صاحب خلق نیکو،و اما دربارهٔ استواء،بعضی گفته اند که معنای آن استوای جبرییل و رسول است،و به گفتهٔ دیگر استوا به رسول مربوط می شود،و بعضی گفته اند که:خدا بر عرش قدرت استوا پیدا کرد.

و شاید تفسیری که پیشتر اختیار کردیم نزدیکتر باشد،بدان سبب که سیاق از جبرییل سخن نگفته است،و دیگر این که استوایی که سیاق به آن اهتمام دارد پیوستهٔ به رسول است،چه از رسول سخن می گوید نه از آن که به او تعلیم داد.

[۷-۹]

و با همین اتصال نیز محمد(ص)با روح خود از لحاظ پاکی و معرفت و نزدیکی به خدا به بالاترین افق حق رسید و سرور بهترین آفریدگان خدا یعنی پیغمبران(علیهم السلام)شد، /۱۴ و معراج او به سوی خدا در آن سفر معروف تجسمی از این برتری بود.

پیامبر بزرگوار(صلّی اللّه علیه و آله)وحی را گاه به میانجیگری جبرییل،و زمانی به صورت مستقیم دریافت می کرد،و شاید بزرگترین ساعات برخورد او در آن هنگام بود که پروردگارش او را به مقامی بالا برد که رفیق او جبرییل به وی گفت:

«برجای خود توقف کن ای محمد،چه بر جایی ایستاده ای که پیش از تو هیچ فرشته و هیچ پیغمبری بر آن نایستاده بوده است»و چنان بود که میان او و پروردگارش واسطه ای وجود نداشت،و از لحاظ مکانی به خدا تقرب پیدا کرد، چنان که امام صادق(ع)گفته است:«میان ایشان پرده ای بود که تکان می خورد، پس از مثل سوراخ سوزنی به آنچه خدا می خواست از نور عظمت او نگاه کرد،پس

خداونـد تبـارک و تعالی گفت:«یا محمـد!و او گفت:لبّیک»، (۱) و بـا او سـخن گفت بـدان گونه که با موسـی بن عمران(علیه السلام)سخن گفته بود.

وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلی

«و او در بالاـترین افق بود.» بر حـالی که بر براق سوار و جبرییـل بـا او بود،از آسـمانی به آسـمان دیگر بالا می رفت و به آیات خدا می نگریست،و با دیدن او بر یقین و صعود او در افقهای ایمان افزوده می شد،تا این که به آسمان هفتم رسید.

ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی

«سپس نزدیـک و نزدیکـتر شـد(یـا فرود آمـد).» تـا این که به حجابهـای نور رسـید،و پیغمـبر(ص)گفته است که:«پس جبرییل گفت:پیش برو ای محمـد،و از من عقب افتـاد،و من گفتم:ای جبرییـل! در مثـل چنین جـایی مرا ترک می کنی؟!و او گفت:ای محمـد،انتهای حـدی که برای آمدن من خدای عزّ و جلّ مقرر داشـته همین جا است،و اگر پیشتر از این جا بیایم بالهایم خواهد سوخت،بـدان سبب که به حدود پروردگارم جلّ جلاله تجاوز کرده ام،پس با نور بر من تکانی وارد شد که به پایان آن جایی که خدا خواسته بود از بلندی ملک او رسیدم». (۲)

فکر اسلامی اصیل با نگرش فلسفی،که بعضی /۱۴ آن را نگرش عرفانی در میان خالق و مخلوق می نامند،مخالف است،پس با آن که می بینیم که این وحدت وجود و امکان حلول است،خدا از آنچه توصـیف می کنند برتر است،نگرش اسـلامی میان آن دو به تفـاوت قایـل است،و خـالق را جز مخلوق می بینـد،و بر آن است که به هیـچ وجهی امکـان آن نیست که انسـان به مقـام ربوبیّت برسـد،هر اندازه هم که علم و فضل و ایمان داشـته باشد باز چنین است؛البته در برابر انسان مجال تکامل در صـعودهای تقربی به پروردگار،افقی پس از افق دیگر،و درجه ای بعـد از درجـهٔ دیگر،وجود دارد،ولی پایانی نـدارد،بـدان جهت که«خـدا مجرد و تهی از خلق

۱- ۱۴) -بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۳۰۶.

۲- ۱۵) -همان منبع،ص ۳۴۶.

خویش است،و خلق نیز از او تهی است». (۱)

قرآن معترف به رحلت معراج و نزدیک شدن پیغمبر(ص)به پروردگار خویش است،ولی آن را نزدیک شدنی معنوی می داند نه مادّی،و می گوید که او (صلّی اللّه علیه و آله)در بالا رفتن خود تدلّی پیدا کرد و همچون دلوی که در وسط چاه تکان می خورد بود یعنی نه به ته چاه و آب رسید و نه در محاذات سطح زمین واقع بود،بلکه میان این دو جای داشت،و رسول اکرم بدین گونه بالا رفت و از دیگر آفریدگان در قرب به خدا بالاتر رفت،ولی به مقام ربوبیت نرسید،پس او بالاتر از مخلوق و پایینتر از خالق است.و در خبر از ثابت بن دینار آمده است که گفت:از زین العابدین علی بن الحسین(علیهما السلام)دربارهٔ خدای عزّ و جلّ پرسش کردم که آیا می شود او را به مکان توصیف کرد؟و او گفت:«خدا برتر از آن است که چنین باشد»،گفتم:پس چرا پیامبرش محمّد(ص)را به آسمان برد؟ گفت:«برای آن که ملکوت آسمانها و شگفتیهای صنع و بدایع آفرینش خویش را به او نشان دهد»،گفتم:پس این گفتهٔ خدا چه می شود: ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی* فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی ؟،گفت«این بدان معنی است که رسول اللّه(ص)به پرده های نور نزدیک شد،پس ملکوت آسمانها را دید،سپس فرود آمد و از زیر خود به ملکوت زمین نگاه کرد». (۲)

در حدیثی دیگر از یونس بن عبد الرحمن آمده است،که گفت:به ابو الحسن موسی بن جعفر(ع)گفتم:به چه سبب خدا پیغمبرش را به آسمانها و از آن جا به سدره المنتهی،و از آنجا به پرده های نور بالا برد و با او سخن گفت و نجوی کرد،در حالی که خدا جایی ندارد و به مکان توصیف نمی شود؟و او(ع)گفت:

«خدا /۱۴ به مکان توصیف نمی شود و زمان بر او نمی گذرد،ولی او عزّ و جلّ می خواست فرشتگان و ساکنان آسمانهایش را شرف دیدار پیامبرش بخشد،و با دیدار او آنان را

۱- ۱۶) -التوحید،تألیف صدوق،ص ۱۴۳.

۲- ۱۷) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۳۴۷.

گرامی دارد،و چیزهایی از آفرینش خود را به او بنمایانـد که پس از فرود آمدن از آسـمان خبر آن را به دیگران بدهد،و چنان نیست که مشبهه گفته اند،سبحان اللّه و تعالی عما یصفون». (۱)

ممکن است تدلی به معنی گرفتن معرفت و علم باشد،و همچون ما که می گوییم تدلّی یعنی دلو خود را به چاه آب انداخت و مقـداری آب از آن برگرفت، رسـول نیز از دریاهـای علـم و نـوری کـه در معراج از کنـار آنهـا در ملکـوت هفت آسـمان می گـذشت،معرفت تـدلّی می کرد.و امـام موسـی بن جعفر علیهمـا السـلام در پاسـخ کسـی که از این آیه و از معنی«فتـدلّی»از او پرسش کرده بود،گفت:«این از لغتی است که در میان قریش جاری بود،و چون کسی می خواست بگوید:از او شنیدم که چنین می گفـت،به جـای آن می گفت تـدلّیت،که به این ترتیب تـدلّی به معنی فهم است»، (۲) و هر چه فهم انسـان از حقـایق بیشتر شود،و معرفت او نسبت به پروردگارش افزونتر باشـد،تقرب و نزدیکی او به پروردگارش زیادتر خواهـد شـد،و شایـد گذشـتن رسول در عروج خود به ملکوت آسـمانها،و مشاهـده کردن آیـاتی که معرفت او را به پروردگارش بیشتر می کرد مقصود بوده اسـت تـا بـه آنجـا صـعود کرد کـه در آن نـور پروردگــارش برای او در آن جا متجلّی شــد،و ایـن همـه برای آمـاده کردن رسول(ص)به دیدن بزرگترین تجلی خدا برای نور خودش بوده است که رسول اللّه(ص)به آن نزدیک شده بود.

فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى

«تا به قـدر دو کمان یا نزدیکتر.» خـدا از خلق خود دور نیست.آیا در دعا نخوانده اید که:«مسافر به سوی تو مسافتی نزدیک در پیش دارد،و تو از آفریدگانت پوشیده نمی مانی مگر این که اعمالشان برای ایشان حجابی در برابر تو شود». (۳)

ولی انسان از پروردگارش دور است.مگر نه این است که حجابهای

۱- ۱۸) -تفسیر نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۸۵.

۲- ۱۹) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۵۱.

۳- ۲۰) -همان کتاب،ص ۱۵۲.

نادانی و غفلت و گناه بر او متراکم شده است،پس چگونه می تواند با نور پروردگارش رو به رو شود؟! ۱۴/ و اگر فرض کنیم که شخصی بتواند قلب خود را از این همه پاک کند، چگونه این نفس محدود و عاجز می تواند با عظمت خالق رو به رو شود و قلبش نشکافد و پاره پاره نشود؟مگر نه این است که قدرت تحمل در نفس بشری محدود است؟آیا کسی می تواند مدت درازی به قرص خورشید نگاه کند؟هرگز نمی تواند.

پروردگار لحظه ای به کوه تجلّی کرد و آن کوه از هم پاشید،و قلب موسی، پیامبر بزرگ،نتوانست دیدار متلاشی شدن کوه را تحمل کند و مدهوش بر زمین افتاد؟پس چگونه قلب محمد(ص)می توانست تحمل دیدار نور پروردگار خویش را داشته باشد،و باید گفت که پیامبر بزرگوار ما چه مقامی عالی داشته که به اندازۀ قاب قوسین یا کمتر از آن به پروردگارش نزدیک شود.

قرآن فاصله را به صورت قطعی معین نکرده است،و شاید شکل بیان برای نشان دادن حالت بالا رفتن و پایین آمدنی باشد که انسان در قرب و بعد نسبت به پروردگارش پیدا می کند،چنان که دربارۀ قوم یونس گفته است: وَ أَرْسَلْنٰاهُ إِلىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ولی در مورد رسول ما گفت قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ بدان سبب که او در حالت تصاعدی ایمان بود نه حالت تنازلی آن.

و آخرین کلمه:

خداوند متعال گفت: قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ و از این راه وحدت قیاسی عرفی را بیان کرد که دلالت بر شدت قرب معنوی از خدا داشته باشد،و برای تأکید کردن در فاصلۀ میان خالق و مخلوق،و دربارۀ قاب قوسین گفته اند که قاب مسافت میان دسته شمشیر و شمشیر است.

[۱۰]

و در آن هنگام که رسول به پروردگارش نزدیک شد،خدا چیزی به او وحی کرد که با افزودن«ما»بر آن حالت ابهام پیدا کرده است و دلیلی بر عظمت آن است.

فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحىٰ

«پس وحی کرد به بنده اش آنچه را که

وحی کرد.» علی بن ابراهیم(رض):«وحی مشافهه»یعنی رو به رو وحی کرد، (1) و صادق(ع) /۱۴ به ابو بصیر گفت:«این ابو محمّد!ولایت علی بن ابی طالب از زمین نبود،بلکه از آسمان به صورت مشافهه رسید». (2)

[۱۱-۱۲]

و هنگامی که رسول در نزدیک شدن به خدا نور پروردگارش را به چشم خود دید،او را به بصیرت ایمان در وحی نازل شدهٔ بر خودش دید،و رؤیت قلب آشکارتر و راست تر از رؤیت چشم است،بلکه این رؤیت قلبی تأکید و تصدیقی برای رؤیت نوری بود که آن را مشاهده کرده بود.

امکان ندارد که انسان بتواند پروردگارش را با چشمان خویش به صورت مشافهه و رو به رو ببیند،و نه با عقلش،چه آن نیز نعمتی محدود از خدا است،بلکه پروردگارش را به توسط پروردگارش از راه تجلّی او در آیات خلق و وحی می توان دید.

و در دعا با اشارهٔ به این حقیقت از زبان امام چنین می خوانیم:«ای آن که خود دلیل ذات خودی،و از همجنسی با آفریدگانت منزّهی...ای آن که به خطورهای گمانی نزدیکی،و از ملاحظه کردنهای با چشم به دوری». (3)

هنگامی که قلب انسان چیزی را می بیند،در رؤیت آن خطا نمی کند،بدان سبب که و جدان انسان حق را قبول دارد.

مٰا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَأىٰ

«قلب دروغ نگفت که چیزی را دیده است.» از حق نازل شدهٔ بر آن از جانب خدا،بلکه یقین قطعی دارد،و ممکن نیست که جدلها و شبهه های نادانان او را متزلزل کند،و گفته های رسول(ص)و رفتارهای شخصی و اجتماعی او همه دلیل بر آن است که وی هیچ تکلّفی در ایمان خود نداشته و نسبت به آن یقین صادقانه داشته است.

أَ فَتُمٰارُونَهُ عَلىٰ مٰا يَرىٰ

«چرا با او دربارهٔ آنچه دیده است ستیزه

۱- (۲۱) -مفاتیح الجنان،دعای ابو حمزهٔ ثمالی.

۲- (۲۲) -همان کتاب،ص ۱۵۰.

۳- (۲۳) -مفاتیح الجنان،دعای صباح.

می کنید؟» ۱۴/ شما ممکن نیست که بتوانید او را از مسیرش منحرف سازید،یا دربارۀ رسالتش شکی به دل او بیندازید،بدان سبب که او به آن یقین دارد.

محمّد بن فضیل گفت که از ابو الحسن(ع)پرسیدم که آیا رسول اللّه(ص) پروردگار خویش را عزّ و جلّ دید؟و او گفت:«آری،به قلبش دید،مگر نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ گفته است: مٰا کَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَأیٰ او را به چشم ندید، ولی به قلب دید». (۱) و چون از رسول اللّه(ص)دربارۀ همین آیه پرسش کردند گفت:«نوری دیدم». (۲)

[۱۳-۱۵]

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْریٰ «و او را دید یک بار دیگر.» این آیه محتمل چند معنی است،از جمله:رسول خدا را متجلّی در کتابش (وحی)می دید،سپس در آن هنگام که جبرییل او را به معراج می برد دید و به پروردگارش نزدیک شد و با او سخن گفت،و شاید معنی آن باشد که جبرییل او را به جایی برد که خدا به او وحی کرد آنچه را که وحی کرد،و در آنجا با چشمان خود نور خدا را دید،و با قلب خود پروردگارش را دید،سپس او را به مقام دیگر بالا برد که در آن تجلّی دیگری از خدای عزّ و جلّ را مشاهده کرد،و آن این گفتۀ خدای تعالی است:

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهیٰ

«در کنار درخت سدر(کنار)پایانی،» و آن درختی در آسمان هفتم است(از علیّ بن ابراهیم) (۳) «و قطر درخت به اندازه پیمودن صد سال از سالهای دنیا برای عبور کردن از کنار آن است» (۴) از امام باقر(ع)،و شاید از آن روی به این نام خوانده شده که رساندن اعمال بندگان به

۱- (۲۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۵۳.

۲- (۲۵) -همان جا.

۳- (۲۶) -همان کتاب،ص ۱۵۵.

۴- (۲۷) -همان کتاب،ص ۱۵۴.

آسـمان در این جا به منتهی و پایان خود می رسد، (۱) و پایان محلّی است /۱۴ که یک آفریـدهٔ خدا می تواند تا آن اندازه به خدا نزدیک شود. (۲)

نیز گفته اند که:آن درخت طوبی (۳) است،و علی بن ابراهیم(رض) گفت:آن درختی است که«شـیعیان در بهشت در سایه آن به گفتگوی با یکدیگر می نشینند»، (۴) و شاید برزخی میان عالم دنیا و عالم آخرت بوده باشد.

آیهٔ شریفه به این تفسیر اشاره دارد،چه می گوید:

عِنْدَهٰا جَنَّةُ الْمَأْویٰ

«که بهشت جایگاه در کنار آن است.» [۱۶-۱۷]

و در آنجـا نـور پرودگـار برای پیـامبر بزرگش(ص)تجلّی کرد و سـدره را پوشانـد،بـه همـان گـونه کـه پیشـتر برای موسـی بن عمران(ع)تجلّی کرده بود، پس نور وحی بر این درختی که خدا در نزدیک آن به پیامبرش وحی فرستاد آشکار شد.

إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ مٰا یَغْشیٰ

«در آن هنگام که پوشانـد سـدره را آنچه آن را پوشانـد.» از نور پروردگارش،و در این جا بود که خدا قلب پیامبرش را قدرت تحمّل این نور بخشـید تا آن را ببیند و به وسـیلهٔ آن آیات او را مشاهده کند؛امام ابو جعفر(ع)گفت:«پس برای محمّد نور جبّار عزّ و جلّ تجلّی پیـدا کرد،و چون پیامبر را فرا گرفت،چشـمانش بی حرکت ماند و گوشت سـینه اش به لرزش افتاد،پس خدای عزّ و جلّ قلب او را محکم کرد،و به خشـمش قوت بخشـید،تـا توانست از آیات پروردگارش چیزهایی را ببینـد که دیـد»، (۵) پس چون به او ثبات و استواری بخشید، توانست حقایق را فرا گیرد.

۱- ۲۸) -همان جا.

۲- ۲۹) -همان کتاب،ص ۱۵۵ و ۱۵۶ شمارهٔ ۴.

۳- ۳۰) -بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۲۸۹.

۴- ۳۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۵۶.

۵- ۳۲) -همان کتاب،ص ۱۵۴.

مٰا زٰاغَ الْبَصَرُ وَ مٰا طَغىٰ

«دیده نلغزید و سرکشی نکرد.» /۱۴ زیغ به معنی انحراف است،و خدای تعالی گفت: فَلَمّٰا زٰاغُوا أَزٰاغَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ (۱) یعنی چون از حق منحرف شدند،و گفت: رَبَّنٰا لاٰ تُزِغْ قُلُوبَنٰا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنٰا (۲) یعنی آن را از حق منحرف مکن،و گفت: فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ -یعنی انحرافی- فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ ، (۳) ولی زیغ بصر در این جا منحرف شدن آن بر ترس است که در این آیه دیگر هم به همین معنی است: إِذْ جٰاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زٰاغَتِ الْأَبْصٰارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا . (۴)

اما طغیان زیادتی سلبی و منفی در چیزی است و از آن جمله است طغیان حاکم که در ظلم مبالغه کند،و طغیان نهر که آب از سر آن بیرون ریزد،و طغیان چشم که شخص چیزی را بزرگتر از اندازهٔ عادی ببیند،و چشم پیامبر(ص)زیغ و انحراف پیدا نکرد بلکه مطمئن بود و دید خود را برای دیدن حقیقت بدون انحراف آن،به سبب این که خدا به او ثبات بخشیده بود،با خود همراه داشت،و بنا بر این چشم او همهٔ چیزها را در معراج درست دیده بود.

[۱۸]

آیاتی که دیده بود عملا بزرگ بود.

لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ

«آیات بزرگی از پروردگارش را دید.» همچون سدره المنتهی که برگی از آن همهٔ دنیا را می پوشاند،و بر آن فرشته ای ایستاده بود و پیوسته تسبیح خدا می کرد،و همچون نور خدا که در نزدیکی آن برای رسول اللّه(ص)تجلّی پیدا کرد،و بدین گونه است همهٔ آیات و نشانه های دیگری که در احادیث اسراء و معراج آمده است،چیزی که هست بزرگی در آیات تنها به معنی بزرگی در حجم نیست،بلکه پیش از آن به بزرگی در دلالت بر حق

۱- ۳۳) -الصف/۵.

۲- ۳۴) -آل عمران/۸.

۳- ۳۵) -آل عمران/۷.

۴- ۳۶) -الأحزاب/۱۰.

اشاره دارد.

و آخرین کلمه:

آیاتی که پیامبر(ص)آنها را مشاهده کرد،کلام هر اندازه هم دراز و آشکار باشد،به آنها نزدیک نمی شود،و گاه ذهنهای ما از فهم آن ناتوان است،بدان جهت که بیشتر آنها از حقایق غیبی مجرد بحث می کند،و به همین جهت ذکر آنها در قرآن و همچنین در اخبار به صورت اجمالی می آید.

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱۹ تا ۳۰]

اشاره

أَ فَرَأَيْتُمُ اَللاّٰتَ وَ اَلْعُزّٰى (۱۹) وَ مَنٰاةَ اَلثّٰالِثَةَ اَلْأُخْرىٰ (۲۰) أَ لَكُمُ اَلذَّكَرُ وَ لَهُ اَلْأُنْثىٰ (۲۱) تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزىٰ (۲۲) إِنْ هِيَ إِلاّٰ أَسْمٰاءٌ سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ مٰا تَهْوَى اَلْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ اَلْهُدىٰ (۲۳) أَمْ لِلْإِنْسٰانِ مٰا تَمَنّٰى (۲۴) فَلِلّٰهِ اَلْآخِرَةُ وَ اَلْأُولىٰ (۲۵) وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ لاٰ تُغْنِي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اَللّٰهُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَرْضىٰ (۲۶) إِنَّ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ اَلْمَلاٰئِكَةَ تَسْمِيَةَ اَلْأُنْثىٰ (۲۷) وَ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنَّ اَلظَّنَّ لاٰ يُغْنِي مِنَ اَلْحَقِّ شَيْئاً (۲۸) فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنٰا وَ لَمْ يُرِدْ إِلاَّ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا (۲۹) ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ اَلْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اِهْتَدىٰ (۳۰)

ص:۱۵۲

معنای واژه ها

۲۲ ضیزی:غیر عادلانه و ظالمانه،از ضاز یضیز به معنی ستم کردن.

یا برای انسان است آنچه می خواهد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

فاصلهٔ میان حق و باطل،و میان هدایت و هواپرستی درست همان فاصلهٔ میان حق و آرزوها،و میان کوشش و رؤیاها است،و چون اندازهٔ یکی از این فواصل را بدانیم،مقیاسی برای شناختن همانندی های آن خواهد بود.

پس کسانی که با تکیه بر آرزومندیها زندگی می کنند،آن کسانند که بتها را می پرستند،و چنان می پندارند که این پرستش آنان را از حق واقع بی نیاز خواهد کرد،و آنان همان کسانند که فرشتگان را به صورت زن تصور می کنند و آنان را دختران خدا می دانند،و چنان می پندارند که این فرشتگان،بی اذن خدا،می توانند از آنان شفاعت کنند،و آنان همچنین کسانی هستند که از گمان پیروی می کنند برای آن که از مسئولیت در برابر حق و علم بگریزند.

در درس گذشته قرآن با وضوح کافی بیان کرد که وحی دیدار مستقیم حق است،و حضور پیامبر(ص)در نزد خدا آغاز هر حق و بدیعترین واقعیت خارجی است،و چنین است مشاهدهٔ آگاه کنندهٔ فرشتهٔ فرستاده شدهٔ از جانب او (جبرییل)(ع)و شناسایی آیات خدا،و در نتیجه /۱۴ میان واقعیت حضور و شهود و علم در نزد رسول و میان هواها و گمانهای آن کافران،فاصله ای نامتناهی است.

ص: ۱۵۳

و در این جا سیاق وارد بحث مفصلی مربوط به گمراهیهای مشرکان بر اثر دوری جستن ایشان از هدایت رسالت می شود،و می گوید که اعتقاد ایشان به بتها از نظر متقاعد شدن ایشان نیست،بلکه هدف آنان از این پرستش بتان دست یافتن به شفاعت و فرار از مسئولیت است،و آیات این گمراهی با تأکید کردن بر این که فرشتگان،با وجود مقامی که در نزد خدا دارند،تنها پس از اذن و رضایت خدا می توانند به شفاعت بپردازند،تا چه رسد به آن بتان سنگی که نه می بینند و نه می شنوند،و هیچ سود و زیانی ندارند،بلکه اعتقاد داشتن به آنها موجب عذاب و غضب خدا است؟آری،آنان چنین چیزی را آرزو دارند و گمان می کنند،و گمان به هیچ وجه نمی تواند کاری به جای حق انجام دهد،چه در این عالم چیزی به جز حق نیست،و حق آن است که انسان به چیزی دسترس پیدا می کند که برای آن بکوشد.

شرح آیات:

[۱۹-۲۰]

نادانی زمینهٔ بیشتر عقاید فاسد است،و مشرکان از آن روی که از عظمت و آیات خدا معرفتی نداشتند،به پرستش بتان آغاز کردند،و به همین سبب مشاهده می کنیم که قرآن،پس از تأکید دربارهٔ علم پیغمبر(ص)به پروردگارش از راه وحی،به بیان فساد عقاید مشرکان و پرستیدن خدایان قلابی و ناسرهٔ ایشان می پردازد،و آنان را به آن توجیه می کند که به علم و بصیرت پیدا کردن نسبت به حقایق بپردازند و دنبال هوی و هوس رفتن را کنار گذارند،و با ابراز نفرت از این گمراهی چنین می گوید:

أَ فَرَأَيْتُمُ اللاّتَ وَ الْعُزّى* وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرى

«آیا شما لات و عزّی را دیدید؟*و منات را که سومی آنها بود؟» اینها از معروفترین بتانی بودند که مشرکان در جاهلیّت به پرستش آنها می پرداختند؛و گفته اند که لات بت اهل طائف بود که برای آن کاهنان و نگاهبانان و پرده دارانی قرار داده بودند،و آن را مؤنث خدای سبحانه و تعالی می دانستند و می گفتند:اگر مردم مکه را خانه ای است که هر سال به زیارت و

طواف کردن بر گرد آن می رونـد،مـا نیز این خـدا را داریم،و طائفـهٔ ثقیف که ساکنان طائف بودنـد /۱۴ نسبت به او احترام و تقـدیس می کردنـد،و اما عزّی را تأنیث عزیز می دانسـتند که درختی قرار گرفتـهٔ بر سـر راه طائف به مکه بود و آن را تقدیس می کردنـد و می پرستیدنـد،و دربارهٔ منات گفته انـد آن در فاصلـهٔ میان مکه و مدینه جای داشت(و شاید تعبیر ما را به اندیشـهٔ امنیّت،و آرزو متوجه سـازد)و دو قبیلـهٔ أوس و خزرج و قبایل دیگری جز اینها به زیارت آن می رفتنـد و بر گرد آن طواف می کردند،و شاید در محل قرار گرفتن آن هنگام رفتن به مکهٔ مکرمه برای انجام دادن اعمال حج محرم می شدند.

مشـرکان،بـدون داشـتن برهـانی قـاطع،این بتـان را می پرستیدنـد،و از روی هوای نفس سـخن می گفتنـد و از پنـدار پیروی می کردنـد،ولی پیـامبر(ص)بر امر خویش بصـیرت داشت،و به راهنمایی پروردگارش عمل می کرد.او از طریق وحیی که از جانب خـدا به او می رسـید به او ایمان آورد،و این وحی چنـدان از لحاظ دلالت و حجیّت نیرومنـد بود که خـدا را در آن می دید،به همان گونه که در مشاهدات معراج از او دیدار کرد.

[۲۱-۲۲]

و شاید مشـرکان به این معتقد بودند که این بتان نمادهایی از فرشتگان در آسمانند،و آنها را بدان سبب تقدیس می کردند که وسـیلهٔ نزدیکی ایشان به آن فرشـتگان بوده باشـند،تا این فرشـتگان به نوبـهٔ خود شـفیعان آنان در نزد خـدا شونـد،چنان که می گفتنـد: مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللّٰهِ زُلْفىٰ «آنهـا را نمی پرستیم مگر برای آن که ما را به خـدا نزدیک کننـد». (۱) و چون جاهلان چنان می پنداشـتند که فرشـتگان به صورت زنانننـد،این بتان را نیز به نامهای مؤنث می خواندنـد و به خـدای عزّ و جلّ نسبتشان می دادند،و قرآن این انتساب را که بر هیچ پایه ای از علم و حق نیست منکر می شمارد.

أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثىٰ

«آیا شما را است نرینه و او را مادینه.»

ص: ۱۵۵

۱- ۳۷) -الزّمر۳/.

چون مشـرکان نر را افضل از ماده تصور می کردند،بنا بر عقیدهٔ ایشان لازم بود که برای تقرب به خدا به نیکوتر و افضل از این دو متوسل شوند نه بر عکس،و بنا بر این قسـمت کردن ایشان بنا بر معتقدات گمراهانه شان عادلانه نبوده است! تِلْکَ إِذاً قِسْمَهٌ ضِیزی «پس این تقسم غیر عادلانه است.» دور از حق،و آنان فرشـتگان را ندیـده و شاهد آفرینش آنان نبوده اند،تا چنان گمان کنند که آنها /۱۴ را از جنس زنان اند!و در این جا برنامه داری قرآن آشـکار می شود که عقاید منحرف ایشان را از اساس رو می کند،و از این راه قدسیّتی که برای بتهاشان فرض می کردند،با بیان آشکارترین دلایل بر انحرافات ایشان،از میان می رود،با وجود آن که گـاه آشـکارترین دلیـل مهمترین دلیـل نیست،و گـاه از تمام حقیقت حکایت نمی کنـد،ولی قدسـیتی را که برای معتقدات خویش و رموز آنها یعنی بتان قائل شده بودند از میان می برد،و پس از آن که چنین قدسیّتی موهوم از بین رفت،فکر آزاد می شود و به جستجوی حقیقت برمی خیزد،پس قرآن حقایق ژرفتر را برای نظر کردن در آنها طرح می کند.

[۲۳]

پس از تمهیـد این مقـدمه که هـدف آن از میان بردن قدسـیت عقایـد مشـرکان بود،قرآن به ویران کردن اندیشه های ایشان از ریشهٔ آنها می پردازد،و این کار با بیان این مطلب صورت می گیرد که آنها هیچ اعتبار و پشتوانه ای از حقّ و واقع ندارند،و جز بر پایهٔ اوهام و گمانها به چیزی دیگر از علم و حق متکی نیستند.

إِنْ هِیَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ

«اینهـا نیست مگر نامهـایی که خود و پـدرانتان بر روی چیزهـا گذاشـته ایـد و خـدا دلیل درست بودنی برای آنها فرو نفرسـتاده اسـت.» پس این واقعیت نـدارد،بلکه نامهـای محض بـدون مسـمی و نـامبردار است،و شایـد معنی آن باشـد که قـوت این بتـان برخاسـتهٔ از پندارها و اوهام شـما است،و نه از حق و واقعی جز این.مگر نمی دانید که آنچه بشـر از صورتهای خیالی تصور می کند قائم به نفس او است،و برای از بین بردن آن کافی است که خیال را از تصور کردن آن بازداریم؟

ص: ۱۵۶

چنان تصور کنید که نهری از سیم(نقرۀ)گداخته وجود دارد،و برای آن نامی،مثلا سیمرود،انتخاب کنید،و سپس کار تصور را متوقف سازید،آیا از آنچه به نام سیمرودش خوانده اید چه چیز باقی می ماند؟هیچ چیز!به همین گونه است در آن هنگام که مشرک توهم مقدس بودن اصنام را متوقف می سازد که دیگر چیزی از آن برجای نمی ماند،و به همین گونه است در مورد طاغیان(بتان بشری)که به مجرّد احساس کردن مستضعفان از واقعیت امر ایشان و کندن و هم قدسیت از آنان، قوت و هیبت ایشان نابود می شود.مگر چنین نیست؟ ۱۴/ سپس این نامها هیچ شرعیّتی ندارد،بدان جهت که شرعیّت تنها از جانب خدا معین می شود،و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد که خدا به عبادت یا متوسل شدن به آن بتان فرمان داده باشد.

و مجرد نبودن دلیلی(و سلطان مبین)از جانب خدا برای تسلیم شدن به قوه ای سیاسی(بتی سنگی یا بشری)،دلیلی بر حرام بودن این امر است.مگر نه این است که خدا ما را آفریده و ما بندگان اوییم.آیا شایسته است که بنده اش از جز خواجه و مولای خود فرمان برد؟! خدا گفت: أَنْتُمْ و بر آن آبٰاؤُکُمْ را اضافه کرد تا دربارۀ مسئولیت ایشان در مقابل انحراف تأکید کند،و این درست نیست که مسئولیت تنها متوجه پدران ایشان شود،و از این آیه چنان استنباط می کنیم که روش کار مشرکان آمیختۀ به خطا و آمیخته ای از سه امر بوده است:

اوّل:میراث بردن گمراهی از پدران،در صورتی که انسان شرعیّت حقیقی را از پروردگار خویش به دست می آورد نه از پدرانش.

دوم:پندارها که عبارت از ترشحات منفی ذهن بشری است که در نتیجۀ عمل کردن عوامل و انگیزه های برخاستۀ از خطا به وجود می آید.

سوم:هواهای نفسانی و نقش آنها:اولا برای فراهم آوردن پندارها،و ثانیا برای استقرار بخشیدن به آنها به همان گونه که این استقرار برخاستۀ از خطا در نزد ایشان وجود داشته است و با آن تلاقی پیدا می کند.

ص :۱۵۷

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ مٰا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدىٰ

«پیروی نمی کنند مگر از گمان و هوس خودشان،در صورتی که راهنمایی پروردگارشان به ایشان رسیده است.» با تدبّر در این آیه و آنچه پیش از آن آمده،بر ما آشکار می شود که حرکت انسان به جانب انحراف از هواهای نفسانی آغاز می شود،که به آرزوها تحوّل پیدا می کند،و به تمنی و آرزوی رسیدن به گمان(خیال)،و سپس آرزوها به عقیده و اندیشه تبدیل می شود،و آن گاه بشر آن را در چارچوبی از نمادها و نامهایی که به گمان خودش می رسد قرار می دهد،و به همین سبب بتان /۱۴ رمزهایی برای فرشتگان یا نیروهای طبیعی نیست،بلکه تجلّیاتی از هواهای نفسانی و مصالح مادّی است، پس در آن هنگام که آدمی ثروت را دوست می دارد بی نیازی را دوست دارد،و برای این دوستی نماد و مذهبی تخیل می کند،پس در آن هنگام که آن را می پرستد،نه بت را و نه بی نیازی و ثروت را،بلکه هواها و شهوتهای خود را می پرستد،و به همین گونه است کسی که عاشق جمال و زیبایی یا جنس است؛و اگر به تحقیقی تحلیلی دربارۀ بتهایی که در دوران جاهلیت در جزیره العرب پرستش می شد بپردازیم،یا دربارۀ بتهای آویختۀ در کعبه یا قرار گرفته در جاهای دیگر،به نتیجه ای یگانه می رسیم،و آن این که همۀ آنها نمادی از نیروهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی یا فرهنگها و آداب و اساطیر پیوستگان و اصحاب آنها به شمار می روند،و پرستش آنها چیزی جز پرستش اوهام و اهواء ریشه گرفتۀ در نفوس ایشان نبوده است.

این گمراهی نتیجه ای از موجود نبودن هدایت یا دشواری آن نبوده است، چه هدی و راهنمایی از پروردگارشان می رسید،و بر زبان برترین و فصیحترین ایشان که پیامبران بودند،ولی آنان عقل را رها کرده و به جهل رو آورده بودند،و علم را به گمان،و هدی را به هوی مبدل ساخته بودند.

[۲۴]

و اگر به پرسش دربارۀ سبب این گزینش گمراه کننده بپردازیم،آن را گریختن از قبول سنگین مسئولیت با بهانه های مختلفی می یابیم که سوره برای

درمـان آن نازل شـده است،و چنان می نمایـد که سیاق راه را هموار می سازد و ما را خرده خرده به آن نزدیک می کنـد،پس یکی از هـدفهای همـهٔ رسالتها تثبیت مسـئولیت و برهنه کردن انسان از حجابهای توجیه های بیجا و هواهایی است که به وسـیلهٔ آنها می خواهد از مسئولیت خلاص شود.

أَمْ لِلْإِنْسٰانِ مٰا تَمَنّٰى

«مگر آدمی باید به آنچه آرزو می کند برسد؟».

تمنّی و دنبـال آرزو افتـادن فریبی است که انسـان به نفس خود می دهـد به این که از طریق گمانهـا و اوهامی که با تخیل خود می سازد به آنها خواهد رسید:

گرسـنه آرزوی سـیری می کنـد،پس قرص نان در خیالش مجسم می شود،و تشـنه تمنی سـیراب شـدن پیدا می کند،و در وهم خود نهرهای درخشان را به خاطر می آورد،و مشـتاق عمل جنسـی خود را چنان خیال می کنـد که به معشوقـهٔ خویش چسبیده است، و این حالتی طبیعی در ۱۴/ انسان است که به او توازنی در زندگی می بخشد،و هر چه حقایق و خواسته های مورد توجه بزرگتر و مهمتر باشد،آرزوها اشـکال و ابعاد تازه تر پیدا می کند،چیزی که هست مبالغهٔ در تمنّی برای او زیانبخش است،بدان سبب که او را از سازگـاری با زنـدگی واقعی دور می سازد و به اوهام و اسـطوره ها نزدیکش می کنـد،و به جای تلاش واقعی برای رسـیدن به هـدف متوسـل به گمـان و پنـدار و هوا و هوس می شود.آیا اگر کسـی در خانه اش بنشـیند و آرزوی رسـیدن روزی را در سـر بپرورد،این آرزو تحقـق پیـدا می کنـد و روزی به او می رسـد؟و به همین گـونه اگر در دنیـا بی سو و سـمتی خاص به این جا و آن جا برود آرزوهای مجرد او-که از هواها و پنـدارهای او برخاسـته و مبتنی بر اعتقادش او به بتان است-به هیچ وجه حلال مشـکلات او نمی شود،و او را از عذاب رهایی نمی بخشد.آنچه به انسان نتیجه می بخشد،سعی و عمل نیک و بـد او اسـت،و مـا همیـن را نتیجـهٔ ایـن آیـات مشاهــده می کنیـم کـه برای درمـان اندیشـهٔ تمنّی عرضـه شـده اسـت.و امـام صادق(ع)گفت:

«از تمنّی دوری جوییـد،که آن بهجت و شادیبخشـی آنچه را که به شـما عطا شـده، از بین می برد،و موهبتهای خدای عزّ و جلّ در نزد شما کوچک جلوه گر می شود،و

پیوسته حسرت آنچه آرزو کرده و به آن نرسیده اید،در پی شما روان است». (۱)

[۲۵-۲۶]

و بطلان اندیشهٔ تمنّی تنها مختص به آخرت نیست،بلکه شامل دنیا نیز می شود،بدان سبب که خدایی که آنها را آفریده،نقشهٔ آنها را نیز ترسیم کرده است،و برای آنها راهها و سنّتهایی واقعی مقرر داشته است که باید بر اساس آنها کار جریان پیدا کند،و نه بر اساس رؤیاها و آرزومندیها،و خدای تعالی می گوید: لَیْسَ بِأَمٰانِیِّکُمْ وَ لاٰ أَمٰانِیِّ أَهْلِ الْکِتٰابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَ لاٰ یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً «(جریان امور)به آرزو و دلخواه شما و دلخواه اهل کتاب نیست،و هر کس کار بد کند،به کیفر آن خواهد رسید،و برای خود یار و یاوری جز خدا نخواهد یافت». (۲)

فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولیٰ

«و انجام و آغاز هر دو از آن خدا است.» خدا حق است،و او به آن فرمان می دهد،و سلطان و استیلای او همیشگی است،و تدبیر او بر همه جا مسلط است،و قضای او روان می شود،و این همه ضمانتی برای جریان یافتن حق است علی رغم آرزومندیهای مخالف بشری آن،و در /۱۴ سایه حکومت خدا مجالی برای پندارها و تمنیات انسان وجود ندارد،و هر کس گمان کند که می تواند از سنتهای خدا و حاکمیت او با اعتماد کردن به امانی و آرزوهای خویش خلاصی پیدا کند،خطا کرده است،بدان سبب که به منازعهٔ با خدا بر سر سلطان و تسلط او برخاسته است،و برای آن که بتواند آرزوهای خود را عملی سازد،ناگزیر باید از تحت سلطهٔ او سبحانه و تعالی خارج شود،و به جستجوی یک زندگی برخیزد که در آن آرزوها کارساز است،و چنین چیزی را نخواهد یافت، بدان سبب که همهٔ زندگی متعلق به او عزّ و جلّ است،یا باید به جستجوی حکومتی برخیزد که امکان رو به رو شدن با سلطان و ارادهٔ خدا را داشته باشد،و هیچ راهی برای رسیدن به چنین حکومتی نمی یابد،و حتی از شفاعت فرشتگان موکل به طبیعت نیز

۱- ۳۸) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۴۲.

۲- ۳۹) -النساء۱۲۳/.

کاری برنمی آید،بدان سبب که نیروی آنان از خدا است و از خود آنان نیست،و آنان تنها برای کسانی شفاعت می کنند که او بخواهد و راضی باشد.

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمٰاوٰاتِ لاٰ تُغْنِي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً

«و چه بسیار فرشته ها در آسمانها است که از شفاعت آنان کاری برنمی آید.» بر فرض که از شفاعت آنان کاری برآید،برای این بتان چه می توانند بگویند؟؟آری شفاعت فرشتگان و اولیای خدا تنها به اذن خدای تعالی سودمند می افتد،و آنان افراد مخصوصی هستند که خداوند به شفاعت ایشان رضایت می دهد.

إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَرْضىٰ

«مگر پس از آنکه به هر کس که بخواهد و رضا دهد،اجازه(برای شفاعت)دهد.» اجازه دادن او بر اثر فشار نیروهای دیگر نیست،و خدا بسیار برتر از آن است که چنین شود،بلکه تنها به اذن و اجازهٔ والای او است،به همان گونه که ۱۴/ شفاعت را دور از قوانین و سننی قرار نداده است که زندگی بر وفق آن آفرینش یافته است،و از جملهٔ این قوانین است آن که شفیع مورد رضایت او باشد.

قرآن بدین گونه شفاعت را محدود به دو حد می کند:

الف:حدی برای شفاعت کننده که جز آن که مورد رضای خدا است نمی تواند باشد،پس شفاعت اساسا جز به انبیا و اولیا و فرشتگان مقرب تعلق نمی گیرد،اما بتهای سنگی و بشری شایستگی برای شفیع شدن ندارد.

در حدیثی از رسول بزرگوار(ص)آمده است:

«شفاعت اختصاص دارد به پیامبران و اوصیاء و مؤمنان و فرشتگان». (۱)

نیز از او(ص)است:«سه گروه از خدای عزّ و جلّ طلب شفاعت می کنند و شفاعتشان پذیرفته می شود:پیامبران،دانشمندان،شهیدان». (۲)

۱- (۴۰) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۵۸.

۲- (۴۱) -همان جا،ص ۳۴.

ب:برای کسانی که اجازهٔ شفاعت کردن به دست می آورند نیز حدی وجود دارد،پس آن کس که به درجهٔ شفاعت رسیده است نمی تواند جز برای گروهی از مردم شفاعت کند که خدا اجازه شفاعت کردن دربارهٔ ایشان را به او داده است و خدا از آنان راضی است.خدای عزّ و جلّ گفت: وَ لاٰ يَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ ارْتَضىٰ «و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا به شفاعت کردن از او راضی باشد». (۱)

و از امام صادق(ع)روایت شده است که:«بدانید که از دست هیچ یک از آفریدگان شما برای شما کاری ساخته نیست،نه فرشتهٔ مقرب و نه پیامبر مرسل، و نه از جز اینان،پس هر که از آن شاد می شود که شفاعت شفیعان برای او سودمند واقع شود،باید از خدا بخواهد که از او راضی باشد». (۲)

از رسول اعظم(ص)است که:«شفاعت برای اهل شک و شرک نیست،و نه برای اهل کفر و انکار،بلکه بر مؤمنان از اهل توحید است». (۳)

و از امام صادق(ع)است که:«اگر فرشتگان مقرب و انبیای مرسل در حق یک ناصبی شفاعت کنند،پذیرفته نخواهد شد». (۴)

خداوند تعالی با گفته اش«لا تغنی»شفاعت را به صورت کلی نفی نمی کند،بلکه حتمی بودن آن را چنین می کند،و به همین گونه بر ضرورت این امر تأکید می کند که علاقهٔ یک انسان به جز خودش حتی اگر از بندگان مکرّم خدا /۱۴ همچون فرشتگان و اولیاء باشند،ضدّ علاقهٔ با پروردگار او است و نمی تواند جانشین آن شود،بلکه امتدادی از آن است،و گفتهٔ او«لمن یشاء»ما را به آن رهبری می کند که شفاعت یک قضیهٔ شخصی است و تنها متوجه به خود یک فرد است بدون وابستگیهای او،چه ممکن است از لحاظ اجتماعی وابستهٔ به گروه گمراهان باشد

۱- (۴۲) -الأنبياء۲۸/.

۲- (۴۳) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۵۳.

۳- (۴۴) -همان جا،ص ۵۸.

۴- (۴۵) -همان جا،ص ۴۲.

ولی شفاعت شامل حامل او بشود،و گاه با وجود وابستگی به گروه مؤمنان مشمول شفاعت نشود،و آن که شفاعت را معین می کند علم نافذ خدا به حقیقت انسان است.

[۲۷]

سپس خداوند سبحانه و تعالی می گوید:

إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلاٰئِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثىٰ

«کسانی که به آخرت ایمان ندارند،بر فرشتگان نامهای زنانه می گذارند.» آیا چرا مشرکان به فرشتگان نامهای زنانه می دهند؟و ارتباط این کار ایشان با کفر ورزیدن به آخرت در چیست؟ شاید جواب آن باشد که در ماده و زن رمز عطوفت و مهربانی وجود دارد،و فرشتگان را از آن روی بدین نام می خوانند که عطوفت و شفاعت کردن از ایشان را در نزد خدا بپذیرند،و با این اعتقاد مشرکان می خواهند بهانه و توجیهی برای پرداختن به گناه در دنیا به دست آورند،و خود را به آن قانع کنند که امکان خلاصی از مسئولیتها در آخرت با توسل به کسانی که عطوفتی به ایشان دارند وجود دارد،و این شفاعت کنندگان زنان از آفریدگانند که به گمان ایشان فرشتگان نیز از همین جنسند، و این کفر ورزیدن آشکاری نسبت به آخرت است که باید سرای پاداش و جزایی عادلانه بوده باشد.

[۲۸]

وَ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ «و به آن علم ندارند و جز از گمان خود پیروی نمی کنند.» این از ترشحات(تصورها و اندیشه ها)نتیجه شدهٔ از اعمال انسان است بنا بر خیال و گمان او و دور از براهین واقعی.

وَ إِنَّ الظَّنَّ لاٰ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً

«و گمان به هیچ وجه نمی تواند در برابر حق کاری انجام دهد.» نفی بعض سبب نفی کل است،نه بر عکس آن،و نفی با آن رساتر است،و گمان هرگز نمی تواند ما را از حق بی نیاز کند،و قرآن در این جا قضیه ای وجدانی را طرح می کند که عبارت از قبح و زشتی سخن گفتن انسان است /۱۴ دربارهٔ چیزی که به آن

ص :۱۶۳

علم ندارد،و آنان دربارهٔ ماهیّت و طبیعت فرشتگان سخن گفته بودند که جزئی از غیب است و به گواهی و جدان خود آنان از علم بشـر به دور.مگر نه این است که انسان با عقل خود به شناختن چیزها از راه به کار انداختن حواسّ خویش معرفت پیدا می کنـد؟مگر نه این است که هر علم افزارهـا و وسایـل مخصـوص به خود دارد، پس آن حسـی که به وسـیلهٔ آن غیب آسـمانها و زمین شـناخته می شود کدام حس است، و افزاری که به وسـیلهٔ آن ماهیت فرشـتگان معلوم می شود چیست که با آن زن بودن فرشـتگان شـناخته شـده است؟ این مشـکل آدمیزاد است.خرده خرده گرفتـار هـوای نفس می شود،و سـپس چیزی را آرزو می کند،و سرانجام پندار او برایش واقعیت می شود و به دنبال گمان خود می رود و خویشتن را فریب می دهد.

[۲۹]

آنان بدان سبب به پیروی از گمان برخاستند که دنیا را بر آخرت برگزیدند،و به همین سبب به جای علم و حق به گمان بسنده کردنـد،و به تمنی و آرزومنـدی به جای سـعی و عمل،و این همه برای آن است که به مسـئولیت اعتراف نکرده اند و خواسـتار آنچه مورد رضای خـدا است نشدنـد،و اگر به آخرت ایمان آورده بودنـد،و می دانسـتند که فردا برای رسیدگی به حساب در برابر خدا حاضـرشان خواهند کرد و از هر کار کوچك و بزرگ از ایشان خواهند پرسید،در آن صورت می دانستند که راه به سوی حق علم است و نه گمـان،ولی آنان تنها به دنیا ایمان آورده بودنـد،و دنیا جهان زنـدگی بـدون مسئولیت است،و بر مبلغ مکتبی لازم است که خود را از پای درنیاورد بلکه باید آنها را به حال خودشان رها کند.

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰی عَنْ ذِکْرِنٰا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا

«پس از هر که از ذکر ما دوری جسته و چیزی جز زندگی دنیا را خواستار نشده است روی گردان و از او دور شو.» بدان سبب که مشکل این نوع از افراد بشر قانع نشدن به حق نیست،چه آنان می دانند که آن راه راست و درست است،ولی به خاطر دست یافتن به دنیا از این علم خود چشم پوشیده اند،و از آن روی خدا به اعراض و دوری جستن از آنان

فرمان داده است،که مؤمن به صورت منفی از آنان تأثیر نپذیرد،و رسالت خود را به طرف دنیا تغییر جهت ندهد،و از بعضی از هدفهای آن صرف نظر نکند،یا برای قانع کردن ایشان به پیروی از رسالت به این تغییر بپردازد.و اصلا برای مؤمن شایسته نیست که تلاشهای گرانبهای خود را صرف چیزی کند که از آن سودی به دست نمی آید،بلکه باید همهٔ تلاش و کوشش خود را وقف رسالت کند و مؤمنان را گامی به پیروزی نزدیک کند.

خداوند متعالی گفت: عَنْ ذِكْرِنٰا که برای تعظیم است،و نگفت(عن ذکری)، ۱۴/ که خدا ضمیر مفرد را در مورد اثبات توحید و تأکید بر آن به کار می برد،یا در فرصت رحمت و عطوفت،و در صورتی که اینان نسبت به حق تکبر ورزیده اند و از آن اعراض کرده اند،پس مقام مقام تعالی و تکبر ورزیدن نسبت به ایشان است که شایستهٔ به کار بردن ضمیر تعظیم(یا ضمیر جمع)است،بدان سبب که اعراض ایشان چیزی از عظمت خدا را نمی کاهد،به همان گونه که ایمان مؤمنان نیز چیزی بر آن نمی افزاید.و قرآن در این جا بدان سبب به نام ذکر خوانده شده که در مقام علاج و اصلاح عقاید است که از قضایای وجدانی است،و لفظ ذکر با الهامها و اشاره های موجود در آن و حاکی از علاقهٔ قرآن به فطرت بشری،در این موضع بهتر از هر تعبیر دیگر معنی آن را می رساند.

به همان گونه که پایان آیه: إِلاَّ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا محتوی دو اندیشهٔ مهم است:

اوّل:مؤمن از کافر و مشرك در یک قضیهٔ اساسی جدا می شود،و آن این است که او دنیا و آخرت هر دو را می خواهد،و برای هر دو به صورت توأم سعی و تلاش می کند،و میان حقی که بر او الـتزام به آن واجب است،و نصیبی که خدا از دنیا بر او حلال کرده،موافقت و هماهنگی به وجود می آورد.

دوم:بر مؤمن است که در برابر دشمنان خدا سستی از خود نشان ندهد،یا بدان سبب که آنان بهره ای از متاع دنیا به دست آورده اند به تملّق گفتن از ایشان نپردازد،بلکه واجب است که متمسک به رسالت خود باشد،و در دوستی حق

سختی از خود نشان دهد،و از آن دوری کند،بدان سبب که ایشان مالک چیزی جز این دنیای فانی نیستند.

[۳۰]

نخواستن زندگی آخرت از طرف اعراض کنندگان از ذکر برخاستهٔ از خوبی گزینش ایشان نیست،بلکه به سبب نادانی ایشان است نسبت به آن زندگی و پاداشی که در آن وجود دارد،و اگر علم یقینی به فوز و رستگاری موجود در آن می داشتند،آن را می خواستند و نیازمندیشان به آن شدت می یافت،ولی آنان خود و عقلهاشان را در زندان دنیا زندانی کردند،و این از معضلات انسان است که برای خود سقفی از علم و دانش بنا می کند،و عقل خود را با غل و زنجیرهای هوی و هوس و سنگینی بار شهوات از روانه شدن در گستره های علم و حق بازمی دارد!و امام علی(ع)چه نیکو گفت که:«و بسا خرد که اسیر فرمان هوا است». (۱) /۱۴

ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

«و این اندازهٔ رسیدن ایشان به دانش است.» این آیه در این باره تأکید می کند که ایمان به آخرت سنگ شالوده در طرز تفکر انسان مؤمن است.

برای آن که دوری و اعراض مؤمن از نادانان صورت اتمام پذیرد،پرداختن به اموری مورد نیاز است که مهمترین آنها از این قرار است:

۱-دانستن این که آنان بر باطل اند،و قرآن این مطلب را در آنجا بیان کرد که گفت:«آنان پیروی نمی کنند مگر از پندار و گمان و آنچه هوای نفس ایشان خواستار آن است،و سپس برای آن مثلهایی از جمله:ایستار ایشان نسبت به فرشتگان،و کفرشان به آخرت،و دوری گزیدن از قرآن،برای ما آورد.

۲-یقین داشتن به این که آنان،در نتیجهٔ نهایی،با از دست دادن آخرت از ضعفا محسوب می شوند.

۳-معرفت پیدا کردن نسبت به این واقعیت که رسیدگی به حساب مردم از مسئولیتهای مؤمنان نیست،و خدا به حساب آنان خواهد رسید،و راهیافتگان از

۱- ۴۶) -نهج البلاغه،کلمات قصار،ش ۲۱۱.

گمراهان شناخته خواهند شد.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدیٰ

«خدا داناتر است که چه کس از راه او گم شده است و او راهیافتگان را می شناسد.» بنا بر این غلبه پیدا کردن گمراهان بر مؤمنان در ضمن جدال یا غلبه نکردن مؤمنان بر ایشان،چیزی از واقع امر را تغییر نمی دهد،پس اهل باطل اهل باطل اند،و اهل حق اهل حق،و سخن مردمان مقیاس نیست،بلکه حق و باطل به ذات خود مقیاسند.

سپس اختلافها-بنا بر آنچه از آیه به آن پی می بریم-در دنیا پایان نمی پذیرد،بدان جهت که دنیا برای این کار آفریده نشده است،و چنان که خداوند متعال گفت: وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّٰاسَ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ ١۴/ لاٰ یَزٰالُونَ مُخْتَلِفِینَ «و اگر پروردگارت می خواست،مردمان را امتی یگانه می آفرید(ولی چنین نیست)و پیوسته اختلاف وجود خواهد داشت»، (١) و سرای دیگر محل قطع اختلاف و رسیدگی به حساب و دریافت جز است،پس مؤمن را نرسد که نسبت به مردمان جبّار باشد،و اگر سلطه به دستش افتد،به اکراه آنان را به هدایت برساند،به همان گونه که اگر ضعیف باشد،شایسته نیست که در صورت پشت کردن ایشان به حق و دعوت او خود را هلاک کند.

از کلمۀ«عن سبیله»موجود در آیه چنین الهام می گیریم که در زندگی دنیا سنتها و قوانینی وجود دارد،و این راه به سوی حق است،و خدا آن را می داند و به حساب آن می رسد؛گروهی از آن گمراه می شوند و به طرف باطل و عذاب می روند،و گروهی دیگر به آن راه می یابند و پویندگان راه حق و خوشبختی می شوند،و سبب آن است که گروه نخستین این حقیقت را انکار می کنند،در صورتی که گروهی از راهیافتگان به آن ایمان می آورند و به جستجوی آن

١- (۴٧) -هود١١٨/.

برمی خیزنـد،و چون آن را بیابنـد مورد عمل قرار می دهنـد،و زندگی خویش را با آن وفق می دهند و از اشتباهها و گمراهیها گذشتند.

[سوره النجم (۵۳): آیات ۳۱ تا ۶۲]

اشاره

وَ لِلّهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ لِیَجْزِیَ اَلَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ اَلَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی (۳۱) اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ
اَلْإِثْمِ وَ اَلْفَواحِشَ إِلاَّ اَللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ اَلْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنْشَأَکُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّهٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ فَلا
تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اِتَّقی (۳۲) أَ فَرَأَیْتَ اَلَّذِی تَوَلّی (۳۳) وَ أَعْطی قَلِیلاً وَ أَکْدی (۳۴) أَ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْغَیْبِ فَهُوَ یَری (۳۵)
أَمْ لَمْ یُنَبَّأْ بِما فِی صُحُفِ مُوسی (۳۶) وَ إِبْراهِیمَ اَلَّذِی وَفّی (۳۷) أَلاّ تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری (۳۸) وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی
(۳۹) وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری (۴۰) ثُمَّ یُجْزاهُ اَلْجَزاءَ اَلْأَوْفی (۴۱) وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ اَلْمُنْتَهی (۴۲) وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکی (۴۳) وَ
أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْیا (۴۴) وَ أَنَّهُ خَلَقَ اَلزَّوْجَیْنِ اَلذَّکَرَ وَ اَلْأُنْثی (۴۵) مِنْ نُطْفَهٍ إِذا تُمْنی (۴۶) وَ أَنَّ عَلَیْهِ اَلنَّشْأَهَ اَلْأُخْری (۴۷) وَ أَنَّهُ
هُوَ أَغْنی وَ أَقْنی (۴۸) وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ اَلشِّعْری (۴۹) وَ أَنَّهُ أَهْلَکَ عاداً اَلْأُولی (۵۰) وَ ثَمُودَ فَما أَبْقی (۵۱) وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ
کانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغی (۵۲) وَ اَلْمُؤْتَفِکَهَ أَهْوی (۵۳) فَغَشّاها ما غَشّی (۵۴) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری (۵۵) هذا نَذِیرٌ مِنَ اَلنُّذُرِ
اَلْأُولی (۵۶) أَزِفَتِ اَلْآزِفَهُ (۵۷) لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اَللّهِ کاشِفَهٌ (۵۸) أَ فَمِنْ هذَا اَلْحَدِیثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) وَ تَضْحَکُونَ وَ لا تَبْکُونَ
(۶۰) وَ أَنْتُمْ سامِدُونَ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلّهِ وَ اُعْبُدُوا (۶۲)

معنای واژه ها

۳۲ إلاـ اللمـم:یعنی چیزهـایی که بر انسـان وارد می شـود،و غالبـا جلـو گیری از آنهـا ممکن نیست،و معمولاـ کارهـا و گناهـان کوچک است،مثل گفتن سخن زشت یا خندهٔ ناروا یا نگاهی حرام یا مانندهای اینها.

اجنه:جمع جنین است که در زهدان(رحم)بزرگ می شود و در هنگام زادن یک زن باردار به صورت یک انسان کامل از بدن او بیرون می آید.

۳۴ و أکـدی:یعنی بخشـش خود را بریـد،و از کـدیه الرکیه است و آن عبارت از قسـمت صـلب و سـختی است که چاه کن در ضمن حفر چاه به آن بر می خورد،از رسـیدن به آب نومیـد می شود،و چون چنین شود،می گوینـد:أکـدی یعنی به آن قسـمت صلب(کدیه)رسید.

۴۹ الشعری:ستاره ای در آسمان است که آخر شب طلوع می کند،و گروهی از اعراب آن را پرستش می کردند.

۵۳ و المؤتفکه:شـهرها و روسـتاهای قوم لوط(ع)است که با مردم آن واژگون و زیر و زبر شد،و دروغ را به آن روی إفک می گویند که منحرف کردن و قلب کردن معنی از جهت درست آن است.

۵۷ أزفت الأزفه:یعنی قیامت نزدیک شد.

۶۱ سامدون:مشتغلان به لهو،و سمود به معنی لهو است.

ص :۱۶۹

و این که نیست برای انسان مگر ثمرهٔ تلاش او

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با صراحت و آشکاری حقیقت،و با نیروی یقین،سیاق قرآنی رفته رفته ما را به اندیشهٔ مرکزی در این سوره نزدیک می کند،و آن اندیشهٔ مسئولیت است،که آن را در لابه لای اغلب آیات آن می یابیم و تو گویی در آشکار و نهان هر اندیشهٔ وارد شدهٔ در آیات وجود دارد،ولی همچون وضوح و آشکاری خورشید در این گفتهٔ خدای تعالی مشاهده می شود: وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعىٰ آیهٔ ۳۹.

ولی خداوند متعالی پیش از آن که این حقیقت را بر باطل بهانه آوردن و به توجیه متوسل شدن بیفکند،ما را با گونه ای از شفاعت پسندیدهٔ در نزد خودش آشنا می کند،و آن شفاعت اعمال نیک انسان برای او است از پرداختن به گناهان و کارهای بد کوچک که آن را به صورتی صریح در این آیهٔ کریمه مشاهده می کنیم:

وَ أَقِمِ الصَّلاٰةَ طَرَفَيِ النَّهٰارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنٰاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئٰاتِ ذٰلِكَ ذِكْرىٰ لِلذّٰاكِرِينَ . (۱) تقوایی که دور کنندهٔ انسان از گناهان بزرگ است،برای گناهان کوچک(لمم)از او شفاعت می کند،و شاید /۱۴ مقدم داشتن این اندیشهٔ(شفاعت) آکندهٔ از امید و لطف الاهی بر فکر مسئولیت و شدت و قاطعیت آن،بخشیدن آرزو و امید به رحمت خدا بر ما است تا از آن نومید نشویم و در گناه و زشتکاری غوطه ور نشویم،و از پرداختن به اعمال صالح بازنایستیم و چنان تصور کنیم که بشریت اسیر نومیدی و اندوه است،هرگز چنین نیست و خداوند بخشندهٔ مهربان با فضل

۱- (۴۸) -هود۱۱۴/.

خویش به حساب ما می رسد نه با عدلش،و اگر جز این بوده،به گفتهٔ رسول خدا(ص)یک نفر هم به بهشت راه پیدا نمی کرد،به گفتهٔ او:«و نه من،مگر این که خدا مرا مشمول رحمت و فضل خویش قرار دهد». (۱)

سپس قرآن به تأکید دربارهٔ جدا بودن مسئولیت انسان از سعی و تلاش وی می پردازد،و می گوید که اگر عمل خیر باشد جزای خیر می بیند و اگر بد باشد جزای بد،و این به نفی شرک و طرد انداد و شرکای ساختگی برای خدا و مقدار ژرفای حقیقت یکتاپرستی در جان آدمی تعلق دارد،پس هر چه یقین او به خدا و به این که او مالک حاکم یگانه بر هر چیز است بیشتر شود،از لحاظ ایمان و عمل به خدا نزدیکتر است،و از حجابها و عذرخواهیها و توجیهاتی که او را از کشیدن بار مسئولیت بازمی دارد دورتر.

توحید مانع آن می شود که به دستاویزهای شرکی متوسّل شود که آن نیز یکی از انواع توجیهاتی است که انسان برای گریختن از بار مسئولیت به آنها متشبّث می شود.او را می بینی که به هر چیز متوسل می شود،و این را می پذیرد که بندهٔ درخت و سنگ و گاو شود تا مگر از سنگینی بار مسئولیت خلاص شود،و بنا بر این در آن هنگام که نفس او از پلیدی این بتها پاک شود که بر اساس فرهنگ گمراه کنندهٔ جاهلیت ساخته شده،و آن نیز به نوبهٔ خود مبتنی بر پندار و هوای نفس است،به مجرد این که در برابر مسئولیت بایستد،بدون این که به بهانه هایی متوسل شود،خود را ناگزیر از آن می بیند که در برابر حجت بالغه ای که نفس وی با آن رو به رو است عملا تسلیم شود.

شرح آیات:

[۳۱-۳۲]

خدا از مؤمنان خواسته است که از هر کس که به قرآن پشت کند،اعراض و دوری کنند،و چون بعضی بنا بر سنتهای جاهلی،از ترس ضعف و

۱- ۴۹) -بحار الانوار،ج ۷،ص ۱۱.

فقر،چنین نمی کنند،قرآن تأکید کرده است که خداوند بی نیاز ۱۴/ و مالک خزانه ها و گنجینه های جهان است،و نیرومندی است که بر صحنهٔ زندگی نظارت و تسلط کامل دارد،پس با وجود این به چه مناسبت از مقاومت با انحراف بیمناک اند و به طرد تسلط منحرفان نمی پردازند؟ وَ لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ «و آنچه در آسمانها و در زمین است از آن خدا است.» او به تنهایی کسی است که سنتهای کاینات را وضع کرده و بر آنها نظارت دارد و آنها را با قدرت و عدالت خود به جریان می اندازد.

لِيَجْزِىَ الَّذِينَ أَسٰاؤُا بِمٰا عَمِلُوا

«تا کسانی را که بد کرده اند،در مقابل این کار بد جزا دهد.» به صورتی که عادلانه و هر بدی را به مثل آن.

وَ يَجْزِىَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى

«و کسانی را که کار نیکو کرده اند،به نیکی جزا و پاداش دهد.» با فضل خود هر کار نیک و حسنه را ده برابر آن جزا دهد،و از آن هم بیشتر وَ لَدَيْنٰا مَزِيدٌ . (۱) و با تدبر در دو بخش آیهٔ کریمه،که بخش اول آن مشتمل بر اندیشه توحید وَ لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ است و بخش دوم بر اندیشهٔ مسئولیت برخاستهٔ از حقیقت جزا لِيَجْزِىَ... ،از ارتباط محکم میان این دو بخش آگاه می شویم،چه کسانی که انحراف پیدا کرده اند،می خواهند با چنگ زدن به شرک از مسئولیتهای خویش بگریزند و خلاص شوند.و حق آن است که توحید یعنی نفی شریک برای خدا،و این یک به نوبهٔ خود منافی با بهانه تراشی و توجیه است،و بنا بر این یکتاپرست حقیقی آن کس است که خود را برای حمل بار مسئولیت آماده کند.این آیه فرهنگ بهانه جویی و توجیه را که تجسم یافتهٔ در پرستش انداد و شرکای تصوری خدا همچون فرشتگان و بتان و حتی بندگان صالح

۱- (۵۰) -ق/۳۵.

خـدا است به امیـد دست یافتن به شـفاعت آنان،از بن برمی انـدازد،و می گوید که خدا عدالت خویش را در زندگی به جریان می اندازد،و هیچ کس نمی تواند ارادهٔ خود را بر او تحمیل کند،بدان سـبب که حیات و زندگی از لحاظ تکوینی و تشریعی به او تعلق دارد،و هیچ کس دیگر با او در این امر شـریک نیست،و اگر فرشتگان ظاهرا هیمنه و تسلطی ظاهری دارند،و این وظیفه ای اجرایی و به فرمان خدا است،و استیلای حقیقی و مطلق به خدای یگانه تعلق دارد،و بنا بر این راه گریزی از او جز به خود او نیست،و شفاعت بدون اذن و اجازهٔ او صورتپذیر نخواهد شد،و انداد و شرکا قدرتی برای تغییر دادن سنتهای الاهی در آفرینش بنا بر میل خود، /۱۴ و از جملهٔ آنها سنّت جزای عادلانه،ندارند.

سپس تأکید قرآن بر بیان عدالت الاهی در جزا که در اکثر سوره های قرآن آمده،برای آن است که اطمینان عمیق به وقوع جزا در قلب افراد بشـر کاشته شود،و این چیزی است که شخص را بر آن برمی انگیزد که به انجام دادن کارهای خوب رو کند و از پرداختن به کارهای بـد رویگردان شود،چیزی که هست عـدالت،و بنا بر آن مسـئولیت،اندیشهٔ سـختی است که قلب بشـری که طبیعت انحرافی دارد آن را تحمل نمی کند.و به همین سـبب دو آیهٔ بعدی از سـنگینی آن با بیان وسعت دامنهٔ رحمت و غفران خدا کاسته می شود.

اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ

«کسـانی که از گناهـان بزرگ و کارهـای بسـیار بـد و زشت اجتنـاب می کننـد.» إثم به معنی عـامّ گنـاه است(که میان بنـده و پروردگـارش،یـا میـان او و خـودش،یـا میـان او و مردمـان دیگر صـورت می گیرد)،در صورتی که مقصود از فواحش گناهـان اجتماعی است و امام صادق(ع)گفت:«مقصود از فواحش زنا کردن و دزدی است»، (۱) که هر دو از گناهان اجتماعی است.

در این آیه فواحش بدون اضافه کردن علامت بزرگی(کبائر)به آن

ص :۱۷۳

۱- ۵۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۱۱.

بر خلاف اثم که لفظ کبائر به آن اضافه شده،برای آن است که فواحش ذاتا از گناهان کبیره و از جملهٔ کبائر است،و به همین سبب است که به گناه اجتماعی افزودن کبیره و کبائر درست نیست،و در صورتی که اثم کوچک(لمم)و بزرگ (کبائر)دارد.و در آنچه پس از این می آید حدیثی را از کتاب الأـثم به روایت از امام رضا(ع)می آوریم که گفت:از پدرم موسی بن جعفر(ع)شنیدم که گفت:

عمرو بن عبید البصری بر ابو عبد اللّه(ع)وارد شد،پس چون سلام کرد و نشست،این آیه را تلاوت کرد: اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ توقف کرد،پس ابو عبد اللّه(ع)به او گفت که چرا ایستادی؟و او گفت:می خواهم گناهان بزرگ را از کتاب خدا عزّ و جلّ بشناسم،و ابو عبد اللّه گفت:ای عمرو!بزرگترین کبائر شرک به خدا است.خدای تبارک و تعالی می گوید: إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ «خدا کسی را نمی آمرزد که برای او شریک قایل شود»، (۱) و خدای عزّ و جلّ می گوید: إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النّارُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ «هر کس به خدا شرک ورزد،خدا بهشت را بر او حرام می کند و جایگاه او در آتش است و ستمگران یاورانی ندارند»، (۲) و پس از آن نومیدی از روح و آسایش الاهی است،بدان سبب که خدای عزّ و جلّ گفته است: وَ ۱۴/ لاـ تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاـ يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلاَّـ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ «از روح خدا نومید نشوید،چه از آن کسی جز کافران مأیوس نمی شود»، (۳) و سپس ایمنی از مکر خدا است،بدان جهت که خدای عزّ و جلّ گفته است: فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ «و از مکر خدا ایمن نشوند مگر زیانکاران»، (۴) و از آن است عاقّ والدین شدن،بدان سبب که خدای تعالی عاق را در این آیه جبّار شقی خوانده است:

۱- (۵۲) -النساء۴۸/.

۲- (۵۳) -المائده۷۲/.

۳- (۵۴) -یوسف۸۷/.

۴- (۵۵) -الاعراف۹۹/.

وَ بَرًّا بِوٰالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِیًّا «و نکوکار نسبت به مادرم،و مرا ستمگر و تیره بخت قرار نداد»، (۱) و کشتن جانی که خدا جز به حق آن را حرام کرده است،چه خدای عزّ و جلّ می گوید: وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا... «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد،جزای او جهنم است و جاودانه در آن می ماند»، (۲) و متهم ساختن زنان شوهردار به زنا،چه خدا گفته است: إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ الْغٰافِلاٰتِ الْمُؤْمِنٰاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ «کسانی که زنان بی خبر مؤمن را به زنا دادن متهم کنند،در دنیا و آخرت لعنت می شوند و برای ایشان عذابی بزرگ خواهد بود»، (۳) و خوردن مال یتیم به ستم بنا بر این گفتهٔ خداوند تبارک و تعالی:

إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ الْیَتٰامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً «کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند،چنان است که در درون خود آتشی می خورند،و به دوزخ درخواهند آمد»، (۴) و گریختن از صف رزمندگان مؤمن با کفار،که خدای عزّ و جلّ دربارهٔ آن گفته است: وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَهٍ فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ «و هر که پشت به ایشان کند مگر آن که این جدایی برای نبرد باشد یا پیوستن به گروه دیگری (از مؤمنان)برای قتال،به خشم خدا بازگشته و جایگاه او جهنم است که جایگاهی بد است»، (۵) و خوردن ربا بدان جهت که خدای عزّ و جلّ گفته است: اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبٰا لاٰ یَقُومُونَ إِلاّ کَمٰا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰانُ مِنَ الْمَسِّ «کسانی که ربا می خورند،بر نخیزند جز بدان گونه که آن کس برمی خیزد که شیطان به دیوانگی آشفته اش کرده است»، (۶) و نیز این گفته اش:

۱- (۵۶) -مریم۳۲/.

۲- (۵۷) -النساء۹۳/.

۳- (۵۸) -النور۲۳/.

۴- (۵۹) -النساء۱۰/.

۵- (۶۰) -الأنفال۱۶/.

۶- (۶۱) -البقره۲۷۵/.

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا مٰا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ «ای کسانی که ایمان آورده اید،از خدا بترسید و بازماندۀ ربا را رها کنید اگر به او ایمان آورده اید*و اگر چنین نکنید،به جنگی با خدا و رسولش پرداخته اید»، (۱) و سحر بدان جهت که خدای عزّ و جلّ گفته است: وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرٰاهُ مٰا لَهُ فِي الْآخِرَهِ مِنْ خَلاٰقٍ «و دانسته اند که هر کس آن را بخرد،در آخرت بهره ای نخواهد داشت»، (۲) و زنا بدان سبب که خدای عزّ و جلّ گفت: وَ لاٰ يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثٰاماً يُضٰاعَفْ لَهُ الْعَذٰابُ يَوْمَ الْقِيٰامَهِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهٰاناً إِلاّٰ مَنْ تٰابَ «و زنا نمی کنند، و هر کس چنین کند،کیفر خواهد یافت و در روز قیامت عذاب او افزوده می شود و جاودانه در آن سرافکنده خواهد ماند،مگر این که توبه کند»، (۳) و سوگند دروغ یاد کردن،بدان جهت که خدای عزّ و جلّ می گوید: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ أَيْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لاٰ خَلاٰقَ لَهُمْ ... يَوْمَ الْقِيٰامَهِ «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهایی اندک می فروشند،در روز قیامت بهره ای نخواهند داشت»، (۴) و خیانت کردن که خدای عزّ و جلّ گفته است: وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمٰا غَلَّ يَوْمَ الْقِيٰامَهِ «و هر کس که خیانت ورزد،او را با خیانتهایش در روز قیامت حاضر کنند»، (۵) و ندادن زکات واجب بدان سبب که خدای عزّ و جلّ گفته است: يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْهٰا فِي نٰارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوىٰ بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذٰا مٰا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ «آن روز که آنها(سیم و زر)را در آتش جهنم سرخ کنند و با آنها پیشانیها و پهلو و پشتهای ایشان را داغ کنند،این است آنچه برای خود ذخیره و گنج کرده بودید،پس گنجهای خود را بچشید»، (۶) و گواهی دادن به دروغ و خودداری از

۱- (۶۲) -البقره۲۷۷/-۲۷۸.

۲- (۶۳) -البقره۱۰۲/.

۳- (۶۴) -الفرقان۶۸/ و ۶۹.

۴- (۶۵) -آل عمران۷۷/.

۵- (۶۶) -آل عمران۱۶۱/.

۶- (۶۷) -التوبه۳۵/.

شهادت دادن که خـدا دربارۀ آن می گویـد: وَ مَنْ یَکْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ «و هر که آن را پنهان کنـد،قلبی گناهکار دارد»، (۱) و شرابخواری که خـدای عزّ و جلّ آن را با بت پرستی و ترک تعمـدی نماز یا چیزی که ۱۴/ خدای عزّ و جلّ ادای آن را واجب شمرده برابر دانسته است،چه رسول خـدا(ص)گفته:«هر کس به عمـد نمـاز را ترک کنـد از امان خـدا دور مانـده است و امان رسولش(ص)،و شکسـتن پیمان،و قطع رحم، زیرا که خدای عزّ و جلّ گفته است: أُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ «این گونه کسان گرفتار لعنت انـد و عاقبتی بـد دارند»؛ (۲) و گفت:عمرو بن عبیـد خـارج شـدن و بانگ گریه اش شـنیده می شـد و می گفت:مرگ بر کسی که با رأی خود عمل کند و در فضل و علم به منازعۀ با شما بپردازد». (۳)

در حـدیثی دیگر آمده است:«و نومیدی از روح خدا،و ایمن ماندن از مکر خدای تعالی،و نومیدی از رحمت او،و مدد رساندن به سـتمگران و به ایشان پیوسـتن،و سوگند خوردن به دروغ،و حبس کردن حقوق بدون عسرت و دروغ گفتن و تکبّر و اسراف و تبذیر و خیانت و سبکسری نشان دادن به حج و ستیزه کردن با اولیای خدا و مرتکب منهیات شدن و اصرار ورزیدن بر گناه». (۴)

و در کنـار این گناهـان کبیره گناهـان صـغیره جـای دارد که انسان-با طبیعت ضـعیف خود-از طریق تصور در انجام وظایف یا بدون قصد مبارزۀ با خدا مرتکب آنها می شود،پس حسـنات وی و دوری گزیدنش از کبائر که دلیلی بر سـلامت کلی مسیر او است از او شـفاعت می کنـد،و این از رحمت خدا و گستردگی آمرزش او است،ولی اگر گناهان صـغیره را از راه عناد و ستیزه گری مرتکب شود، آنها نیز به صورت کبائر درمی آید:

إِلاَّ اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَهِ

«مگر گناهان خرد،چه پروردگارت

ص:۱۷۷

۱- (۶۸) -البقره۲۸۳/.

۲- (۶۹) -الرعد۲۵/.

۳- (۷۰) -نور الثقلین،ص ۱۶۰.

۴- (۷۱) -همان منبع،۱۶۳.

آمرزشی گسترده دارد.» امام صادق گفت:«لمّ‌ام بنده ای است که از گناهی به گناه دیگر می پردازد که از سلیقه یا طبع او نیست». (۱) و به همان گونه که اصرار سبب آن می شود که گناهی کوچک از جملهٔ گناهان بزرگ شود،توبه و طلب آمرزش نیز کبائر را به صغائر تبدیل می کند،یا آنها را از نامه اعمال بد می زداید.و به همین سبب برای کلمه لمم تفسیری جز گناهان صغیره به دست می آید که عبارت از المام و توجه کلی به گناه است به صورت ۱۴/ اتفاقی و غیر عمدی،و امام(ع)تأکید می کند که آمرزش خدا هر گناه را شامل می شود ولی به شرط طلب آمرزش؛و امام صادق(ع)گفت:«لمم عبارت از آن است که بنده مرتکب گناهی شود و سپس از خدا طلب آمرزش کند».و راوی پرسید که:آیا میان گمراهی و کفر منزلتی وجود دارد؟پس گفت:«مستمسکات ایمان چه فراوان است». (۲)

سبب حقیقی برای گناه ورزیدن،علاوه بر هوای نفس آدمی،شیطان رجیم است،که گاه بر قلب او می گذرد و او را به ارتکاب معصیت برمی انگیزد،و گاه در آن باقی می ماند و سبب آن می شود که پی در پی مرتکب گناه شود اما شیطان نمی تواند پیوسته در قلوب مؤمنان جایگزین شود،چه آنان از او به خدا پناه می برند،و پیش از هر چیز و پس از آن او را لعنت می کنند،و اگر فرضا در تیر رس شیطان قرار گیرند و تیری از او به ایشان اصابت کند،هر چه زودتر به راه صواب باز می گردند:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ الشَّيْطٰانِ تَذَكَّرُوا فَإِذٰا هُمْ مُبْصِرُونَ «کسانی که پرهیزگارند،چون رهگذری از ایشان نزدیک آنان شود،یادآور می شوند و ناگهان بینایی پیدا می کنند». (۳)

آخرین سخن این که در اسلام دوگونه گناه وجود دارد،صغائر و کبائر،ولی ملاک حقیقی برای تشخیص نوع گناه،اندازه فهم انسان نسبت به آن و ایستاری است

۱- (۷۲) -همان منبع،ص ۱۶۲.

۲- (۷۳) -همان منبع،ص ۱۶۱.

۳- (۷۴) -الاعراف ۲۰۰/.

که در هنگـام ارتکـاب آن اختیار می کنـد،چه ممکن است شـخص گاهی به گناه کوچکی کشـیده شود،ولی اگر برای چالش کردن دربارهٔ قـدرت خـدا و عناد و اسـتکبار ورزیـدن در برابر او چنین کنـد،همان گناه صـغیره عنوان کبیره پیدا می کند،و در حدیث شـریف آمده است که:«خدا گاه بنده را بر گناهی می بیند و به او می گوید:هر چه می خواهی بکن که من هرگز تو را نخواهم آمرزید».

گـاه انسـان،در برابر فشارهـایی هولنـاک مرتکب گنـاهی بزرگ می شود،ولی هر چه زودتر پشـیمان می شود و از آن توبه می کنـد و خداونـد متعـال گنـاه او را می آمرزد...و خـدای تعالی گفته است: وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ،وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ* أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ «و کسانی که چون گناهی فاحش مرتکب شوند،یا بر خود ستم کنند،به یاد خـدا می افتنـد و برای گناهان خویش طلب آمرزش می کننـد،و جز خـدا کیست که گناهان را بیامرزد،و بر آنچه کرده اند اصـرار نمی ورزنـد و می داننـد* جزای این گونه کسـان آمرزش پروردگارشـان است و باغهایی ۱۴/ که در زیر درختـان آنها نهرها روان،جاودانه در آنها می مانند و چه نیکو است پاداش عمل کنندگان». (۱)

آیا با این قاعده چه کس می تواند گناهی را که آدمی مرتکب شده است طبقه بندی کند و بگوید که آیا از صـغائر است یا از کبـائر؟ او خـدا است که بر دقـایق و جزئیـات زنـدگی انسـان و در همـهٔ مراحـل آن وقوف دارد.و خـدا دربـارهٔ بهشـتش دروغ نگفته.آری،او است که مـا را آفریـده،و از روزی که در شـکمهای مادرمان بودیم تا آن روز که از دنیا برویم ما را پرورش می دهـد،و حـتی از عوامـل وراثـتی و تربیـتی کـه در سـاختن شخصـیت انسـان تـأثیر دارنـد و در حـالت جنینی بـه او انتقـال یـافته اند،آگاهی دارد.

هُوَ أَعْلَمُ بِکُمْ إِذْ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ

۱- ۷۵) -آل عمران۱۳۵/ و ۱۳۶.

«او از حال شما آگاه است،از آن زمان که شما را از خاک به وجود آورد،و آن زمان که به صورت جنینها در شکمهای مادرتان بودید.» به نظر می رسد که کلمهٔ«أرض»در این جا اشاره به آن نیروها و عوامل منفی دارد که در ساختن شخصیت انسان تأثیر می کند،همچون هوای نفس و دوستی مال و خودنمایی...و...و آیه به دو بصیرت اشاره می کند:یکی سابقهٔ رحمت خدا به انسان که نعمت او پیش از آن که به رحم مادرش انتقال ابد شامل حال او بوده و بدون آن که چیزی بر او پیشی گرفته باشد او را آفریده است،و دیگر آن که چون به صورت جنین وجود پیدا کرد،نعمتهای خدا پیوسته به او می رسید تا به صورت انسانی کامل درآمد،و این تأکیدی در خصوص وسعت رحمت و مغفرت خدای تعالی است.

این دیدگاه قرآنی همچنین در دعای روز عرفهٔ امام حسین آمده که ترجمه آن چنین است:«با نعمت خود،پیش از آن که چیزی باشم،به ساختن و پروردن من آغاز کردی.مرا از خاک آفریدی،و در صلبها ایمن از حوادث روزگار و اختلاف زمانها و سالها جایگزین ساختی.پس پیوسته،در ایام گذشته و قرنهای از میان رفته از صلبی به رحمی انتقال می یافتم،و به رأفتی که به من داشتی،مرا خارج نمی کردی،و لطفت به من ادامه داشت،و احسانت در حق من در دولت پیشوایان کفر،یعنی کسانی که ۱۴/ پیمان تو را شکستند و به تکذیب رسولان تو پرداختند پیوسته برقرار بود،ولی تو مرا برای کسی بیرون آوردی که پیش از من به هدایت تو رسیده بود و این هدایت را برای من میسر ساختی،و در آن مرا به وجود آوردی،و پیش از آن رأفت خویش را با صنع زیبا و نعمتهای فراوان خویش تمام کردی.پس به آفرینش من از منی که ترشح می شود پرداختی و مرا در تاریکیهای سه گانه میان گوشت و خون و پوست ساکن کردی،چرا آفرینش مرا به شهادت می طلبی،و هیچ کار مرا به عهدهٔ خودم نگذاشتی،و سپس مرا به صورت انسانی کامل و مرا به دنیا آوردی،و چون کودکی خردسال بودم،مرا در گاهواره محفوظ داشتی،و برای خوراکم شیری گوارا در اختیارم گذاشتی،و قلوب پرستاران را نسبت به من مهربان

ساختی،و مادرانی مهربان نگاهداری از مرا بر عهده گرفتند،و مرا از آزار اجنّه حفظ کردی،و از فزونی و کاستی رهانیدی.پس چنین بود ای خداوند متعال و ای رحیم رحمان تا به سخن گفتن آغاز کردم،و نعمتهای فراوان خود را بر من تمام کردی،و در هر سال مقداری بر من افزودی،و چون فطرت من کامل شد،و خرد و نیروی من به حدّ اعتدال رسید،حجت خویش را بر من واجب ساختی،به این که معرفت خودت را به من الهام کردی،و از شگفتیهای حکمت خویش،و با آنچه در آسمان و زمینت از بدایع آفرینش آفریده ای،مرا بیدار کردی،و برای سپاس گزاردن و به یادت بودن آگاهیم بخشیدی،و طاعت و عبادت خویش بر من واجب کردی...». (۱)

بصیرت دوم:نفوذ علم خدا به همۀ نواحی و دقایق زندگی انسان،و بدین گونه هیچ چیزی از او از خداوند متعال پنهان نمی ماند.

فایدۀ بیان این حقیقت آن است که انسان گاه مبتلا به غرور و خودخواهی می شود و به تزکیۀ نفس خویش می پردازد،و هر چه گناه مرتکب می شود به حساب لمم و صغائر می گذارد،حتی اگر از فواحش و کبائر باشد،یا به حالت کسی می رسد که شراب می خورد و می گوید که آن به مجرّد رسیدن به دهانم مبدل به سرکه می شود، و این را نتیجه ای از رسیدن خودش به درجه ای از ایمان می داند که شراب بدین گونه با رسیدن به دهان او سرکه می شود،یا به صورت آن مرشدی درمی آید که مریدان خود را فرمان به اقامۀ نماز می داد و خود برای نماز برنمی خاست و می گفت که او به درجه ای بالاتر از نماز رسیده است.

فَلاٰ تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ

«پس خویشتن را تزکیه مکنید و پاک مشمارید که او می داند که چه کس پرهیزگار است.» /۱۴ چه در آن هنگام که انسان به این مرحله می رسد،نگونساری او آغاز شده است و توقف نمی پذیرد مگر این که به اسفل سافلین برسد.

ص :۱۸۱

۱- ۷۶) -مفاتیح الجنان،دعای روز عرفه.

پرستش بتان(شرک به خدا)و خود پاکیزه شماری(تزکیهٔ نفس)توجیهاتی است که انسان به آنها متشبّث می شود،و توجیه دیگری در تلاش برای تکیه کردن به بدلها تجسم پیدا می کند،و مثلا صاحبان مال چنان می پندارند که چون مال خود را در راه خدا بدهند،آنان را از تطبیق ارزشها و ملتزم بودن به مسئولیت آزاد می کند،یا مسئولیت ارتکاب کبائر و فواحش را از ایشان دور می سازد.

هرگز چنین نیست.

أَ فَرَأَيْتَ الَّذِی تَوَلّی

«آیا آن کس را دیدی که روی برتافت.» از ذکر خدا و به کار بستن حق و تحمل امانت،و سپس پاره ای از مال خود را بخشید تا به خیال خود از مسئولیت فرار کند؟ وَ أَعْطیٰ قَلِیلاً وَ أَکْدیٰ «و اندکی مال بخشید و سپس خودداری کرد.» صاحب مجمع البیان گفته است که آیات هفتگانه دربارهٔ عثمان ابن عفان نازل شده است که صدقه و انفاق می داد،پس برادر رضاعی وی،عبد اللّه بن سعد بن ابی سرج به او گفت:این چه کار است که تو می کنی؟نزدیک است که دیگر هیچ چیز برای تو برجای نماند،پس عثمان گفت که:مرا گناهان فراوان است،و من با آنچه می کنم خواستار رضای خدا و عفو او می شوم،پس عبد اللّه به او گفت که:شترت را با بارش به من ببخش و من متحمل همهٔ گناهان تو می شوم،پس آن را به او بخشید و بر آن گواه گرفت و از انفاق خودداری کرد.پس این آیه نازل شد أَ فَرَأَيْتَ الَّذِی تَوَلّی یعنی در روز احد کانون جنگ را رها کرد و اندکی بخشید و سپس انفاق کرد تا این آیه رسید وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُریٰ که عثمان به آنچه نخست بر آن بود بازگشت،به روایت ابن عباس و سدی و کلبی و گروهی ۱۴/ از مفسران، (۱) و به قولی در شأن ولید بن مغیره نازل شده است. (۲)

ص: ۱۸۲

۱- (۷۷) -فخر رازی،ص ۱۱،در ضمن تفسیر آیه.

۲- (۷۸) -مجمع البیان،در ضمن تفسیر آیه.

گویا صاحبان مال چنان می پندارند که آنان بر حق و از اهل بهشت اند تنها بدان سبب که از مترفان و متنعمانند،و این آرزو به دلیل آیات سورهٔ کهف در نزد ایشان ریشه دار و عمیق است: وَ کٰانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقٰالَ لِصٰاحِبِهِ وَ هُوَ یُحٰاوِرُهُ أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مٰالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً* وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ قٰالَ مٰا أَظُنُّ أَنْ تَبِیدَ هٰذِهِ أَبَداً* وَ مٰا أَظُنُّ السّٰاعَةَ قٰائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلیٰ رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَیْراً مِنْهٰا مُنْقَلَباً «و او را میوه ای بود،پس به دوست خودش در ضمن گفتگو گفت که:من از تو مال بیشتر و گروه نیرومندتر دارم*و وارد باغ خود شد در حالی که بر خود ستم روا می داشت و گفت:گمان نمی کنم که این هرگز تمام شود*و خیال نمی کنم که ساعت (قیامت)برپا شود،و اگر به نزد پروردگارم بازگردم،به جای آن بهتر از آن را خواهم یافت». (۱)

و قرآن این گفتهٔ مترفان را زشت و منکر می داند و می گوید:چه وقت اینان از غیب خبردار شدند تا چنان حکم کنند که ایشان بهترین مردم در نزد پروردگارشانند؟! أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فَهُوَ یَریٰ «مگر در نزد او علم غیب است که آن را می بیند؟» هرگز چنین نیست...او چیزی از غیب نمی داند،و این قضیه ای وجدانی است.پس هیچ کس حق آن ندارد که مدعی علم غیب شود.چگونه می تواند از حقیقت با خبر شود و آرزومند رهایی از آتش شود و حال خود را در آخرت همچون حالش در دنیا بداند،و بگوید که چون خدا او را دوست داشته،در دنیا نعمت فراوان خویش را به او بخشیده است،پس شایسته است که در آخرت نیز محبوب خدا بوده باشد؟ آری چنین چیزی آن گاه ممکن است که از رهبری پیامبران و رسالتهای ایشان پیروی کند که مقداری از آن رهبری را آشکار می سازد.

۱- ۷۹) -الکهف۳۴/ تا ۳۶.

أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمٰا فِي صُحُفِ مُوسىٰ* وَ إِبْرٰاهِيمَ الَّذِي وَفّٰى

«آيا از آنچه در صحيفه هاى موسى آمده خبرى ندارد؟*و از ابراهيمى كه وفادار بوده؟» از غيب علمى ندارد و از رسالتهاى الاهى پيروى نمى كند كه در همۀ آنها از مسئوليت سخن رفته است،ولى انسان به جدل بيش از هر چيز مى پردازد،و مى خواهد با طبع ضعيف /۱۴ خود از آن مسئوليت بگريزد،و با آرزومندى دايمى خود به خاك.و براى پسنديده جلوه دادن كار خود آن را به پيامبران نسبت مى دهد،چنان كه جهودان چنان مى پندارند كه با منسوب بودن ايشان به موسى(ع)بار مسئوليت از دوش ايشان برداشته مى شود،و به همين سبب مى گفتند: نَحْنُ أَبْنٰاءُ اللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ «ما فرزندان خدا و دوستان خداييم». (۱)

به همين گونه قريش چنان مى پنداشتند كه از صلب ابراهيم بودن ايشان شرفى است كه مانع رسيدن عذاب الاهى به ايشان خواهد شد.هرگز چنين نيست و: إِنَّ أَوْلَى النّٰاسِ بِإِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا «شايسته ترين مردم(براى انتساب)به ابراهيم،آن كسانند كه از او پيروى كردند،و اين پيامبر و كسانى كه با او ايمان آوردند»، (۲) و ابراهيم نسبت به خدا وفادار بود،و مال و جانش را در راه او داد و فرزندش را به قربانى تقديم به خدا كرد،و همسرش هاجر و طفل شيرخوار او را در صحرا به حال خود واگذاشت،و آن كس كه مى خواهد شيعه و پيرو او باشد ناگزير بايد تحمّل مسئوليت كند به همان گونه كه او عليه السلام كرد، و در صحيفه هاى رسالتى درسى و ابراهيم كه از جانب خدا بر ايشان نازل شده بود، هيچ كلمه اى نيست كه انسان را،به بهانۀ منسوب بودن به ايشان،از مسئوليت خلاص كند،و اين صحيفه ها خوانده شده و معلوم بود كه چه چيزها در آنها آمده است.

آشكارترين چيزى كه در آنها آمده مسئوليت است،و اين كه هر انسان

۱- (۸۰) -المائده۱۸/.

۲- (۸۱) -آل عمران۶۸/.

مسئول نفس خویش است،و به هیچ وجه ممکن نیست که تحمل مسئولیت اعمال خویش را بر عهدهٔ دیگران بگذارد.

أَلاّٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ

«که هیچ برندهٔ باری(از گناه)بار دیگری را برنخواهد داشت.» وزر به معنی بار سنگین است،و وازره نفسی است که آن را حمل می کند.

پس هر کس حامل بار خویش است و هرگز بار دیگری را بر آن اضافه نخواهد کرد، و اگر انسان بداند که معنی مسئولیت چیست،و هر کس چگونه ناتوان و در حال فرو ریختن در روز قیامت در برابر پروردگارش می ایستد که هیچ عذر و قوتی در اختیار ندارد،از آن به خوبی آگاه می شود که چه اندازه انداختن بار مسئولیت خویش بر دوش دیگران،به این گمان که آنان آن را حمل خواهند کرد،باطل و بی معنی است.ایستگاه قیامت ایستگاهی هولناك است که هر کس برای رهایی خویش تلاش می کند،و آن اندازه گرفتاری دارد که نتواند به گرفتاریهای دیگران برسد.

این رشته آیات اندیشهٔ فداء را که ترسایان به عیسی(ع)چسبانده و گفته اند که او کشته شد و خود را فدای آنان کرد از اثر می اندازد،چه او برای آن مبعوث شده بود تا چنین انحرافی را از پیروان موسی دور کند.

[۳۹-۴۱]

به همان گونه که بارهای انسان را دیگری برنمی دارد،حسنات دیگران هم به او بازنمی گردد،و به گفتهٔ امام علی(ع):«ارزش هر کس به چیزی است که سبب نیکویی او می شود».

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعىٰ

«و هر انسان مالك چیزی است که برای به دست آوردن آن سعی و تلاش کرده باشد.» سعی عبارت از آن کاری است که شخص به خواست و بنا بر فهم و درایت خویش به آن برخاسته باشد،از گفتار و کردار و جز اینها.پس حرکت کردن جزئی از سعی است،و فهم و هدف و نیت نیز جزئی از آن به شمار می رود.و انسان کسی است که خود واقع و سرنوشت حقیقی خود را می سازد،و هر اندازه سعی وی

کوچک یا بزرگ باشد،و در هر جا که ایستاده باشد،ناگزیر نتیجهٔ آن در دنیا و آخرت به او خواهد رسید،چه این سنتی الاهی است که بر زندگی فرمان می راند، هر چیز پس از پیمودن دورهٔ زندگی کوتاه یا دراز خود به اصلش بازمی گردد.آبهای دریا که بخار شده و پس از سفری طولانی از ساعت تبدیل شدن به بخار تا زمان فرو ریختن آنها به صورت باران و جریان یافتن بر سطح زمین برای بازگشتن به دریا، هر اندازه هم که طول بکشد،بالآخره به دریا خواهد رسید.روان نیز چنین است عمل تو که از قلبت یا اندامهای بدنت سرچشمه می گیرد،فانی نمی شود.به صورتهای مختلف درمی آید از جمله آن که تبدیل به مال می شود،یا به صورت حالتی اجتماعی درمی آید که از آن تأثر می پذیرد،یا در نزد پروردگارت محفوظ می ماند تا فردای قیامت پاداش آن را دریافت کنی،و به همین گونه است تبهکاریهای مجرمان که هر اندازه از آن بگریزند در هنگام ملاقات با خدا در قیامت تاوان آن را باید بپردازند.

از عبرت انگیزترین مطالبی که در این خصوص خوانده ام،این است که یکی از خلفا مجلس ضیافتی فراهم آورد و یکی از فرماندهان لشگری او بر سر آن سفره حضور داشت،و چون آن فرمانده مرغ بریان شدهٔ قطا(مرغ سنگخوار)را بر سر سفره حاضر دید،به قهقهه شروع به خندیدن کرد،و چون خلیفه از او سبب خنده را خواستار شد،نخست کتمان کرد،و با اصرار /۱۴ خلیفه ناگزیر شد آن را حکایت کند و گفت:دو سال پیش از این برای شکار به صحرا رفته بودم،و با مردی رو به رو شدم که مقداری مال با خود داشت و آن را به زور از وی گرفتم،و سپس قصد کشتن او کردم و از من خواست که از این کار چشم بپوشم ولی من آهنگ ریختن خون او داشتم.پس چون شمشیر از نیام بیرون کشیدم،او به اطراف خود نگریست و هیچ کس را ندید که به او متوسل شود مگر گروهی از مرغان قطا که تصادفا در همان هنگام بر بالای سرش پرواز می کردند،و او گفت:ای مرغان!شاهد باشید که من غریب و مظلوم در این بیابان به قتل می رسم،پس به گفتهٔ او خندیدم و به قتلش رساندم،و چون مرغ قطا را بر سر سفره دیدم به یاد آن لحظه افتادم که با شمشیر

آخته بالای سرش ایستاده بودم و خنده ام گرفت به آن مرد بیچاره که چنین مرغی را گواهی بر کشتن خویش گرفته بود.پس خلیفه گفت:آری،قطا گواهی خود را ابلاغ کرد و فرمان داد تا سفره را برچیدند و نطع را گستردند و شمشیر را حاضر کردند و گردن او را قطع کرد.

وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرىٰ

«و سعی و کوشش او به زودی دیده خواهد شد.» در این آیه با این اندیشه آشنا می شویم که هر کوشش که آدمی به آن می پردازد،حیثیت و وجودی مادّی پیدا می کند،و کلمهٔ پاکیزه و ایستار شجاعانه و نشاط و فعالیت سالم،همه به صورت شیء ملموس درمی آید که انسان آن را می بیند.و کلمهٔ پلید و ایستار همراه با هول و هراس و تباهی نیز به همین گونه است.

آیا نهضتهای مبارکی را دیده ای که سبب اشاعه پیدا کردن فضیلت و کشت صلح و صفا و ساخته شدن تمدنها می شود،و همهٔ آنها در اصل به صورت دعوتهایی صالح و تلاشهایی پاکیزه بوده است؟ و به همین گونه بلاها و گرفتاریهایی که در این جا و آن جا نصیب بشریت شده،در اصل کلمات پلید یا تلاشهایی فساد انگیز بوده است.

معنی مسئولیت در دنیا چه چیز جز رسیدن بازتاب کوشش بشر به او می تواند باشد،پس هر که در مقابل ستمگری مقاومت کند،روزگاری در سایهٔ دادگری زندگی خواهد کرد،و هر که ساعتی از چنین مقاومت گرفتار ترس شود،گرفتار خواری و ستم حاصل شدهٔ از آن خواهد شد.و ملتی که در ساختن تمدنی فعالیت کند،مدتی دراز در سایهٔ آن به تنعم خواهد رسید،و ملت دیگری که تنبلی نشان دهد /۱۴ همیشه مجبور به زیستن در کانونی از عقبماندگی و تباهی خواهد بود.

مرور زمان بر سعی و کوشش آدمی از آن نمی کاهد بلکه سبب رشد و نمو آن می شود یا لا اقل آن را به صورت کامل نگاه می دارد.

ثُمَّ يُجْزٰاهُ الْجَزٰاءَ الْأَوْفىٰ

«و سپس پاداش به او داده می شود با پاداشی تمامتر و کاملتر.»

ص: ۱۸۷

در زندگی تسلسلی در سنّتهای و مسبّبها وجود دارد،و از جملهٔ آنها سنت جزا است،ولی در خلأ جریان پیدا نمی کند یا،به گفتهٔ فلاسفه،به صورت دور صورت نمی گیرد،بلکه دارای آغاز و انجام است،و کسی بر آن اشراف دارد که خدا است،پس جهان خالی از عقلانیت نیست،و نه چنان است که قوانین مجرد باشد،بلکه تدبیر محکم و حکیمانهٔ الاهی بر آن مستولی است،چنان که خداوند متعال گفته است: إِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهٰارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرٰاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبٰارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ «پروردگار شما اللّه است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید،و سپس به عرش پرداختن،فرو می پوشاند شب روز را که به شتاب در پی آن است،و خورشید و ماه و ستارگان مسخّر فرمان اویند، و آفریدن و فرمان دادن مخصوص او است،و بزرگ است پروردگار جهانیان». (۱) و چون امر به دست خدا است و به او منتهی می شود،پس نفس باید به جزا مطمئن باشد و نیز به نتایج سعی و تلاش خویش،و در قرآن،در جاها و با صیغه های مختلف،به این بصیرت اشاره شده است.

وَ أَنَّ إِلیٰ رَبِّکَ الْمُنْتَهیٰ

«و این که پایان کار به پروردگارت می انجامد.» آری،آنچه از زندگی آشکار می شود،این است که نظمی دقیق دارد،و سنتهایی بر آن حکومت می کند.ولی جنبهٔ پوشیده و پنهان و خلاصهٔ آن این است که خدا بر آن سلطه و هیمنه دارد.و مؤمنان به این حقیقت یقین و اطمینان دارند،در صورتی که دیگران چیزی جز صورتی از زندگی را نمی بینند.

قرآن در این جا به تأکید این هیمنه می پردازد و از لطایف امور برای آن مثل می زند.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکیٰ

«و این که او می خنداند و می گریاند.»

ص:۱۸۸

۱- ۸۲) -الأعراف۵۴/.

انسان در برابر پاداش و جزای نیکو می خنـدد،و از جزای بـد به گریه می افتـد،خواه در دنیا باشد و خواه در آخرت.و خدا آنها را برای انسان مقدر می کند، و از خوشبختی نفسی و مادّی چندان نصیب او می کند که به خنده می افتد(به پاداش عمل نیکی که انجـام داده است).یا(به سـبب بـدی عملش)گرفتار انتقام می شود و نعمتها از دسترس او بیرون می رود و قلبش را همّ و غم می فشـارد و به گریه می افتـد.و قرآن نگفت افرح(شـادش کرد)و احزن(انـدوهگینش کرد)،بـدان جهت که خنـده و گریه حدّ اعلای فرح و حزن است و از آشـکارترین مصـداقهای آنها.و چون میان آنها مسافت زیادی وجود دارد،ناگزیر باید بیان شود تا ژرفای فاصـلهٔ میان خیر و شـر،و میان جزای نیک و عقاب شناخته شود،و باشد که ما از این راه بعضی از ابعاد مسئولیت خویش را در برابر کارهامان خوب بفهمیم.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَمٰاتَ وَ أَحْيٰا

«و این که او می میرانـد و زنـده می کنـد.» شایـد معنی حیات در این جا اسـتمرار و حفظ کردن آن بوده باشـد،همچون در این گفتـهٔ خـدای تعـالی: وَ مَنْ أَحْيٰاهٰا فَكَأَنَّمٰا أَحْيَا النّٰاسَ جَمِيعاً «و هر که آن را زنـده برجای گـذارد،چنین است که گویی همهٔ مردمان را زنـده نگاه داشـته است»، (۱) و امر مرگ و زنـدگی به دست خـدای متعـال است،هر سـببهای ظاهری که می خواهد داشـته باشـد،زیرا که خـدا امور را با اسـبابها به جریان می انـدازد،چنان که زنـدگی یکی به دست پزشک محفوظ می مانـد،یا مرگ او به دست جلّادی مقدّر می شود.

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثىٰ* مِنْ نُطْفَةٍ إِذٰا تُمْنىٰ

«و ایـن که او جفت زن و مرد را از آبی که ریخته می شـود(نطفه)آفریـد.» پروردگـار مـا دربـارهٔ این حقیقت که همه چیز به او منتهی می شود تأکیـد می کنـد،و سپس مثالهایی برای آن می زنند که هر چه بهتر آن را در وجود ما اسـتقرار بخشد،چه انسان گاه به کشف قوانینی موفق می شود که زندگی بر وفق آنها جریان

۱- ۸۳) -المائده۳۲/.

پیدا می کند،پس ظواهر و حوادث را به صورت مادی و بر اساس آن که قانون همه چیز است در معرض توضیح و تفسیر قرار می دهد،و می بیند که زاده شدن از همخوابگی آغاز می شود که مرد منیی یافته را در زهدان زن می ریزد،و زهدان آمادهٔ برای به وجود آمدن جنین بر طبق قوانین و معادلاتی معین به نوبهٔ خود به کار برمی خیزد ۱۴/ و از ترکیب تخمک و منیی یافته پدید می آید که سپس جنین از آن ساخته می شود،که اگر در آن جنبهٔ مردانگی غلبه داشته باشد،نتیجه آن است که از جنین پس از پایان یافتن دوران زهدانی آن پسری به دنیا آید،و اگر جنبهٔ زنانگی غالب باشد دختری.سپس در همین حد توقف می کند و به بحث دربارهٔ پایان این نمودها نمی پردازد،در صورتی که اگر خوب دقت کنیم در سلسلهٔ علتها و آنچه میان خواستهٔ انسان و تحقق عمل فاصله می شود،جاهای خالی می بینیم،پس تو که خواستار پیدا کردن فرزندانی هستی،آیا در صلب خود بر این کار قدرت داری؟و آیا موفق می شوی که همسری مناسب برای آن پیدا کنی؟و آیا تضمینی بر آن می یابی که عقیم و سترون نیست،یا گرفتار سقط جنین نمی شود؟و دهها پرسش از این گونه که در ذهن هر یک از ما که خواستار انجام دادن آن هستیم طرح می شود.و چون در جستجوی ریشهٔ این پرسشها برآییم به این امر واقف می شویم که هدفهای مورد نظر ما که تلاشهای ما نتوانست آنها را برای ما تأمین کند،به سبب آن بوده است که چنان حساب نکردیم که این هراس در اندیشهٔ ما آفریده شده تا دیگر به آنچه می خواهیم دست یابیم.و امام امیر المؤمنین علیه السلام راست گفت که:«خدا را به از بین رفتن عزیمتها و شکسته شدن همتها شناختم».بیا و برای مرتبهٔ هزارم دور از توکل بر خدا قلبت را برای انجام نقشه ای به کار انداز و ببین که چگونه گردنه های غیر قابل عبور حساب ناشده بر سر راهت پیدا می شود.

از همین جا این حقیقت در فطرت مردمان جایگزین شده است که زمام امور به دست ایشان نیست،و در هر عملی که شخص در انجام دادن یا جلوگیری کردن از انجام آن سهیم می شود،اندازه ای غیب وجود دارد.و قدرت خدا بر ایجاد نخستین آدمی از نطفه تا مرگ تأکیدی بر آن است که بار دیگر او را برای جزا

برمی انگیزد و زنده می کند.

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرىٰ

«و این که بر عهدهٔ او است پدید آوردنی دیگر.» و کلمهٔ«علیه»اشاره به آن است که بعث برای رسیدگی به حساب حق و پیمانی است که خداوند متعال بر عهدهٔ خود گرفته است.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنىٰ وَ أَقْنىٰ

«و او است که بی نیاز می کند و نگاه می دارد.» انسان با نظر کردن به اسباب ظاهری ثروتمندی و بی نیازی چنان تصور می کند که او خود سبب ثروتمند شدن خویش است،ولی چون به دقت نظر کند،این را می یابد که ثروت او از جانب خدا و به توفیق او به وی رسیده است.پس چرا باید به مال خود مغرور شود /۱۴ و با تکیه کردن بر آن بر حق تکبر ورزد؟ بعضی می پرسند که:اگر کارها به دست خدا است و همه چیز به او پایان می پذیرد،پس سعی چه ضرورتی دارد؟و چرا پروردگار ما پیش از این بیان کرد که انسان چیزی جز دستاورد سعی خویش ندارد؟و شاید بعضی از مردم آیاتی همچون این آیه را دلیل دست کشیدن خود از کار گرفته یا دلیلی برای مذهب مردود عقلی و شرعی جبر گرفته اند.

ولی نظری فراگیر در این آیات جواب این پرسشها را می دهد،چگونه؟ امور به دست خدا است،ولی خدا به حق فرمان می دهد و آن را اجرا می کند،پس او است که عدالت روان شدهٔ در آفرینش را تضمین می کند،و او است که سعی انسان را به او بازمی گرداند،و در برابر آن جزای کامل به او می دهد.و اگر این اعتقاد وجود نمی داشت که خدا روان شدن عدالت را تضمین می کند، بعضی چنان گمان می کردند که می توانند از مسئولیت سعی خود بگریزند،یا بیم آن می رفت که سعی ضایع و بی حاصل شود.

بنا بر این سعی محور جزا است،ولی چون جزا دادن به دست خدا است، پس این سعی تو نیست که تو را مستقیما به آنچه می خواهی می رساند،بلکه به میانجیگری ارادهٔ خدا و جزای او چنین می شود،پس معادله بدین صورت درمی آید:

سعی بشر یا عمل او+توفیق خدا و ارادهٔ او جزا.

[۴۹]

و در سیاق تأکید بر این که پایان دادن به امور به دست خدا است، قرآن اعتقاد به الوهیت غیر از خدای متعال را از میان می برد،و مثلی از واقعیت ستاره پرستان می زند که حرکت ستارگان را در زندگی مردمان مؤثر می دانند و برای آنان سبب خیر و شر می شوند،و این پرستش در دورانهای باستانی در میان مصریان و نیز در بین النهرین رواج داشت،که قرآن در ضمن سخن گفتن از ابراهیم(ع)اشاره کرده است که قوم او چنین بودند.

شاید از مشهورترین ستارگانی که پرستش آنها تا زمان پیامبر ما(ص)بر جای مانده بود،ستارهٔ شعری بود که علی بن ابراهیم دربارهٔ آن گفته که:«آن ستاره ای در آسمان است که قریش و قومی از ۱۴/ عرب آن را می پرستیدند،و آن ستاره ای است که در آخر شب طلوع می کند». (۱) و قرآن در این جا اعتقاد به الوهیت این ستاره را باطل می داند و آن را آفریده ای از آفریدگان خدا می داند.

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْریٰ

«و او پروردگار شعری است.» [۵۰]

پس از این آیات ما را به بحث دربارهٔ تاریخ امتهای گذشته بالا می برد،که تأکیدی بر هیمنهٔ خدا بر خلق است و این که او می تواند جزای بندگان را بر حسب اعمالشان بدهد،آیا خیال می کنید که هلاک امتها در آن هنگام که به مخالفت با حق و نافرمانی نسبت به فرستادگان خدا پرداختند تصادفی بوده است؟ اگر چنین بود،پس چرا تجربه در یک قوم برای یک سبب تکرار شده است؟ وَ أَنَّهُ أَهْلَکَ عٰاداً الْأُولیٰ «و او نخستین قوم عاد را هلاک کرد.» آن قومی بود که خدا هود پیغمبر(ع)را بر ایشان مبعوث کرد،و این که خدا «الاولی» گفته،شاید به یکی از این دلایل بوده باشد:

الف:بدان سبب که آنان اولین اقوام پس از هلاکت بشریت با طوفانی بود که در زمان نوح پیغمبر(ع)همهٔ زمین را بلعید.

۱- ۸۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۷۴.

ب:به جهت آن که آنان از دو نسل بودند و جز نسل اول ایشان هلاک نشد.

ج:خدا می خواست سفاهت اندیشهٔ تقدیس اوّلیان را که جاهلیان و از جملهٔ آنان قریش بر این اعتقاد بودند آشکار سازد.

[۵۱]

بعد از عاد قوم ثمود آمدند که پیغمبر مبعوث بر آنان صالح(ع)بود که او را تکذیب و ناقهٔ آیت خدا را پی کردند که نشانه ای آشکار بود و خدا آنان را هلاک کرد.

وَ ثَمُودَ فَمٰا أَبْقیٰ

«و ثمود را بر جای نگذاشت.» در آن جا گفت«الأولی»و در این جا«فما أبقی»،بدان جهت که ثمود همگی با باد صرصری که بر ایشان وزید هلاک شدند و کسی از آنان برجای نماند، بر خلاف عاد که اولیان ایشان هلاک شدند و ما بقی برجای ماندند،و این کلمه اندازهٔ تشبّث ثمود را به بقا برای ما آشکار می سازد،چه هر حیله و قوه ای که در تصرف داشتند همچون تلاش برای باقی ماندن کردند،ولی چون غضب خدا ایشان را فرا گرفت هیچ کاری از دست آنان برنیامد.

[۵۲]

و پیش از این هر دو قوم،قوم نوح طعمهٔ هلاکت شدند.

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کٰانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغیٰ

«و قوم نوح پیش از ایشان ستمگرتر و گردنکشتر بودند.» بدان سبب که از لحاظ کفر ورزیدن به خدا و نافرمانی نسبت به انبیا نخستین قوم محسوب می شوند،و نیز به آن سبب که اصرار بر گمراهی داشتند و نسلی پس از نسل دیگر،علی رغم ۹۵۰ سال تبلیغ آشکار و مستمر نوح(ع)برای رسالت هنوز نسبت به حق استکبار نشان می دادند.

در ستمکاری بر همهٔ اقوام پیشی داشتند،زیرا که خود را از همهٔ ارزشهای دینی و انسانی آزاد کردند،و نیز از جهت طغیان چنین بودند،بدان سبب که امکانات فراوان در اختیار داشتند و این همه را بر ضد رسالت و رسول به کار می انداختند.و با وجود این خدا آنان را هلاک کرد و به هیچ وجه از رسیدن عذاب

به ایشان مانع نشد.

[۵۳-۵۴]

سپس نوبت به قوم لوط(ع)رسید که در انحراف جنسی اسراف می کردند،پس غضب خدا بر ایشان فرود آمد،و جبرییل شهرها و روستاهای آنان را با کنار بالش به آسمان بالا برد و سپس فروشان ریخت.

وَ الْمُؤْتَفِکَهَ أَهْوی

«و واژگون شدگان را فرو ریخت.» علامهٔ طبرسی در مجمع البیان گفته است:«مؤتفکه»به معنی واژگونه شدگان است که بالاشان پایین بیاید و پایینشان بالا رود،و هوی یهوی به معنی پایین آمدن در هوا است، ۱۴/ ولی اگر بر پله ای پایین یا بالا رود،اهوی یا هوی گفته نمی شود،و هنگامی که اجل آنان فرا رسید،عذاب هولناک از همه طرف آنان را در میان گرفت.

فَغَشّاها ما غَشّی

«پس آنان را فرو گرفت فرو گرفتنی.» آیا این درست است که خدا ما را به آتش جهنم یعنی به آن مکافات بزرگی معذب می سازد که آسمانها و زمین و کوه ها تاب تحمیل آن را ندارند.مگر خدا آن پروردگار بخشنده ای نیست که نشانه های بخشندگی گستردهٔ او در هر چیز متجلی است،این پرسش را بعضی طرح می کنند و می گویند نه...من این را قبول ندارم که خدا مرا عذاب دهد،در صورتی که در دنیا از او چیزی جز نعمت ندیده ام؟آری،و این گواهیهایی بر عذاب دادن او نسبت به امتهایی است که به مبارزهٔ با حق و چالش رسولان خدا پرداختند.رحمت خدا وسیع است،ولی او شدید العذاب نیز هست.

شاید به همین مناسبت است که پروردگار،گاه به گاه،ما را به یاد عذاب بزرگی می اندازد که بر ملتها و اقوام پیشین نازل شد تا از این راه شک ایشان به یقین مبدل شود و بدانند که وعده دادن نافرمانان به عذاب گونه ای از وهم و ترساندن مجرد نیست،بلکه واقعیتی است که عملا صورت گرفته است و تاریخ بشری به آن گواهی می دهد که بعضی از شواهد آن پیشتر گذشت.

[۵۵]

عبرتهای هولناک تاریخ از آن آیات الاهی است که شایستهٔ برداشتن

ص:۱۹۴

پردهٔ شک و تردید از قلب انسانی است که در آنها به اندیشیدن می پردازد و از هدایت آنها پیروی می کند.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَ تَتَمارىٰ

«پس به کدام یک از آیات پروردگارت شک می کنی؟» آلاء به معنی آیات و نشانه های است،و دلیل بر آن است گفتهٔ خدا در سوره الرحمن فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ . (۱) و تماری به معنی پی در پی شک کردن است یا از شکی به شک دیگر افتادن،بدان جهت که آن کس که در این قضایای سرنوشت ساز و کلی شک می کند،شک خود را در قلب خویش نگاه نمی دارد،بلکه آن را به کسی مثل خود القا می کند و از او نیز شکی به وی القا می شود،و شایسته است که این همه با این آیات متوالی رو به رو شود.

[۵۶]

از عمیقترین مشکلات انسان این است که رسیدن عذاب الاهی را به خودش که با گمراهی سر و کار دارد مستبعد می پندارد،یا به سبب شک داشتن در قدرت خدا همچون جهودانی که می گفتند دست خدا بسته است،یا برای امید و آرزوی غیر منطقی به رحمت او،و قرآن از عاقبت امتهایی برای ما سخن می گوید که گمراه شدند و حق را تکذیب کردند،و آن را در برابر ما قرار می دهد تا ما را بیم دهد و باشد که از باطل به حق بازگردیم.

هٰذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولىٰ

«این بیم دهنده ای از بیم دهنده های نخستین است.» گفته شده است که معنی«نذیر»در این جا رسول بزرگوار(ص)است که نمایندهٔ امتداد رسولان است،پس به همان گونه که هود و صالح و نوح و لوط علیهم السلام اقوام خویش را بیم و هشدار می دادند،محمّد(ص)نیز مانند آنان بیم می دهد،و امام صادق(ع)که دربارهٔ این آیه از او پرسش شده بود،گفته است:

«یعنی محمّد(ص)که از آنان خواست که به اقرار به خدا در عالم ذرّ اول

۱- ۸۵) -سوره الرحمن۱۳/.

باز گرداند». (۱) .

خدا اقوام گذشته را بدان سبب هلاک کرد که پیامبران خود را تکذیب می کردند و نیز دین حقی را که ایشان آورده بودند،و همین برای بیم دادن ما کفایت می کند،بدان سبب که سنّت های خدا در گذشتگان همان سنتهایی است که در ما جریان دارد و پس از ما نیز دربارهٔ آیندگان تا روز قیامت جریان خواهد داشت.

[۵۷-۵۸]

و قیامت باقی می ماند که رساترین و آخرین و بزرگترین بیم دهنده است،و قرآن دربارهٔ حدوث قیامت در آینده ای نزدیک تأکید می کند،و حتی اگر زمان رسیدن به قیامت کبری ۵۰۰ میلیون سال پس از این باشد،به اندازهٔ یک سی ام یا نزدیک ۳٪دورهٔ واحدی از دوره های این جهان است که بنا بر بعضی از اندازه گیریهای علمی به اندازه پانزده هزار میلیون سال تخمین زده شده است،و شاید تا قیام ساعت یعنی آن روز که آسمانها و زمین از آن می ترسند جز چند هزار سال و شاید کمتر باقی نمانده باشد،و چه کس می داند؟علم آن نزد پروردگار ما است و آن را آشکار نمی سازد مگر در وقت خودش.

پس می گوید:

أَزِفَتِ الْآزِفَةُ

«نزدیک شد نزدیک شونده.» تأکید بر نزدیک شدن این حقیقت بزرگ ما را بر آن می دارد که در ذهن خود چنان بیندیشیم که در ساعت قیامت زندگی می کنیم و خود را چنان آماده سازیم که امیر المؤمنین(ع)گفته است:«ای بندگان خدا!از-نافرمانی-خدا بپرهیزید، و پیش از رسیدن اجل به کار برخیزید.آنچه را که برای شما می ماند بدانچه از دستتان می رود نخرید-دنیا را واگذارید و کردار نیک را با خود ببرید-بار بربندید که-شما را در این خانه نمی گذارند-و پی در پی به رفتن از آن وا می دارند،آمادهٔ مرگ باشید-که آینده است-و سایهٔ خود بر شما افکنده است.

چون مردمی باشید که بانگ بر آنان زدند و بیدار گشتند،دنیا را ناپایدار دیدند و از

۱- ۸۶) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۷۳.

سر آن گذشتند،آخرت جاویدان را گرفتند-و جهان فانی را هشتند...میان شما تا بهشت یا دوزخ-فاصلهٔ اندکی است که-جز رسیدن مرگ نیست»، (۱) و چون پسر آدم بمیرد،قیامت او بر پا می شود،و هیچ کس نمی تواند مرگ را از او دور کند.

لَيْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اللّٰهِ كٰاشِفَةٌ

«که برای آن جز خدا گشاینده ای نیست.» ولی گاه آدمی چنان می پندارد یا آرزومند است که از بتانی که او شریک خدا قرار داده است،کاری برمی آید،ولی هرگز چنین نیست و تنها خدا قادر بر آن است که او را به خیر برساند و شر را از او دور کند،و در آن هنگام که عذاب نزدیک و نشانهٔ آن آشکار می شود،پناهگاهی جز او وجود ندارد، فَفِرُّوا إِلَى اللّٰهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ* وَ لاٰ تَجْعَلُوا مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ «پس به سوی خدا بگریزید که من آشکارا بیم دهندهٔ شما از اویم*و همراه خدا معبود دیگری قرار مدهید که من آشکارا شما را از آن بر حذر می دارم». (۲)

[۵۹-۶۱]

و این سخن گونه ای از وهم و پندار نیست،بلکه حقی یقینی است که آدمی باید آن را تصدیق کند و خود را برای ملاقات آن آماده سازد: إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ* وَ مٰا هُوَ بِالْهَزْلِ «و آن سخنی قاطع و جدا کننده است*و یاوه و شوخی نیست». (۳)

أَ فَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ

«پس آیا از این سخن تعجب می کنید.» آنان مستعد و آماده برای ساعت نبودند: بَلْ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقٰالَ الْكٰافِرُونَ هٰذٰا شَيْءٌ عَجِيبٌ* أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ «بلکه از این دچار شگفتی شدند که بیم دهنده ای از ایشان آمده است،پس کافران گفتند که این چیزی عجیب است که پس از مردن و خاک شدن(به زندگی)بازگردیم که این ۱۴/

۱- ۸۷) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۶۴.

۲- ۸۸) -الذاريات ۵۰/ و ۵۱.

۳- ۸۹) -الطارق۱۳/ و ۱۴.

بـاز گشتی دور است»، (۱) و این طرز برخورد کـافران است بـا حقـایقی آشـکار،و قرآن این ایسـتار ایشـان را زشت و منکر می شمارد.

وَ تَضْحَكُونَ وَ لاٰ تَبْكُونَ* وَ أَنْتُمْ سٰامِدُونَ

«و می خندیـد و گریه نمی کنید* و شـما از غافلانید.» سـخن دربارۀ قیامت و حقایق قاطع و بزرگ آن،می بایستی آدم عاقل را به گریسـتن و هراسـیدن از خشم خدا وادارد،و نیروهای درونی او را به آن برانگیزد که در فکر نجات از این گرفتاری برآیند،و خود را آمادۀ قیامت سازند،و سامد به معنی غافل است،و به همان گونه که غفلت نتیجۀ خندیدن و تعجب کردن است،کوشش و سعی نتیجۀ طبیعی تصدیق است و گریستن از ترس هول و هراسهای ساعت.

[۶۲]

در مقابل این ایسـتار نادرست نسـبت به شـنیدن سخنان مربوط به ساعت و قیامت،قرآن ما را به ایستار سالمی راهنمایی می کند که می بایستی بنا بر بیم دادنهای الاهی اختیار کنیم،و آن فرار کردن به سوی خـدای عزّ و جلّ است،و با سـجود به مقام بزرگ او نزدیک شدن.

فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَ اعْبُدُوا

«و به خـدا سـجده کنید و او را بپرستید.» سـجود آشـکار کنندۀ اتّصال به خدا است،و عبادت و پرسـتش جوهر و محتوای آن،و سجـده ای که ما را به خـدا نزدیک نکنـد،و به عمل کردن به برنامه های او در زنـدگی نیانجامـد،چه سودی می توانـد برای ما داشته باشد؟نمازی که ما را از فحشاء و منکر بازندارد،فایده اش چیست؟و روزه ای که سـبب تزکیه و پاک شدن نفس نخورد به چه درد می خورد؟ و آخرین کلمه:

مشاهـده می کنیم که سیاق قرآنی این سورۀ مبارکه را به دعوت به سـجود پایان می دهد، /۱۴ و همین امر واجب می کنـد که هر کس که این آیه را می خواند یا آن را می شنود،فورا و در هر حال که هست به سجده بیفتد،و از آن روی چنین است که

۱- ۹۰) -ق۲/ و ۳.

در این سوره از بتانی یاد شده است،همچون لات و عزّی و منات و شعری،و بنا بر این هدف آیه دور نگاه داشتن و تنزیه مردمان از عبادت آنها و توجه دادن ایشان به عبادت انحصاری خدای یگانه و سجده کردن در برابر او است.

ص:۱۹۹

سورۀ قمر

اشاره

ص :۲۰۱

فضیلت سوره:

امام ابو عبـد اللّه الصادق(ع)گفت:«هر کس سورۀ اقتربت الساعه را بخوانـد،خـدا او را از قبرش سوار بر شتری از شتران بهشـت بیرون می آورد».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵،ص ۱۷۴ /۱۴

زمینۀ کلّی سوره

آیات این سورۀ مبارکه مشتمل بر سه محور اساسی است،از این قرار:

۱-اعراض و دوری جسـتن کافران از آیات الاهی،خواه در رسالتهای فرو فرسـتاده شـده بوده باشـد،یا در معجزاتی که به دسـت پیـامبران صورت می گرفته است،یـا آنچه در کاینـات تجلی پیـدا می کنـد یا در آن سـنّتها که در تاریـخ امتهای گذشـته وجود داشته است،و جایگاه این محور را در آیۀ: وَ إِنْ یَرَوْا آیَهً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (آیۀ ۲)می یابیم.

۲-تکـذیب کردن حق،و این محور در گفتـۀ خدای تعالی: وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ وَ کُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ (آیۀ ۳)و آیه های مشابه آن(آیات ۹ و ۱۸

و ۲۳ و ۳۳ و ۴۲)آشکار می شود.

۳-به یاد خدا افتادن و پند گرفتن،و این امر از تکرار گفتهٔ خدای تعالی:

وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ در چهار جا،و دو آیه(۱۵ و ۵۱) آشکار می شود.

با تـدبّر دقیق و عمیق در سوره،به وجود ارتباطی ژرف در میان این سه محور پی می بریم،پس إعراض علاوه بر آن که آشـکار کننـدهٔ تکـذیب است،سـبب آن نیز هست،و این برای مـا این مطلب را بیان می کنـد که دروغ تصور کردن رسالتها برخاسـتهٔ از اعتقـاد قـاطع تکـذیب کننـدگان به آن نیست،بلکه از یـک انحراف حقیقی در نفسـهای ایشـان سرچشـمه می گیرد،چه آنان را مشاهده می کنیم که از آن اعراض می کنند،یعنی پیش از آن که به تحقیق و تفکر دربارهٔ آن پرداخته باشند به تکذیب آن می پردازند.

ولی آیا درمان اعراض و تکـذیب موجود در بشـر چیست؟تذکره و پند گرفتن است.و قرآن برای تحقق بخشـیدن به این هدف مهم و بزرگ آمد،و به همین سـبب آن را چنان می یابیم که از لحاظ محتوی و طرز بیان ادبی و روانی و فکری حکمتی بالغ و رسـا است که به ژرفـای درون نفس آدمی نفوذ می کنـد،و تا دورترین افقهای عقل او پیش می رود،ولی این لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ «برای کسی است که قلب دارد یا گوش فرا می دهد در حالی که گواه است»، (۱) پس این از جانب خـدا فراهـم آمـده اسـت،و همیـن سـبب آن است که سـخن آفریـدگاری را که عظمت و جلاـل و علـوّ او پایـان نـدارد،در نزد آفریدگانش واضح و آشکار می سازد...

امام صادق(ع)گفت:«اگر خـدا این امر را میسّـر نکرده بود،هیچ یک از آفریدگان او قدرت آن را نداشت که حرفی از قرآن را تلفظ کند،و چطور می توانست چنین باشد در صورتی که این کلام کسی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود»، (۲)

۱- ۱) -ق/۳۷.

۲- ۲) -تفسیر روح البیان،ج ۸،ص ۴۳۳.

ولی آن معنی که با علاج اعراض و تکذیب در نزد بشر ارتباط پیدا می کند،این است که قرآن حقایق بزرگی را برای ما مصوّر می سازد که آخرت از آن جمله است،و این تصویر به صورتی بلیغ است که فهم و دریافت آن میسّر می شود،و همین امر در عقل انسان تعادلی میان آنچه غایب است و در مستقبل حادث خواهد شد،و آنچه حاضر است و آن را احساس می کند،پدید می آورد.او را دعوت می کند که با حاضری که نفس وی خواستار آن است،بر اساس آینده،همزیستی پیدا کند،یا او را از آن بازمی دارد که آنچه را که موجود و حاضر است از دست ندهد،بدان سبب که در آینده او را گرفتار مهلکه هایی خواهد ساخت.

سوره القمر

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۲۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اِقْتَرَبَتِ اَلسّٰاعَةُ وَ اِنْشَقَّ اَلْقَمَرُ (۱) وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ (۲) وَ كَذَّبُوا وَ اِتَّبَعُوا
أَهْوٰاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ (۳) وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنَ اَلْأَنْبٰاءِ مٰا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴) حِكْمَةٌ بٰالِغَةٌ فَمٰا تُغْنِ اَلنُّذُرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ اَلدّٰاعِ
إِلىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ (۶) خُشَّعاً أَبْصٰارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ اَلْأَجْدٰاثِ كَأَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ (۷) مُهْطِعِينَ إِلَى اَلدّٰاعِ يَقُولُ اَلْكٰافِرُونَ هٰذٰا يَوْمٌ عَسِرٌ
(۸) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنٰا وَ قٰالُوا مَجْنُونٌ وَ اُزْدُجِرَ (۹) فَدَعٰا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (۱۰) فَفَتَحْنٰا أَبْوٰابَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰاءٍ
مُنْهَمِرٍ (۱۱) وَ فَجَّرْنَا اَلْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى اَلْمٰاءُ عَلىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَ حَمَلْنٰاهُ عَلىٰ ذٰاتِ أَلْوٰاحٍ وَ دُسُرٍ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنٰا جَزٰاءً
لِمَنْ كٰانَ كُفِرَ (۱۴) وَ لَقَدْ تَرَكْنٰاهٰا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ (۱۶) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا اَلْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ
مُدَّكِرٍ (۱۷) كَذَّبَتْ عٰادٌ فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ (۱۸) إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ اَلنّٰاسَ
كَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ (۲۱) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا اَلْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۲۲)

ص: ۲۰۵

معنای واژه ها

۴ مزدجر:پند گرفته،و در این جا به معنی مصدری ازدجار از کفر و تکذیب فرستادگان خدا آمده است.

۷ الأجداث:جمع جدث است به معنی گور.

۸ مهطعین:إهطاع به معنی شتاب ورزیدن در راه رفتن است.

۹ و ازدجر:یعنی:به انواع زجر و آزار برای تبلیغ رسالت گرفتار شد.

۱۱ منهمر:همر به معنی ریختن با شدت اشک و آب است،و انهمار به معنی فرو ریختن به شدت و به مقدار زیاد است همچون ریختن آب از دهانهٔ مشک.

۱۳ و دسر:دسر به معنی میخها و واحد آن دسار است.

۱۹ ریحا صرصرا:باد بسیار سرد.

۲۰ أعجاز:ریشه ها.

ص :۲۰۶

:یعنی کنده شدهٔ از جایی که در آن کاشته شده بود،بدان سبب که قعر شیء به معنی جای قرار گرفتن آن،و در کلام خود تقعّر کردن به معنی تعمق در آن است.

و قرآن را برای به یاد آوردن آماده کردیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون هـدف رسالتهای خدا راهنمایی و هدایت بشـر است،پس بهترین وسـیله برای این کار یادآوری کردن و بیم دادن است،تا حجابهای غفلت و کبر از روی قلب او برداشـته شود.در ضـمیر آدمی ترسـی فراوان از آینـدهٔ نامعلوم او وجود دارد،و قرآن این ترس را با یادآوری کردن ساعت به او برمی انگیزد.و ساعت چیست؟ چیزی سخت تر و تلخ تر.

این شـکل بیان را بیشتر در سوره های مکی با آیه های کوتاه،و از جمله در سورهٔ القمر،مشاهده می کنیم که در آن این وسـیله با آشـکارترین مصـداقهای آن متجلّی می شود،و از آن روی به این نام نامیـده شـده که در آن از شـکافته شدن ماه سـخن رفته است که،بنا بر گفتهٔ اغلب مفسران،در زمان رسول اللّه(ص)در مکه اتّفاق افتاد.

قرآن میان این نمود معجزه و میان نزدیک شـدن روز قیامت پیونـدی برقرار می کنـد که نزدیک با بعثت او(ص)است،چنان که خود او گفت:«هنگامی مبعوث شـدم که من و ساعت همچون این دو بودیم»و دو انگشـتش را به هم چسـباند /۱۴ که این خود دلالت بر نزدیکی زمانی دارد،یعنی چندان پس از او نمی گذرد که

ص: ۲۰۷

جهان شاهد ساعت خواهد بود،و علی بن ابراهیم(رض)گفت:«قیامت نزدیک شد و پس از رسول اللّه(ص)جز قیامت نخواهد بود و دوران نبوت و رسالت به پایان رسیده است». (۱)

اگر ساعت پس از هزارها یا میلیونها سال بعد از بعثت او(ص)فرا رسد، باز هم نزدیک است،چه هر آینده ای نزدیک است،و نزدیکی و دوری با مدت عمر محدود آدمی در دنیا محاسبه نمی شود،بلکه با آنچه در جهان از ارقام بزرگ وجود دارد بیان و محاسبه می شود،چنان که عمر خورشید ده میلیون سال است که بیشتر آن منقضی شده و پایان آن سخت نزدیک است،و سپس نسبت این مدت به زمان نامتناهی که در پی زندگی در دنیای ما می آید چیست؟! کافران این آیۀ معجزه را با وضوح آن تکذیب کردند،و از دلالتهای آن دوری گزیدند،ولی آنان نه اولین مکذبان بودند و نه آخرین ایشان،و قوم نوح و عاد بر آنان سبقت داشتند که عاقبتشان رسیدن به خواری و عذاب بود،و بنا بر این فرد مکتبی نباید در آن هنگام که بعضی از قبول دعوت او سرباز می زنند احساس شکست نفسی و روانی کند،چه دعوت او به پیروزی می رسد و مکذّبان به گمراهی می رسند.

شرح آیات:

[۱]

در وجدان آدمی ترسی ژرف از چیزی مجهول وجود دارد که با آن زندگی می کند،و قرآن بیان می کند که این مجهول همان ساعت است،پس مرگی که به دنبال آن سرنوشتی مجهول می آید،نسبت به او همچون امری است که سخت مایۀ هراس به نظر می رسد،و آیه ها بر این تأکید دارند که ترس حقیقی انسان از مرگ نیست،بلکه از بعث پس از مرگ است،و بدان جهت از مرگ می ترسد که دروازۀ حساب است.

۱- ۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۷۵.

اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ

«نزدیک شد ساعت و ماه شکافته شد.» /۱۴ ابن عباس گفت:«مشرکان به نزد رسول اللّه(ص)گرد آمدند و گفتند:

اگر راست می گویی ماه را برای ما بشکاف و دو پاره اش کن،پس رسول اللّه(ص) گفت که:اگر چنین کنم ایمان خواهید آورد؟گفتند:آری،و آن شب شب چهاردهم ماه بود،پس رسول اللّه(ص)از خدا خواست که آنچه را که آنان خواستار شده اند به او بدهد،و ماه در زمان رسول اللّه(ص)به دو قسمت شد و رسول اللّه(ص) بانگ برداشت که ای فلان و ای فلان،گواه باشید»، (۱) تا جایی که بعضی از آنان گفتند که ما میان دو پارهٔ ماه فاصله را مشاهده کردیم.

شکافته شدنی که در زمان رسول صورت گرفت یا بعد صورت بگیرد،از نمودهای جهانی دلیل بر نزدیکی ساعت است،ولی قرآن سخن گفتن از ساعت را مقدم بر سخن گفتن از نمود شکافته شدن ماه قرار داده است،بدان سبب که محور و هدف سوره بحث از ساعت است،و چه هراس انگیز است ساعت قیامت،و چگونه می تواند چنین نباشد در صورتی که با آن کوه های بلند به راه می افتند و به صورت سرابی درمی آیند،و ستارگان همچون مهره های یک گردنبند پاره شده از هم پراکنده می شوند،و زمین دچار زلزله ای شدید می شود!زلزلهٔ ساعت چیزی عظیم است! سخت ایجاد هراس می کند!و اثری عمیق بر جای می گذارد که از وسعت آن آگاهی نداریم،و تأثیر آن منحصر به جهان بشری نیست،بلکه انقلاب و تغییر جهانی قاطعی است که در آن نقش آدمی بر روی زمین به پایان می رسد،در صورتی که خدا هر چه را که به روی زمین است به خاطر او آفریده بود،و به همین سبب رفتن او مقتضی پیدایش تغییری قاطع در زمین است.و پروردگار ما نگفت(قربت) بلکه گفت«اقتربت»،و این حروف افزوده شده بر فعل مجرد و به صورت مزید فیه درآمدن آن از باب افتعال دلیل بر به کار گرفته شدن مقداری از قوه و تلاش برای این

۱- ۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۷۴.

نزدیکی است،به همـان گـونه که اکتسب دلالـت بر به کـار رفتن نیرویی پیش از آن دارد که برای کسب لازم است،پس تولّد ساعت با درد زادن بسیار سختی همراه است،بدان سبب که حصول آن مقترن با تغییراتی عظیم و هولناک است.

[۲]

شکـافته شـدن مـاه تنهـا نشـانه و آیتی نیست که ما را به ساعت و بعث هـدایت می کنـد،بلکه آیات فراوان دیگری حجّت بالغه برای واقعیـت سـاعت اسـت، ولی دشـواری مربـوط بـه نفس آدمی اسـت کـه گمراه شـده باشـد و از هـوای نفس خـود پیروی کنـد.آیات را می بینـد و آنها را می فهمـد،ولی از دلالتهای آنها اعراض و خودداری می کنـد،بر باطل خود اصـرار می ورزد،و برای آن که ۱۴/ از نکوهش ضـمیر و ندای عقل خود را خلاص کند،به جسـتجوی بهانه ای برای توجیه گمراهی خویش برمی آیـد،و به تأویـل آیـات می پردازد،و هر انـدازه هم که سـخیف و مزخرف و با امور مسـلم متناقض باشـد،باز برای او فرقی نمی کند،و این همه برای آن است که از مسئولیت اعتراف به حق بگریزد.

وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ

«و اگر آیتی را ببینند،از آن دوری می جویند و می گویند که این سـحری دوام یافته است.» مشـرکان برای ایمان نیاوردن چنین بهـانه می آوردنـد کـه تـا نشانـهٔ قابـل احساسـی نبیننـد بـه یـک چیز غیـبی ایمـان نخواهنـد آورد،و بـه همیـن سـبب از رسـول خـدا(ص)خواسـتند که چیزی از آیـات مادّی را به ایشان بنمایانـد تا به نبوت و رسالت او اعتراف کننـد،و او از پروردگار خود خواست که حجتی بر آنان اقامه کنـد و چون چنین شـد از ایمان اعراض کردند،و علی بن ابراهیم(رض)گفت:«قریش از رسول اللّه(ص)خواسـتار شدنـد که آیتی به آنان ارائه دهد،پس او از خدا خواست، و به درخواست وی ماه به دو نیمه تقسـیم شد و به آن می نگریسـتند تا بار دیگر دو نیمهٔ آن به یکدیگر پیوست،پس گفتند که:این سـحری دوام یافته است»، (۱) و سحر جز چند لحظه دوام نمی کند که در آن لحظات جادوگر در چشم ایشان جادو می کند و

۱- ۵) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۷۵.

سپس پایان می پـذیرد،و مشـرکان از این امر آگاه بودنـد،ولی قبول کردند که برای جادو به گونهٔ دیگری قایل شوند که سابقه ای نـداشت و در تاریـخ دیـده نشـده بود،و این را قبول نکردنـد که قرآن رساله ای از خـدا است،چه سـبب پـذیرفتن مسـئولیت واجبی برای ایشان می شد،و در آن هنگام او عنوان رسول خدا بر ایشان را نیز پیدا می کرد،در صورتی که آنان به هر وسـیله و بهانه متوسل می شدنـد تا از زیر بار قبول مسئولیت بگریزند،و محتمل است کلمه مسـتمرّ یک معنی قوی نیز داشـته باشد،و آن این که جـادو و سـحر از آن روی قوتی نـدارد که خیـال است نه واقعیت،و علاـوه بر این قرآن افکار و گفته های متناقض خود آنان را ثبت می کرد و آنها را برای بیان بطلان خود آنها و گمراهی معتقدان به آنها به کار می برد.

پیش از این گفتیم که گفتـهٔ ایشـان حـاکی از این که رسـالت و آیـات آن سـحر است،اعترافی به تأثیر بالغ قرآن بر روی ایشان بود،و بر این که نمی تواننـد هماننـد آن را بیاورنـد،و این که قرآن نیز مانند سـحر بر قلبهای ایشان تأثیر می گذارد، /۱۴ پس به این اعتراف مورد مؤاخـذه قرار می گرفتنـد،و تفسیر ایشـان بر این که قرآن شبیه سـحر است از اعتبار می افتاد،چه سـحر ممکن نیست بیش از چند لحظه دوام کند بدان سبب که چیزی جز تأثیر موقت در خیال نیست.

[۳]

آیه بعدی تأکید بر آن دارد که توجیه باطل در نزد خدا برابر دروغ محض است،و بلکه از آن سـخت تر است،و به همین جهت توجیه انسـان چیزی را از واقعیت تغییر نمی دهـد،و نیز از جزای آن در نزد پروردگـارش،چه خداونـد متعـال به ظاهر نگاه نمی کنـد و کسـی را بنا بر آن مورد مؤاخذه قرار نمی دهد،بلکه به حقایق واقعی نگاه می کند،و آنها را معیاری برای جزا دادن قرار می دهد و إنه يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ «از چشمک زدن چشمها و نهفته های در سینه ها آگاه است». (۱)

وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ

«و تکذیب کردند و پیرو هواهای خویش

۱- ۶) -غافر۱۹/.

شدنـد.» پیروی از هوا سـبب تکذیب است،به همان گونه که هدف آن است،و این آیه دلیلی آشـکار بر باطل بودن عذر ایشان است،و رد کردن آن به توسط خدا توجیهی مشـروع برای اعراض آنان از حق به شمار می رود،چه خدا آنان را با مکذّبان برابر شمرده است.

وَ کُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ

«و هر امری اسـتقرار یـافته اسـت.» سـنّتهای زنـدگی دنیـا و آخرت و مقیاسـهای آنهـا حقـایقی اقـامه شـده و ثـابت و تغییر ناپذیر(مستقر)است،پس آنها را نمی توان با هوای نفس یا به آرزوهای بشری تغییر داد،و این آیه به چیزی اشاره دارد که آیات دیگر قرآن آن را بیان کرده است، همچون این گفتهٔ خدا: لِکُلِّ أَجَلٍ کِتٰابٌ ، (۱) وَ الْعٰاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ ، (۲) وَ لاٰ یُفْلِحُ السّٰاحِرُ حَیْثُ أَتیٰ ، (۳) إِنَّ الْبٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً ، (۴) به همان گونه که سخن حکمت آمیز علی(ع):«کارها مرهون به اوقات خویش است» /۱۴ از همین آیـهٔ کریمه الهـام گرفته است،و این تفسـیر جامع آراء مفسّـِران است که می گوینـد که امر مسـتقر همان پایانهای امور است،یعنی عاقبت کارها اسـتقرار یافتهٔ بر ارزشهایی ثابت است،به همان گونه که کشتی در کنار ساحل لنگر می اندازد،یا چنان که گفته انـد:عاقبت حسـنی است و عاقبت شـر سویی،و بعضـی گفته انـد:مقصود از آن قیامت است که سـفینهٔ دنیا در کنار آن لنگر می اندازد،بدان جهت که همچون امری واقعی و محسوس می شود و حق از باطل تمایز پیدا می کند.

آری،هر امر واقعی حق است و به زودی در جای خود مسـتقر می شود،و استواری هر چه بیشتر پیدا می کند و علی رغم اوضاع و احوال و عوامل متضاد با آن چنین می شود،و استقرار یافتن آن بیش از میلیونها کلمه حاوی دلالت است،پس

۱- ۷) -رعد۳۸/.

۲- ۸) -الأعراف۱۲۸/.

۳- ۹) -طه۶۹/.

۴- ۱۰) -الإسراء۸۱/.

اگر جن و انس برای انکار وجود کوه ها با هم جمع شوند،و میلیونها دلیل بیاورند،آیا واقعیت تغییری پیدا می کند؟هرگز...و سبب آن است که محور حقیقی واقعیات خارجی حق است و نه هوا و گمانها و آرزوها،و شاید معنی حکمت بالغه که پس از این آیه می آید،همین امر است،چه حکمت عبارت از وضع هر چیز در موضع آن است،و کسی بر این توانایی دارد که از سنن الاهی نافذ در آفرینش و آفریدگان آگاه و از نظام عادل حاکم بر هر چیز با خبر باشد،و رسالتهای خدا از آن جهت حکمت بالغه بوده است که انسان را به حقایق واقعی مستقر شده،و از آن جا به برنامهٔ زندگی استوار و متکی بر اساس آنها هدایت می کند.

[۴]

و چون ارزشها استقرار یافته است(نه اهواء)،بنا بر این بطلان عذرهای آن کافران آشکار می شود.مگر نه این است که شواهد بر راستی و درستی رسالت گواه است،پس چرا به آن کفر ورزیدند؟آیا خبرهای متواتر از آن نرسیده بود که هر کس به آنها کفر ورزید هلاک شد،در صورتی که همین برای بازداشتن آنان از کفر بسنده بود؟ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبٰاءِ مٰا فِيهِ مُزْدَجَرٌ «و به آنان خبرهایی رسید که در آنها عامل بازداشتن وجود داشت.» از این خبرها است آیهٔ انشقاق قمر،و مزدجر ترساندن و به هراس انداختن است،و پروردگار ما تنها به فرستادن آیات و بیان قوانین برای انسان بسنده نکرد، بلکه در آن هنگام که شخص را از مخالفت بر حذر می داشت،بر او حجت بالغه اقامه می کرد و می گفت:«چرا برای ما رسولی نفرستادی که ما را بیم دهد، /۱۴ و پرچم هدایت کننده ای برای ما برنیفراشتی تا،پیش از آن که به ذلت و خواری مبتلا شویم،از آیات تو پیروی کرده باشیم؟». (۱)

[۵]

و در آیات خدا هرگز نقصی وجود ندارد،بلکه در آنها حجت قاطع مشاهده می شود،چه خداوند متعال آنها را به درجه ای از وضوح و کمال قرار داده

۱- ۱۱) -مفاتیح الجنان،دعای ندبه.

است که هیچ کس را عذری برای اعراض کردن از آنها و از دلالتهاشان باقی نماند،و چنان است که خود او آنها را چنین توصیف کرده است:

حِکْمَةٌ بٰالِغَةٌ

«حکمتی است بالغ و رسا.» و بلوغ در این جا به معنی تمام و کمال است،و به همین جهت است که چون مرد از لحاظ نفس و عقل و اندام کمال پیدا کند،و میوه چون کامل شود و هنگام رسیدن آن باشد،می گویند که بلوغ پیدا کرده است،و معنی دیگری که این کلمه آن را می رساند،رسیدن است،و حکمت الاهی از لحاظ ژرفا و فراگیری کامل است،و از لحاظ محتوی و اسلوب هیچ نقصی ندارد،و سپس خدا آن را به توسط پیامبران مبلغ خود به مردمان رسانیده است،پس عذری برای آن ندارند که رسولی برای آنان فرستاده نشده،و این آیه شبیه است به آن گفتهٔ خدای تعالی که گفت: فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰاکُمْ أَجْمَعِینَ «پس حجت بالغه از آن خدا است،و اگر می خواست همهٔ شما را هدایت می کرد». (۱)

بنا بر این زندگی بیسامان و آشفته نیست،بلکه برای خود قوانین مستقر و ثابت دارد،و انسان نیازمند حکمت بالغه ای است که از این واقعیات حق و حقیقی سرچشمه گرفته باشد،تا بتواند چنان که شایسته است در آن به سر برد،و این را در کتاب خدا گسترده می بینیم که حکمت بالغهٔ عظمی و نعمت کبری و هدیهٔ الاهی به انسان است،و رسولش(ص)آن را ابلاغ کرده است،پس چرا بشریت در این گمراهی که مشاهده می کنیم زندگی می کند؟و پاسخ آن است که:زیرا که به آن ایمان نیاورده و آیات آنان را مورد تطبیق و کاربرد قرار نداده است.میان خود آن آیات حکمت حجابهایی از اعراض و توجیه و تکذیب و هوای نفس برقرار کرده است.

فَمٰا تُغْنِ النُّذُرُ

«پس از بیم دادنها سودی به دست نمی آید.» /۱۴ چنان فرض می شد که بیم دادن مانع پیروی ایشان از گمراهی و باطل

ص: ۲۱۴

۱- ۱۲) -الأنعام۱۴۹/.

است،و چنـان که اکنـون مشاهـده می کنیم بر طغیـان و کفر ایشـان افزوده است،و امیـد می رفت که آنـان را به گریه انـدازد،و اکنون می بینیم که می خندنـد و به اسـتهزاء می پردازنـد،و آمـده بود تا یادآوری بر ایشان باشـد و آنان اکنون در غفلت غوطه ورنـد،و قرآن این حقیقت را در پایـان سوره النجم بیـان کرده و واقع حـال مکـذبان را زشت و منکر خوانـده است: أَ فَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ* وَ تَضْحَكُونَ وَ لاٰ تَبْكُونَ* وَ أَنْتُمْ سٰامِدُونَ . (۱)

[۶]

در آن هنگام که انسان به حدّ اعراض و دوری جستن از حکمت بالغه میرسد،خدا او را به حال خودش وامی گذارد،و پس از آن دیگر امیـدی برای راه یافتن او وجود ندارد،و اولیای خود را از او منصـرف می کند،تا گناهی بر گناه دیگر بیفزاید،و درک پس از درک دیگر پایینتر رود،و جزای هولناکی را که خیال بشر از تصور کردن آن ناتوان است دریافت کند.

پروردگار ما به صورتی مکرر اصـحاب رسالت را به ترک معرضان از رسالت فرمان داده است،و ممکن است بپرسـیم که:برای چه؟به سـبب آن حکمت بـالغه که اسـتمرار در بیم دادن به ایشـان و تلاش برای راهنمایی کردن آنان وقت فراوانی را تلف می کند که می بایستی به کار سودمندی اختصاص داده شود،پس چون دریافتند که هدایت آنان هیچ فایده ای ندارد،لازم است به هدایت دیگران بپردازند، و رسالت را در شخص خود مورد تطبیق قرار دهند و دستگاه رسالی را کاملتر کنند، اما چه وقت باید فرد رسالی از دعوت دیگران چشم بپوشد؟محدود کردن این وقت در پرتو بصـیرتهای الاهی صورت می گیرد و رهبری رسالی از این آگاه است.

حکمت دیگری نیز برای دوری جسـتن و اعراض از کسـانی که انکار آیات خـدا می کننـد وجود دارد،و آن این که آنان خود نیازمنـد به رسـالت انـد،و رسـالت از آنـان بی نیـاز است،پس هیـچ دلیلی برای الحـاح و اصـرار بیش از انـدازه بر ایشـان وجود ندارد،یا تغییر دادن بعضی از ارزشها و موافق ساختن آنها با اهواء ایشان تا آن را

۱- ۱۳) -النجم۵۹/ تا ۶۱.

بپذیرنـد،همچون کاری که بعضـی از علمای دین مسـیح کردند و برای جلب موافقت هیئت حاکمه یا مردمان عوام چیزهایی را به دین افزودنـد که از آن نبود،و این همه برای آن بود که به دینـدار شـدن مشـتاقشان سازنـد،و بعضـی از جاهلاـن اهل دعوت مسلمانان نیز گاه چیزهایی بر دین افزوده اند /۱۴ که طاغیان و عوام الناس را به خود جلب کننـد و مایهٔ رضایت خاطر ایشان را فراهـم آورنـد،و خـدا از این گـونه کسـان بی نیـاز است و نیز از هر کس که از این راه بخواهـد مردمـان را به دین حق اسـلام درآورد.

در این شک نیست که مؤمن به آن حرص دارد که هر چه بیشتر مردمان را هـدایت کنـد،و خیر آنان را می خواهـد،و بنا بر این ترک کردن آنان و آتشـگیرانهٔ جهنم ساختن ایشان بر ایشان دشوار است،چنان که سـید الشهداء امام حسین(ع)ریش خود را به خون کشـته ای رنگین می کرد،و چون یکی از دشـمنانش او را در این حال دیـد گفت:ای پسـر فاطمه!آیا از ترس کشـته شدن گریه می کنی؟و او گفت:

«نه،ولی برای آن که می دانم شـما با کشـتن من به آتش داخل خواهید شد»،و به خاطر همهٔ اینها است که فرمان مکرّر به ترک معرضان در قرآن آمده است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ

«پس از آنـان روی بگردان و دوری گزین.» به حال خودشان واگـذار و چشم به راه باش،و تقـدیر این فعل به سـیاق نزدیکتر از گفتـهٔ بعضـی از مفسـران است که گفته انـد:و به یاد روز قیامت باش که خواننـده مردمان را به چیز بـدی دعوت می کند،بدان جهت که چشم به راه روز رسیدگی به خلافها بودن مسئله ای شناخته شدهٔ در آیات قرآن کریم است.

گاه این دوری گزیـدن تنها به دنیا اختصاص نـدارد بلکه شامل آخرت نیز می شود،چه پروردگار ما به پیامبر خود دسـتور داده است که بـا وجود صـاحب شـفاعت بزرگ در روز قیـامت بودن،از آنـان اعراض کنـد،آن هم در روزی که همـهٔ مردمان حتی رسولان و پیامبران از او(ص)خواسـتار شـفاعت می شوند،از آن روی که راه نزدیکتر برای رسـیدن به بهشت است.و در حدیثی از سماعه بن مهران آمده است که ابو الحسن(ع)گفت:«اگر نیازی به خدا داری،بگو:«اللهم إنّی أسألك بحق

محمد و علی»و حاجت خود را بخواه،چه آنان در نزد خدا منزلت خاص دارند،و چون روز قیامت شود،هیچ فرشتهٔ مقرّب و نبیّ مرسل و مؤمن آزموده ای باقی نمی ماند مگر این که در آن روز به این دو نفر نیازمند است»، (۱) و از امام صادق(ع) روایت شده است که:«هیچ کس از پیشینیان و پسینیان نیست مگر این که نیازمند به ۱۴/ شفاعت محمّد(صلّی اللّه علیه و آله)در روز قیامت است»، (۲) و احتیاج آنان به رسول در آن روز چه اندازه زیاد است!ولی خدا به او فرمان می دهد که در مقابل تولّی و اعراض ایشان در دنیا از آنان روی بگرداند و اعراض کند.

یَوْمَ یَدْعُ الدّاعِ إِلیٰ شَیْءٍ نُکُرٍ

«روزی که خواننده به چیزی منکر و ناپسند دعوت می کند.» نیاوردن اسم خواننده در این جا که خدا است یا اسرافیل یا جبرییل یا روح،دلیل بر آن است که مهم دعوت است و مضمون و نه شخص دعوت کننده که ممکن است هر یک از ایشان بوده باشد،و در آن بیم دادنی شدید وجود دارد،و سپس خدا با مجهول نشان دادن آن کس که دعوت شده،بر هراس حاصل از آن افزوده و گفته«شیء»که نکره است،و انسان فطرتا از مجهول می ترسد،و در پایان ذکر صفت منکر و ناپسند بودن آن چیز با تأکید بر منکر بودن آن بر این تهدید و تحذیر می افزاید،و اصل معنی منکر آن است که چیزی به آدمی برسد که تصور آن را نمی کند و به آن رضا نمی دهد،و به گناهان و خطاها از آن جهت منکرات می گویند که عقل آدمی و وجدان او از آنها بیزار است و به آنها رضا نمی دهد.

[۷-۸]

و هنگامی که انسان در خانهٔ امتحان و ابتلا زندگی می کند، می تواند از دعوت خدا و جواب مثبت دادن به آن اجتناب کند،و این برای آن نیست که با معصیت خویش بر خدا غالب شود یا او را عاجز کند و از عقابش بگریزد، هرگز... وَ مَنْ لاٰ یُجِبْ دٰاعِیَ اللّٰهِ فَلَیْسَ بِمُعْجِزٍ فِی الْأَرْضِ وَ لَیْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیٰاءُ أُولٰئِکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ

ص: ۲۱۷

۱- ۱۴) -بحار الانوار،ج ۸،ص ۵۹.

۲- ۱۵) -همان کتاب،ص ۳۸.

«و اگر دعوت خدا را اجابت نکند،عاجز کنندۀ او در زمین نیست،و جز او دوستانی ندارد،و این گونه کسان در گمراهی آشکار به سر می برند»، (۱) ولی در روز قیامت این آزادی از او سلب شده،و پادشاهی و حکمرانی اختصاص به خدای یگانۀ قهّار دارد،و هیچ کس نمی تواند نسبت به فرمان او تمرد کند و دعوت او را اجابت نکند، يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوٰاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلاٰ تَسْمَعُ إِلاّٰ هَمْساً «در آن روز از دعوت کننده پیروی می کنند و کجی وجود ندارد و صداها در برابر خداوند رحمان فرو می افتد و جز آهسته شنیده نمی شود»، (۲) و در آن جا تکبّر اعراض کنندگان و مکذّبان به ذلت و خواری تبدیل پیدا می کند.

خُشَّعاً أَبْصٰارُهُمْ

«چشمانشان خاشع و فرو افکنده است.» خشوع آن حقارت و پشیمانی است که بازتابی از عمق خواری در نفوس و جانهای ایشان است.

يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدٰاثِ كَأَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ

«بیرون می آیند از گورها همچون ملخهای پراکنده شده.» چون همۀ نسلهای آدمیان یک جا برانگیخته می شوند،شمارۀ آنان بسیار زیاد است،به صورتی که بعضی از آنان بر روی بعضی دیگر سوار می شوند،«پس نیکو حالترین آنان کسی است که جای نهادن دو پایی بیابد،یا برای راحت خود فراخ جایی»، (۳) به گفته امام علی(ع)،و قرآن مردمان را در محشر به گروهی ملخ تشبیه کرده است که پراکنده شده اند،و عددهای هولناکی پیدا کرده اند در مثل حالات بلا،پس در آن روز انبوهی جمعیت بسیار متراکم است،و قرآن در این جا سخنی از ایشان با بیان«خشعا ابصارهم»به میان می آورد که اشاره به بیرون آمدن آنان از گورها دارد،زیرا که بیان آن هدف سیاق از ذکر قیامت است،و پیش می رود و با ما در خصوص کسانی سخن می گوید که اعراض و تکذیب کردند و به

۱- ۱۶) -الأحقاف/۳۲.

۲- ۱۷) -طه/۱۰۸.

۳- ۱۸) -نهج البلاغه،خطبۀ ۱۰۲.

پیروی از هواهای خود پرداختند به جای آن که از خوانندگان به خدای عزّ و جلّ پیروی کنند.

مُهْطِعِینَ إِلَی الدّٰاعِ

«شتابندگان به سوی دعوت کننده.» صاحب مجمع البیان گفته است:هطع راه رفتن سریع با ناراحتی و اکراه و خواری است،و زمخشری گفت:گردنهاشان کشیده به طرف خواننده است یا به او می نگرند و چشم از او برنمی دارند،و راغب گفت:هطع بصره یعنی چشمش را به سویی متوجه کرد،و بعیر مهطع یعنی شتری که گردنش را به یک طرف متوجه کرده است،و آنچه به نظر من می رسد این است که خدا کلمه را از اضافه قطع کرده و،مثلا،نگفته است مهطعین رؤوسهم،تا معنی آن مضمون فراگیری پیدا کند و همۀ جوارح بدن و قلب را در امتداد و جهت خواننده معرفی کند،و این حکایت از عمق اطاعت آنان نسبت به خوانندۀ به خدا دارد.

یَقُولُ الْکٰافِرُونَ هٰذٰا یَوْمٌ عَسِرٌ

«کافران می گویند که این روزی سخت است.» بدان سبب که روز دین(جزا)و حق است،و آنان از دین کناره گرفتند،و به پیروی از هواها و پندارها پرداختند،اما مؤمنانی که به آیات ربانی ایمان آوردند و آنچه را که نیک است تصدیق کردند،و پیرو خوانندۀ به خدا در دنیا شدند،امروز روز خوشبختی ایشان است،و چه سعادت و خوشبختی از این بالاتر که بنده به ملاقات پروردگارش نایل شود،و به وعده ای برسد که مدتهای دراز چشم به راه آن بوده است؟! إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنّٰا الْحُسْنیٰ أُولٰئِکَ عَنْهٰا مُبْعَدُونَ* لاٰ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهٰا وَ هُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خٰالِدُونَ* لاٰ یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَ تَتَلَقّٰاهُمُ الْمَلاٰئِکَةُ هٰذٰا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ «آنان که نیکی ما به ایشان سبقت گرفت، دور شدگان از آن اند*نمی شنوند صدای آن را،و آنان در هر چه خواستار آن باشند جاودانه می مانند*فزع بزرگتر آنان را اندوهگین نمی سازد،و فرشتگان بر ایشان درآیند(و گویند که)این همان روزی است که به شما وعده داده شده بود»، (۱)

ص: ۲۱۹

۱- ۱۹) -الأنبیاء۱۰۱/ و ۱۰۲.

وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ «و آنان از فزع و هراس آن روز در امانند». (۱)

امام علی(ع)در ضمن سخن گفتن از حوادث محشر گفته است:«چون روز قیامت فرا رسد،خداوند تبارک و تعالی آنان را بی سلاح و گنگ و برهنه و بی ریش از گورهاشان بیرون می آورد و در یک بیابان قرار می دهد،روشنی آنان را به راه می اندازد،و تاریکی گرد هم جمعشان می کند،تا آن گاه که به گردنهٔ محشر برسند،و از پیش رفتن بازشان دارند،و در این هنگام است که سخت به نفس زدن می افتند،و عرق ریختن تنهاشان افزایش پیدا می کند،و کارها بر ایشان سخت می شود،و به نالیدن و ضجه کشیدن می افتند و بانگ بلند برمی دارند»،گفت:«و این اولین هول و هراس از اهوال قیامت است»،گفت:«پس جبّار تبارک و تعالی از بالای عرش خود در سایه های فرشتگان به آنان توجه می کند،و فرشته ای از فرشتگان به فرمان او در میان آنان ندا می کند که:ای گروه آفریدگان!خاموش باشید و به منادی جبّار گوش دهید»،گفت:«پس اولین ایشان چنان ندا را می شنوند که آخرین ایشان»،گفت:«پس بانگهاشان فرو می شکند،و چشمانشان فرو می افتد،و بندهای بدنشان به لرزه درمی آید،و قلبهاشان آشفته می شود،و سرهاشان را به طرف ندا کننده بلند می کنند و سخت متوجه او می شوند»،گفت:

«پس در این هنگام کافر می گوید که این روزی سخت است». (۲)

[۹-۱۲]

و تکذیب رسالت امری طبیعی است که همهٔ پیامبران گذشته با آن رو به رو شده بوده اند.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنا

«پیش از ایشان قوم نوح تکذیب کردند و به تکذیب بندهٔ ما پرداختند.» تکذیب نخستین به آیات و رسالت است،و تکذیب دوم به پیامبری او(ع)، و تنها به تکذیب بس نکردند،بلکه در آن کوشیدند که وی را بدنام سازند.

۱- ۲۰) -النمل/۸۹.

۲- ۲۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۷۵.

وَ قٰالُوا مَجْنُونٌ

«و گفتند که(نوح)دیوانه است.» بدان سبب که بر حق اصرار می ورزید،و در دعوت خود،با وجود تکذیب قومش،سخت ایستادگی می کرد،پس او در نظر آنان چنان می نمود که خواستار امری محال و نامعقول است،و چون شجاعت او را در چالش با فرهنگها و آداب و عادات خود مشاهده کردند و خواهان آن نبودند که دعوت او را اجابت کنند،او را دیوانه خواندند تا از این طریق پرده ای میان او و مردمان کشیده شود و آنان را از تأثیرپذیری از وی دور نگاه دارند،و این از طبیعت طاغیان گردنکشان است،و آنان کسانی هستند که امروز اصالت را جانبداری و جهاد در راه خدا را ایجاد ترس و رعب می خوانند،و بر مؤمنان واجب است که نگذارند تبلیغات ضد سبب شکست ایشان شود،چه آنان دنبالۀ خط پیامبرانند،و حق با ایشان است،و بر آنان لازم است که همچون پیامبران آزار در راه دین و خدا را تحمل کنند،و این پیر انبیا نوح(ع)است که در معرض آزار قوم خود قرار گرفت تا مگر او را از راه رسالتش بازگردانند و چنان شد که دیوانه اش خواندند.

وَ ازْدُجِرَ

«و آزرده اش ساختند.» این کلمه خلاصه کنندۀ محنتهایی است که نوح-علیه السلام-در معرض آنها قرار گرفت،و رنج و آزاری که از ایشان دید،و این جمله عطف بر«مجنون» نیست که آن را داخل در تمام گفته ها کند،بلکه ظاهرا عطف بر«فکذّبوا»است، پس آنان از لحاظ روانی به تکذیب او پرداختند و در آن کوشیدند که با زبان و تبلیغات خود نام نیک او را لکه دار سازند،و عملا به آزار او پرداختند.و سیاق از آن روی در ضمن یاد کرد از پیامبران گذشته نخست به نوح پرداخت که او به سبب اعراض مردم از رسالتش از همه بیشتر گرفتاری و ابتلا پیدا کرد،و مدت نهصد و پنجاه سال پیوسته قوم خویش را به حق می خواند و آنان از او اعراض می کردند.

فَدَعٰا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ

پس دست دعا به پروردگار خویش بلند کرد و گفت که من شکست خورده ام پس یاریم کن.» این دلالت بر معنی پیشین موجود در کلمۀ«ازدجر»دارد،چه اگر دعا

نمی کرد،از زجر ایشان به صورت روانی آسیب می دید،یا قربانی آن می شد،به همان گونه که دلیل بر آن است که نوح-علیه السلام-به حد نومیدی از ایمان آوردن قوم خویش رسیده بود.و رازی گفته است:رسول به چنین دعایی،تا آن زمان که احتمال ایمانی از قوم خود می داشت،نپرداخت،و پروردگارش دعای او را مستجاب کرد،و آسمان را به حال فرو ریختن آب بر سر ایشان واداشت،و چشمه های زمین را به فوران برانگیخت،و از این راه پیامبرش پیروز شد و کافران به هلاکت رسیدند.

با نظری کلی و دقیق به داستانی که قرآن آن را در سه فصل عرضه داشته است،در فصل اول از رنجهایی یاد می کند که نوح از قوم خود دید و چشید،و در فصل دوم سخن از دعایی است که خلاصهٔ ایستار او را نسبت به ایشان به ما عرضه می کند،و فصل سوم اختصاص به عذاب خدا دارد که بر آن گروه کافران نازل شد، به این حقیقت مهم توجه پیدا می کنیم که دعای مؤمنان برای رسیدن به پیروزی به اجابت نمی رسد مگر در آن زمان که در راه خدا به حرکت و فعالیت برخاسته باشند،و تمام تواناییهای ممکن معنوی و مادّی خویش را برای رسیدن به پیروزی به کار گرفته باشند.

خدا بر آن قادر بود که در اولین لحظهٔ تکذیب قوم نوح به رسالت وی به یاری او برخیزد،ولی نوح را نسلی پس از نسل دیگر به حال خود واگذاشت(۹۵۰ سال)تا مردمان را دعوت کند و رنگهای گوناگون آزار و ابتلا را متحمل شود،پس به او وعدهٔ نصر و پیروزی می داد و رسیدن آن تأخیر پیدا می کرد،و این همه برای آن بود که حجت بر مردمان تمام شود.

در سورهٔ نوح توجه مفصل به دعای نوح(ع)عمق آزار و رنجی را که او تحمل کرده بود،برای ما آشکار می سازد،و بسیاری از اندیشه های گذشته را در روشنی قرار می دهد،ولی در این جا به اختصار می پردازد و به آنچه در جاهای دیگر قرآن در این خصوص آمده اعتماد می کند و می گوید:

فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ* وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً

«پس گشودیم درهای آسمان را با آبی فرو ریزنده*و شکافتیم زمین را با چشمه ها.»

امام صادق(ع)گفت:«چون خـدا ارادهٔ آن کرد که قوم نوح را هلاک کنـد (و پس از گرفتاری دراز،گفت:)پس همسـر نوح در آن هنگام که آب ناگهان از زمین جوشـید فریاد کشید و نوح به کنار تنّور(محل جوشیدن آب)آمد و بر آن گلی نهاد و آن را مهر کرد تـا همـهٔ جانوران در کشتی جمع شدنـد،و آن گاه به خانه بازگشت و مهر از سر تنور برگرفت، ۱۴/ و گـل را از روی آن برداشت،و خورشـید گرفت، و آب از آسـمان آغاز به فرو ریختن کرد،و زمین شـکافت و از آن چشمه ها بیرون زد»، (۱) و تاریخ حکـایت از آن می کنـد که روزی سـطح زمین را آب فرا گرفت،و محققـان در این بـاره به وجود آثار جانوران دریایی صدفها و سـنگواره های ماهیان موجود در هر جا حتی بر سر کوه ها استناد می کنند،ولی تحلیل تاریخی با آنچه در قرآن آمده است اختلاـف دارد،چه آن تحلیل مادّی محض است،و علی رغم عـدم مطابقت کامل آن به اعتقاد ما که در آن قضـیه صورت علمی مجرد از هر موعظه و عبرت پیـدا می کند،صاحبان نظریه در این زمینه،مثلا،طوفان را به آن توجیه می کنند که بر حسب تصادف پیـدا شـده،و پیـدایش آن بر اثر بادهای سـردی بوده است که سـبب پیـدا شـدن کوه هایی عظیم از یـخ شـده،و سـپس انفجاری در خورشـید سبب بالا رفتن درجهٔ حرارت و آب شدن برفها و کوه های یخی در زمین و به راه افتادن سیلهای عظیم و زیر آب رفتن سطح زمین بوده است.و قرآن می گوید:هرگز چنین نبوده...

تصـادف در آن دخلی نداشـته،بلکه به تقـدیر حکیمانـهٔ الاـهی بوده که ما آثار را بر این نمود جهانی خارق العاده مشاهـده می کنیم که خـدا نوح را از آن آگاه کرد،و در آن حتی یک مؤمن در آب غرق نشد،و یک کافر نجات پیدا نکرد،پس آیا این را می شود گفت که تصادف بوده است؟! فَالْتَقَى الْمٰاءُ «پس آبها به هم رسـیدند.» یعنی آب فروریزهٔ از آسـمان و آب جوشندهٔ از زمین.

عَلىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ

«بنا بر آنچه مقدّر شده بود.»

۱- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۷۸.

اشاره ای به امر و فرمان خدا در این گفتهٔ خداوند متعال می بینیم: حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا وَ فٰارَ التَّنُّورُ «آن زمان که فرمان ما رسید و تنور جوشید و فوران کرد»، (۱) و امر خدا در همهٔ جزئیات آن حکیمانه بود،و از لحاظ زمان آغاز و انجام آن اندازه گیری شده و مقدر بود،و همچنین از لحاظ عوامل و روش اجرای آن،پس اگر مثلا-از زمان محدود خود تجاوز می کرد،نوح و کسانی را که با او بودند،به جهت عدم آمادگی،غرق می کرد،و اگر امر خدا به پایان یافتن آن تأخیر پیدا می کرد،شاید ۱۴/ زمین شایستگی برای ادامهٔ حیات را بر سطح خود از دست می داد.

[۱۳-۱۶]

وَ حَمَلْنٰاهُ عَلیٰ ذٰاتِ أَلْوٰاحٍ وَ دُسُرٍ «و حمل کردیم او را بر چیزی که دارای لوحها و میخها بود.» آن همان کشتی نوح است که از الوارهای چوبی بریده شدهٔ از تنه های درختان فراهم آمده بود،و آنها را با وسایلی به یکدیگر محکم بسته بودند،خواه این وسایل(دسر)به معنی میخها بوده باشد یا ریسمانها یا چیزی دیگر،و چون قرآن به مواد اولیه ای اشاره می کند که کشتی از آنها ساخته شده بود،خود این تأکیدی بر آن است که طوفان نوح امری تصادفی نبوده بلکه مقدر شدهٔ با تدبیر حکیمانهٔ خداوند متعال بوده است،و گر نه چگونه امکان دارد که سوار شدگان بر چنین کشتی بتوانند از طوفان هولناکی با امواج همچون کوه ها نجات پیدا کنند؟! قرآن دربارهٔ این حقیقت بار دیگر تأکید می کند،و آن در هنگامی است که به بیان این مطلب می پردازد که جریان کشتی در خشم طوفان و در نتیجه نجات یافتن سوار شدگان بر آن با رعایت و نظر مستقیم خدا و در سایهٔ رحمت او بوده است.

تَجْرِی بِأَعْیُنِنٰا جَزٰاءً لِمَنْ کٰانَ کُفِرَ

«روان می شد در برابر چشمان ما تا پاداشی برای آن کس باشد که در معرض کفر قرار گرفته بود.» چشم خدا به معنی لطف و رحمت و رعایت او نسبت به پیامبرش(ع)بود که او و کسانی را که با وی بودند،به پاداش رنجی که دیده بود و ایمانی که

۱- ۲۳) -هود ۳۹/.

همراهـانش داشـتند،از غرق شـدن نجـات داد،چه او مـدت درازی در میان قوم خود زیست و با الحاح و اصـرار،علی رغم کافر بودن ایشان به دعوتش و آزاری که به او می رسانیدنـد،به خـدا دعوت کرد،و نجات او تصادفی نبود،و جنبهٔ نژادی نداشـتن،و تنها به خاطر سوار شـدن بر کشتی هم نبود،بلکه نتیجه ای از عمل و کوشـش او بود، چه پروردگار ما تأکید کرده که آن جزا و پاداش بوده است که آن کافران به او کفر می ورزیدند،و این رأیی در تفسیر است،و آراء دیگری در این خصوص وجود دارد که از هماهنگ بودن با سیاق برخوردار نیست.

هنگـامی که خـدا آن کافران را هلاک کرد و مؤمنان را نجات داد، داسـتانهای ایشان برجای مانـد-و شایـد کشتی ساخته شـدهٔ نوح نیز-تـا همچون نشـانه ای برای راهنمایی ما به حق بوده باشـد،ولی البته برای کسـی که قلب پاک داشـته باشـد یا گوش فرا دهد و گواه باشد.

وَ لَقَدْ تَرَكْنٰاهٰا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

«و آن را همچون آیت و نشانه ای برجای گذاشتیم،پس آیا به یاد آورنده و پند گیرنده ای وجود دارد؟» /۱۴ این واقعیتی است کـه برای گروهی تلـخ،و برای گروه دیگری در وقـت خـود نعمـت اسـت،ولی نقش آن بـه همیـن حدّ پایـان نمی پـذیرد،بلکه همچون پند و پند دهنده ای برای آیندگان باقی می ماند،و به همین جهت خدا آن را در کتابش ثبت می کند تا بشـریت آن را فراموش نکند،و از فایدهٔ آن محروم نماند،و این که انسان از دیدن سـرنوشت دیگران پند گیرد،بهتر از آن است که خودش در معرض آزمایش قرار گیرد و وسـیله ای برای عبرت گرفتن دیگران شود،و در خبر آمده است که:«خوشبخت آن کس است که از تجارب دیگران پنـد گیرد»،و از همین جا می توان دریافت که قرآن چه انـدازه برای بشـریت از این لحاظ سودمنـد است که تاریـخ و تجربه های آن را در سالهای دراز آزمایش آن حفظ کرده است،و اگر آن نبود همـهٔ اینها از میان می رفت و هیچ پند و عبرتی بهرهٔ کسـی نمی شد،و اگر جز این بود چیزی که مردمان از آن کسب حکمت کنند در دسترس قرار نداشت،و هدایت کنندهٔ راهی دیده نمی شد،چنان که در تواریخ گذشتگان که مشتمل بر

چیزی جز بیان ظواهر نیست این حقیقت به خوبی مشهود است و جز این ظواهر آنچه نسلها می توانند از آن بهره مند شوند در معرض فراموشی قرار گرفته است.به حق باید گفت که این روشی مایهٔ تمایز رسالت در بیان قصه های گذشتگان است،و آنها را به صورت حقایقی درمی آورد که در زندگی ما وجود دارد،و این از راه توجه به بیان کردن عبرتهای دایمی آن حوادث است و توجه داشتن به خطوط مشترک میان ما و گذشتگان.

بدین گونه پروردگار ما سبحانه و تعالی در آیاتی از سوره های دیگر به گوشه هایی از قصهٔ نوح پرداخته و گفته است: قِيلَ يا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنّا وَ بَرَكاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ* تِلْكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْكَ ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ «گفته شد که:ای نوح!از کشتی فرود آی با درودی از ما و برکاتی بر تو و بر امتهایی که با تو همراه اند،و امتهایی که آنان را بهره مند خواهیم ساخت و سپس عذابی دردناک از ما به ایشان خواهد رسید*این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم و تو و قومت پیش از این خبری از آن نداشتید،پس بردبار باش و بدان که عاقبت نیکو مخصوص پرهیزگاران است». (1) آیا ملاحظه می کنید که چگونه حادثه ای مندرج در تاریخ با حادثه ای جاری و تجسم یافتهٔ در مبارزهٔ مستمر میان متقیان و دیگران به یکدیگر پیوستگی پیدا کرده و خدا به پرهیزگاران از طریق آن وعدهٔ عاقبت نیکو داده است؟و این از آشکارترین عبرتها در داستان نوح(ع)است، ولی خود کشتی نیز آیتی دیگر به شمار می رود،و بدان سبب که وسیلهٔ محفوظ ماندن نوع بشر از انقراض شد،از آیاتی که در قصه تجلی پیدا کرده،یکی آیت عذاب هولناک الاهی است که آیهٔ بعدی به منظور اصلاح روحیهٔ بشری متکی بر پندارها و آرزومندیها آمده است،چه بعضی،با تکیه کردن به هر تصوری نادرست،بعید می دانند که خدا با رحمت و رأفتی که دارد،و مردم را برای رحمت کردن به ایشان آفریده

1- (24) -هود48/ و 49.

است،اصلا به عذاب دادن ایشان اقدام کند، ۱۴/ و گروهی همین تصور نادرست را وسیلهٔ آن قرار می دهند که،به خیال خود،با تکیه کردن بر رحمت الاهی بی پروا به ارتکاب هر گناه بپردازند،هرگز چنین نیست،و خداوند متعال می گوید:

فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ

«پس عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟» آری،غضب الاهی برای کسانی که مشمول آن می شوند،عذاب است،و در عین حال تهدید و هشداری برای آیندگان است،پس نباید بر آرزوهای خود متکی باشند،بلکه باید در تاریخ به تفکر بپردازند،و به نشانه های پند دهنده و بیم دهندهٔ آن توجه کنند و از آن پند گیرند،و از استفهام وارد شدهٔ در آیه بزرگی مطلب دستگیر ما می شود،و هدف آن برانگیختن عقل است به پند پذیرفتن از حوادث گذشتگان،چه استفهام و پرسش شخص را به تفکر و تدبّر برمی انگیزد.

[۱۷]

این آیه و آیهٔ عذاب،و آنچه داستان نوح و قومش مشتمل بر بیم دادن و انذار است،با قرآن در هدفی واحد تلاقی پیدا می کند،و آن به یاد آوردن و به یاد سپردن و پند گرفتن است،و همین عالیترین هدف قرآن است،و همهٔ آیه ها و سوره ها و مفردات قرآن ما را به آن هدایت می کند،ولی آیا قرآن چگونه به این هدف تحقق می بخشد؟و چگونه به ژرفای ضمیر انسان و خرد او نفوذ می کند،و پرده های هوی و غفلت و نادانی را که سبب پلیدی فطرت او شده است و عقل را از رسیدن به حق بازمی دارد،می درد؟ناگزیر باید این کار آسان و میسّر و خالی از دشواری و عسرت باشد،به این دلایل:

اولا:بدان سبب که کلام آفریدگار بسیار دانا و توانا به آفریدهٔ ناتوان و نادان او است که هیچ گونه نسبتی میان علم و منطق آنان با یکدیگر قابل تصوّر نیست.

ثانیا:زیرا که از حقایق بزرگی در زندگی و فوق زندگی با انسان سخن می گوید که بعضی از آنها را احساس می کند و می بیند،و بعضی دیگر از او پنهان است.

ثالثا:برای آن که خدا چنان خواسته است که این کتاب کوچک از لحاظ

اندازه و حجم و بزرگ از حیث محتوا،بیان کنندهٔ همهٔ چیزهایی باشد که برای زمان حاضر و آیندهٔ انسان یعنی دنیا و آخرت او حایز اهمیت است،و برای او برنامه های زندگی را در ابعاد مختلف آن ترسیم می کند،در شؤون شخصی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و علمی و فرهنگی...و خدا با بیان کردن قرآن به زبان /۱۴ عربی آشکار،خواندن و فهمیدن آن را آسان و میسّر ساخته،و آن را با برترین روشهای بلاغتی و نفسی و عقلی ساخته و فرو فرستاده است و در نتیجه به صورت حکمتی رسا و بالغ درآمده است،و داستانهای قرآن که شمارهٔ آنها تقریبا به ۴۰٪همهٔ آیات می رسد از آشکارترین نشانه های برنامهٔ او در آسان کردن تذکره و یادآوری از طریق قرآن است،و به همین سبب آیهٔ: وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ در این سوره مستقیما پس از هر داستان تکرار شده است و آن داستانهایی واقعی و با تفصیل آنها است که قرآن به ما عرضه می دارد.

بنا بر این هیچ نقص و ابهامی در کتاب پروردگار ما سبحانه و تعالی وجود ندارد،و به انسان تکلیفی بیش از توانایی او تحمیل نمی شود،بلکه آسان است،و اگر برای بعضی از مؤمنان در این خصوص نوعی پیچیدگی به نظر می رسد،علت آن در خود ایشان است و این که قلبهاشان آکندهٔ از فرهنگهای خارجی و اسطوره های ابتدایی و اندیشه های جاهلیت و تعلیمات اسرائیلی دزدانه وارد شدهٔ در اسلام و در کتابهای آن است،و نیز در عقده های متراکم شدهٔ بر اثر عقبماندگی،و بنا بر این اگر بشریت به آن تذکر پیدا نکند حجتی برای آن وجود ندارد.

وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ

«و قرآن را برای به یاد آوردن و به یاد سپردن آماده و میسر کردیم،پس آیا یادآور و پنده گیرنده ای وجود دارد؟» خوشبخت کسی است که قرآن را تصدیق کند و از آن به تذکر برسد و از عذاب اجتناب ورزد.

[۱۸-۲۰]

خدا برای بشر مثلی از واقعیت مکذبان و عاقبت ایشان به میانجیگری قوم نوح(ع)زده است،ولی آنچه بیان آن حایز اهمیّت است این که

سرنوشت آن کسان که از تجربه های اقوام گذشته نفعی نبردند،بر حذر داشتن از تکذیب قرآن است و نافرمانی نسبت به رسول.

خداوند داستانهای قوم نوح را همچون آیتی برای آیندگان باقی گذاشته است،و کسانی که بعد از ایشان آمدند می توانستند با عبرت گرفتن از سرنوشت آنان،از خشم خدا پرهیز کنند،ولی آنان تکذیب کردند و عذاب خدا بر ایشان نازل شد.

كَذَّبَتْ عٰادٌ فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ

«قوم عاد تکذیب کردند،پس چگونه بود عذاب و بیم دادنهای من؟» و عاد آن قومند که هود پیامبر(ع)به سوی ایشان به رسالت فرستاده شد،و چون او را تکذیب کردند،خدا آن قوم را به توسط باد هلاک کرد، /۱۴ و این بیم دهندۀ دیگری است که ما را به تصدیق رسالت برمی انگیزد.

إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً

«و ما باد بسیار سردی را بر ایشان روانه کردیم.» بادی که بانگی هولناک داشت،به گفتۀ علیّ بن ابراهیم، (۱) و اصل آن صریر است،و از ابو بصیر روایت شده است که گفت:ابو جعفر(ع)گفت:«چون خدای عزّ ذکره بخواهد که قومی را به گونه ای از عذاب معذب دارد،به فرشتۀ موکل بر آن فرمان می دهد تا آن نوع بادی را که مورد نظر او است و می خواهد با آن عذابشان کند،بر ایشان و زان کند،و گفت:پس به آن فرشته فرمان می دهد تا باد را چنان به هیجان درآورد که شیر خشمگین چنان می شود،گفت:و هر بادی از آن بادها را نامی است»، (۲) و آنچه اثر باد را ژرفتر می کند،روانه شدن آن در روزی است که خدا رحمت را از آن برداشته است.

فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ

«در روزی شوم و به صورتی پیوسته.»

ص: ۲۲۹

۱- ۲۵) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۴۰۱.

۲- ۲۶) -همان کتاب،ص ۱۸۱.

که در دنیا با هشت روز شوم آغاز شد،ولی تا آخرت امتداد پیدا می کند که عذاب مقیم و دایمی است،و خدا باد را برای برکندن آنان از روی زمین فرستاد، بدان سبب که نسبت به حق تکبر ورزیده بودند،و به چالش هود و پروردگار او پرداختند،و آیات خدا را منکر شدند،و چنان می پنداشتند که باقی خواهند ماند و هیچ کس بر ایشان پیروز نخواهد شد،و خدای تعالی گفته است: فَأَمّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ* فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيّامٍ نَحِساتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزى وَ هُمْ لا يُنْصَرُونَ «و اما عاد در زمین به استکبار و خود بزرگبینی بدون حق پرداختند و گفتند که چه کس از ما نیرومندتر است،آیا نمی دانستند که خدایی که ایشان را آفریده از آنان قویتر است و با وجود این منکر آیات او می شدند*پس باد صرصر را در ایام شوم به سوی ایشان روانه کردیم تا عذاب خوار کننده را در دنیا به آنان بچشانند،و عذاب آخرت خوار کننده تر است و کسی به یاری آنان برنخواهد خاست»، (۱) و این نصّ قرآنی به دو اندیشهٔ یاد شدهٔ پیش از این اشاره می کند،و با پیوستن آن با این گفتهٔ خدای تعالی: سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيّامٍ حُسُوماً «آن باد را هفت شب و هشت روز مأمور و مسخّر وزیدن پیوستهٔ بر ایشان ساخت»، (۲) متوجه می شویم که «مستمر»صفت برای کلمهٔ«نحس»است نه برای روز،بدان سبب که روز می گذرد /۱۴ و روز دیگری به جای آن می آید،در صورتی که نحس همچون عامل مشترک مداومی بر جای می ماند.

امّا این که گفته اند نحس اختصاص به بعضی از روزها دارد،همچون روز چهارشنبه یا روز سیزدهم از هر ماه،بعید به نظر می رسد،زیرا که قدرها وابستهٔ به روزها نیست،بلکه انسان به صورت فردی یا اجتماعی عمل می کند،پس روزی که

ص: ۲۳۰

۱- ۲۷) -فصّلت۱۵/ و ۱۶.

۲- ۲۸) -الحاقّه/۷.

در آن به فرمانبرداری از خدا برمی خیزد و کار خوب می کند،روز خیر و برکت است، خواه در دنیا باشد که در آن احساس لذت وابستهٔ به فارغ بودن ذمّه و گزاردن تکالیف واجب است و جلب توفیق،یا در آخرت که درجهٔ رضایت و درجهٔ بهشت او بالا می رود،و بنا بر این روزی که در آن رحمت خدا فرود می آید مبارک است و سعید،همچون آن روز که مائدهٔ آسمانی بر بنی اسراییل و حواریان عیسی علیه السلام نازل شد،و همچون شبی که در آن قرآن بر پیامبر(ص)نازل شد،بهتر از هزار ماه است،و در مقابل آن روز معصیت و نافرمانی روزی شوم است که توفیق را از صاحب آن سلب می کند و او را در معرض خشم پروردگارش در دنیا و آخرت قرار می دهد.مگر پی کردن یک شتر مایهٔ هلاک همهٔ یک امت نشد؟ سوید بن غفله گفت:بر او(یعنی امام علی(ع))داخل شدم و در مقابل او سفره ای گسترده و بر آن نان گندم و ظرفی محتوی شیر با یک ملعقه دیدم و گفتم:

یا امیر المؤمنین!روز عید و این گونه خوراک؟!پس گفت:«این عید کسی است که آمرزیده شده باشد»، (۱) و نیز از او است:«این عید کسی است که خدا روزه اش را پذیرفته و نماز وی را سپاس گفته،و هر روز که در آن خدا را نافرمانی نکنند روز عید است». (۲)

آیات در پی یکدیگر از عاقبت مکذّبان قوم هود(ع)با ما سخن می گویند تا گزیده های هولناکی از عذاب را در برابر ما قرار دهند،و کاری که باد بر سر آنان آورد چندان شدید بود که آدمی از روی زمین برمی کند،به همان گونه که تنه های درختان سالدار و خشکیده را از ریشه برمی کند و بر روی زمین می افکند! تَنْزِعُ النّاسَ «برمی کند مردمان را.» /۱۴ کلمهٔ«تنزع»آشکارا دلیل بر آن است که چه اندازه به زندگی چسبیده بودند و به اسباب ظاهری نیرو و بقا دلبستگی داشتند،در صورتی که در اندرون

۱- ۲۹) -بحار الانوار،جلد،ص ۷۳.

۲- ۳۰) -نهج البلاغه،کلمات قصار شمارهٔ ۴۲۸.

ایشان ضعف و فروریختگی همچون دیگر نظامهای طاغوتی حکومت داشت که خدا آن را به خانهٔ عنکبوت تشبیه کرده است در صورتی که ظاهر آن حکایت می کند،و این ضعف و ناتوانی نتیجهٔ پیروی آنان از باطل بود و مخالفت ایشان با سنّتهای زندگی،چه اسباب حقیقی نیرو در پیروی از حق و تسلیم شدن به خدا نهفته است، در صورتی که قوم عاد بر خود اعتماد داشتند،چنان که از آن در آیه های ۱۵-۱۶ از سورهٔ فصّلت سخن گفتیم.

خدای تعالی می گوید: مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ «مثل کسانی که دوستان و سرورانی برای خود جز خدا انتخاب کردند،همچون مثل عنکبوت است که برای خود خانه ای انتخاب کرد که سست ترین خانه ها است،کاش این را می دانستند»، (۱) و در این جا آنان را به چیزی دیگر تشبیه می کند و می گوید عزّ من قایل:

کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ

«چنان که گویی درختان خرمای برکندهٔ از زمین اند.» که با مرور زمان و تأثیر عوامل مخرّب مغزشان خالی و پوک شده،و رگها بریده،و چنان است که برای کنده شدن و بر زمین افتادن و خرد شدن جز به نیروی اندکی که بر آنها وارد شود نیازی ندارند،و خدا آنان را به نخلی تشبیه کرده است که از ریشه کنده شده باشد(و خداوند متعال می خواسته است بگوید که آنان به نخل همراه با ریشه های در درون خاک فروریخته آن شباهت دارند که از خاک کنده شده و بیرون آمده و هیچ اثری از آنها بر جای نمانده است)، (۲) فَتَرَی الْقَوْمَ فِیها صَرْعی کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَةٍ «پس آن قوم را در آن می بینی که بی هوش افتاده اند و تو گویی تنه هایی از درختان خرمایی فرو افتاده اند»، (۳) و در این جا و آن جا

۱- (۳۱) -العنکبوت/۴۱.

۲- (۳۲) -مفردات الراغب،ص ۴۰۹.

۳- (۳۳) -الحاقّه/۷.

پراکنده شده اند.

[۲۱-۲۲]

و با همهٔ بلاغت و اسلوب ادبی رفیع این آیات کریمه،برای آن نیامده است که تنها اعجاز بلاغی و ادبی آنها بر مردمان آشکار شود،بلکه برای پند دادن به بشریت /۱۴ و بیم دادن مردمان آمده است.

فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ

«پس عذاب من و ترساندنم چگونه بوده است؟» آیا این را آسان می بینی که انسان ضعیفی که خدایش او را بر اساس رحمت آفریده است گرفتار خشم و غضب خدای قوی و عزیز شود؟!پس چه بهتر که در جای جای آیات گذشته به تفکر بپردازیم،و چون به آثار و قصه های گذشتگان برخورد کردیم،پیش از گرفتار خفت و ذلت شدن از آنها پند بگیریم،و این آیات برای آن آمده است که ما را به تذکره و یادآوری برانگیزد و فهم آیات قرآن را برای ما میسر سازد.

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

«و ما آیات قرآن را برای به یاد آوردن آماده و میسر ساختیم،پس آیا یادآوری وجود دارد؟» ما جهنم را به چشمان خود نمی بینیم،بدان جهت که غیب است و حجابی مانع علم پیدا کردن ما به آن است،ولی می توانیم با قلوب خودمان و به میانجیگری بصیرتهای قرآن حکیم به آن نظر افکنیم،تا عذاب خدا که به اقوام پیشین رسیده است،ما را متوجه عذاب سخت خدا در آخرت سازد و از تکذیب حق باز دارد...

پس آیا این بهتر است،یا آن که ما خود چنان شویم که عبرتی برای کسانی پس از خودمان باشیم؟حجّت بلیغ و رسا است،و راهها آشکار،و نشانه های راه واضح،و آیات میسّر و در دسترس،و قرار به دست خودمان است،و با آن می توانیم راه خود را ترسیم کنیم و سرنوشت آیندهٔ خویش را طرح ریزیم،به توفیق خداوند متعال.

[سوره القمر (۵۴): آیات ۲۳ تا ۴۰]

اشاره

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳) فَقالُوا أَ بَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنّا إِذاً لَفِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (۲۴) أَ أُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُوَ كَذّابٌ أَشِرٌ (۲۵) سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذّابُ الْأَشِرُ (۲۶) إِنّا مُرْسِلُوا النّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِرْ (۲۷) وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْماءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۸) فَنادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعاطى فَعَقَرَ (۲۹) فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۳۰) إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً واحِدَةً فَكانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ (۳۱) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۳۲) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (۳۳) إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ حاصِباً إِلاّ آلَ لُوطٍ نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴) نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنا كَذلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ (۳۶) وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ (۳۷) وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ (۳۹) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۴۰)

معنای واژه ها

۲۵ أشر:یعنی خودخواه و متکبر،که می خواهد برتری و بزرگی خود را به دیگران نمایش دهد.

۲۸ محتضر:که صاحبش آنها را حاضر می کند،و یکی از آنها در روز دیگر حق حضور در آبشخور را نخواهد داشت.

۳۱ کهشیم المحتظر:خرده ریزه های ریخته شده یا بریده شدهٔ از آن است که صاحب گوسفندان آنها را جمع

می کنـد و گرداگرد محوطه ای می ریزد و از آن حظیره ای فراهم می آورد که جای خوابیـدن شب آنها می شود و از سـرمای باد آنها را محفوظ می دارد،و معنی آن است که:

آنـان رفتنـد و هلاک شدنـد و به صورت خشـکیده های از هم پاشـیدهٔ درخت درآمدنـد،و به قولی معنی آن است که:همچون خاکی شدند که از دیوار فرو می ریزد و باد آن خاکها را جمع می کند و به صورتی حظیره ای گرد درمی آورد.

۳۴ حاصبا:بادی که آنها را با ریگ و سنگ تیرباران می کند،و حصبه یعنی سنگ بر او پراند.

۳۶ فتماروا:یعنی با بیم دادن از طریق جـدال باطل به مدافعهٔ از خود پرداختند،و به قولی معنی این است که در آن شک کردند و آن را تصـدیق نکردنـد و گفتنـد:چگونه ما را هلاک می کند در صورتی که او خود یکی از ما است؟! ۳۷ راودوه:مراوده به معنی رفت و آمـد داشـتن است،پس مهمانانی نزد لوط(ع)آمدند،و قوم او خواسـتار آن شدند که با آنان لواط کنند،و به همین سبب به آمد و شد با او پرداختند.

فطمسنا أعینهم:یعنی چشـمانشان را محـو کردیم و جـای آن را صـاف همچون جاهـای دیگر صورت سـاختیم و کور شدنـد و صورت زشتی پیدا کردند.

۳۸ بکره:بکره اول صبح و پگاه است.

ص :۲۳۵

آیا یاد آورنده ای هست؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این سوره و سوره ای پس از آن اسلوب تازه ای مشاهده می شود:و آن این که یکی آیه چند بار در یک سوره تکرار پیدا می کند،چنان که در سورهٔ الرحمن آیهٔ کریمهٔ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ و در این سوره گفتهٔ خدای تعالی: وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ چندین بار تکرار می شود،و قرآن حکیم این پرسش را با صدای بلند در افق زمان و مکان و در قلب هر انسان به گردش می اندازد که:آیا در آن جا کسی هست که به وسیلهٔ قرآن میسّر کنندهٔ ذکر به یاد داستانهای گذشتگان افتد و عبرت گیرد؟؟ انسان از جانب خود،علم به عاقبت امور و سنّتهای زندگی فردی و اجتماعی پیرامون خویش را جز از دو راه به دست نمی آورد:

۱-تجربه ها و آزموده های دیگران.با دانستن این که انسان بار دیگر به زندگی پس از مرگ باز نمی گردد /۱۴ تا در اولی تجربه کند و در دومی از آن پند گیرد.

۲-وحی الاهی.

گاه قرآن سنتهای الاهی را در آفریدگان به صورت مستقیم برای ما کشف می کند،و گاه آن را از راه عبرت گرفتن از قصه های گذشتگان در اختیار ما قرار می دهد،پس بدین گونه دو روش را با هم جمع می کند و بر هر کس که بخواهد متذکّر شود(و ضمیر و عقل او تنبیه پیدا کند)لازم است که به قرآن مراجعه کند،و آن را مکمل و راهنمای فطرت و عقل خود قرار دهد،پس اگر از آن سودی عاید وی نشود،هیچ چیز دیگر برای او سودمند نخواهد بود.

ص :۲۳۶

شرح آیات:

[۲۳]

قصهٔ ثمود(قوم صالح(ع))از بیم دادنهایی است که برای ما عاقبت تکذیب حق را آشکار می سازد،ولی پروردگار ما نگفته است که آنان حق را تکذیب کردند،بلکه گفته است که آیات و بیم دادنهای او را تکذیب کردند،تا از این راه عمق گمراهی و انحراف موجود در جانهای ایشان را برای ما مکشوف سازد، پس انسان یک بار به تکذیب آن با موجود بودن آیات راهنمای به آن می پردازد،و بار دیگر از آن روی تکذیب می کند که به گمان خود آیت و نشانه ای را که دلیل و راهنما برای رسیدن آن باشد نیافته است.قوم صالح را پیامبرشان به سوی خدا دعوت کرد،و آنان را از تکذیب خدا بر حذر داشت،و بیش از یک آیت بیم دهندهٔ را برای ایشان آشکار ساخت،ولی آنان بر باطل خود اصرار ورزیدند و هر چیز را تکذیب کردند و دروغ شمردند.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ

«قوم ثمود بیم دهندگان را تکذیب کردند.» بعضی از مفسّران گفته اند که آن بیم دادنهای مستقیم به عذاب است که در روز اول سبب آن بود که چهره هاشان زرد رنگ شود،در روز دوم سرخرنگ،و در روز سوم سیاهرنگ...ولی آنچه از سیاق آشکار می شود،این است که بیم دهنده هر چیز است که انسان را از خدا برخوردار و او را از غضب و عذاب او بترساند،و قوم ثمود و رسول و رسالت خدا و آیات عذاب او و شتر را که همه از بیم دهنده های خدا بود تکذیب کردند.

[۲۴]

هنگامی که انسان به آن نیاز دارد که ایستارها و تصرّفات خود را به هر صورت که باشد توجیه کند و آنها را پسندیده و خوب جلوه گر سازد،گاه پس از رفض و انکار حق به افکار و گمراهیهای جاهلیت پناه می برد که متناقض با ساده ترین معیارهای ۱۴/ منطقی در نزد بشر است.آنان در این می کوشیدند که رسالت و و رهبری رسول(ص)را از طریق مصلحت و واقع مادی منحرف خود ارزیابی کنند،و چون نتوانستند آنها را با یکدیگر سازگار کنند،گفتند که آنها حق نیست.آنها

رسالتی را می خواستند که با هواها و توجیه های آنان سازگار باشد،و در صورتی که پیامبرشان حق و مسئولیت را برای ایشان به رسالت آورده بود،آنان خواستار رسولی بودند که در رهبری و مظهر آن همچون ایشان باشد،ولی او را پیشوا و رهبر خیر و صلاح یافتند.

فَقٰالُوا

«پس گفتند.» چنان می نماید که گویندگان همان گروه مستکبران بودند که رهبری صالح(ع)با مصالح ایشان سازگار نبود،و به همین جهت در آن کوشیدند که به محاربهٔ با او بپردازند،و دلیل بر این امر است گفتهٔ خدای تعالی: قٰالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صٰالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ «مستکبران از قوم وی به مستضعفانی از قوم خود که ایمان آورده بودند گفتند که:آیا می دانید که صالح فرستادهٔ پروردگار خویش است؟»، (۱) و هدف آنان به شک انداختن مستضعفان دربارهٔ مشروع و درست بودن رهبری او بود،و از این راه هم قصد رسیدن به همان هدف را داشتند،و چون راهی برای رو به رو شدن با خود رسالت در اختیار نداشتند،در آن تلاش می کردند که شخصیت رسول را تضعیف کنند و به همین سبب گفتند که او فرستادهٔ از جانب خدا نیست،چه خدا بشری را به رسالت نمی فرستد و بنا بر این پیروی از او واجب نیست،و این اندیشه تا حدی به گفتهٔ بعضی از معاصران پیامبر بزرگوار ما(ص)دربارهٔ او است که می گفتند:او عبقری و نابغه است و بس تا ثابت کنند که اطاعت از او ضرورت ندارد،و قوم صالح این مطلب را اضافه کردند که او مثل ما و برخاستهٔ از محیط زندگی ما است و هیچ چیز او را از ما متمایز نمی سازد که ما را به پیروی از او دعوت کند،و دیگر این که او مال و اعوان و انصاری ندارد و از عوامل نیرویی که ما را به طاعت و فرمانبرداری از او بخواند عاری است،و ممکن است معنی کلمهٔ«واحدا»در آیه آن باشد که او نظامی سیاسی آورده است که بنا بر آن دعوت به رهبری یگانه و کنار گذاشتن نظام

۱- (۳۴) -الأعراف/۷۵.

قبیله ای و عشایری می کند که حاکی از متعدد بودن رهبریها است،و مجال را برای هر مترف و مستکبری فراهم می آورد تا به شهوت ریاست بیفتد،و این سازگار و هماهنگ با هواهای ایشان نبود،به همان گونه که کفّار قریش می گفتند: أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عُجٰابٌ آیا خدایان را به صورت خدای یگانه ای درآورده است،که این چیزی مایۀ شگفتی است». (۱)

أَ بَشَراً مِنّٰا وٰاحِداً نَتَّبِعُهُ

آیا باید از یکی از خودمان اطاعت و پیروی کنیم؟» ۱۴/ پیروی او را با این صفات گونه ای از سرگردانی در بیابان و بلکه دیوانگی تصوّر می کردند،و اعتراف آشکار به این که روش گذشتۀ آنان بر خطا بوده،علاوه بر این که آنان را از ریاست محروم می کرده است،و به همین جهت رهبری و پیروی او را نپذیرفتند.

إِنّٰا إِذاً لَفِي ضَلاٰلٍ وَ سُعُرٍ

«که در این صورت ما در گمراهی گرفتار خواهیم شد.» سعر به معنی دیوانگی تمام و مستمر است،و حق آن است که همۀ این مقیاسها باطل است و شایستگی تشخیص قیادت و پیشوایی واقعی را در اجتماع ندارد،و آنچه مقیاسی راستین برای تصدی مقام ریاست است،شایستگی اداری و عملی و سیاسی،و التزام به حق(تقوا)و تصدی فعلی قیادت،و سپس اجازۀ خدا است که آن را مشروع می سازد.

[۲۵]

آری.آنان وجاهت اجتماعی و داشتن مال و پیروان را مقیاس قرار دادند،هر چند صاحب آن از کفایت و تقوی به دور باشد،که این در نزد آنان فراوان یافت می شد،و منطق مترفان و مستکبران در سراسر تاریخ و با همۀ پیامبران و فرستادگان به همین گونه بوده است،و به رسول بزرگوار ما می گفتند: لَوْ لاٰ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو شهر نازل

۱- ۳۵) -ص۵/.

نشد؟». (۱)

به همین گونه مترفان بنی اسراییل نیز پیش از آن چنین می گفتند،و خدا در قرآن از آنان چنین یاد کرده است: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ* وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ «آیا از آن خبر نشدی که گروهی از بنی اسراییل پس از موسی به پیغمبرشان گفتند که برای ما پادشاهی از میان ما برگزین تا با وی در راه خدا به جنگ برخیزیم،و او به ایشان گفت:آیا چنان نمی کنید که اگر شما را به جنگ خوانند به آن برنخیزید؟گفتند:چرا به جنگ در راه خدا برنخیزیم در حالی که ما را از شهرهامان بیرون راندند و از فرزندانمان دور کردند؟پس چون جنگ بر ایشان نوشته شد،به آن پشت کردند مگر اندکی از ایشان،و خدا ستمگران را می شناسد* و پیامبرشان به ایشان گفت:خدا طالوت را به پادشاهی شما برگزید،و آنان گفتند:چگونه می تواند بر ما پادشاه باشد در صورتی که ما برای پادشاهی از او شایسته تریم،و او مال چندانی ندارد». (۲)

مقیاسهای قوم صالح درست از همین گونه بود،و به همین جهت برگزیده شدن او را از جانب خدا قبول نکردند، /۱۴ بدان سبب که در مقدار مال و پیروان به ایشان نمی رسید،و حتی او را به پست ترین گونه های کذب متهم کردند.

أَ أُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُوَ كَذّابٌ أَشِرٌ

«آیا ممکن است از میان ما ذکر بر او نازل شود،و او دروغپرداز و جاه طلب است.» بعضی گفته اند که«أشر»کسی است که در دروغگویی از حد گذشته

۱- ۳۶) -الزخرف۳۱/.

۲- ۳۷) -البقره۲۴۶/ و ۲۴۷.

باشـد،و به نظر من مقصـود از این کلمه طلب ریـاست است بـدون داشـتن اسـتحقاق آن و شایـد معنی کلاـم سـید الشـهدا امـام حسـین(ع)که گفت:«من أشـر و بطر و ظالم و مفسد بیرون نیامدم»آن بوده است که نهضت من از مدینه و آمدنم به کربلا طلب امامت بوده است که حق من است،و مـدعی چیزی نشده ام که تعلق به دیگری داشـته باشد،و آنچه از کلمهٔ«من بیننا»در این آیه مفهوم می شود این انـدیشه را تأییـد می کند،و معنی چنین می شود که:این طلب و خواسـته ای است که حق ما است نه کسـی جز مـا،و ممکن است این تهمت باطـل دلیـل ترس آن کـافران از انتقـال ریـاست از ایشـان بـوده باشـد که در پشت تکـذیب به رسـالت صالـح پنهـان بوده،چه آنان او را به آن متهم کردنـد که خواسـتار ریاست از طریق باطل است،و او را با خود قیاس می کردند که بدون استحقاق به ریاست رسیده بودند.

[۲۶]

و در برابر این منطق آلودهٔ به تکبر بر حق و اسـتهزاء به ولی و رسول خـدا صالح(ع)،و اعراض از آیات و بیم دادنها،و بر اثر آن مبارزهٔ با حق تعالی،پروردگارمان ایشان را به عذاب وعده داد.

سَيَعْلَمُونَ غَداً

«فردا خواهند دانست.» در مستقبل دنیوی و اخروی که عذاب بر ایشان نزول پیدا خواهد کرد.

مَنِ الْكَذّٰابُ الْأَشِرُ

«که چه کس دروغگو و جاه طلب است.» در آن هنگام از دامنهٔ گمراهی و خوار بودن خویش در نزد خدا آگاه خواهند شد،به همان گونه که با عین الیقین از راست بودن هشـدارها و بیم دادنها آگاه خواهنـد شـد،ولی بـدون فایـده،چه علم و ایمان زمانی سودمند واقع می شود که فرصتی برای تغییر و عمل باقی باشد،و آیه ما را به آن هدایت می کند که ریسمان کذب کوتاه است و به زودی بر صاحبش بریده می شود و عاقبت آن /۱۴ زیان است،بدان سبب که مخالف با سنتهای خدا در زندگی است.

[۲۷-۲۹]

و در آن هنگام که خـدا این وعید را به پیغمبر خود وحی کرد، از عاقبت ایشان آگاه بود و می توانست هلاکشان کند،ولی او- که بر خود رحمت را نوشته بود-هرگز پیش از اتمام حجت و بیم دادن آنها را به عذاب گرفتار

نمی کرد،تا مردمان نگویند که: رَبَّنا لَوْ لاٰ أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيٰاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «پروردگارا!چرا بر ما رسولی را نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟»، (۱) و لذا چنان خواست که نخست آیات خویش را بر آنان آشکار سازد.

إِنّٰا مُرْسِلُوا النّٰاقَهِ فِتْنَهً لَهُمْ

«ما شتر ماده را برای آزمایش ایشان خواهیم فرستاد.» در آن هنگام که مجتمع در معرض آزمایش قرار می گیرد،مسئولیت رهبری مکتبی و نیز مؤمنان عبارت از این است که گواهانی بر آن باشند،با دعوت کردن به حق،و بیان کردن بصیرتها و ایستارهای مطلوب در ضمن آن،و متصدی بودن رهبری آن،و این که برای این مسئولیت حساس آمادگی داشته باشند،و به خاطر آن فشارهای مختلف را تحمل کنند و استوار و مستقیم برجای مانند تا حکم خدای تعالی صادر شود.

فَارْتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِرْ* وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمٰاءَ قِسْمَهٌ بَيْنَهُمْ

«پس مراقب ایشان باش و صبر کن*و آنان را آگاه ساز که آب باید میان آنان قسمت شود.» سهمی از آن به ماده شتری اختصاص یابد که خدا آن را از کوه بیرون آورد و قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَهٌ لَهٰا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ گفت که این ماده شتری است که برای وی آبشخوری و برای شما آبشخوری و روز معینی است»، (۲) و تقسیم آشکار و مورد قبول آنان و با حضور و رضای خودشان صورت گرفته بود،پس هر صاحب روزی در روز آبشخور خود حاضر می شد.

كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ

«و هر آبشخور(برای صاحب آن)آماده شده.» ۱۴/ در آن هنگام که خدا آیات مادی آشکاری را برای قوم یا امّتی می فرستد، دلیل بر آن است که می خواهد وضع موجود را،در صورت تکذیب کردن به آن،با

ص: ۲۴۲

۱- (۳۸) -القصص۴۷/.

۲- (۳۹) -الشعراء۱۵۵/.

عذابی بنیان کنی براندازد،و ماده شتر آیتی آشکار بود ولی در عین حال قبول آن برای نفسهای منحرف ایشان دشوار می نمود،و طبیعت انسان چنان است که چون با امری دشوار رو به رو شود،حالتی نفسانی در او پدید می آید که بر اثر آن خودش را بزرگ تصور می کند و آن امر دشوار را خوار و بی مقدار،و در این هنگام است که ارزشهای والا و دین در نزد او بسیار حقیر جلوه گر می شود.و گاه ممکن است که خود آن امر بزرگ نباشد،ولی عظمت آن نهفتهٔ در ارزشهایی باشد که به آن پیوستگی دارد.مردی نزد امام باقر(ع)آمد و دربارهٔ حکم روغن سیّالی پرسش کرد که موشی مرده در آن دیده شده،و امام به او گفت که آن را بیدار کن،پس آن مرد گفت:موش برای من از این راحت تر است،آیا جواب امام چه بود؟به او چیزی گفت که تقریبا چنین معنی می داد:تو موش را سبک نمی کنی،بلکه دین خودت را سبک می کنی.و در واقع اجتماعی نیز شواهدی بر این انحراف خطرناک در نزد انسان پیدا می کنیم،و در چنین حال است که می بینی کسی به عالم احترام نمی گذارد،نه از آن روی که علمش اندک است،یا ضعف شخصیت دارد،بلکه بدان سبب که شکل و شمایلش او را به احترام گذاشتن دعوت نمی کند،و این را نمی داند که در چنین حالتی علم را خفیف و خوار کرده است نه خود عالم را،و درمان این حالت بدان است که توازن و تعادلی در داخل انسان میان نفس او و ارزشها برقرار شود،و آن از راه تصور کردن عاقبت چنین انحرافی امکان پذیر است.

قوم صالح شتر ماده را حقیر و کوچک شمردند،و چنان می پنداشتند که خود بزرگتر از آن اند که قدر او را بشناسند و به آن احترام گذارند،و ملتزم پیمانی باشند که دربارهٔ آن ماده شتر با پیغمبر(ع)بسته بودند،و علی رغم تحذیر او با هم تبانی کردند و راضی به پی کردن آن شدند.

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ

«پس دوست خویش را فراخواندند.» پس از ریختن برنامه و توافق بر آن،قدّار یا احیمر را طلب کردند که شقیترین فرد و گستاخترین ایشان بر حق بود،و شاید ندا کردند در این جا تنها به کلام نبود بلکه نیز رضا دادن به آن و تحمل نکردن مسئولیت دفاع از حق و از امر به

معروف و نهی از منکر،و مقاومت در برابر طاغیان و ستمگران را نیز شامل می شده است.

و امام علی(ع)گفت:

«ای مردم!خشنودی و خشم-از چیزی-همگان را در-پیامد آن- شریک سازد-و کیفر یا پاداش آنچه را که بدان راضی شده اند به آنان بپردازد- چنان که ماده شتر ثمود را یک تن پی نمود و خدا همهٔ آنان را عذاب فرمود،چرا-که گرد اعتراض نگردیدند-و همگی آن کار را پسندیدند،و خدای سبحانه گفت:

«ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند»و دیری نپایید که زمینشان بانگی کرد و فرو رفت،چنان که آهن تفت در زمین سخت». (۱)

این فرد منعکس کنندهٔ شخصیت حقیقی آن جامعه بود،چه-با عمل خود-از ضمیر فاسد آنان خبر می داد،و از عزم سست و ارادهٔ فلج شده و فکر گمراه ایشان و نبودن مؤسسات اصلاحی در میان ایشان،و چنین است در آن هنگام که بر هر مجتمعی احکام سلبی و منفی حکومت می کند،که این حکومت در یک رهبری گمراه و طاغی و نظام سیاسی منحرف متجلی می شود،و عاقبت بد تنها به خود ستمکاران نمی رسد،بلکه شامل حال همهٔ افراد آن می شود،و امکان آن هست که آن فرد شقی و سنگدل از آن جهت دست و پای ماده شتر را بریده باشد که به آرزوی ریاست خود دسترس پیدا کند،و با عمل خود وارد معاملهٔ مستقیمی با مترفان و مستکبران شود،و با جامعه به صورتی غیر مستقیم،چه آنان به عمل او خشنودی نشان دادند و او را از انجام دادن آن باز نداشتند.

فَتَعَاطَى

«پس خود را آماده ساخت.» شاید معنی آن باشد که آمادهٔ انجام دادن این جریمه و گناه شد،و وسایل را فراهم آورد،و محیط را برای آن آماده ساخت،و از این کلمه چنان برمی آید که این جریمه به سرعت صورت نگرفت،و نیازمند به مشاوره بود،و طبیعت بیشتر

۱- ۴۰) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۲۰۱.

تبهکاریهایی که پیش از آن می بایستی مقدماتی فراهم شود،فرصت را برای اهل حق فراهم می آورد که متصدی آن شود،و جامعۀ ثمود بر آن توانایی داشت که پس از مشاهدۀ فراهم آوردن مقدمات جریمه در نزد قدّار به مقاومت در برابر او بپردازد، ولی او را به حال خود رها کردند،و بدین گونه شمارش نزولی به طرف پایان کار و رسیدن عذاب آغاز شد و او فرصت کافی برای انجام دادن جرم خود را به دست آورد.و قرآن در جای دیگر طبیعت مجرم را تصویر کرده و ۱۴/ وضع جامعه را نشان داده و گفته است: إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاٰها «در آن هنگام که شقی ترین فرد خود را برانگیخت»، (۱) و انسان به کاری برانگیخته نمی شود مگر این که نفس او به آنچه برای آن انگیخته شده تمایل داشته باشد،و در خود و بیرون از خود مانعی برای انجام دادن آن مشاهده نکند،و حال آن بد نهادی که شتر را پی کرد و آن را کشت چنین بود.

فَعَقَرَ

«پس آن را پی کرد.» [۳۰-۳۱]

و او و کسانی که در پیرامون او بودند به این مطلب توجه نکردند که با این عمل به مبارزۀ با خدا برخاسته اند،و به همین سبب عذاب بر ایشان فرود آمد،و انسان تصور آن را نمی کند که به سببی که در نظر او ناچیز می نماید،به چنین عاقبتی گرفتار شود،چه قدرت آدمی برای فهم فرا گرفتن همۀ ظواهر آفریدگان و عوامل آنها قدرتی محدود است،و لذا قرآن آمده است که انسان را از حالت شیء بودن و لهو به ارزش و جدّ برساند.

فَكَيْفَ كاٰنَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ

«پس عذابم و بیم دادنها چگونه بود؟» به همان اندازه که بیم دادن آشکار و رسا بود،عذاب هولناك و هراس انگیز بود.و وحی واقعیت آن عذاب را بیان می کند و می گوید:بنا بر تصادف عذاب نرسید،بلکه فرستادۀ از جانب خدا بود.آری،گاه عذاب در ضمن سنّتهای طبیعی و اجتماعی زندگی می رسد،ولی سنّتها امکان ندارد که در خلأ و دور از تدبیر و

۱- (۴۱) -الشمس ۱۲/.

مراقبت آفریدگان حرکت کند،و این بلاغ الاهی برای مشکل ژرف تفسیر کردن نمودها و ظواهر آفرینش به صورت مادّی محض و بدون توجّه کردن به پیامدهای آنها که با رفتار بشر ارتباط پیدا می کند،حدّی قرار می دهد،و این امری است که آن را از عبرت گرفتن و تذکره بودن دور می کند.

إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً واحِدَةً

ما برای ایشان یک صیحه و بانگ فرستادیم.» صوتی هولناک که شاید شبیه بانگ انفجار بمب هسته ای در عصر حاضر یا بزرگتر از آن بوده باشد،و از ابو بصیر به روایت از امام صادق(ع)آمده است که گفت:«پس چون شب به نیمه رسید،جبرییل آمد و چنان بانگی بر ایشان زد که پرده های گوشهایشان پاره و قلبهاشان شکافته /۱۴ و جگرهاشان دریده شد،و در آن سه روز(پیش از رسیدن صیحهٔ بیم دهنده)حنوط کرده و کفن پوشیده بودند و می دانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد،پس همگان،از کوچک و بزرگ،به یک چشم بر هم زدن مردند،و هیچ بانگ زننده و هیچ چیزی در میان ایشان باقی نماند مگر این که خدا آن را هلاک کرد،پس در خانه ها و خوابگاههای خود به حال مرده برجای ماندند،سپس خداوند همراه با صیحه آتشی از آسمان فرو فرستاده که همهٔ آنها را سوزاند»، (1) تا اثری از آنان در زندگی برجای نماند،و خدا بدان سبب به ضمیر جمع گفت«إنّا»که دلیل بر تعظیم و تکبیر باشد،چه مقام مقام عزت و سلطهٔ خدا بود.

فَكانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ

«پس برگ خشک مخصوص ساختن حظیره و خوابگاه گوسفندان شدند.» آن بازمانده علفها و گیاهان خشک و چوبهای خشکی است که در خوابگاه جانوران زیر سم و چنگال آنها خرد می شود و برجای می ماند و راه خروج ندارد،و معانی دیگری نیز برای هشیم آمده است ولی آنچه بیان کردیم نزدیکتر به نظر

۱- ۴۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۸۴.

می رسد.

[۳۲]

سرنوشت و عـذاب آنـان چنین بود،و آنچه آیـات برای ما تصویر کرد، گوشه هایی از آن عـذاب بزرگ است که قرآن آنها را برای بیم دادن به بشریت و یادآوری در سراسر زمان محفوظ نگاه داشته است،و ما نمی توانیم صیحه را که پروردگار از غضب خود به آن تعبیر کرده است،با عقول محدود خود تصور کنیم،و نیز نمی توانیم در خیال خود قوم ثمود را که در معرض عذاب قرار گرفته بودنـد مجسم سـازیم،مخصوصـا اگر در جامعهٔ قرآنی نخستین ایام رسول(ص)می بودیم که انسان هنوز سـلاحهای مخرب معاصـر را نساخته بود،و به همین سـبب است که قرآن آن را با تشبیهی واقعی چنان بیان می کند که عقلهای ما شایسـتهٔ تصور کردن آن باشـد،و بـدوی ساکن صـحرا هم بتواند آن را بفهمد،و این برنامهٔ خدا برای آسان فهم کردن کتاب مجید خود او است.

و امام صادق(ع)در حکایت از داستان ایشان گفت:

«ایـن بـه سـبب آن بـود کـه صالـح را تکـذیب کردنـد،و خـدا هیـچ قـومی را هرگز هلاـک نمی کنـد مگر این که پیش از آن فرسـتادگانی را به نزد ایشان فرسـتاده و حجت را بر آنان تمام کرده باشد،پس خدا صالح را به رسالت بر آنان مبعوث کرد و او آنان را به راه حق خواند و دعوت او را اجابت نکردند و نسبت به او سخت به عصیان و /۱۴ گردنکشی پرداختند و گفتند:به تو ایمان نمی آوریم مگر آن زمان که از این صـخرهٔ سـفت و سخت ماده شتر آبستن و هماهه ای برای ما بیرون آوری،و آن قطعه سنگ بزرگ(صـخره)را بزرگ می داشـتند و می پرستیدنـد،و در آغاز هر سال در کنار آن قربانی می کردنـد و گرد آن جمع می شدند،پس به او گفتند که:اگر تو چنان که گمان می کنی پیغمبر و رسول خدایی،از خدایت بخواه تا از این سـنگ سـخت ماده شتر و هماهه آبستنی را بیرون آورد،و خدا چنان که می خواستند حاجت ایشان را برآورد،و سپس خداوند تبارک و تعالی به او وحی کرد که:ای صالـح!به آن مردم بگو که خـدا آب یک روز این سـرزمین را مخصوص ماده شتر قرار داده و یک روز دیگر را مخصوص شما،روزی که آب مخصوص شتر بود،قوم ثمود آب نداشتند و

شیر او را می دوشیدند و از کوچک و بزرگ در آن روز به جای آب از شیر او بهره مند می شدند،و چون فردا می شد آنان از آب می نوشیدند و ماده شتر محروم از آب بود،و تا آن اندازه مدت را که خدا خواست به همین حال گذراندند،و سپس به گردنکشی در برابر خدا پرداختند،و به یکدیگر می گفتند:شتر را پی کنیم و از گرفتاری آب خلاص شویم،و آن گاه گفتند:به هر کس که طالب انجام دادن این عمل شود، هر چه بخواهد خواهیم داد.پس مردی بود حرامزاده که پدر معلوم نداشت،و به او قدّار می گفتند و از اشقیا و بد نهادان بود و او را شوم می شمردند،داوطلب این کار شد،و قرار دادن جایزه ای به او پس از اتمام عمل گذاشتند،و او بر سر راه بازگشتن شتر از آبشخور قرار گرفت و چون شتر به او رسید ضربهٔ شمشیری به آن زد که کاری نیفتاد و سپس با ضربهٔ دیگری آن را کشت که فوری بر زمین افتاد،و بچه اش که همراه داشت گریخت و چون به کوه رسید سر به آسمان بلند کرد و سه بار بانگ برآورد،و قوم صالح فرا رسیدند و هیچ کس نماند مگر آن که ضربه ای بر ماده شتر زد و آن گاه گوشت آن را میان خود تقسیم کردند و همگان از کوچک و بزرگ از آن خوردند،و چون صالح با خبر شد به نزد ایشان رفت و گفت که چه چیز شما را بر این کار واداشت که نافرمانی پروردگار خود کنید؟پس خداوند تبارک و تعالی به صالح(ع)وحی فرستاد که:قوم تو طغیان کردند و به ستم پرداختند و شتری را که خدا همچون حجتی بر ایشان فرستاده بود کشتند،در صورتی که از او زیانی به ایشان نمی رسید و برای ایشان بزرگترین منفعت را داشت،پس به ایشان بگو که:من پس از سه روز عذاب بر ایشان فرو خواهم فرستاد،پس اگر توبه کنند و بازگردند توبهٔ ایشان را می پذیرم و از عذابشان منصرف می شوم،و اگر توبه نکنند و بازنگردند، عذاب ایشان را در روز سوم خواهم فرستاد،پس صالح(ع)به نزد ایشان آمد و گفت:ای قوم!من /۱۴ فرستادهٔ پروردگار شما به سوی شمایم،و او به شما می گوید:

اگر توبه کنید و بازگردید و آمرزش خواهید،توبه تان را می پذیرم،و چون این را به ایشان گفت،سخت به گردنکشی پرداختند و گفتند:

یٰا صٰالِحُ ائْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا إِنْ کُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ ای صالح!اگر راست می گویی،

آنچه را که به آن ما را بیم می دهی،اگر از فرستادگان خدایی،برای ما بیاور»، (۱) و او گفت:ای قوم!چون فردا صبح شود رنگ چهره های شما زرد خواهد بود،و روز پس از آن سرخ می شود،و روز سوم سیاه،پس چون صبح شد دیدند که رنگهاشان زرد شده است،پس بعضی از ایشان به نزد بعضی دیگر رفتند و گفتند:

دیدند که گفتهٔ صالح درست بود،و گردنکشان گفتند:ما به حرف صالح گوش نمی دهیم،و گفتهٔ او را هر اندازه هم که بزرگ باشد قبول نمی کنیم،و چون روز دوم آمد و چهره ها سرخ شد،باز بعضی نزد دیگر رفتند و سخنان دیروز را تکرار کردند و جواب شنیدند که اگر همهٔ ما را هم بکشد سخن او را نخواهیم پذیرفت،و خدایانی را که پدرانمان می پرستیدند ترک نخواهیم کرد،و توبه نکردند و بازنگشتند،پس چون روز سوم شد،در حالی صبح کردند که چهره هاشان سیاه شده بود،پس بعضی نزد بعضی دیگر رفتند و گفتند:ای قوم!آنچه صالح گفت بر سر شما آمد،و گردنکشان گفتند:آنچه صالح گفت به ما رسید،و چون شب به نیمه رسید جبرییل نزد ایشان رفت و بر آنان بانگی زد که از آن پرده های گوششان پاره شد،و قلبهاشان شکافت،و جگرهاشان درید،و در آن سه روز حنوط کرده و کفن پوشیده می دانستند که عذاب خواهد رسید،پس همگان در یک چشم بر هم زدن هلاک شدند،از کوچک و بزرگ،هیچ بانگ کننده و هیچ چیز نماند مگر این که خدا آن را هلاک کرد،و چون صبح شد همه در خانه ها و خوابگاههای خود مرده بودند،و سپس خدا همراه با صیحه آتشی از آسمان فرو فرستاد که همهٔ مردگان را سوزاند،و این بود داستان ایشان». (۲)

این قصه و آنها که پیش از این گذشت یا پس از این خواهد آمد،هر چند متضمن افکار و اندیشه های فراوان باشد،همه بر گرد یک اندیشهٔ محوری می گردد و هدف آن فهماندن و نزدیک کردن معانی آنها به ذهن ما است.

۱- (۴۳) -الأعراف/۷۷.

۲- (۴۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۸۵.

وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ

«و قرآن را برای ذکر و یادآوری آسان کردیم،پس آیا کسی هست که آن را به یاد آورد و از آن عبرت و پند بگیرد؟» ۱۴/ قرآن کریم آیات و عبرتهای خود را تکرار می کند تا مگر از خواب نادانی و گمراهی و غفلت بیدار شویم،ولی با وجود این هنوز قرآن در واقعیت خود با جمیع ابعاد آن برای ما بیگانه و مهجور است،و ما هنوز از دعوت آن به وحدت و عمل و استقامت بر حق و نبرد کردن با جبت و طاغوت و پند گرفتن از بیم دادنها دوریم.

[۳۳]

با وجود این سوره ها پیاپی به دنبال هم می آیند،و آیه ای پس از آیۀ دیگر،و مثلی پس از مثلی.و پس از آن که قصۀ ثمود تمام شد،قرآن مثل دیگری از عاقبت تکذیب با داستان قوم لوط برای ما می زند که در آن از عاقبت تکذیب به داستان قوم لوط سخن گفته می شود،که از لحاظ اخلاقی گرفتار یک انحراف جنسی شده بودند،و به جای زنان با مردان درمی آمیختند،پس پیامبرشان(ع)آنان را از این کار بر حذر داشت که نافرمانی نسبت به خدا و سنّتهای زندگی محسوب می شود،ولی آنان از سرنوشت گذشتگان عبرت نگرفتند و اندرزهای لوط(ع)را نپذیرفتند،بلکه پیوسته او را تکذیب می کردند و در صدد آزار رساندن به او برمی آمدند،و از بیم دادنها هیچ هراسی به خود راه نمی دادند.

کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ

«قوم لوط بیم دادنها را دروغ می پنداشتند.» گفته اند که از جملۀ بیم داده شدگان کسانی بودند که خواستار انجام دادن عمل منکر و زشتی با مهمانان لوط از ملائکه بودند که نصیحت لوط را نپذیرفتند «پس جبرییل با دست خود به آنان اشاره کرد و همگان کور شدند و با دستهای خود دنبال دیوار می گشتند». (۱)

ولی آن قوم پند نپذیرفتند،بلکه بر فساد و تباهی خود اصرار می ورزیدند،و پیوسته به تکذیب می پرداختند،و شاید بعضی از ایشان کور شدنشان را همچون نتیجۀ

۱- ۴۵) -بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۳۴۸.

حوادث دیگری توجیه می کردند،پس ایشان به همان گونه باقی ماندند که در آغاز سوره از آنان توصیف کرده وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ «و اگر آیتی ببینند،از آن اعراض می کنند و می گویند سحری پیوسته است». (۱)

[۳۴-۳۵]

آری،آنان تکذیب کردند،ولی خدا رهاشان نکرد،و بر سر ایشان بادی آکندهٔ از سنگهای خرد(طوفان شن)در آغاز کار فرو فرستاد،تا آخرین هشدار و علامت برای لوط و مؤمنان همراه او و به نزدیکی عذاب بوده باشد،که شاید این حادثه در پایان شب اتفاق افتاده باشد،ولی عذاب حقیقی را موکول به ۱۴/ صبح کرد که از خانه ها خارج می شدند.

إِنّا أَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ حاصِباً

«بر ایشان سنگریزه فرستادیم».

ولی عنایت الاهی مؤمنین را حفظ کرد،چه خدا به لوط(ع)فرمان داد که همراه با مؤمنان از شهر خارج شوند و به جایی مأمون از عذاب کوچک کنند: فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَ لا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِیبُها ما أَصابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ «پس کوچ کن با کسان خود در پاره ای از شب،و هیچ یک از شما رویگردان نخواهد شد مگر همسرت که به او خواهد رسید همان که به ایشان خواهد رسید،و وعده گاه آنان صبح است،مگر صبح نزدیک نیست؟»، (۲) پس کوچ کردند،و این دلیل بر آن است که این عمل با مراقبت و اشراف مستقیم خدا صورت می گرفت و تصادفی نبود و حتی خروج ایشان به سبب بروز مقدمات طبیعی برای عذاب صورت نگرفت،بلکه انجام آن به دستور خداوند متعال بود،و اگر این دستور نبود همچون دیگران در سرزمین خود باقی می ماندند،و به همین جهت قرآن تأکید می کند که خدا آنان را نجات داد.

إِلاّ آلَ لُوطٍ نَجَّیْناهُمْ بِسَحَرٍ

«مگر خاندان لوط که آنان را در هنگام سحر نجات دادیم.»

۱- ۴۶) -القمر۲/.

۲- ۴۷) -هود۸۱/.

یعنی اواخر شب و اوایل صبح،و وحی به این بس نمی کند،بلکه علاوه بر آن می گوید که نجات نعمتی الاهی بود،و نه نتیجهٔ حالتی بشری یا تصادف.

نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنا

«نعمتی از جانب ما.» ولی مربوط به واقعیتی بشری یعنی سپاسگزاری است که از یک دورهٔ تکامل می گذرد:

ایمان+عمل و شکر بالا رفته از طرف انسان+ارادهٔ الاهی به توفیق نعمت نازل شدهٔ از جانب خدا.

و پروردگار ما این دوره را به شخص لوط(ع)اختصاص نمی دهد،بلکه از ذکر خاص به عمومیت داشتن آن می پردازد،و از شاهد به سنّت.

کَذٰلِکَ نَجْزِی مَنْ شَکَرَ

«بدین گونه کسی را که سپاس گزارد پاداش می دهیم.» /۱۴ هر کس می خواهد بوده باشد،و در هر مکان و زمان.

[۳۶-۳۷]

و قرآن به تأکید در این باره می پردازد که عذاب به نوبهٔ خود تکامل یافته بود.

انحراف بشری+هشدارهای الاهی+تکذیب بشری و اصرار بر انحراف عذاب از جانب خدا یعنی نقمتی در مقابل نعمت.

لوط انحراف اجتماعی را تشخیص داد،و کوشید تا آن را تغییر دهد و اصلاح کند،پس قوم خویش را از عواقب گمراهیشان بیم و هشدار داد و به ایشان گفت که آنان را گرفتار انتقامی شدید خواهد کرد که از جانب خدا در معرض آن قرار خواهند گرفت.

وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا

«و آنان را از خشم و سختگیری ما ترساند.» به جای آن که دربارهٔ این بیم دادن بیندیشند و از آن پند گیرند،گرفتار شک شدند،و به تکذیب تنها بسنده نکردند،بلکه یکدیگر را بر آن تحریک می کردند که به بیم دادنهای شدید توجه نکنند و به جدال و مراء(فتماروا)بپردازند و

به قصد رد کردن حجت طرف دیگر به ایجاد شک در او بپردازند.

فَتَمارَوْا بِالنُّذُرِ

«پس به جدال با بیم دهندگان پرداختند.» پس به دفاع از گمراهی و باطل خود در مقابل حق و استهزا پرداختند و در آن می کوشیدند که افکار باطل خود را بر حق آشکاری که در اذهان بعضی از ایشان وجود داشت غالب سازند،و این کار را از راه گردانـدن معنی آیـات و تأویـل آنهـا به غیر مضـامین آنهـا انجـام می دادنـد،و این روش کـار مکـذّبان در سراسـر تاریـخ بـوده است،چنـان که قوم عـاد را پیامبرشـان هود(ع)به ایمـان دعوت کرد،و آنان تا آخرین لحظه بر باطل خود اصـرار ورزیدنـد: فَلَمّا رَأَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قالُوا هٰذا عارِضٌ مُمْطِرُنا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ* تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّها فَأَصْبَحُوا لا يُرىٰ إِلاّ مَساكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ «پس چون آن را ابری دیدند که رو به وادیهای ایشان در حرکت است،گفتنـد:این ابری است که بر ما باران فروخواهد ریخت،بلکه شتاب ورزیدید و آن بادی است که در آن عذابی دردناک وجود دارد*همه چیز را به فرمان پروردگارش سـرنگون و هلاک می کنـد، پس چون صـبح کردند چیزی جز خانه های ایشان دیـده نمی شد،و ما گروه مجرمان و گناهکاران را بدین گونه کیفر می دهیم»، (1) و انحراف قوم لوط /۱۴ و تکذیب و جدال آنان نیز به چیزی هماننـد این پایان پـذیرفت،و خـدا فرشـتگانی از خود و از جملهٔ آنان جبرییل را به نزد پیغمبرش فرسـتاد،ولی آنـان به صورتی زیبا بر او وارد شدنـد تا سـختگیری از تلاش قوم لوط برای تجاوز کردن به آنان آغاز شود و به آن قوم تأکید کنـد که هلاـک آنان نتیجه ای از این انحراف است که لوط(ع)آنان را از عواقب آن بر حـذر داشـته بود،و بـدین گونه با جرم مشهود گرفتار شوند.

وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ

«از او خواستند که با مهمانان وی کار زشتی انجام دهند،» و لوط گفت:

۱- ۴۸) -الأحقاف۲۴/ و ۲۵.

یٰا قَوْمِ هٰؤُلاٰءِ بَنٰاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ لاٰ تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی أَ لَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشِیدٌ* قٰالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا لَنٰا فِی بَنٰاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ مٰا نُرِیدُ* قٰالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلیٰ رُکْنٍ شَدِیدٍ «ای قوم!دخترانم برای شما پاکترند،پس از خدا بترسید و در برابر مهمانانم مرا خوار مسازید،مگر در میان شما یک مرد عاقل وجود ندارد؟*گفتند:تو می دانی که ما را در دختران تو حقّی نیست،و می دانی که ما چه می خواهیم*گفت:کاش زورم به شما می رسید،یا می توانستم به پایگاهی سخت پناه برم». (۱) او خواست در ابتدا به اصلاح ایشان بپردازد و برای درمان انحرافشان آنان را متوجه جنس مخالف سازد،و از گرفتاری در خصوص مهمانان نجات یابد،و سپس آنان را به بهره گرفتن از قوه و زور تهدید کرد «پس جبرییل با صدای بلند به او گفت:ای لوط!بگذار داخل شوند،و چون به درون آمدند جبرییل(ع)با انگشت خود به آنان اشاره کرد و چشمانشان کور شد». (۲)

فَطَمَسْنٰا أَعْیُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذٰابِی وَ نُذُرِ

«پس دید را از چشمانشان گرفتیم،پس بچشید عذاب مرا و چیزهایی را که از آنها به شما بیم داده بودم.» گفته اند که طمس گرفته شدن بینایی از چشم با وجود باقی ماندن آن به حال طبیعی در صورت است،و به قولی کنده شدن چشم از جای خود است،و آنچه شایسته تر به نظر می رسد از بین رفتن دید و پنهان شدن نشانه های ظاهری چشم است،و در آن هنگام که خدا عذاب بر ایشان نازل کرد،امکان آن هست که قدرت آنان برای احساس عذاب به منتهی درجه بالا رفته باشد تا عذاب را به بهترین صورت احساس کنند،چه عذابی که صاحب آن همچون عذاب آن را نچشد چه ارزشی خواهد داشت؟ [۳۸-۴۰]

این کوری موقتی عذابی زودگذر بود،اما عذاب شدیدتر و دایمی که با عذاب مقیم در آخرت اتصال پیدا می کند،اول روز به ایشان رسید.

۱- ۴۹) -هود۷۸/ تا ۸۰.

۲- ۵۰) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۸۵.

وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذٰابٌ مُسْتَقِرٌّ

«و در بامداد پگاه عذابی استقرار یافته به ایشان رسید.» عذابی مستقر بود که جدایی از آن نه در دنیا برای ایشان امکان داشت و نه در آخرت.

چنان می نماید که کلمهٔ«مستقر»تفسیری برای گفتهٔ خداوند متعال در آغاز سوره است که گفت: وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ،و معنی آن این است که عذاب آن قوم از سنتهای ثابت و استقرار یافتهٔ در زندگی است،و تفصیلی برای عذاب و بیانی از این اندیشه در جای دیگری از قرآن می بینیم که خداوند متعال می گوید: فَلَمّٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا جَعَلْنٰا عٰالِيَهٰا سٰافِلَهٰا وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهٰا حِجٰارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ* مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مٰا هِيَ مِنَ الظّٰالِمِينَ بِبَعِيدٍ «پس چون فرمان ما می رسید،بالای آن را پایین آن قرار دادیم و بارانی از سجیل(سنگ گلی)بر آنان فرو ریختیم که به رشته کشیده شده بود*و نشاندار شده در نزد پروردگارت،و این(عذاب)از ستمکاران دور نیست»، (۱) بدان جهت که عذاب نسبت به زندگی بیگانه و عرضی نبود،بلکه جزئی از آن و مظهری از آن بود،و آن مستقر و ثابت شده است و تغییر و تبدیلی در آن تا روز قیامت داده نخواهد شد،و خدا این عذاب را به همان گونه به ایشان چشاند که عذاب طمس و رفتن قوهٔ دید از چشمانشان را به آنان چشانده بود.

فَذُوقُوا عَذٰابِي وَ نُذُرِ* وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

پس بچشید عذاب مرا و آنچه را که به شما بیم آن داده شده بود*و ما قرآن را برای یادآوری و پند گرفتن از این یادآوری آماده ساختیم،پس آیا یاد آورنده ای یافت می شود؟» بدین گونه قرآن بر ما بانگ می زند و ما را به ضیافت خدا می خواند،و این دعوت را به صیغهٔ دیگری چنین بیان می کند: أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا «چرا در قرآن به تفکر و تدبر نمی پردازند،مگر بر دلها قفلهای آنها بسته مانده

۱- ۵۱) -هود۸۲/ و ۸۳.

است؟». (۱) قرآن خود آماده و میسّر برای ذکر و تدبر است،ولی قلبهای ما دربسته است،و قرآن درهای علم و ایمان را به روی ما می گشاید،و ما در قلبهای خودمان را بر روی قرآن با گناه و اندیشه های عقب افتاده می بندیم.آیا دیده اید که چگونه بعضی از انسانها به دعوتهای متضاد با دعوت خدا می پردازند،و مردمان را از کتاب خدا دور می کنند؟!اینان می گویند:بر هیچ کس زور نیست که در قرآن تدبّر کند، یا به تفسیر آن بپردازد،و توجیه این دستور به حساسیّتهای مفرط مربوط می زند و به این که قرآن پیچیده و دشوار است و جز مجتهدان و فقها کسی آن را فهم نمی کند،در صورتی که قرآن برای آن آمده است که این طرز تفکر را طرف کند و ما را به چیزی رهبر شود که به نصّ قرآنی آشکار است و تأویل و اجتهاد برنمی دارد و قوام و استحکام بیشتر دارد.

[سوره القمر (۵۴): آیات ۴۱ تا ۵۵]

اشاره

وَ لَقَدْ جٰاءَ آلَ فِرْعَوْنَ اَلنُّذُرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا كُلِّهٰا فَأَخَذْنٰاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۲) أَ كُفّٰارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولٰئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرٰاءَةٌ فِي اَلزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ (۴۴) سَيُهْزَمُ اَلْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ اَلدُّبُرَ (۴۵) بَلِ اَلسّٰاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ اَلسّٰاعَةُ أَدْهىٰ وَ أَمَرُّ (۴۶) إِنَّ اَلْمُجْرِمِينَ فِي ضَلاٰلٍ وَ سُعُرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي اَلنّٰارِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنّٰا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنٰاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَ مٰا أَمْرُنٰا إِلاّٰ وٰاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (۵۰) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنٰا أَشْيٰاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۵۱) وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي اَلزُّبُرِ (۵۲) وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ (۵۳) إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ نَهَرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ (۵۵)

۱- (۵۲) -محمّد۲۴/.

معنای واژه ها

۴۳ براءه:یعنی برائت و بیزاری از عذاب.

۴۶ أدهی:یعنی بزرگتر در دهاء،که سبب زیان می شود و نفس سخت از آن تنفّر دارد،و از داهیه مشتق است به معنی بلیه ای که به هیچ وسیله نمی توان آن را از میان برد.

۴۸ سقر:جهنم،و به قولی:پرچمی بر جهنم،و ریشهٔ معنی سقر تلویح به معنی گرم کردن است.

۵۲ الزبر:یعنی کتابهایی است که حافظان آنها را نوشته اند.

۵۳ مستطر:مسطور و مکتوب یعنی نوشته شده.

ما هر چیزی را به اندازه آفریده ایم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته وحی مهمترین عبرتی را که در آن است به ما یادآور شد، که خدا فهم آن را با آوردن داستانهایی واقعی از تاریخ بشریت برای ما آسان و میسّر ساخته است که از نوح آغاز می شود و به فرعون پایان می پذیرد،و آن عاقبت بد و ناگوار کسانی است که از آیات خدا اعراض می کنند و به تکذیب رسالت و رسولان می پردازند،بدان سبب که بر خلاف هزاران قانون و سنّت در زندگی حرکت می کنند،و به این سبب مهمتر که به مخالفت با حق برمی خیزند،و از فرمانبرداری پروردگار عزیز خود سبحانه و تعالی سرپیچی می کنند،و تأکید می کند که آنچه از

عذاب سخت که در دنیا به آنان رسیده و نتیجهٔ تکذیب ایشان بوده،جز بویی و اثری از عذاب بسیار شدیدتر و تلخ تر نیست که در آخرت انتظار ایشان را می کشد،در آن هنگام که به صدا درآمدن زنگها آغاز بعث و حساب را به گوش همگان می رساند.

پس از آن که ذکر حکیم لوحه ای از مناظر آخرت و عذاب را در برابر قلبها و چشمهای ما قرار داد،حقیقت مهمی را برای ما مورد تأکید قرار می دهد،و آن این که دنیا با همهٔ مفردات آن از ذره و اتوم گرفته تا کهکشان و کوچکتر و بزرگتر از آنها،بر اساس سنتها و مقیاسها و قوانینی حکیمانه ساخته شده است: إِنّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ ،آیهٔ ۴۹،و بنا بر این بر انسان واجب است که /۱۴ نفس و زندگی و روابط خویش را با هر چیز در آن بنا بر همین اساس هماهنگ سازد،ولی اگر چشم به راه آن باشد یا در آن بکوشد که زندگی را در پیرامون خویش با سنّتها و مقدرات و آفرینش آنها موافق با هوای خویش سازد،هیچ راهی برای رسیدن به این خواستهٔ خود پیدا نمی کند،بدان جهت که زندگی ثابت و نیرومندتر از او است،بلکه تا ابد زیانکار باقی خواهد ماند.

پس انسان نباید چنان تصور کند که در خلأ حرکت می کند،هرگز چنین نیست...میلیونها نظام و سازمان خطاها و گفته ها و کرده های او را می شمارد،و حتی نیتهای او را برایش به دقت ثبت می کنند،و به همین سبب خدای عزّ و جلّ در بیان حال تبهکارانی که در روز قیامت نامه های عمل خود را می بینند،می گوید:

فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهٰذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلاّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً پس مجرمان را می بینی که از آنچه در آن آمده است هراسان شده اند و می گویند:وای بر ما!که این کتاب هیچ کوچک و بزرگی را رها نکرده مگر این که آن را به حساب آورده و برشمرده است،و هر چه را که کرده بودند در برابر خویش حاضر می بینند،و پروردگارت به هیچ کس ستم روا نمی دارد»، (۱) و پس از رسیدگی به حساب جزای

۱- ۵۳) -الکهف ۴۹/.

خود را دریافت می کنند و به رو بر زمین قرار گرفته به سوی آتش کشیده می شوند،اما نامهٔ عمل پرهیزگاران را به دست راستشان می دهند،و جزای آن درآمدن به باغهایی است که نهرها در آن روان است و در آرامگاه صدق و صفایی در نزد پادشاهی مقتدر زندگی می کنند.

شرح آیات:

[۴۱-۴۲]

به همان گونه که خدا برای ساعت علامات و نشانه هایی قرار داده است که از نزدیکی شدن آن خبر می دهند،همچون شکافته شدن ماه،بر نفس خویش لازم گرفته است که امتی یا شخصی را عذاب نکند مگر این که حجت را بر او تمام کرده باشد،و پیامبران و بیم دهندگان از آنچه در آن جا برای او آماده شده است آگاهش ساخته باشند: وَ مٰا کُنّٰا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُولاً «تا فرستاده ای نفرستاده باشیم کسی را عذاب نخواهیم کرد». (۱)

قرآن شاهدی برای این حقیقت در برابر ضمیر و عقل ما قرار می دهد که این دفعه مربوط به فرعون و قوم او است که در دریا غرق شدند.آنان سخت به گمراهی افتاده و از حق دور شده بودند،چه بر نظامی سیاسی متکی بودند که خاستگاه آن عبادت و پرستش شخص فرعون بود و بر اساس تباهی کردن و ترساندن و کشتن و گمراه کردن سیر می کرد،و این همه برای آن کافی بود که خدا آنان را براندازد،آیا گناهی از این بزرگتر ممکن است در نزد خدا باشد ۱۴/ که بشری بگوید:من پروردگار بلند مرتبهٔ شمایم؟!هرگز...ولی خدا به آنان مهلت داد،و برای آنان خواستار رحمت شد که به خاطر همان رحمت هم آنان را آفریده بود،پس آیات و تحذیرها و هشدارها پیاپی به زبان و دست موسی و از خلال طبیعت به ایشان می رسید،و جادوگری و معتقدات بی اساس ایشان را باطل می کرد،و آنان را در مقابل حجت بالغه و رسا قرار می داد.

۱- ۵۴) -الإسراء ۱۵/.

وَ لَقَدْ جٰاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ

«و بیم دهندگان بر فرعون و وابستگان او وارد شدند.» خدا آنان را به حال خود رها نکرد تا از طریق خودشان به ایمان دست یابند،بلکه به هدایت کردن فرد فرد ایشان در یوم الزینه مبادرت ورزید،و تنها به نذیر و بیم دهندۀ واحدی اکتفاء نکرد که همان حجت می بود،بلکه بیم دهندگان فراوان و آشکار بر ایشان وارد شدند،که از جملۀ آنها نه آیت و نشانه و اشاره برای فرعون و قوم او بود، ولی آنان،چنان که قرآن توصیف کرده:

کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا کُلِّهٰا

«آیات ما را تکذیب کردند.» و این تکذیب به سبب غامض بودن و پیچیدگی آنها نبود،چه همۀ آنها آشکارا قابل فهم بود،بلکه علت آن بیماری قرار گرفتۀ در دلهاشان بود،و اگر در ژرفای جانهای ایشان به کاوش می پرداختی می دیدی که سلطان و تسلط آیات بر آنها حضور دارد،و خدا می داند که چه اندازه برای ایمان نیاوردن در معرض سرزنشهای شدید نفس خود قرار می گرفتند که آنان را به ایمان می خواند در صورتی که خود از حق آشکار جلوگیری می کردند.آنان قدرت آن نداشتند که در برابر این سرزنش و جدال بر تکذیب محض بگروند و به همین سبب در صدد پیدا کردن بهانه و وسیلۀ توجیهی برای اعراضشان از حق برآمدند،و این از طبیعت انسان است که چون با یقین داشتن به حق خواستار مخالفت با آن شود،به دنبال بهانه ای می گردد، پس: قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِینٌ* وَ جَحَدُوا بِهٰا وَ اسْتَیْقَنَتْهٰا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا «گفتند که این جادویی آشکار است*و در حالی منکر آن شدند که خود به آن یقین داشتند و این از ستمگری و تکبر و برتریجویی ایشان بود»، (۱) پس مستحق سخت ترین عذاب خدا شدند و به ایشان رسید.

فَأَخَذْنٰاهُمْ أَخْذَ عَزِیزٍ

«پس آنان را گرفتیم با گرفتن مهتر و سروری.» که ستم کردن بر حق را روا نمی دارد.

۱- ۵۵) -النّمل۱۳/ و ۱۴.

مُقْتَدِرٍ

«نیرومند،» که بر هر کار توانا است،و همین سبب سختی عذاب ایشان شد،چه عزیز و مهتر ممکن است گاه ناتوان و بی قدرت باشد که در این صورت نمی تواند عزت خود را نشان دهد،و گاه ممکن است مقتدر ولی غیر عزیز باشد که در این صورت به احترام ارزشهای خود خشم نمی گیرد،و اگر مخالف خود را بگیرد،این گرفتاری محدود خواهد بود.

با این دو آیهٔ کوتاه و با کلمات پر معنی آنها،پروردگار ما به اختصار داستان قومی را برای ما نقل می کند که آثار ایشان هنوز موجود و مایهٔ شگفتی است، در صورتی که سخن گفتن دربارهٔ آنان نیازمند صدها یا هزارها صفحهٔ کاغذ برای نوشتن است،و حتی قرآن نیز آن را در صفحه ها و آیه های متعدد در جاهای دیگر قرآن مورد بحث قرار داده است،و سبب آن است که قرآن می خواسته است از این راه بر آن تأکید کند که سنّتی یگانه را بر همهٔ امتها و ملتها و در شهرهای مختلف به صورتهای گوناگون به اجرا بگذارد تا از آن عبرت بگیریم،و نسبت به عواقب تکذیب به حق در هر جا که باشد بصیرت و بینایی پیدا کنیم،و به همین سبب سیاق قصهٔ فرعون را که در سوره های مختلف به تفصیل از آن سخن گفته و هر کس با خواندن قرآن مأنوس باشد از آنها آگاهی دارد،در این جا به اختصار با دو آیه که نماینده ای از اعجاز قرآن است بیان می کند.

[۴۳-۴۵]

از شواهد عاقبت مکذبان در ژرفنای تاریخ،سیاق ما را به جامعه معاصر با رسالت اسلامی و ایستار آن در مقابل رسالت انتقال می دهد که در آن تأویلی از این گفتهٔ خدای تعالی آمده است: وَ مٰا هِيَ مِنَ الظّٰالِمِينَ بِبَعِيدٍ «و این از ستمگران دور نیست»، (۱) و گفتهٔ او به زبان پیغمبرش شعیب: وَ يٰا قَوْمِ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شِقٰاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مٰا أَصٰابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صٰالِحٍ وَ مٰا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ «و ای قوم!مبادا شما را مخالفت با من به گناه بیندازد و به شما همان

۱- (۵۶) -هود۸۳/.

بلایی برسد که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید،و زمان قوم لوط نسبت به زمان شما چندان دور نیست»، (۱) داستان قرآنی برای سرگرمی و وقت گذرانی نیامده است،بلکه برای آن نازل شده است که سنتهای زندگی را که در پیرامون ما جریان دارد بر ما مکشوف سازد،پس گاه اشارهٔ سبزی می دهد که مایهٔ ترغیب و تشویق او شود،و گاهی دیگر اشارهٔ سرخی در میان دستهای او قرار می دهد که مایهٔ ترس و بیم او شود،و او ۱۴/ می بایستی که در میان آن و این راه خود را به سوی حق و سعادت پیدا کند،اما اگر بر حوادث تاریخ و عبرتهای آنها سرسری بگذرد،یا برای شخص خود با تفکری بهانه تراشانه و توجیه گرانه،همچون برتری نژادی یا فدا شدن فلان کس به خاطر رستگاری من و نظایر اینها،رسیدن به کیفر را مستبعد بداند،یا بر غرور نفس و پندارها و هواهای آن اعتماد کند،به زودی خود را مواجه با سرنوشت گذشتگان رو به رو خواهد یافت که در دنیا و آخرت گرفتار آن شده بودند،و هرگز آرزوها پندارهای خود را دربارهٔ حقیقت واقع تغییر نخواهد داد، ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النّارِ «این است پندار کسانی که کفر ورزیدند،پس وای بر آنان که کافر شدند از آتش». (۲)

چگونه است که دیگران،با دیدن گذشتگان که پس از تکذیب گرفتار چه بلاهایی شدند،باز هم رسالت را تکذیب می کنند؟!آنان از آن روی رسیدن عذاب را به خودشان دور و مستبعد می دانند که به یکی از این دو امر تکیه و اعتماد دارند:

اولا:فرهنگ توجیهی و مبتنی بر عذر تراشی،و آشکارترین آنها در زمینهٔ تکذیب به رسالتها اعتماد به برتری نژادی و نظریهٔ فدا است،و لذا چنین است که انسان در آن هنگام که حقی را تکذیب و آن را طرد می کند،از لحاظ درونی و در برابر ضمیر خویش،و از لحاظ خارجی و در برابر دیگران،به دنبال عذر و بهانه ای می گردد که با آن ایستار تکذیبی خود را بر حق و پسندیده جلوه دهد،و از آن مشروع

ص:۲۶۲

۱- (۵۷) -هود ۸۹/.

۲- (۵۸) -ص ۲۷/.

بودن پرداختن به خطا یا اصرار ورزیدن بر آن را ثابت کند.

پروردگار ما پوچی و پوکی این فرهنگ را آشکار می سازد و-در خطاب به معاصران پیغمبر(ص)-می گوید:چرا خود را از عذابی که به آن اقوام رسید معاف و مستثنی می دانید؟ أَ کُفّارُکُمْ خَیْرٌ مِنْ أُولٰئِکُمْ «آیا کافران شما بهتر از آن کافرانند؟» از لحاظ نژادی یا اعمالشان که در نتیجهٔ آن بلا و عذاب دامنگیر اینان نشود؟! أَمْ لَکُمْ بَرٰاءَةٌ فِی الزُّبُرِ «یا برای شما در کتاب برائت و بیزاری نوشته اند؟» مگر نوشته ای از خدا در نزد ایشان وجود دارد که آنان را از اعمال بدشان تبرئه می کند؟! هرگز چنین نوشته ای وجود ندارد...و تکذیب تکذیب است،خواه از ایشان صادر شده باشد و خواه از شما،و سنّتهای الاهی /۱۴ با مرور زمان تغییر و تبدیل پیدا نمی کند،و خدا با آفریدگان خویش رابطهٔ خویشاوندی ندارد،حتی اگر پیامبر مرسل یا فرشتهٔ مقرب باشد باز چنین است،و چیزی جز عمل صالح به انسان نفعی نمی رساند،و سابقه ندارد که بر زبان پیامبر یا فرستاده ای،یا در کتابهای نازل شده به پاکیزگی از گناه احدی از بندگان اشاره ای رفته باشد تا آنان بر ضد عذاب به آن متمسک شوند،و آن گمراهی که کافران جامعهٔ روزگار رسول اللّه(ص)بر آن بودند،دست کمی از گمراهیهای گذشتگان نداشت و بلکه بدتر و شدیدتر بود.

اگر برائتی برای احدی در کتابهای خدا باشد،او و فرستاده اش به آن داناترند،در صورتی که آنان آن را منکرند.

ترسایان خواسته اند که انحراف خود را با اندیشه و نظریهٔ خدا توجیه کنند، ولی با این کار انحراف تازه ای بر مسیر گمراهانهٔ خود افزوده اند،چه با آن کفّار در نزد خدا شده اند،و نیز همراه با یهودیان پنداشته اند که هر اندازه گناه کنند،بدان سبب که نژاد آنان پیوستهٔ به خدا و منسوب به او است،عذابی نخواهند دید،ولی قرآن

این پندار را به صورتی حازم و شدید رد کرده و گفته است: لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ «کسانی که گفتند مسیح پسر مریم همان خدا است،کافر شدند،بگو:اگر خدا بخواهد مسیح پسر مریم و مادرش و همهٔ کسانی را که در زمین اند هلاک کند،چه کس چیزی را از خدا در دست دارد؟و فرمانروایی بر آسمانها و زمین و آنچه میان آنها قرار دارد،مخصوص خدا است،و هر چه را که بخواهد می آفریند و او بر همه چیز توانا است و جهودان و ترسایان گفتند که ما فرزندان خداییم و دوستان او،بگو:پس چرا شما را به سبب گناهانتان عذاب می دهد،نه چنین است و شما بشرید و از آفریدگان خدا،و او هر که را که بخواهد می آمرزد،و هر که را خواهد عذاب می دهد،و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است مخصوص او است،و بازگشت به سوی او». (۱) و با تمسک به این فرهنگ و طرز فکر گمراهانه،انجام دادن خیانت و تزویر و گناهان گوناگون را بر خود می پسندند،و به همین سبب برای پیمانها و سوگندهای خود با امتهای دیگر به بهانهٔ آن که درس ناخوانده اند وزنی قایل نیستند،و خیانت کردن نسبت به ایشان را مباح می دانند: قالُوا لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ «گفتند که بر ما در امیّین(درس ناخواندگان)راهی نیست»، (۲) ولی خدا این عذر را نقش بر آب کرد و گفت: بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ «هر کس که به عهد وفا کند و از خدا بترسد پرهیزگار است و خدا پرهیزگاران را دوست می دارد»، (۳) ۱۴/

ثانیا:مغرور شدن به قوه و نیرو.

۱- (۵۹) -المائده۱۷/ و ۱۸.

۲- (۶۰) -آل عمران۷۵/.

۳- (۶۱) -آل عمران۷۶/.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ

«یا می گویند که:ما همگی یاری شده و پیروزیم.» آیا از آیات خدا اعراض می کنند و به تکذیب حق می پردازند و پیروی هواهای نفس خویش می کنند و آن گاه به چالش با سنّتهای زندگی می پردازند،و اعتمادشان بر جمعیت و قوتشان است؟!آیا اندازۀ قوت و جمع بودن ایشان نسبت به امتهای گذشته چگونه است؟! أَ وَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً «آیا نمی داند که خدا،قرنها پیش از او کسانی را هلاک کرده است که نیروی بیشتر و جمع فزونتر داشته اند؟»، (۱) وَ كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِي الْبِلاٰدِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ «و چه بسیار هلاک کردیم در قرنهای پیش از ایشان کسانی را که از ایشان نیروی بیشتر و شدیدتر داشتند و به کاوش در سرزمینها پرداختند تا مگر راه گریزی پیدا کنند»، (۲) و سپس أَ لَمْ یَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّٰاهُمْ فِي الْأَرْضِ مٰا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّمٰاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرٰاراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهٰارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ «و چه بسیار هلاک کردیم در قرنهای پیش از شما کسانی را که به ایشان مکنت و توانایی بیش از مکنت و توانایی شما داده بودیم،و آسمان را بر ایشان ریزندۀ باران ساختیم،و نهرها از زیر جایگاههای آنان روان بود،پس آنان را به گناهانشان گرفتیم و هلاک کردیم و پس از آن صاحبان قرن دیگر آفریدیم». (۳)

خدا به کسانی که به شماره و وسایل موجود در نزد خدا اعتماد دارند،تأکید می کند که آینده ثابت خواهد کرد که در این اعتماد کردن دچار گمراهی شده بوده اند،و شکست خواهند خورد،و توجیهاتی بر این که گرفتار عذاب خدا نخواهند شد نادرست بوده است.

۱- ۶۲) -القصص/۷۸.

۲- ۶۳) -ق/۳۶.

۳- ۶۴) -الأنعام/۶.

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ

«به زودی جمع و گروه ایشان شکست خواهد خورد و پشت خواهند کرد تا بگریزند.» دیدیم که چگونه خدا عذاب خود را به دست مؤمنان در موارد متعدد بر ایشان نازل کرد،و به یاری رسولش و دین خودش علی رغم ایشان پرداخت،در صورتی که در غزوهٔ بدر از حیث جمعیت و وسایل جنگ نسبت به مسلمانان فزونی داشتند،به سه برابر و شاید بیشتر! ۱۴/ [۴۶]

با وجود این هولناکتر از شکست و عذاب ایشان در دنیا،عذابی است در آخرت آن را خواهند چشید.

بَلِ السّٰاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السّٰاعَةُ أَدْهیٰ وَ أَمَرُّ

«بلکه ساعت وعده گاه ایشان است و ساعت(قیامت)هولناکتر و تلختر است.» رعب و ترس حاصل از عذاب آخرت بیشتر است،و بر بدنها و جانهای ایشان آثاری دردناکتر و تلختر بر جای می گذارد.

از این آیه چنان الهام می گیریم که حتی اگر عذاب برافکندن از امت محمّد(ص)به برکت و دعای او برداشته شده باشد،بر ما روا نیست که چنین اندیشه ای را توجیه خویش برای ارتکاب گناه قرار دهیم،چه ساعت آخرت در انتظار ما است،و در دنیا به عذابهایی تهدیدمان می کند که از استئصال و برافکنده شدن از صحنهٔ روزگار درد کمتری ندارد،که از آن جمله است عقب ماندگی و تفرقه و پراکندگی و استیلای ستمگران و مبارزه های داخلی و...و...و آیا چنان خیال می کنید که شکست خوردن امت در برابر دشمنانش در دنیا امر کوچکی است؟!هرگز چنین نیست،بدان جهت که با آن بسیار چیزها از دست می رود.

[۴۷-۴۸]

و قرآن باز می گردد و تأکید می کند که این گمانها:فضیلت داشتن بر دیگران و براءت از عذاب و مغرور شدن به خود،همه باطل است،و از اندازهٔ گمراهی معتقدان به این گونه چیزها حکایت می کند.

إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی ضَلاٰلٍ وَ سُعُرٍ

«و مجرمان در گمراهی و آتش(یا

دیوانگی)به سر می برند.» خدا از آن روی اینان را به نام مجرمان خوانده است که این پندارها بدون شک آنان را به پرداختن به جرم و تبهکاری برمی انگیزد،و سعر گاه به معنی جنون یا.

آتش است،و این هر دو از گونه هایی از عذاب است که گمراهی در دنیا و آخرت به آن می انجامد.

یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النّارِ عَلیٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ

روزی که دراز کشیده بر روهای خود در آتش کشیده می شوند(و به ایشان می گویند که) تماس با دوزخ را بچشید!» ۱۴/ در این جا اشاره به دو گونه عذاب مشاهده می شود:یکی مادی است که بر رو کشیده شدن زمین است که این گونه کشیده شدن خود عذابی برای انسان است، تا چه رسد به این که شخص را بر شریفترین پارهٔ بدن که صورت او است و حساسیّت فراوان دارند،و آن هم در پر عذابترین دره های دوزخ که سقر نام دارد به این عذاب معذب سازند؟!که امام صادق علیه السلام دربارهٔ آن گفته است:«در جهنم یک وادی به متکبران اختصاص دارد که نام آن سقر است،که از شدت گرمی آن به خدا شکایت کرد و از او اجازهٔ نفس کشیدن خواست،و چون این اجازه را به دست آورد و نفس کشید،جهنم آتش گرفت»، (۱) «در سقر چاهی است که آن را هبهب می نامند،و هر بار که سرپوش آن چاه برداشته شود،اهل آتش از سختی گرمای آن به ضجّه و ناله می افتند،و آن جایگاه جبّاران است». (۲)

نوع دیگر عذاب معنوی است که در پاره ای از حالات بر عذاب جسمانی تفوق دارد،و چون پاسداران دوزخ به دوزخیان می رسند می گویند: ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ و ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ* إِنَّ هٰذٰا مٰا کُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ «بچش که تویی همان مهتر گرامی*این همان چیزی است که در آن شک می کردید». (۳)

ص: ۲۶۷

۱- (۶۵) -بحار الانوار،ج ۱،ص ۲۹۴.

۲- (۶۶) -همان کتاب،ص ۲۹۷.

۳- (۶۷) -الدّخان۴۹/ و ۵۰.

شاید از«مسّ»چنان مفهوم ما شود که آتش همهٔ بدنهای آنان را نمی سوزاند،بلکه پوستها را می سوزاند که اعصاب حساس در انسان در آنها توزیع شده است،و همین درد عذاب را افزایش می دهد،و آیهٔ کریمهٔ دیگری دربارهٔ آن چنین می گوید: کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ «که هر گاه پوستهای ایشان پخته شود،آنها را با پوستهای تازه جانشین می کنیم تا عذاب را بچشند». (۱)

[۴۹]

این عذاب بی حکمت و بی دلیل نیست،و آن همچون مفردات دیگر وجود مقدّر شدهٔ از جانب خدا است،و اگر پرده را از پیش چشم و دیگر حواسّ ما بردارند،خواهیم دید که عمل بدی که شخص مرتکب آن می شود،خود همان جزایی است که با آن رو به رو می شود.

إِنّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ

«ما همه چیز را به اندازه آفریدیم.» /۱۴ چون از امام علی(ع)دربارهٔ این باره پرسش کردند،چنین پاسخ داد:

«خدای عزّ و جلّ می گوید:ما هر چیز را برای اهل آتش به اندازهٔ اعمالشان آفریدیم»، (۲) و امام صادق(ع)گفت:«این ردّی بر قدریّه است که منکر تقدیرات خدا شدند،و این که آیه دربارهٔ ایشان نازل شده است»، (۳) و بعضی با این آیه بر آن استدلال کرده اند که اعمال انسان نیز مقدّر شده است و چنان پنداشتند که این دلیلی بر جبر است،در صورتی که صحیح آن است که هر چیز از جانب خدا مقدر می شود،و یکی از تقدیرهای او اختیاری است که آن را به آدمی بخشیده است.

آنچه به نظر می رسد این است که این آیه بیش از هر چیز حکمت خدا را در زندگی ثابت می کند،که معرفت یافتن به آن ما را دعوت به آن می کند که به مسئولیت ایمان آوریم،و جهان دیگر از بزرگترین تجلّیات آن است که در آن مردمان به اندازهٔ سعی و کوشش خود در معرض محاسبه قرار می گیرند،و شایسته ترین جزای

۱- ۶۸) -النّساء/۵۱.

۲- ۶۹) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۸۶.

۳- ۷۰) -همان کتاب،ص ۱۸۵.

خویش را از خیر یا شر و بهشت یا دوزخ دریافت می کنند.و سیّد قطب در تفسیر خود (فی ظلال القرآن)گفته است که:(این نصّ قرآنی آسان اشاره به حقیقتی بزرگ و هولناك و فراگیر می کند که مصداق آن همهٔ وجود و هستی است،حقیقتی است که قلب آن را یکی دریافت می کند،و مواجه با وجود است و با آن همکاری دارد،و از آن دریافت می کند،و چنان احساس می کند که آفریده ای با نظم و نسق دقیق است، و هر چیز در آن به اندازه ای است که به این تناسق و هماهنگی مطلق تحقق می بخشد،که سایهٔ آن یکپارچه در قلب منعکس می شود،و با این وجود مواجهه پیدا می کند)،و مثالهایی برای حکمت الاهی در آفرینش می زند و به نقل از کتاب«خدا و علم نوین»تألیف استاد عبد الرزّاق نوفل چنین می گوید:(که از پرندگان شکاری خوراك آنها فراهم می شود شمارهٔ چندان زیاد ندارد،بدان جهت که کم تخم می گذارند و کم جوجه پیدا می کنند،و علاوه بر این در جاهای خاصّی زندگی می کنند که محدود است،و با وجود این عمر طولانی دارند،و اگر با این عمر دراز جوجهٔ فراوان هم می آوردند و می توانستند در همه جا زندگی کنند،نسل مرغان کوچك از زمین با وجود زیادی شمارهٔ آنها و شمارهٔ جوجه هاشان از روی زمین برمی افتاد،یا از شمارهٔ اعداد بزرگ آنها که به نوبهٔ خود برای این پرندگان شکاری و جز ایشان از افراد انسان لازم است کاسته می شد.

بغاث الطیر أکثرها فراخا

و أمّ الصقر مقلات نزور

پرندگان غیر شکاری زیاد جوجه می کنند،و شاهین بسیار اندك جوجه می گذارد.

و این بنا بر آن حکمت است که چنان که دیدیم خدا آن را مقدر کرده،تا میان عوامل بقا و عوامل فنا میان پرندگان شکاری و پشه ها توازنی برقرار شود!).

در دنبالهٔ آن می گوید:(مگس میلیونها تخم می گذارد،ولی جز دو هفته عمر ندارد،و اگر بنا بود چند سال زنده بماند و به همین نسبت تخمگذاری کند،نتاج مگس سطح کرهٔ زمین را می پوشانید،و زندگی بسیاری از اجناس و نخستین آنها انسان بر روی زمین غیر ممکن می شد،ولی چرخ توازن و تعادل که در دست قدرت

مدبّر این جهان است،میان زیادی نسل و کوتاهی عمر تناسبی برقرار کرده است و نتیجه چیزی است که آن را می بینیم.

و میکروبها،که از لحاظ شماره از همهٔ موجودات زنده پرشمارتر و افزاینده تر در شماره و زیانبخش ترند،از همهٔ موجودات زنده نیروی مقاومت کمتر دارند،و عمری کوتاهتر،که میلیونها میلیون از آنها را سرما و گرما و نور و ترشی معده ها و سرمهای خون و عوامل فراوان دیگر تلف می کند،و جز بر شمار محدودی از جانوران و انسان غلبه پیدا نمی کنند،و اگر از این مقاومت بیشتر یا طول عمر افزونتر می داشتند، زندگی و زندگان نابود می شدند!).

برای مثال از انسان مثل می زند و می گوید:(و پستان مادر در پایان بارداری و آغاز بار نهادن بر زمین مشتمل بر سیال سفید رنگی مایل به زردی می شود،و از شگفتیهای صنع خدای تعالی آن است که این سیال ترکیبی از مواد شیمیایی حل شده ای است که کودک نوزاد را از مبتلا- شدن به بیماریها محفوظ می دارد،و در روز دوم تولد شیر آغاز به تکوین و پیدایش می کند،و از تدبیر مدبّر بزرگ آن است که بر مقدار شیر ترشح شده روز به روز افزوده می شود تا به جایی که پس از یک سال به مقدار یک لیتر و نیم در روز می رسد،و معجزه به افزایش کمیت شیر بر حسب بزرگ شدن سریع نوزاد بسنده نمی شود،بلکه ترکیب شیر و مواد سازندهٔ آن نیز به تدریج تغییر پیدا می کند، ۱۴/ و دیگر به صورت آبی نیست که در اوایل شیرخوارگی طفل اندکی مواد نشاسته ای و قندی به آن افزوده شده باشد،بلکه رفته رفته اندازه چگالی سازنده های آن تغییر پیدا می کند و مواد چرب بر آن افزوده می شود تا چنان باشد که ساختمان آن متناسب با رشد سریع کودک و نیازمندیهای آن باشد).

خدا امور زندگی و آفرینش را بدین گونه مقدّر کرده است،و حکمت او در هر چیز تجلّی پیدا می کند،و بر ما لازم است که از آنچه می بینیم به آنچه از دیدهٔ ما پنهان است هدایت شویم،و به همان گونه که از روشن شدن چراغ برق و به راه افتادن باد زن برقی به وجود جریان برق پی می بریم،از حکمت ربّانی آشکار در دنیا به آخرت توجه پیدا کنیم،و حتی در خود دنیا نیز به سنّتهای حاکم بر آن پی ببریم و

خود را بـا آنهـا سازگار کنیم،پس آن کس که بـدون خشوع و اخلاص نماز می گزارد، نمازش پـذیرفته نیست،و آن کس که بـدون تقـوا صـدقه می دهـد،صـدقه اش باطـل می شود،و به همین گونه هر کس که از آیـات خـدا اعراض کنـد و به تکـذیب رسالتهای او بپردازد و از هوای نفس پیروی کنـد،در دنیا و آخرت گرفتار عـذاب خواهـد شـد،هر انـدازه هم که چنان پندارد و آرزو کند که به او عذاب نمی رسد،یا این که می تواند به سنتهای خدا در زندگی غالب شود.

[۵۰-۵۱]

برتر از این تقدیرات و سـنتها،مشیت علیا و ارادهٔ مطلقه ای که با آن بر هر چیز اشراف و تسلط دارد باقی است،و با آن،هر وقت که بخواهـد،قدر را به جریان می اندازد و یا آن را از جریان می اندازد،و این کار سـریعتر از یک چشم بر هم زدن صورت می گیرد،پس بر انسان روا نیست که سنتها را بپرستد بلکه باید به عبادت پروردگارش بپردازد.

وَ مٰا أَمْرُنٰا إِلاّٰ وٰاحِدَةٌ

«و امر و فرمـان مـا یکی بیش نیست.» خواه این امر مخصوص به کارهـای دنیا باشـد یا آخرت و چیزها همگی فرمان خـدا را به مجرد نزول آن و بـدون تردد اجابت می کننـد،پس او تعـالی شأنه بـه آن نیازمنـد نیسـت کـه فرمـان خـود را تکرار کنـد،و شایـد«واحده»در آیه اشاره به وحدت زمانی باشد،همچون آن که ما به آن نام لحظه یا جزئی از ثانیه می دهیم، بلکه امر در آن هنگام که مربوط به خـدا باشـد فوق زمان است،بـدان سان که نمی توانیم فاصـلهٔ میان فرمان خـدا و اجرا شدن آن را بفهمیم و حساب کنیم،و حتی این کار از عهـدهٔ بزرگترین و کاملترین ماشـینهای حسابگر(کومپیوتر)جدیـد نیز برنمی آید،و خدای تعالی /۱۴ این معنی را با گفته اش بر ما آشکار کرده است:

كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ

«همچون یک چشم به هم زدن.» یعنی همچون این که شخصـی چشـمش را ببنـدد و سـپس برای دیدن چیزی آن را باز کند،و لمـح به معنی نگـاهی سـریع است،و شایـد تقـدیر زمان از جانب مخلوق بوده باشـد،چه او نیاز به زمانی دارد تا در آن امر خـدا تحقق پیدا کند،اما از جانب خدا تصور زمان کوتاه و بلند نمی رود،و بدان جهت که او از اوصاف آفریدگان برتر

است.

آری،در مثل چنین زمانی محدود فرمان خدا اجرا می شود،در آن صورت که ارادهٔ هلاک کردن شما کافران مکذّب را کرده باشد،و هیچ چیز مانع او نمی شود،و تاریخ بر این حقیقت گواه است،و قرآن در آیه های سابق خود از قوم نوح و عاد و ثمود و لوط مثالهایی برای آن آورده است،و باز هم آن را برای کافران در معرض تأکید قرار می دهد و می گوید:

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنٰا أَشْيٰاعَكُمْ

«و ما پیروان شما را هلاک کردیم.» یعنی همانندان و نظایر شما،و شاید مقصود قرآن کسانی از معاصران ایشان بوده است که هلاک شده اند و تنها گذشتگان را در نظر نداشته است،و پروردگار ما بر آن توانایی دارد که با آنان چنین کند،ولی به رحمت و لطف خود پیش از عذاب بیم دهد و جزا را به یاد ایشان می آورد،و آنان را به ایمان آوردن می خواند، چه او آفریدگان را آفریده است تا بر آنان رحمت کند و سبب سود بردن و نعمت ایشان باشد نه سبب بدبختی و نقمت،و به همین سبب به آنان بانگ می زند که:

فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

«آیا کسی هست که آیات را به یاد آورد؟» پروردگار ما این برگردان را پس از گفته اش: وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ در این سوره چند بار تکرار کرده است،پس به همان گونه که بر انسان واجب است که از تاریخ پند بگیرد،و از امثال و داستانهای آن عبرت،به همان گونه هم در آن هنگام که همانندان خود را می بیند که هلاک شدند،دیگر شخص او آرزوی نجات در نفس خود نمی پرورد. /۱۴ آیا اگر کسی برای معاینه نزد پزشکی برود و او در وی مرضی را تشخیص دهد که سبب مرگ دیگران شده،نفس او به این که زنده خواهد ماند ایمنی پیدا می کند؟ [۵۲-۵۳]

در آن هنگام که آنان هلاک شدند،حساب و جزای ایشان پایان پیدا نکرد،بلکه اعمال ایشان در جایی به ثبت رسیده تا جزای کامل آن را در آخرت دریافت کنند.

وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ

«و آنچه کردند در دفترهایی نوشته شده

است.» یعنی در نامه ها و کتابها: وَ کُلَّ إِنسٰانٍ أَلْزَمْنٰاهُ طٰائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ کِتٰاباً یَلْقٰاهُ مَنْشُوراً* اقْرَأْ کِتٰابَکَ کَفیٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً «و نامهٔ هر کس را بر گردن او افکندیم،و برای او در روز قیامت به صورتی درمی آوریم که آن را همچون کتاب و نامه ای سرگشوده مشاهده کند*(و به او گفته می شود:) بخوان کتابت را که تو خود امروز برای رسیدگی به حساب خویش بسنده ای». (۱)

بعضی این آیه را بنا بر مذهب جبری خویش تفسیر کرده و چنان پنداشته اند که همهٔ افعال انسان پیشاپیش در کتابی ثبت شده است،و چنین تفسیری با سیاق تناسب ندارد،به همان گونه که با توجه به آنچه از آزادی انسان می دانیم،در حدود قضا و قدر او نیست.

و قرآن تأکید می کند که هیچ گناه یا صواب کوچک و بزرگی نیست که در آن ثبت نشده باشد.

وَ کُلُّ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ مُسْتَطَرٌ

«و هر کوچک و بزرگی آن نوشته و مسطور است.» و آن را در سطرهای آن کتاب می یابند.

این دو آیه ما را به مفهوم و اندیشهٔ مسئولیت رهبری می کند،و این که انسان خود کسی است که آیندهٔ خویش را شخصا از طریق افعال کوچک و بزرگ خود ترسیم می کند،و از آن جهت که اعمال گم نمی شود و به سود یا زیان او در نزد خدا به ثبت می رسد،و آیندهٔ اخروی و ابدی او وابستهٔ به زندگی او در دنیا است،پس لازم است که امانت را با راستی و نیرومندی حفظ کند.

[۵۴-۵۵]

خدا سوره را که در آن بیم دادنهای ترسناک با ترغیب پیوستگی پیدا کرده است تا تخویف و ترساندن به نومیدی و یأس نیانجامد،بلکه انسان با حفظ توازن در میان خوف از عذاب و امید به رضای خدا و قبول توبه و

۱- ۷۱) -الإسراء۱۳/ و ۱۴.

انابه،در جهت حق حرکت کند،و به همین سبب در این جا با ما از عاقبت پرهیزگاران در مقابل عاقبت مکذبان چنین سخن می گوید:

إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ

«پرهیزگاران در باغهایی با نهرهای روان.» نهر به معنی نهرها است و بعضی آن را جایی گسترده تفسیر کرده اند،و این بعید است،و لفظ«فی»در این آیه دلیل بر دوام نعمت و جاودانگی آن است، و این از چیزهایی است که نعیم سرای دیگر را از نعیم محدود دنیا متمایز می سازد.

در کنار نعمتهای مادّی در آن جهان نعمتهای معنوی نیز وجود دارد که بزرگترین و مهمترین آنها خرسندی و رضایت خدای عزّ و جلّ است که بهرهٔ متقیان می شود.

فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ

«در جایگاهی پسندیده.» «مقعد»دلالت بر دوام و ثبات دارد و معلوم می شود که آنان را هرگز از نعیم بهشت دور نخواهند کرد، لاٰ یُصَدَّعُونَ عَنْهٰا وَ لاٰ یُنْزِفُونَ «نه از آنها گرفتار سر درد می شوند و نه در خودشان تباهی پدید می آید»، (۱) و کلمهٔ«صدق»دلالت بر آن دارد که شایستگی نشستن بر آن جاهای نشستنی را به سبب علم و ایمانشان پس از توفیق خدا دارند،و چون عمل صادقانه و همراه با خلوص داشتند مستحق چنین مقعد صدقی شدند،ولی در نزد چه کس؟ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ «در نزد پادشاهی نیرومند،» که در آنجا به نور پروردگارشان می نگرند،و این به نوبهٔ خود کامل کنندهٔ نعیم است،بلکه بزرگترین نعمت است،و بهشت و نهر و نعمتهای دیگر چیزی جز نمادی از این مقعد صدق نیست،و این دوگونه /۱۴ نعمت(باغها و نهرها،و دوستی خدا و نزدیکی به او)نشانه هایی از اجابت خواسته های مادّی و معنوی مؤمن است.

ص: ۲۷۴

۱- (۷۲) -الواقعه۱۹/.

ملیک یعنی مالک و صاحب چیزهایی است که در اختیار دارد،ولی ممکن است کسی یافت شود که از او نیرومندتر است و اضافه کردن«مقتدر»این امکان را از میان می برد،و در این هر دو صفت تضمینی برای آن است که آنچه به ایشان وعده داده اند خواهد رسید،زیرا که آن کس که وعده می دهد مالک چیزی است که وعده داده و هیچ مانعی برای دست نیافتن آنان به وعده وجود ندارد،به همان گونه که قدرت بر فرو فرستادن عذابی را دارد که به مکذّبان وعده داده است.

آری،مؤمنان چشم به نعیم آخرت دوخته اند،ولی مورد آرزوی بزرگتر ایشان جوار خدا و رضای او است،و زین العابدین و سید الساجدین در مناجات با پروردگار خویش چنین گفته است:«همت من تنها به رسیدن به تو پایان یافت،و رغبت من تنها به تو توجه پیدا کرد،پس تو و نه جز تو مراد منی،و شب زنده داری و بیخوابیم و ملاقات تو نور چشم من است،و رسیدن به تو آرزوی جانم،و شوقم متوجه به تو است،و اشتیاقم به محبّت تو،و عشقم به هوای تو،و خرسندی تو منتهای آرزویم،و دیدنت نیاز جانم،و جوارت خواسته ام،و قربت منتهای خواهشم،و در مناجات تو آسایش و آرایش من است،و در نزد تو دوای دردم،و شفای عطش شدیدم،و خنک شدن سوز و گدازم،و از بین رفتن اندوهم،پس در وحشتم انیس من باش،و بازدارندهٔ از لغزشم،و آمرزندهٔ گناهم،و پذیرفتهٔ توبه ام،و اجابت کنندهٔ دعوتم،و پاسدار عصمتم،و بی نیاز کنندهٔ از نیازم،و مرا از خود مبر،و از خویشتن دور مکن، ای نعیم من و بهشت من،و ای دنیا و آخرت من،ای بخشنده ترین بخشندگان». (1)

در دعای کمیل چنین می خوانیم:«ای سرور مؤمنان،و ای منتهی آرزوی عارفان،و ای پناه پناهندگان،و ای محبوب دلهای راستان و راستگویان».

۱- ۷۳) -مفاتیح الجنان،مناجاه المریدین.

سورۀ رحمن

اشاره

فضیلت سوره:

۱-در کتاب ثواب الأعمال با اسناد از ابو عبد اللّه-علیه السلام-آمده است که گفت:خواندن سورۀ«الرحمن»و قیام به آن را فرو مگذارید،که آن در قلوب منافقان قرار نمی گیرد،و روز قیامت آن را به صورت یک آدمیزاد می آورند،با نیکوترین صورت،و پاکیزه ترین بود،تا به جایی در نزدیک خدا می رسد که هیچ کس از او به خدا نزدیکتر نیست،پس خدا به او می گوید:چه کس در زندگی دنیا با تو برمی خاست،و به خواندن تو معتاد بود؟پس می گوید:فلان و فلان،که چهره های آنان سفید می شود،پس به آنان می گوید:از هر کس که دوست می دارید شفاعت کنید،پس شفاعت می کنند تا دیگر هدفی برای ایشان باقی نمی ماند /۱۴ تا از او شفاعت کنند،پس به آنان می گوید:به بهشت درآیید و در آن هر جا که دوست داشتید مسکن گزینید».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵،ص ۱۸۷ ۲-و با اسناد از ابو عبد اللّه(ع)است که گفت:«هر کس سورۀ «الرحمن»را بخواند و پس از خواندن هر فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ بگوید:لا بشیء من آلائک یا ربّ اکذّب،اگر شب خوانده باشد و در آن شب بمیرد،شهید مرده است،و اگر روز بخواند و از دنیا برود شهید مرده است».

همان جا.

ص :۲۷۹

۳-و از صادق-علیه السلام-است که گفت:«هر کس سورهٔ «الرحمن»را شب بخواند و پس از خواندن هر فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بگوید:

لا بشیء من آلائک یا ربّ أکذّب،فرشته ای را خدا موکّل بر او سازد که اگر آن را در آغاز شب خواند او را پاسداری کند تا صبح شود،و اگر صبح خواند ملکی را موکل او می سازد که محافظ او تا شام باشد.

همان جا.

۴-از جابر بن عبد اللّه(رض)عنه روایت شده است که گفت:«چون رسول اللّه(ص)سورهٔ الرحمن را بر مردم خواند،ساکت شدند و هیچ نمی گفتند،پس رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله)گفت:«جنّیان بهتر از شما جواب دادند،و چون فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ را بر ایشان خواندم،گفتند:لا و لا بشیء من آلاء ربنا نکذّب».

زمینهٔ کلّی سوره

برای چه پروردگار بی نیاز و عزیز ما این جهان را آفرید؟آیا بدان جهت نیست که او سبحانه و تعالی بخشنده است؟نشانه های رحمت و بخشندگی گستردهٔ او در هر چیز متجلّی است:در این کتاب که ما را به نور او رهبری می کند و اگر آن نبود او را نمی شناختیم.در این انسان که آفرینش نیکویی به او بخشید و بزرگش داشت و سخن گفتن به او آموخت تا بر بسیاری از آفریدگانش برتری داشته باشد.در خورشید درخشان،و در ماه نورانی.در ستارهٔ تسخیر شدهٔ به رحمت او،و در درخت سجده کنندهٔ به عظمت او.در آسمانی که سقف آن را بالا برد و آن را محفوظ قرار داد.در نظام حساب شده ای که آن را مقدر کرد،و در میزان و ترازویی که برای مردم قرار داد تا عدالت را در میان خود حاکم قرار دهند و به طغیان

برنخیزند...

آری،انوار و جلالت وجه کریم او در آیاتش متجلّی است.مگر در قلوب بندگانش تجلّی پیدا نکرده است تا او را بشناسند،و به رحمت او آرام گیرند،و در جستجوی جانشینی برای او برنخیزند؟چه بسیار نومید و بدبخت است آن کس که در کرانهٔ رحمت او تشنه زندگی می کند،بدان سبب که به سوی او راه نیافته است! و بدین گونه آیات سورهٔ الرحمن با این نام مبارک در پی یکدیگر می آید که /۱۴ اگر نور آن در قلبهای ما انعکاس پیدا کند،آنها را آکنده از آرامش و امید می سازد، با خواستن و توکل کردن و بخشیدن و کرامت داشتن.

چرا باید با داشتن پروردگار رحمن نومید باشیم؟ چرا با داشتن آفریدگاری رحمن در به روی خود و دیگران ببندیم؟ مگر خدا زمین را برای همگان نیافرید،که در آن اقسام میوه ها و خرما وجود دارد،پس چرا باید نعمتهای او را تکذیب کنیم و به کفران آنها بپردازیم؟(و از تکذیب است:حرام کردن پاکیزه ها بر خودمان پس از آن که خدا آنها را بر ما حلال کرد،و نومید شدن از آرامش حاصل از رحمت او است که مأیوس شویم و بر خود بپیچیم).

خداوند متعال انسان را که خود جهانی بزرگ است،در آغاز از گل خشکی همچون گل سفال آفرید(مگر بر آن قادر نبود که به او مقامی پسندیده عنایت کند تا گرامیترین آفریدهٔ او باشد،پس چرا باید دچار نومیدی و تکذیب شویم؟).

جنّیان را از آمیخته ای از آتش آفرید،پس جنّ و انس کدام یک از نعمتهای پروردگارشان را تکذیب می کنند؟ سیاق ما را با تجلیات رحمت خدا در تغییر یافتن فصلهای سال با حسابی دقیق آشنا و بصیر می سازد،و با حرکت آنها از طریق نظام و قاعدهٔ دقیقی که سبب جدا ماندن آبهای شیرین و شور از یکدیگر است،آبهایی که مروارید و مرجان از آنها استخراج می شود،و کشتیهای بزرگ در آنها به تقدیری حکیمانه حرکت می کند،پس

چگونه می تواننـد آیات او را تکـذیب کننـد؟ پس از اشارهٔ به این که اعتماد به نظام آفریدگان نیست که نابود می شوند، بلکه به آفریننـدهٔ آنهـا است که وجه کریم و بزرگوار او بـاقی است،مـا را به یـاد آن می آورد که خزینه هـای رحمت او پایـان نمی پـذیرد،و هر که در آسـمانها و زمین است از او می خواهـد پس مـا نیز بایـد از او بخواهیم،و چون چنین است،پس چرا بایـد به تکذیب او بپردازیم و بخشـش او را از خود دور کنیم؟ تکذیب آیات خدا تنها مایهٔ بدبختی و نومیدی در دنیا نیست،بلکه زیان بزرگ آن در آخرت آشـکار می شود،و به همین سـبب آیـات مـا را از عـاقبت به تکـذیب در روز حساب بزرگ بر حـذر می دارد،مگر می توانیم از حکومت او به جای دیگری بگریزیم؟بر فرض که از اقطار آسـمانها و زمین عبور کنیم، /۱۴ آیا این کار جز به سـلطان و خواست او صورت نمی گیرد؟آیا حساب زبانه های آتش و مس گـداخته را می کنیم و می دانیم که مقاومت در برابر آنها از عهـدهٔ ما بیرون است؟پس چرا بایـد نعمتهای پروردگار بی نیاز و عزیز خویش را تکـذیب کنیم؟آیا در آن روز که آسـمان شـکافته می شود و به رنگ گل سـرخ درمی آیـد،آیا امکان تکـذیب کردن نعمتهای خدا وجود دارد؟ در آن روز سببی برای پرسـش کردن از مجرمان وجود نـدارد.مگر آنان با سـیماهاشان شـناخته نمی شونـد؟و آنان را با موهای پیش سـر و پاهاشان می گیرنـد و به جهنمی می اندازنـد که آن را دروغ خوانـده بودنـد(در آن هنگام که حساب خـدا و نعمتهای او را در دنیا تکذیب کردند).

بیاییـد تـا به پروردگـار توانـا و جبّار خود ایمـان آوریم و از او بترسـیم تا بهشت را روزی ما قرار دهـد،چه هر کس که از مقام پروردگـارش بترسـد دارای دو بـاغ می شود که سایه های گسترده دارنـد و چشـمه های روان و میوه های گوناگون و تختهای محکم و فرش شـدهٔ با مفرشـهای حریر و اسـتبرق...و در آن جا کوتاه چشـمانی را از حوریان پاکیزه خواهی یافت که گویی از یاقوت و مرجان اند،آری،

این پاداش نیکوکاریهای ایشان است،و یک درجه پایینتر از آن دو باغ با شاخه های درهم فرو رفتهٔ درختان است که از آنها دو چشمه فوران می کند،و در آنها انواع میوه ها علاوه بر زنان حوری زیبای محفوظ در خیمه ها وجود دارد که پیش از آن دست انس و جنی به آنان نرسیده است...و در این جا است که صالحان با تکیه دادن بر بالشهای سبز و خویش ساخت و زیبا به آرامش و استراحت می پردازند...و این همه از نعمتهایی است که قرآن وعدهٔ آنها را به ما داده است،پس مکذبان را چه شده است که به تکذیب اینها می پردازند و تلاشی برای دست یافتن به آنها می کنند؟مبارک است نام صاحب جلال و اکرام تو.

سوره الرّحمن

[سوره الرحمن (۵۵): آيات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلرَّحْمٰنُ (۱) عَلَّمَ اَلْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ (۳) عَلَّمَهُ اَلْبَيٰانَ (۴) اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ بِحُسْبٰانٍ (۵) وَ اَلنَّجْمُ وَ اَلشَّجَرُ يَسْجُدٰانِ (۶) وَ اَلسَّمٰاءَ رَفَعَهٰا وَ وَضَعَ اَلْمِيزٰانَ (۷) أَلاّٰ تَطْغَوْا فِي اَلْمِيزٰانِ (۸) وَ أَقِيمُوا اَلْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لاٰ تُخْسِرُوا اَلْمِيزٰانَ (۹) وَ اَلْأَرْضَ وَضَعَهٰا لِلْأَنٰامِ (۱۰) فِيهٰا فٰاكِهَةٌ وَ اَلنَّخْلُ ذٰاتُ اَلْأَكْمٰامِ (۱۱) وَ اَلْحَبُّ ذُو اَلْعَصْفِ وَ اَلرَّيْحٰانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۱۳) خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ مِنْ صَلْصٰالٍ كَالْفَخّٰارِ (۱۴) وَ خَلَقَ اَلْجَانَّ مِنْ مٰارِجٍ مِنْ نٰارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۱۶) رَبُّ اَلْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ اَلْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۱۸)

ص: ۲۸۳

معنای واژه ها

۵ بحسبان:یعنی با حساب معلوم و مقدّر شده ای حرکت می کنند،بدون زیاد شدن یا کم شدن.

۶ و النجم:گیاه زمین است که ساقه ندارد،و به قولی مقصود از نجم ستارگان آسمانی است که ینجم یعنی از افق بالا می آیند و آشکار می شوند.

۱۰ للأنام:برای مردم.

۱۱ الأکمام:ظرفها و غلافها،و مقصود از آن غلافی است که خوشۀ گلهای خرما را پیش از شکوفه شدن در خود محفوظ نگاه می دارد.

۱۴ صلصال:گل خشک است که صلصله یعنی بانگ مخصوص به خود دارد.

کالفخار:گل پخته شدۀ به آتش است تا این که به صورت سفال درآید.

۱۵ مارج:زبانه های آتش است که در یکدیگر داخل می شود.

خداوند رحمان،قرآن را آموخت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مهمترین حکمت در آفرینش انسان و کاینات آن است که پروردگار در هر

چیز برای آفریدگانش شناخته شود و در هیچ چیز نسبت به او نادان نمانند و چنان که شایسته است به پرستش و عبادت او بپردازند،و به هیچ چیز ننگرند مگر آن که پیش از دیدن و در ضمن دیدن و پس از دیدن او را با آن چیز ببینند.و خداوند سبحانه و تعالی گنجی نهفته بود و ارادهٔ آن کرد که شناخته شود،پس آفریدگان را آفرید تا او را بشناسند، (۱) و این نه برای آن بود که به آنان نیاز داشت،بلکه آنان را به این نیاز بود،و برای آن نبود که از این کار سودی به دست آورد،بلکه برای آن بود که آنان به سودی برسند.

بدین گونه آشکارترین جنبه در آفرینش ظهور رحمت خدا است،و این که طبیعت نخستین آفرینش انسان،پیش از این که از آفریدگان چرکین شود،طبیعتی مثبت و ستوده بود،و این که فطرت او و جنبهٔ بیگانگی و دشمنی ندارد.چون در نفس خویش بیندیشد،آن را غرق در دریایی از نعمتها و بخششها می بیند،آفرینش او رحمت است،و تعلیم یافتن و سخن گفتن او نیز نعمتی است،پس با اندیشهٔ خود در جهان پیرامون خویش به گردش می پردازد و ۱۴/ خورشید و ماه و ستارگان و درختان و آسمان و میزان را مشاهده می کند،و زمین و آنچه در آن است نیز نعمت است و این همه آفریده شده است و به انجام دادن نقشی می پردازد که در ضمن یک نظام استوار به مصلحت انسان و دیگر آفریدگان طرح ریزی شده است...به همین سبب رفتار او را در برابر آفریدگان رفتاری ملایم و برخاستهٔ از دوست داشتن آنها مشاهده می کنیم، و از آن ابا دارد که دانه جوی را از مور ضعیفی برباید،و لذا چون بر زمین راه می رود،با مدارا و آرامش بر آن گام می نهد.

شرح آیات:

[۱]

اَلرَّحْمٰنُ «خدای بخشنده و مهربان است.»

ص :۲۸۵

۱- ۱) -محتوای حدیث قدسی.

این کلمه به همین صورت به شکل یک آیهٔ قرآنی نازل شده است،و پس از حروف مقطعهٔ موجود در آغاز بعضی از سوره ها،کوتاهترین آیه محسوب می شود، ولی از لحاظ معنی محوری را در تمام این سوره تشکیل می دهد که با هر یک از آیات آن پیوستگی دارد،و سایهٔ آن بر کلمات آیه ها مشاهده می شود،و هنگامی که از این سورهٔ مبارکه به جهان گسترده توجه می کنیم،این نام الاهی را بر فرد فرد از افراد آن گسترده می بینیم،بدان جهت که خداوند متعال زندگی را با لغت و زبان رحمت و لطف نوشته است،و این تصور در تو پیدا می شود که آدمی چه اندازه باید گمراه و تهی از احساس باشد تا نسبت به پروردگار خویش و رحمت او نادان بماند،و منکر نعمتهای او شود،و از روی خودخواهی بپرسد: وَ مَا الرَّحْمٰنُ «رحمان چیست؟!»، (۱) چنین کسی بدون شک از لحاظ درجه و فهم از چهارپایان هم پایین تر است،بدان سبب که آنها رحمت پروردگار خویش را می فهمند،و به قدر شعور خویش به او ایمان دارند،در صورتی که انسان که خدا به او عقل داده،از این عقل خود بهره بر نمی گیرد!و پروردگار ما دربارهٔ این گونه کسان گفته است:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً «یا چنان می پنداری که بیشتر ایشان می شنوند یا به عقلشان کار می کنند،در صورتی که آنان نیستند مگر همچون چار پایان بلکه گمراهترا!». (۲)

[۲]

بنا بر این بیایید تا با هم به وحی گوش دهیم تا او گوشه ای از رحمت خدا را به ما معرّفی کند،و ما را به تجلیات نام الرحمن در آفرینش و در خود،پیش از آن راهنما شود.

عَلَّمَ الْقُرْآنَ

«قرآن را آموخت.» /۱۴ رحمت الاهی را درجاتی است،ولی بزرگترین آنها نسبت به انسان هدایت

۱- ۲) -الفرقان ۶۰/.

۲- ۳) -الفرقان۴۴/.

و راهنمایی تجسّم یافتهٔ در قرآن است،پس آفرینش در حدّ ذات خود رحمتی است که بر آموزش قرآن تقدم دارد،ولی ذکر آن تأخر پیدا می کند،بدان سبب که هدف از آفرینش هدایت است،و اگر خدا بندگان خویش را به سوی خود راهنمایی نکند، حکمت وجود ایشان نابود می شود.مگر پروردگار ما سبحانه و تعالی نگفت: وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ «جن و انس را جز برای عبادت کردن نیافریدم؟». (۱)

قرآن بشر را به شناخت پروردگارش رهبری می کند،و چون این معرفت،در صورتی که میان او و پروردگارش پرده های غفلت و جهل و گناه وجود داشته باشد امکان پذیر نیست،قرآن او را چندان پاک و پاکیزه می سازد که این حجابها از میان برود،و حتی هدف نهایی شرایع دین نیز هموار کردن راه برای رسیدن به معرفت پروردگار است.چگونه؟از آن روی که انسان تا موقعی که در یک مجتمع فاسد و منحرف از سنتهای حق زندگی می کند،پیوسته در زیر فشار است که با آن مجتمع توافق پیدا کند،پس چگونه می تواند خود را از این فشارها خلاص کند و با فساد آن به معارضه بپردازد؟و این چیزی است که آموزشهای دین ضامن است،و به ما می آموزد که چگونه جامعه ای برتر به جای آن مجتمع فاسد بسازیم،و این چیزی است که تفصیل آن را احکام ارزشمند آن بیان می کند،و در نتیجه خواهیم دانست که چگونه از عوامل خطا و گناه پرهیز کنیم تا بتوانیم خدا را بشناسیم.و این چیزی است که قرآن با هدایت و بینات خود متکفل آن است،و نیز با بصیرتها و تفصیلاتی که نسبت به احکام و شرایع آن به دست می آوریم.با همهٔ اینها حکمت خلق انسان بر ما آشکار می شود که همان معرفت و شناخت خدا است،که به نوبهٔ خود رحمانیت او را نیز متجلّی می سازد.مگر معرفت او عین کمال و نعمت محض و وسیلهٔ نزدیکی و سبب تسخیر آفریدگان نیست؟؟

ص: ۲۸۷

۱- (۴) -الطور/۵۶.

پرسشی که پیش می آید این است که:خدا چگونه قرآن را به انسان آموخت؟ اولا:به این که آن را به رسولش(ص)آموخت و او آن را به تبلیغ و بیان به بشریت آموخت.

ثانیا:به این که قرآن تعبیر صریحی از حقایقی است که خدا آنها را در فطرت هر انسان به ودیعه نهاده،و همین سپردن به صورت ودیعه و امانت به منزلهٔ تعلیم خود قرآن است،که نقش او را نسبت به حقایق همچون نقش یاد آورنده ای می سازد بر این که و جدان انسان محتوی چه چیزها است.

چنان می نماید که حذف شدن مفعول دوم فعل«علم»و معلوم نبودن این که چه کس قرآن را گرفت،برای این حکمت بالغه باشد که:خدا قرآن را علمی قرار داد که هر کس بخواهد می تواند از آن بهره مند شود،و همین متناسب با رحمانیّت خداوند متعال است،به همان گونه که در آیهٔ(۲۹)از سورهٔ گذشته گفت: وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ .

[۳-۴]

هنگامی که نظر خود را متوجه به خود انسان می کنیم،او را به صورت کلی مظهر و نمادی از رحمت خدا می بینیم.او چیزی نبود و سپس خدا او را به وجود آورد بدون آن که استحقاقی داشته باشد،و یا جبر و اضطراری سبب این هستی بوده باشد مگر رحمتی از خدای عزّ و جلّ.

خَلَقَ الْإِنْسٰانَ

«انسان را آفرید.» تنها وجود انسان دلیلی بر رحمت خدا است.مگر او را به خودی خودش عالم و جهانی بزرگ نمی بینی که در هستی او بیلیونها نعمت جمع آمده است که اگر یکی از آنها نبود رحمت نقصان می یافت؟ ولی بزرگترین چیز در انسان قلب او(مغز و عقل او)است،و بدین گونه است که خدا انسان را در نیکوترین ترکیب و استوارترین ساختمان آفریده،و او را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری داده است،و سپس آفرینش او را با عقل کامل کرد،و عقل را به مدد قرآن کمال بخشید،و این همه را با نعمت بیان و سخن گفتن

به حد کمال رسانید که مایۀ به هم پیوستن معلومات و انتقال خیرات از انسانی به انسان دیگر است،و از نسلی به نسل دیگر،و اگر این مایۀ تمایز انسان وجود نمی داشت،تمدنی وجود پیدا نمی شد،و انسان و دیگر جانداران برابر و مساوی با یکدیگر می ماندند،زندگی گربۀ یک میلیون سال پیش از این با زندگی گربۀ زمان ما با یکدیگر تفاوتی ندارد،بدان سبب که هر یک از افراد این جنس از جانداران در حدود غریزه ها یا آزمایشهای ذاتی آن زندگی می کند،در صورتی که تمدن بشری از پیوسته شدن آزمایشها و دانشها به یکدیگر و تراکم پیدا کردن آنها پدید آمده است،و این همه وابستۀ به زبان است،و اگر فضل و رحمت و لطف خدا بهرۀ او نمی شد هرگز به این مقام استثنایی در میان جانوران نمی رسید.

عَلَّمَهُ الْبَيانَ

«به او بیان و سخن گفتن آموخت.» این نعمت مظهر دیگری از نام الرحمن است،و نشانه و آیتی راهنمای به او،و آنچه بر انسان واجب است این که به این نعمتها اعتراف کند،و سپاس آن را بگزارد،ولی او را می بینی /۱۴ که با این نعمتها به خطیئۀ و ارتکاب گناه می پردازد،و چون چنین باشد،بیان را برای پرداختن به باطل مسخّر خود کرده است.

[۵-۶]

و از سخن گفتن دربارۀ آثار رحمت خدا در هستی و ماهیّت انسان،آیات ما را به آفاق جهان انتقال می دهند تا مگر در آنجا تجلّیات نام الرحمن را مشاهده کنیم،و قرآن بدین گونه سخن از انسان و جهان را به یکدیگر متصل می سازد تا ما را از گرفتاری ذات به آفاق گسترده بیرون برد،و برای ما تأکید کند که همۀ کاینات نسبت به خداوند متعال خاضع و فرمانبر است،و هر چیز در جهان نقش و وظیفه ای را که بر اثر آفریده شدن بر عهده دارد،با ملتزم بودن به آیین و نظامی که خداوند متعال برای او ترسیم کرده است،به انجام می رساند.چون به خورشید بنگرید،آن را چنان می یابید که با دقتی از درجۀ بسیار بالا حرکت می کند، و حرکت آن هماهنگی کاملی با حرکت ماه دارد، لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ «نه برای خورشید شایسته است که به ماه برسد،و نه شب بر روز پیشی می تواند گرفت و هر یک در فلک و مداری

گردش و شناوری خود را به انجام می رسانند». (۱) و بنا بر این هر خارج شدنی از حدود خدا که از ناحیهٔ انسان صورت بگیرد،بی قاعدگی و بریدگی و گمراهی و بیراهه روی محسوب می شود.

اَلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبٰانٍ

«خورشید و ماه با حساب حرکت می کنند.» خداوند متعال آفریدگان را چنان آفریده است که بعضی از آنها مکمل بعضی دیگرند و هماهنگی دارند،پس اگر انسان نمی بود،خورشید و ماه و ستارگان و درخت و آسمان و زمین و آنچه در آنها است نمی بود،و اگر این چیزها نمی بود، آدمی راهی برای زنده ماندن پیدا نمی کرد...و خورشید و ماه آثاری مستقیم در زندگی انسان دارند،و بلکه در زندگی آن در سیارهٔ ما دارای همین تأثیرند:خورشید برای ما نور فراهم می آورد که تأثیری مستقیم در پیدایش و رشد گیاهان بر سطح زمین دارد،و ماه نیز در آب دریاها و اقیانوسها اثر می کند و فواید دیگری دارد،و به همین سبب علم نوین پیوسته در صدد اکتشاف کردن این گونه تأثیرات و فهم و برخورداری از آنها بوده است،ولی بزرگترین فایدهٔ هر دو تای آنها این است که دو آیت و نشانه برای هدایت کردن ما به سوی خدایند،و این راهنمایی را به صورتی آشکارتر و بهتر با اطلاع یافتن از دقتی که در نظام آنها حکمفرما است مشاهده می کنیم.

پس اگر خورشید اندکی از زمین دورتر یا به آن نزدیکتر شود،یا آهنگ طلوع و غروب آن تبدیل پیدا کند،یا درجهٔ حرارت آن تغییر پذیرد و کم یا زیاد شود، زندگی دشوار یا ۱۴/ غیر ممکن خواهد شد...و به همین گونه ماه که میلیونها تن آب دریاها در هنگام مدّ دریا را به طرف خود بالا-می کشد،بدون شک در مخ آدمی که نزدیک ۷۰٪آن را آب تشکیل می دهد،نمی تواند بدون اثر باشد.

وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدٰانِ

«و ستاره و درخت سجده می کنند.» بعضی از مفسّران گفته اند که:مقصود از نجم گیاهان کوچک است و

۱- ۵) -یس ۴۰/.

مقصود از شجر درختان بزرگ دارای ساق،بدان سبب که خواسته اند میان این دو کلمه ارتباطی برقرار کنند،ولی آنچه از ظاهر آیه برمی آید،به چنین تأویلی نیاز ندارد،و نجم آن است که در آسمان است و شجر همان درخت است که در زمین است و آن را می شناسیم،و شاید هدف از یاد کردن این دو با هم،بیان دورترین چیزها و نزدیکترین آنها به ما در طبیعت بوده باشد،و اینها هر چند در نظر جامد و بی روح به نظر می رسند،اندازه ای از فهم و احساس دارند که آنان را به عبادت پروردگارشان دعوت می کند: وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّـ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لاـ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ «و هیچ چیز نیست جز آن که تسبیح گوید به سپاسگزاری از پروردگارش، ولی شما ستایش و تسبیح آنها را درنمی یابید». (۱)

از آن جا که سجود دلالت بر منتهای خضوع و عبودیت دارد،سجود ستاره و درخت در خاضع بودن آنها نسبت به سنتهای الاهی مربوط به خود آنها تجلّی پیدا می کند،چه هیچ ستاره را نمی بینیم که از مدار خود انحراف پیدا کند و هیچ درختی را که میوه ای جز میوهٔ خود به بار آورد.

در این شک نیست که ستاره و درخت مظهر و نمادی از رحمت خدا نسبت به انسانند،چه ستارگان را پیوند مستحکمی با قانون جاذبه در این فضای گسترده است،و سپس با پرتوهای خود بر زمین و کاینات موجود در آن تأثیر می گذارند،و حتّی گفته اند که هر ماده در بدن انسان مقداری از هستی و حیثیت خود را-به لطف خدا-از پرتوهای پراکنده شدهٔ در فضا می گیرد،و پیوند میان ستارگان و شجر تنها علاقه و پیوند علمی نیست،بلکه کشاورزان از این راه هنگام کشت انواع مختلف گیاهان را به دست می آورند و اوقات گرده افشانی و هرس کردن و نظایر اینها.بنا بر این ۱۴/ نباید چنان تصور کنیم که ستارگانی که سالهای نوری پرشماری از ما فاصله دارند،علاقه و ارتباطی با ما ندارند...و همین امر آن حدیث قدسی را تفسیر می کند که در آن چنین آمده است:«چیزها را برای تو آفریدم،و تو را برای

۱- ۶) -الإسراء۴۴/.

خودم»که در آن از علاقهٔ بیان چیزها و انسان سخن رفته است،و خداوند متعال از آن روی اشارهٔ به آفرینش انسان را بر سخن گفتن از جهان مقدم داشته که او هدف بوده است.

[۷-۹]

و سپس سورهٔ مبارکه تجلّی دیگری از نام الرحمن را در نعمت سلامتی و ایمنی به یاد ما می آورد،خواه مقصود از آن ایمنی وجود انسان بوده باشد یا ایمنی حقوق او،پس آسمان در بالا قرار گرفت تا به وسیلهٔ طبقات خود از وجود او پاسداری کند،چه اینها ما را از شهابها و شهاب سنگها و آسمان سنگهای در حال سقوط محفوظ می دارند،به همان گونه که پوشش جو زمین از رسیدن پرتوهای زیانبخش به زمین جلوگیری به عمل می آورد،و به همان گونه که خدا زندگی ما را به آسمان تضمین کرد،به رحمت خود با قرار دادن میزان و اندازه و ترازو از حقوق انسان محافظت کرد.

وَ السَّمٰاءَ رَفَعَهٰا وَ وَضَعَ الْمِيزٰانَ

«و آسمان را برافراشت و ترازو را بنهاد و وضع کرد.» در سراسر زندگی،از گیاهی کوچک تا درختی بزرگ،و از اتوم بی اندازه کوچک گرفته تا کهکشان بی اندازه عظیم،و در میان آنها انسان و خورشید و ماه، تدبیری لطیف و نظام و آیینی دقیق مشاهده می شود،و حتی گفته اند که زندگی با زبان ریاضی نوشته شده است،و به همین جهت در ضمیر انسان و رسالتهای خدا به صورت میزانها و اندازه ها و ارزشها جلوه گر می شود.مگر اندیشه و فکر یک آینهٔ صاف و پاک نیست؟آیا این آینه آن نظم دقیق و تدبیر نیکو را منعکس نمی سازد؟ آری منعکس می کند.و به همین گونه وحی عقل را به یاد می آورد،و دربارهٔ میزانهای حقی که در جهان آفرینش پراکنده شده است با ما سخن می گوید.

پس انسان خیر را از شر بازمی شناسد،و زیبا را از زشت،و حتی با سنجیدن آنها را وزن می کند و می گوید که کدام یک از دو شر مایهٔ خواری بیشتر است و کدام یک از دو نیکو برتر و بالاتر،و به همین گونه از احساس زیبایی بهره مند می شود.آیا ندیده ای که چگونه یک پردهٔ نقاشی را از لحاظ زیبایی از پردهٔ دیگر تمیز می دهد،و

رخساره ای را از رخسارهٔ دیگر،به همان گونه که با حواس خود حجمها و رنگها /۱۴ و مسافتها و بانگها را از یکدیگر تشخیص می دهد.آیا هیچ در این باره اندیشیده ای که انسان با گوش خود چگونه صوتهای مختلف را از یکدیگر تمیز می دهد و،مثلا صوتهای نزدیک به یکدیگر در برابر را با هم اشتباه نمی کند،یا صوت یک انسان در یک حالت و صوت او در حالتی دیگر متمایز احساس می کند و می فهمد که یکی از آنها مربوط به حالتی است که تازه از خواب برخاسته است،و دیگری به بانگ حالت بیماری او ارتباط دارد...و اگر میان بیشتر این دریافتهای حس شنوایی و گوش،یا دریافتهای بصری و چشم مقایسه ای به عمل آوریم،درخواهیم یافت که حواس انسان با دقت اندازه ها و تفاوت آنها را با یکدیگر تمیز می دهد،و انسان این اندازه ها را به صورتهایی محسوس درمی آورد:برای سنگینی ترازو را ساخته است که با آن تفاوت وزن دو چیز را به دست می آورد،و برای مسافتها متر و ذراع و نظایر اینها،و برای زمان ساعت،و برای حرارت و رطوبت چیزهای دیگر،و به همین گونه قوانین و نظامهایی به وجود آورده است که عدل و اخلاق و ارزشها و عرفیات را مجسم می سازد.و بنا بر این پروردگار ما کسی است که میزانها را در طبیعت آفریده است،بدان سبب که هر چیز را با حساب و اندازه و قدر به وجود آورده،و در ضمن زمان و دارای حجم و رنگ و شدت و ضعف و عدهٔ دیگری از میزانها،و این همه را در ضمیر انسان و حواس و عقل او منعکس ساخته است.

میان ساختن آسمان بر بلندی و وضع میزان در آیهٔ کریمه علاقه و ارتباطی وجود دارد،چه آسمان با میزان و برای میزان(قوانین و نظامهای طبیعی مخصوص به آن)بلندی پیدا کرده است،و اگر چنین نبود بر زمین می افتاد،و چنین است هر چیز دیگر در زندگی،پس اگر انسان ملتزم به میزان نبود،زندگی به صورت عذابی درمی آمد،و به همین جهت است که خداوند متعال به صورت مستقیم در آیهٔ بعدی از ضرورت احترام گذاشتن به میزان و برپاداشتن آن سخن به میان آورده است.

خدا میزان را در طبیعت قرار داد،ولی رحمت او تنها در آن تجلّی پیدا نمی کند،بلکه به دست انسان نیز چنین می شود،پس او به حکم آزادی خود،گاه

صفـای ایمنی را بر خود منغص می سـازد و صـلح و سـلام را به تباهی می کشـد،به همان گونه که می توانـد در جلب سـلام و سعادت را به آن بازگرداند تا رحمانیت خدا بر دست او آشکار شود،و این در هنگامی است که در میزان طغیان نورزد و آن را به حق برپا دارد،پس در خوردن و آشامیـدن اسـراف نکنـد،و در مصـرف کردن تبذیر روا ندارد،بیش از آن چه تولید می کند خرج نکند،و بیش از حاجت نخوابد،بلکه وزن را در همهٔ جوانب زندگی شخصی و اجتماعی برپا دارد.

أَلاّ تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ

«تـا در انـدازه گیری سرکشـی نکنیـد.» طغیـان زیـان رسانـدن به میزان و انـدازه گیری است به صـورتی بسـیار بـد و آشـکار،و پروردگارمان ما را از این کار نهی می کند،و بر نهی از آن دعوت به برپا داشـتن میزان و احترام گذاشتن و ملتزم بودن به آن و به عالیترین صورت عدل را که قسط است می افزاید.

وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ

«و توزین کردن را به قسـط و دادگری انجـام دهیـد.» که آن حتی از عـدل هم بیشتر به تقوا نزدیـک است،چه قسـط عبـارت از عـدل تنهـا نیست،بلکه عبـارت از عـدل است که بر آن احتیـاطی به منظور عملی شـدن آن افزوده شـده باشـد،پس اگر صاحب محلّی هستی که در آن چیزهـا را به وزن می فروشـی،پس از وزن کردن چیزی بر آنچه می دهی بیفزایی،و چون چیزی به وزن می خری آن را انـدکی کمـتر از آنچه حق است بگیری،و این بـدان سـبب است که در دو حـالت براءت ذمّه حاصـل شود.این همان قسط است،و اگر بشـریت به این قاعده عمل می کرد،چه اندازه خوشـبخت و سعادتمند می بود؟! اقامه و برپا داشتن التزام به چیزی و ادا کردن آن به بهترین صورت است،و اقامـهٔ وزن در بهترین شـکل آن هنگـامی صورت پـذیر می شود که با قسـط همراه باشد.

پروردگـار مـا زیـان رسانـدن بـا میزان تنهـا در صورت بـد و آشـکار آن ما را نهی نکرده است،بلکه از مخالفت کردن با آن به صورت ساده یا بهره مند شدن از غفلت و اعتماد مردم یا حیله گری در قانون نیز نهی کرده است.

وَ لاٰ تُخْسِرُوا الْمِيزٰانَ

«و به میزان زیان و آسیب مرسانید.» عمل کردن به قسط از یک سو مایۀ تحقق یافتن عدالت است،و از سوی دیگر انسان را از مخالفت با حق و نظام باز می دارد،و پرسش این است که:چگونه انسان به میزان زیان می رساند؟ از مفاهیم تمدن و بلکه از پیشرفتهای مهم در جهان امروز ما وحدت میزانها است /۱۴ (مثلا:کیلوگرم و کیلومتر،و همچنین اوزان و مقیاسهای دیگر)و این چیزی است که همگان بر آن اتفاق نظر دارند،و در معاملات خود بر آن اعتماد می کنند،و شاید از آشکارترین معانی اقامۀ میزان و احترام گذشتن به آن و بازی نکردن با آن باشد،چه اگر بنا بود یکی کیلوگرم را ۹۰۰ گرم بداند و دیگری ۱۰۰۰ گرم،بشریت یک اسباب کار سودمند زندگی را از دست می داد،و زمینه برای ستمگری بیشتر و بازی کردن با حقوق مردم آماده می شد،بلکه اقامۀ وزن(هدف)جز با میزان تحقق پیدا نمی کند و زیان رساندن به آن سبب از کار افتادن این هدف می شود.

کلمۀ«میزان»بسیاری از معانی را می رساند،چنان که:عقل میزان است و قرآن میزان و عهد و پیمان میزان و...و این درست نیست که کسی،هر اندازه با مصالح شخصی او مخالف باشد،علیه آن قیام کند،ولی آشکارترین معانی میزان رهبری رسالی است،با گفتارها و کردارها و آراء آن از این لحاظ که از حیث فهم و تطبیق به ارزشها نزدیک است.امام رضا(ع)گفت:«و میزان امیر المؤمنین(صلوات اللّه علیه)است که خدا او را بر بندگانش منصوب کرد، راوی می گوید که گفتم:برای آن که در میزان طغیان نکنند؟گفت:برای آن که نسبت به امام نافرمانی نکنند،گفتم:برای آن که وزن را به قسط بر پای دارند؟ گفت:امام را به قسط بر پای دارند،گفتم:برای آن که به میزان زیان نرسانند؟ گفت:برای آن که از حق امام نکاهند و به او ستم نکنند»، (۱) و قرآن برای ما مثلی از زیان رسیدن به میزان را در زمینۀ اجتماعی و اقتصادی می زند و با تهدید می گوید:

۱- ۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۸۸.

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ* اَلَّذِينَ إِذَا اكْتٰالُوا عَلَى النّٰاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَ إِذٰا كٰالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ «وای بر کمفروشان*کسانی که چون با پیمانه می خرند حق خود را تمام می گیرند*و چون با پیمانه یا وزن می فروشند به(خریداران)زیان می رسانند»، (۱) و تطفیف،چنان که از آیه آشکار می شود،درست بر ضد برپا داشتن وزن به قسط است.

[۱۰]

زمین جایگاه دیگری برای تجلّی رحمت فراگیر خدا است،و آن جایی است که خدا آن را آفرید و عوامل زندگی را در آن به فراوانی فراهم آورد تا زندگی آدمی بر روی آن ممکن و بلکه دلپسند و پاکیزه باشد،و از جملۀ این عوامل است جاذبه(گرانش)و اکسیژن و آب و انواع گوناگون خوردنیها،و همچنین نور و حرارت /۱۴ را به اندازۀ نیازمندی بشر به آن در زمین پدید آورد.

وَ الْأَرْضَ وَضَعَهٰا لِلْأَنٰامِ

«و زمین را برای جهانیان آفرید.» قرآن در آیۀ دیگری به معنی«وضع»در این آیه اشاره می کند و می گوید:

اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهٰا سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ «آن که زمین را برای شما آرامشگاهی قرار داد و برای شما در آن راههایی نهاد تا مگر راه خود را بیابید»، (۲) و اگر رحمت خدا و تمهید مقدمات او در زمین برای زندگی ما نمی بود، زندگی بر این سیاره به همان گونه محال می شد که اکنون زندگی بر اجرام دیگری همچون خورشید و زهره و جز آن غیر ممکن است،و در این آیه دو اندیشۀ تمدّنی و شرعی وجود دارد که آنها را از کلمۀ«وضعها»می فهمیم:

اوّل:این که خدا زمین را عملا مسخر انسان ساخت،و به او وسایل و قدرتهایی علمی و مادّی بخشید که قرآن آنها را«سبلا»نامیده است تا از آنها بهره مند شود و بر زمین،از قلۀ کوه ها تا اعماق دریاها استیلا پیدا کند و آنها را برای مصلحت خویش مسخر سازد،و هر ناحیه از زمین که در تسخیر انسان قرار نگرفته

۱- ۸) -المطففین ۱/ تا ۳.

۲- ۹) -الزخرف ۱۰/.

باشد یا هر فرصت و نیرویی که چنین نشده باشد،ستمی است که آدمی بر خود روا داشته است،و آگاهی نسبت به این حقیقت از بشر در خود فرو رفتن و تردّد و ترس از پیشرفت را دور می کند،و بدین گونه این حقیقت انسان را بر آن برمی انگیزد که خواستار هر چه بیشتر پیشرفت شود و آفاقی گسترده در برابر او پدید آید.

دوم:دیگر آن که این آیه ما را شرعا به آن هدایت می کند که حلال و مباح بودن در نعمتها اصل است،مگر این که دلیلی بر حرام بودن آنها وجود داشته باشد، چنان که خداوند متعال گفت: مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ «بگو:چه کس زینتهای زندگی را که خدا برای بندگانش بیرون آورده است،و نیز روزیهای پاکیزه را حرام کرده است،بگو آنها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند،و در روز قیامت اختصاص به آنها دارد». (1)

شاید نصوص شرعیه تنها بر این دلالت ندارد که همه چیز برای انسان مباح است(مگر آنچه دلیلی بر حرمت آن وجود داشته باشد)،بلکه نیز بر لزوم بهره مند شدن از آنچه در زمین است نیز دلالت دارد،و از این جا /۱۴ معلوم می شود که حرام کردن طیبات و جمود و در به روی خود بستن از سفاهت و بلکه از ستمگری بر خویشتن است.

خدای متعال گفته است: هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فِیها «خدا شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن جایگزین ساخت تا به آبادانی آن بپردازید»، (2) و امام علی(ع)گفته است:«در محافظت از بندگان خدا و سرزمینهای او از خدا بترسید،چه مسئولیت نگاهداری از سرزمینها و بهائم بر عهدۀ شما است»، (3) و در ایراد گرفتن بر عاصم بن زیاد که عبا بر تن کرد و از مردمان دوری گزید(یعنی صوفی شد و از دنیا دست کشید و از مردم کناره گرفت)و برادرش

۱- (۱۰) -الاعراف/۱۰.

۲- (۱۱) -هود/۶۱.

۳- (۱۲) -نهج البلاغه،خطبۀ ۱۶۷.

ربیع بن زیاد شکایت او را به نزد امیر المؤمنین(ع)برد و گفت او مایهٔ اندوه خانوادهٔ خود شده و فرزندانش را غصه دار کرده است،گفت:«عاصم را نزد من آورید»، پس چون او را دید چهره بر وی ترش کرد و به او گفت:«چرا از خانوادهٔ خودت شرم نداری،و چرا به فرزندان خود رحم نمی کنی؟»و سپس او را به آباد کردن زمین و بهره مند شدن از طیبات و پاکیزه های آن فرمان داد و گفت:چرا خیال می کنی که خدا طیبات را بر تو حلال کرده و بهره مند شدن از آنها را زشت و ناپسند شمرده است؟!.

مگر خدا نگفته است: وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ فِيها فاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذاتُ الْأَكْمامِ ؟تا آن جا که گفت:«پس به خدای سوگند که خدا ضایع کردن نعمتهای خودش را با کرده ها پیش از آن دوست دارد که با گفته ها،و خدای عزّ و جلّ گفته است: وَ أَمّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ «پس از نعمت پروردگارت سخن گوی»،و آن گاه عاصم گفت:یا امیر المؤمنین،پس چرا در خوراکت به خوراکهای درشت و خشن و در پوشاکت به پوشیدنیهای زبر روی آورده ای؟!و او گفت:وای بر تو!خدای عزّ و جلّ بر پیشوایان دادگر واجب کرده است که خود را در مقام ناتوانترین مردمان قرار دهند،تا از سختی تحمّل فقر بر فقیران کاسته شود». (۱)

بنا بر این نعمتها و امکانیات زمین نه تنها بر انسان مباح است،بلکه بر عهدهٔ او است که برای تسخیر و به دست آوردن آنها بکوشد و از آنها نیز بهره مند شود.

[۱۱-۱۲]

سپس قرآن بعضی از نعمتها را به یاد ما می آورد که به وسیلهٔ آنها زندگی بر سطح زمین امکان پذیر شده است،و مظهر اسم الرّحمن نیز هست،و از میوه ها آغاز می کند که به سبب محتوی بودن ۱۴/ بر ویتامینها و چیزهای دیگر برای بدن انسان و حفظ سلامتی سودمند است.

فِيها فاكِهَةٌ

«در آن میوه است.» چنان می نماید که مقدم داشتن میوه بر نخل که نعمت میانگین است،و بر

ص:۲۹۸

۱- ۱۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۸۹ و بازماندهٔ آن در ۱۹۱.

دانهٔ گیاهی که خوراک عمدهٔ انسان است،برای آن بوده است که تمام کنندهٔ نعمت حلق و کامل کنندهٔ نعمتهای سفره است،و این شکل از بیان متناسب با سیاق و روش این سوره است که برای بیان کردن تجلّیات رحمت خدا نخست از نعمت خدا و بیش از همه از کاملترین گونهٔ آنها آغاز کند،و شک نیست که رحمت خدا در آن سفره بهتر متجلی می شود که بر آن میوه وجود داشته باشد.

وَ النَّخْلُ ذٰاتُ الْأَكْمٰامِ

«و خرما بن با غلافهای محتوی خوشهٔ گل.» این نیز نمادی از رحمت خدا است،و شاید به آنچه در این حقیقت مهم است هنگامی بهتر نزدیک می شویم که در تاریخ به عقب نگاه کنیم،و متوجه اهمیت نخل و نقش آن نسبت به انسان در آن روزگاران شویم که از هسته تا تنه و برگ آن برای خوراندن به جانوران و مصارف دیگر استفاده می کردند و در ساختن خانه و افروختن آتش آن را به کار می بردند،و این همه علاوه بر میوهٔ آن بوده که تقریبا خوراک اصلی گروه کثیری از مردمان در تمام ایام سال به شمار می رفت.

ولی قرآن توجه ما را به غلافهای خوشهٔ شکوفهٔ نخل جلب می کند،بدان سبب که میوه ای که از آن به دست می آید مهمترین نعمت برای انسان است.او می تواند بدون خانهٔ سقفدار با تنهٔ خرما زندگی کند،و نیز بدون وسیله ای برای گرم کردن خود،ولی بدون خوردن زندگی برای او امکان پذیر است،و غلافهای نخل محفظه هایی است که میوه را از آفات و سموم حفظ می کند،بلکه در تکوین آن نقشی اساسی دارد،بدان جهت که به زهدانی شباهت دارد که در آدمی جنین را در خود محفوظ می دارد،و قرآن در یکی از آیات خود ما را در آن هنگام متوجه به این حقیقت می کند که از این هر دو نمود در کنار یکدیگر چنین سخن می گوید: وَ مٰا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰاتٍ مِنْ أَكْمٰامِهٰا وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ «و میوه ها از غلافهای آنها بیرون نیاید،و هیچ ماده ای باردار نشود و بار خود بر زمین ننهد /۱۴ مگر به علم او»، (۱) و اگر آن نبود میوه به وجود نمی آمد،و نخل به مرور زمان در آن هنگام

۱- ۱۴) -فصّلت۴۷/.

که نقش حیاتی آن پایان می یافت منقرض می شد.و بنا بر این اکمام آشکارترین شکل برای نشان دادن رحمت خدا به شمار می روند.

دانه های مختلف از گونه گندم و جو و برنج نیز،همچون در نخل،تجلیگاه نام الرحمن است،چه انسان از آنها خوراکی به دست می آورد که مورد نیاز او است،و در عین حال از ساقه و پوست و برگ آنها بعد از دور شدن و پیش از آن در بخشهای مختلف زندگی از ساختمان خوراندن کاه به دامها و جز آن بهره برداری می کند.

وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ

«و دانۀ دارای برگ،» راغب گفته است که:عصف و عصیفه به هر چیز می گویند که از آنچه کاشته شده له شود،و به خرده ریزه های شکسته شدۀ از گیاه،و در قرآن آمده است:

وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ

و کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ «همچون کاه خورده شده»و رِیحٌ عٰاصِفٌ «باد تند و شدید». (۱)

وَ الرَّیْحٰانُ

«و بوی خوش.» نوعی از گل را نیز ریحان می گویند،و هر گیاه خوشبو را ریحان می نامند، (۲) پس آن نعمتی است که پاسخگوی نیازمندیهای مادی انسان است،و از بوییدن آن یک نیاز معنوی او برآورده می شود،و اضافه شدن آن به خوردنیها و آشامیدنیها بوی خوشی بر آنها می افزاید.

[۱۳]

نعمتها و آیات خدا بدین گونه بر ما احاطه دارد،و نعمتهای دیگر، که پس از این آیات آنها را بر ما عرضه می کند،ولی بیش از آن ما را در کنار آیه ای محوری در سوره متوقف می سازد و پرسشی را طرح می کند که طرح شدن آن برای ما که نعمتهای خدا را مشاهده می کنیم واجب است:

فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ

«پس کدام یک از نعمتهای خودتان را

ص: ۳۰۰

۱- ۱۵) -مفردات راغب اصفهانی،مادۀ عصف.

۲- ۱۶) -المنجد.

تکذیب می کنید؟» این نعمتها به اندازه ای فراوان و آشکار است که هیچ کس راهی برای انکار آنها ندارد،پس بهتر است اندکی توقف کنیم و در این باره بیندیشیم.شمارهٔ نعمتهای خدا بر ما چند است؟هر ذره ای در وجود ما و در محیط پیرامون ما نعمتی از خدا است،و هر لحظه ای که در آن به ادامهٔ زندگی می پردازیم نعمتی دیگر.پس اگر همهٔ شاخه های درختان را قلم و برگهای آنها را کاغذ و دریاها را مرکب فرض کنیم و بخواهیم آنها را به ثبت برسانیم،از شمارش آنها عاجز خواهیم بود،و در آن هنگام که پروردگار ما این آیهٔ کریمه را پس از هر بندی تکرار می کند که مشتمل بر چیزی از آلاء و نعمتهای او است،در این باره تأکید می کند که آنچه ذکر آن گذشت چیز ساده ای از نعمتهای فراوان او است،چنان که در این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ آمده است: اَللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْأَنْهارَ* وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ* وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ «خدا است آن که آسمانها و زمین را آفرید،و از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیلهٔ آن میوه ها را برای روزی شما بیرون آورد،و کشتی را مسخر شما ساخت تا در دریا به فرمان او به حرکت در آید،و رودها را مسخر شما ساخت و خورشید و ماه را مسخّر شما ساخت که در پی یکدیگر درمی آیند،و نیز شب و روز را مسخر کرد*و از هر چه که از او خوستار آن شدید به شما داد،و اگر نعمتهای خدا را بشمارید،شمارش آن را به پایان نمی رسانید،و انسان چه اندازه ستمگر و ناسپاس است». (۱)

آری،نعمتهای خدا برای آن است که حاجتهای مادی و معنوی انسان را برآورده سازد،ولی هدف بزرگتر آنها هدایت شدن انسان به وسیلهٔ آنها به شناخت بیشتری از پروردگار خویش است،و خداوند متعال در سورهٔ نحل،در بیان گوشه ای

۱- ۱۷) -ابراهیم۳۲/ تا ۳۴.

از نعمتهای پروردگار،در آیهٔ ۱۵ چنین می گوید: وَ أَلْقیٰ فِی الْأَرْضِ رَوٰاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَ أَنْهٰاراً وَ سُبُلاً لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ* وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ* أَ فَمَنْ یَخْلُقُ کَمَنْ لاٰ یَخْلُقُ أَ فَلاٰ تَذَکَّرُونَ* وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا إِنَّ اللّٰهَ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ «و در زمین لنگرهایی افکند تا از کج شدن شما جلوگیری شود،و نهرها و راههایی که راهنمای شما باشد*و نشانه هایی،و ستارگانی که از آنها راه خود را پیدا کنند*آیا آن کس که می آفریند همچون کسی است که نمی آفریند،پس چرا اینها را به یاد نمی آورید؟*و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید توانایی آن را ندارید،و خدا آمرزندهٔ مهربان است».

بنا بر این مهمتر از راهیابی از طریق راهها در زمین،و از طریق ستارگان به شناخت راهها برای رسیدن به هدفهایی محدود،و همچنین مهمتر از شناختن شمارهٔ نعمتها،آن است که انسان از این راه به پروردگار خودش عزّ و جلّ هدایت شود.و بشری که به پروردگار خویش کفر می ورزد یا برای او /۱۴ در بحبوحهٔ این نعمتها شریک قایل می شود،چه بسیار ستمگر و نادان است!و برای آن که از اندازهٔ گمراهی آنان آگاه شوی،کافی است به این گفتهٔ انکار آمیزشان توجه کنی که گفتند: وَ مَا الرَّحْمٰنُ «رحمن چیست»؟!!،و ممکن است که ما چنین نگوییم،یا منکر نعمتهای خدا نشویم،ولی غالبا با کردار و رفتار خویش آنها را تکذیب می کنیم،و همچنین با غفلت ورزیدن از سپاسگزاری از او.

همهٔ آفریدگان تجلّیهایی از رحمت خدایند،و وجه و جهت او این است:

وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَیْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ «و خاور و باختر از آن خدا است و به هر جهت که رو کنید،همان جا وجه خدا است،و خدا گشایشگر دانا است»، (۱) ولی در آن هنگام که انسان گمراه می شود،نه تنها از طریق آثار نمی تواند به شناختن رحمت پروردگار خویش و سپاسگزاری او توفیق حاصل کند، بلکه نعمتها را وسیله ای برای افزودن بر تکذیب خویش قرار می دهد،پس چون

۱- ۱۸) -البقره۱۱۵/.

توانگر شـد و شـکر کردن بر وی وجوب پیـدا کرد و به اتراف و کـامرانی بیشتر می پردازد،و در زمین بیشتر تبـاهی می کنـد،یا چون خـدا او را به فرمانروایی رسانـد،بر مردم بزرگی می فروشد و به طغیان و اسـتبداد و خودرأیی می پردازد،و شاید اشاره ای به این دو گفتهٔ او تعالی«فبأیّ آلاء»مشاهده کنیم،و این در صورتی است که حرف با را در آن بای سببی در نظر بگیریم.

زنـدگی که بـا همـهٔ مفردات ایجابی و سلبی آن وجه خـدا است،ما را به ایمان به خـدا دعوت می کنـد،و به تصـدیق کردن به آیـاتش و به فرمـانبرداری از اوامرش،پس مـا بـا چه بهانه به تکـذیب آلاء و نعمتهای او می پردازیم؟به چه دلیل با هر نعمت هر چه بیشتر خود را زندانی ذات خویش می سازیم،در صورتی که باید خود را از آن رها سازیم و به آفاق ایمان به پروردگارمان عزّ و جلّ متوجه شویم؟!به جای این لازم است که هر وقت به یاد نعمت می افتیم،و از آن برخوردار می شویم، و حتی هر وقت که آیه ای را تلاوت می کنیم که مـا را به یـاد نعمتهای پروردگارمان می انـدازد،و از جمله آنها آیـهٔ کریمـهٔ فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ ،چنین بگوییم:

لا بشـیء من آلائک ربنا نکـذب«پروردگارا!هیـچ یک از آلاء و نعمتهای تو را تکـذیب نمی کنیم»،که این خود سـبب افزایش هـدایت و سپاسـگزاری و فضـل خـدا می شـود،و در ایـن شـک نیسـت که هـدف امـام صـادق(ع)از این عبـارت سـخن محض نیست،چه مهمتر از تصـدیق زبانی نعمت تصـدیق قلب و اندامها است،و آن کس که تصدیق آلاء خدا می کند کسـی است که واجـب سپاسـگزاری از او عزّ و جـلّ را به انجـام می رسانـد،و چنـان که امـام عسـکری(ع)گفته است:«قـدر نعمت را کسـی جز سپاسگزار نمی داند،و از نعمت کسی جز ۱۴/ صاحب معرفت سپاسگزاری نمی کند»،و سپاسگزار،چنان که امام هادی(ع)گفته است:«از سپاسـگزاری خود را بیش از آن خوشـبخت احساس می کنـد که از نعمت موجب سپاسـگزاری،بدان سـبب که نعمتها کالا است،و شکر و سپاس هم متاع و کالا است و هم آخرت»، (۱) «و شکر مؤمن

۱- ۱۹) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۸۷.

در عمل او ظاهر می شود،و شکر منافق از زبانش تجاوز نمی کند». (۱) و در صحیفهٔ سجّادیّه آمده است:«سپاس خدای را که اگر بندگان خویش را از معرفت سپاس او نسبت به منتهای پیاپی خویش و ارزانی داشتن نعمتهای آشکار خود باز می داشت، در منّتهای او تصرف می کردند بی آن که به سپاسگزاری او بپردازند،و از روزی گستردهٔ او بهره مند می شدند بی آن که شکرگزار او باشند،و چون چنین می شدند،از مرزهای انسانیت بیرون می رفتند و به مرز بهائم و چارپایان می رسیدند،و چنان می شدند که در کتاب محکم خویش بدین گونه آنان را توصیف کرده است: إِنْ هُمْ إِلاّ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً «آنان نیستند مگر همچون چارپایان و بلکه گمراهتر». (۲)

آن که سورهٔ الرحمن را در معرض ملاحظه قرار دهد،خواهد دید که آیات آن به روشی خاص طرح ریزی شده،و بندهای آن فراهم آمده در پیرامون نام الرحمن دور می زند که سوره برای آن آمده است که ما را از طریق تجلیات آن در نواحی مختلف زندگی با آن آشنا سازد،و از این خاستگاه هر بند در آن ما را با بعضی از نعمتهای خدا آشنا می سازد،و سپس در برابر ما پرسشی می آید که ۳۱ بار در سوره تکرار می شود،و به همین گونه بندها با همان صیغه تا پایان سوره تکرار پیدا می کند.پس هدف سوره آشنا کردن ما به پروردگارمان و شناساندن او جلّ جلاله به ما است،و این گام اول است که ما را به هدفی برتر از معرفت رهبری می کند که عبارت از عبادت و پرستش به تمام معنی کلمه است.پس از آن که دریافتیم که همهٔ این نعمتها برای آن است که به هدف معین مصلحت انسان برسد،باید دید که هدف خود انسان چیست،و برای رسیدن به این هدف چه نقشی را باید به انجام برساند؟ آن هدف شناختن خدا از طریق آیات و نعمتهای او است،و قیام به آن بدان گونه که خدای عزّ و جلّ از طریق عبادت انجام دادن آن را از ما خواستار شده است.

۱- ۲۰) -بحار الانوار،ج ۷۸،ص ۳۷۸.

۲- ۲۱) -دعای اول.

در این جا قرآن نظرها و عقلهای ما را به تجلّی دیگری از رحمت خدا جلب می کند که در خلقت انس و جن تجسّم پیدا کرده است.

خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ کَالْفَخّارِ

«انسان را از گلی خشک همچون سفال آفرید.» گفته اند که صلصال به معنی گل گندناک است،از این گفته که چون گوشت تعفّن و تغیر پیدا کند،می گویند:صلّ اللحم، (۱) و علی بن ابراهیم گفت:

«آن آب آلوده به گل است». (۲) بنا بر این خدا انسان را از این آب که به نظر ما پست می نماید آفرید ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ ماءٍ مَهِینٍ «و سپس نسل او را از چکه ای آب پست قرار داد و آفرید»، (۳) ولی به قدرت خود آفرینش او را محکم ساخت:در او گوشی است که با قسمت بیرونی و درونی خود دقیقترین صوتها را دریافت می کند و آنها را از یکدیگر تمیز می دهد،و جگری است که بیش از ۷۰۰ کار انجام می دهد، و مخی است که معجزه آساترین چیزها در بدن انسان است،و نخاعی که دنبالهٔ یاخته های مخ است،و اگر بخواهیم یک سانتیمتر مربع آن را عوض کنیم به ماشین حسابگری(کامپیوتر)با حجمی به اندازهٔ یک اطاق بزرگ نیاز داریم که بتواند همهٔ حسابهای دنیا را انجام دهد.

ما نمی توانیم آن عدم محض را تصوّر کنیم که خدا ما را که چیزی نبودیم از آن آفرید،ولی می توانیم مسافت هولناکی را که میان صلصالی از گل و انسان تمام عیار وجود دارد تصور کنیم و از این راه به گوشه ای از عظمت آفریدگار جهان پی بریم.و این از لحاظ مادی است،و اگر از آن تجاوز کنیم و به جهان روح برسیم که خدا از روح خود در آدم دمید،با بزرگترین تجلّی رو به رو می شویم،و سبحان اللّه أحسن الخالقین.

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ

«و جنّیان را از آمیخته ای از آتش

ص:۳۰۵

۱- ۲۲) -مفردات الرّاغب.

۲- ۲۳) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۷.

۳- ۲۴) -السجده۸/.

آفریـد.» و شـعله هـای آتش چون قوی شود،التهـاب پیـدا می کنـد و درهم فرومی رود، چنان که بخشـی از آب دریا در بخش دیگر آن داخل می شود،و اساس آفرینش نعمتی است که باید جنّیان سپاسـگزار آن باشـند،که خدا به آنان چنان قوتی بخشـید که یکی از آنان تخت بزرگی همچون تخت بلقیس ملکهٔ سـبا را از یمن به فلسـطین در مدت زمانی انتقال داد که از زمین بلند شدن سـلیمان(ع)از جایگاه خودش کوتاهتر بود!و چون هر یک از جنّیان به اصل خود نظر افکند /۱۴ و به نعمتهایی که خدا به او ارزانی داشـته،متوجه آن خواهـد شد که هر شـرف و بزرگواری که دارد از فضل خداوند متعال است،پس چگونه می توانند آیات او را مورد تکـذیب قرار دهند؟! فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ (۱) «پس کـدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنیـد؟» و یکی از آلاـء خـدا بر ایشـان آن است که آنـان را از مـادّه ای آفریـده که بـا خواسـته ها و نقش هر یک از ایشان در زندگی تناسب دارد،پس آدمی را از گلی سست و بد بو آفرید،ولی به او با بخشیدن عقل و علم قوام و استحکام عنایت کرد،تا آن حد که می تواند جنّ را مسـخّر خود سازد،و جن را از آتش آفرید،و در بعضی از امور به او قوت و قدرت بخشید،ولی این اختلاف در آفرینش به معنی تمایزی عنصری بر عنصـر دیگر نیست،بدان سـبب که ارزش به عمل صالح بسـتگی دارد،خواه از صلصـال صـادر شـده باشـد،یـا از آمیختـه ای از آتش،و بـدین معنی نیست که یکی ربّ و پروردگار است که بایـد به توسـط دیگری که مربوب و پرورده است پرستش شود،بلکه آنان دو آفریده اند و خدای یگانه ای به نام اللّه دارند.

[۱۷-۱۸]

و ناحیهٔ دیگری از رحمت الاهی را هر روز در حرکت خورشید و زمین مشاهده می کنیم.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ

«پروردگار دو مشرق و پروردگار دو

ص :۳۰۶

۱- ۲۵) -التفسیر الکبیر تألیف شیخ رازی(با تصرّف).

مغرب.» این آیهٔ کریمه توجّه ما را به حرکت انتقالی زمین بر گرد خورشید جلب می کند که هر سال یک دور آن به پایان می رسد و سبب پیدایش چهار فصل سال می شود،و در ضمن آن روزانه محل برآمدن صبحگاهی خورشید از افق(مشرق)و فرو رفتن شامگاهی آن در افق(مغرب)تغییر می پذیرد،پس در اولین روز سال خورشید از نخستین منزل طلوع صبحگاهی خود طلوع می کند و هر روز محل این منزل در آسمان تغییر می پذیرد تا بار دیگر در اول سال بعد به همان نخستین منزل برسد و از آنجا طلوع کند،و در مقابل طلوع چنین کیفیتی عینا برای فرو رفتن خورشید در مغرب پس از پایان روز پیش می آید.و در الاحتجاج طبرسی رحمه اللّه آمده است که امیر المؤمنین(ع)گفت:«و اما گفتهٔ خدای تعالی:(الآیه)حکایت از آن است که مشرق زمستان جدا است و مشرق تابستان جدا.مگر این را در غروب کردن خورشید و دوری آن نمی بینی»؟و دربارهٔ حرکت خورشید توضیح می دهد و می گوید:«و امّا گفتهٔ او: بِرَبِّ /۱۴ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ «پروردگار خاورها و باخترها».

و آیه همچنین حرکت وضعی زمین را بر گرد خودش به یاد ما می آورد که هر روز یک بار انجام می شود،و نیز از شب و روز سخن می گوید که نتیجه ای از این گردش است،که آن نیز مسیر انسان را کامل می کند و در خدمت مصالح و خواستهای او در زندگی است،و از جمله خواب و آسایش او در شب،و فعالیت و کوشش او در روز،و گفتهٔ خدا:«المشرقین و المغربین»به تفصیل و بیانی نیاز ندارد،چه علم این حقیقت را به ما آموخته است که زمین همیشه به دو نیمه تقسیم می شود و اگر نیمهٔ اول با طلوع آفتاب مقابل باشد،در نیمهٔ دیگرش آفتاب غروب کرده است،و عکس این نیز درست است،و بنا بر این دو مشرق و دو مغرب وجود دارد که پیاپی برای کرهٔ زمین به وجود می آیند.

و این هر دو حرکت نعمت است و نام الرحمن را برای ما منعکس می سازد، ولی ما را که در هر ذره از وجودمان احاطه شدهٔ با نعمتهای خداییم،مشاهده می کنی که به تکذیب آنها می پردازیم،پس آیا جای آن ندارد که پروردگارمان عتاب خود

ص:۳۰۷

را مکرر سازد و به یاد ما بیاورد؟! فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ.

در آن هنگام که انسان به رحمانیت پروردگار خویش معرفت داشته باشد، و این که خداوند متعال هستی را به مصلحت او مسخر ساخته است،خوشبین و فعال به زندگی می پردازد و اطمینان دارد که تلاش او بی حاصل نخواهد ماند،و از این خاستگاه به تفکر می پردازد که آفرینش او برای آن است که رحمت و بخشندگی داشته باشد نه این که مایهٔ عذاب شود،و از سوی دیگر به زودی با زندگی پیرامون خویش یک همزیستی مثبت پیدا می کند.بر کوشش از آن روی اعتماد می کند که از آنچه خداوند سبحانه و تعالی برای او آفریده است به حدّ اعلی بهره برگیرد.و این هنگامی تحقق پیدا می کند که همه چیز را از نعمتها و آلاء پروردگارش بر خود بداند،و اما اگر این را تکذیب کند،سعی او بی حاصل می ماند،و ارادهٔ او سست می شود،و نفس او از امکان تسخیر زندگی مأیوس می ماند،چه بسیار آدمی که بر سیارهٔ زمین زیسته،بی آن که در صدد آشنا شدن با حرکت ظاهری خورشید و استفادهٔ از آن در زندگی خود برآید،و به تحقق بخشیدن به هدفهای شخصی و تمدنی خویش بپردازد،بدان سبب که از رابطهٔ خود با آن بی خبر مانده است،یا بر این اعتقاد بوده است که به سبب دوری خورشید تسخیر آن غیر ممکن است و یا به خاطر او آفریده نشده است؟!و اکنون علم نوین برای ما تأکید می کند که آن یک نعمت بزرگ الاهی است،و به سود انسان آفریده شده و با الهام از این نکته جنبش آن بر محاسبات زمانی انعکاس می یابد و دانشمندان پیوسته به تحقیقات گوناگونی اشتغال دارند که منظور از آنها تسخیر خورشید تا آخرین درجهٔ ممکن و قرار دادن آن در خدمت هدفها و خواسته های انسان متمدّن است.

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۹ تا ۳۶]

اشاره

مَرَجَ اَلْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیٰانِ (۱۹) بَیْنَهُمٰا بَرْزَخٌ لاٰ یَبْغِیٰانِ (۲۰) فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ (۲۱) یَخْرُجُ مِنْهُمَا اَللُّؤْلُؤُ وَ اَلْمَرْجٰانُ (۲۲) فَبِأَیِّ
آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ (۲۳) وَ لَهُ اَلْجَوٰارِ اَلْمُنْشَآتُ فِی اَلْبَحْرِ کَالْأَعْلاٰمِ (۲۴) فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ (۲۵) کُلُّ مَنْ عَلَیْهٰا فٰانٍ (۲۶) وَ
یَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو اَلْجَلاٰلِ وَ اَلْإِکْرٰامِ (۲۷) فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ (۲۸) یَسْئَلُهُ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ
(۲۹) فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ (۳۰) سَنَفْرُغُ لَکُمْ أَیُّهَ اَلثَّقَلاٰنِ (۳۱) فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ (۳۲) یٰا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ إِنِ
اِسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطٰارِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ فَانْفُذُوا لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ (۳۳) فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ (۳۴) یُرْسَلُ
عَلَیْکُمٰا شُوٰاظٌ مِنْ نٰارٍ وَ نُحٰاسٌ فَلاٰ تَنْتَصِرٰانِ (۳۵) فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ (۳۶)

معنای واژه ها

۱۹ مرج:آمیخته و مخلوط شد.

۲۰ برزخ:مانع و حاجز.

۲۴ الجوار المنشئات:جوارح جمع جاریه است به معنی کشتی،و منشئات به معنی برافراشته است که در آن کشتیها بعضی از چوبها بر بعضی دیگر سوار شده و بالا رفته است و کشتی ارتفاع پیدا کرده است.

کالأعلام:جمع علم یعنی کوه بلند.

۳۱ الثقلان:از ریشه ثقل به معنی سنگینی است،و هر چیز دارای وزن و اندازه را ثقل گویند،و انس و جنّ را از آن سبب ثقلین گویند که بزرگی و جلالت قدر دارند.

ص: ۳۰۹

۳۳ اقطار:جمع قطر است به معنی ناحیه و طرف.

۳۵ شواظ:شعلهٔ خالص یا پاره های آتش.

او هر روز در کاری است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

«لاـ بشیـء من آلائک رب أکـذب یعنی:هیـچ یک از آلاء و نعمتهای تو را،ای پروردگار،تکـذیب نمی کنم،جمله ای است که شایستگی تکرار پس از شنیدن هر یک از آیه های یکسان فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ این سوره را دارد.ولی آیا این تکرار کردن بـدون معرفت و به کار بستن معنی آن هیـچ فایـده ای دارد؟هرگز...پس ببینیم که تکذیب آلاء خدا چه معنایی دارد و چگونه آنها را، به جای تکذیب،تصدیق کنیم.

دو گروه از مردم آیات خـدا را تکـذیب می کنند نخست آن کسان اند که به نعمت اعتقاد ندارند،از آن روی که به زندگی با دیـدی شوم و روحیّه ای پیچیـده نگاه می کننـد،و هر چیز در نظر ایشان نقمت و مصـیبت است،هر چند نعمت بوده باشد، وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ أَ نَسْجُدُ لِمٰا تَأْمُرُنٰا وَ زٰادَهُمْ نُفُوراً «و چون به آنان گفته می شود که به رحمن سجده کنیـد،می گوینـد:رحمن چیست،که به ما فرمان سـجده کردن به او را می دهی،و نفرت و بیزاری ایشان افزوده می شود»، (۱) و گروه دیگر آن کسان اند که به نعمت اعتراف دارند،ولی عملا منکرانند که از جانب خدا برسد،و به همین سـبب سپاسـگزاری خویش را متوجّه به جانب جز خدا می کنند:

ص: ۳۱۰

۱- ۲۶) -الفرقان ۶۰/.

وَ مِنْ آیاتِهِ اللَّیلُ وَ النَّهارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ،لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ /۱۴ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ «و از آیات او است شب و روز و خورشید و ماه،به خورشید و ماه سجده نکنید،بلکه در برابر خدایی سجده کنید که آنها را آفریده است،اگر پرستش او را می خواهید». (۱) و این نیز گونه ای از تکذیب است،و آن کس که به پروردگار و مالک نعمت ایمان ندارد یا برای او شریک قایل می شود،بر آن نعمت شکر گزار او نبوده است،و آن کس که سپاسگزاری نکند،تضمینی برای ادامه یافتن نعمت یا افزوده شدن آن ندارد،و نیز برای استفاده کردن از آن در مواردی که با سلامت همراه باشد،آیا این همه مرهون سپاسگزاری بر شکل صحیح آن نیست؟مثلا،دستگاه گوارش در بدن انسان(دهان و سرخنای و معده و روده ها)می بایستی از این نعمت برخوردار شود،پس آن کس که آنها را از خدا می داند،به جستجوی برنامۀ رسالت در خوردن و آشامیدن برمی خیزد،و این که نوع و مقدار و روش به کار بردن آنها(آداب خوردن و آشامیدن) از چه قرار است،امّا آن دیگری که خدا را تکذیب می کند،ملتزم به این گونه امور نیست و هر طور که بخواهد عمل می کند و از آنچه برای او زیانبخش است،همچون شراب و عرق و گوشت خوک و نظایر اینها،پرهیزی ندارد که این خود نیز نوعی از تکذیب است،و به همین گونه نعمتی را تکذیب می کند که در آن ثروت و مال برای بهره کشی از دیگران و آزردن آنان مصرف شده باشد،و اسراف و تبذیر بر نفس را روا نمی دارد،اما آن کس که سلطه را وسیله ای برای برتری جستن بر دیگران به کار می برد، آلاء پروردگار خویش را تکذیب می کند.

آن کس که نعمت را برای خیر شخص خود و بشریّت به کار نمی برد،و در نتیجه کاری برای استمرار پیدا کردن آن انجام نمی دهد،نه تنها از افزوده شدن آن محروم می ماند،بلکه آن را در معرض زوال و نابودی قرار می دهد: وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ «و در آن هنگام که پروردگارتان اعلام کرد که اگر از من سپاسگزاری کنید،بر نعمت شما می افزایم،و اگر به

۱- ۲۷) -فصّلت۳۷/.

کفران بپردازید،عذاب من بسیار سخت است»، (۱) بنا بر این به کار بردن پاسخ«لا بشیء من آلائک ربّ أکذّب»ملازم با شکر نعمت است،و این بدان معنی است که عملا به نعمت بودن آن اعتراف کرده ایم،و این که از جانب خدا است و با گفتار از او شکرگزاری می کنیم و دستور او را به کار می بندیم،و تصدیق به آلاء پروردگارمان همین است.

شرح آیات:

[۱۹-۲۱]

و از جا به جا شدن نقاط برآمدن و فرو رفتن خورشید در آسمان، قرآن ما را به آبهای دریاها انتقال می دهد که آب بعضی از آنها با یکدیگر برخورد پیدا می کند بدون آن که با تجاوز و طغیانی همراه باشد.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ يَبْغِيَانِ

«دو دریا به یکدیگر تلاقی پیدا می کنند*و میان آن دو مانعی است تا به یکدیگر آسیب نرسانند.» در آیه اشاره به چند نمود از نمودهای طبیعی شده است:اولی برخورد کردن آبهای شور دریا است با آبهای دیگر شیرین،همچون آبهای رودخانه ای که به دریا می ریزد،که با وجود برخورد کردن با یکدیگر،آب شیرین بر طبیعت خود باقی می ماند.و شکل دیگری از رحمت پروردگار آن است که رودخانه ها را در سراسر جهان مرتفع تر از دریاها قرار داده،چنان که گفته است: وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمٰا بَرْزَخاً وَ حِجْراً مَحْجُوراً «و او است آن که با هم آمیخت دو دریا را که یکی از آنها آب پاکیزۀ گوارا دارد و آن دیگری نمکی و شور است،و میان آن دو حاجز قرار داد و دیواری افراشته، (۲) و نمود دیگر تلاقی کردن دریاها با یکدیگر است.سه چهارم از سطح زمین ما را آب دریاها و

۱- ۲۸) -ابراهیم/۷.

۲- ۲۹) -الفرقان/۵۶.

اقیانوسهایی پوشانده است که با یکدیگر ارتباط دارند،و با آن که زمین حرکتی دایمی بر گرد خود و بر گرد خورشید دارد،ارتفاع سطح دریاها ثابت می ماند،و هیچ وقت آب دریایی به دریای دیگر نمی ریزد که سبب طغیان آب آن شود.

هنگامی که در طبیعت به جستجو برمی خیزیم،شواهد دیگر بر این آیهٔ کریمه می یابیم،تخم مرغ را هر چه تکان دهیم،سفیده و زردهٔ آن با یکدیگر مخلوط نمی شود،و دریاهای نور و ظلمت نیز در حرکت شب و روز چنین است که حرکتی دایمی دارند و در نقطه ای با هم تلاقی می کنند،ولی با یکدیگر آمیخته نمی شوند یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهٰارِ وَ یُولِجُ النَّهٰارَ فِی اللَّیْلِ «فرو می برد شب را در روز و فرو می برد روز را در شب». (۱) و هنگامی که از سفر با اندیشه در افقها به جانب دیگر تفکر دربارهٔ خویشتن بازگردیم،مظهری از این حقیقت را در زندگی انسان نیز ملاحظه می کنیم،که آب مرد و آب زن با یکدیگر آمیخته می شوند و از ترکیب آنها نطفه به وجود می آید که خرده خرده رشد می کند تا به صورت انسانی کامل،مرد یا زن، در می آید،و خصوصیتهای مرد و زن پیوسته همان است که بود و هیچ تغییری در آن پدید نمی آید،و همچنین آبهای شیرین و گوارایی که از درون زمین بیرون می کشیم، در سرچشمه های خود با آبهای دریا برخورد دارند که همهٔ زمین را حتی در اعماق سیراب می کند،ولی هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ سٰائِغٌ شَرٰابُهُ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ «این یک آب شیرین گوارا است،و آن یک شور و بد مزه»؛ (۲) و در واقعیت /۱۴ اجتماعی نیز چنین است که:مؤمنان و کافران با یکدیگر برخورد و تلاقی دارند و فاصله ها و نشانه های جدایی میان آنان باقی و برقرار می ماند.

امّا برزخی که میان دو دریا حایل می شود،گاه جسمی مادّی همچون بخشی از خشکی است که میان آن دو دریا قرار گرفته است،و اگر دریاها بر خشکی طغیان می ورزیدند،زندگی آدمی بر سطح زمین امکان پذیر می شد،و اگر

۱- (۳۰) -فاطر/۱۳.

۲- (۳۱) -فاطر/۱۲.

سفیدی و زردی تخم پرندگان درهم آمیخته می شد،نسل پرندگان از سطح زمین برمی افتاد.و گاه این برزخ به صورت سنّتها و قوانین طبیعی است همچون گرانش و چگالی و ویژگیهای مخصوص دو مخلوط،و گاه ارزشها و فرهنگهایی است که بقای در مجموعهٔ کافر و مؤمن را تأمین می کند،و همهٔ آنها بدون شک ساختهٔ خدا است و نشانه ای از مراقبت و هیمنهٔ عالی او نسبت به زندگی،و رحمت او و نسبت به انسان که در عین حال حدود و تنوع را برپا نگاه داشته،و آیا این دلیل بر نیکی نظام و دقت تدبیر و استحکام ساختمان و عزت و قدرت آفریدگار و حکمت او نیست؟ هنگامی که در این آیه به دقت بیندیشیم و نظر کنیم،هر کلمهٔ آن را تعبیری از رحمت خدا و اشاره ای به آن می یابیم،اگر دریاها و آبها به طغیان بر یکدیگر یا بر خشکیها می پرداختند و جداییها از میان می رفت،آیا به صلاح انسان می بود؟ هرگز...و سپس قرآن می گوید«مرج»که حرکت ذاتی هر یک از دو دریا بر اثر تموجها است،به همان گونه که«یلتقیان»اشاره به حرکت دو تایی است،و این هر دو با هم رحمت آشکار الاهی است،و اگر خدا دریاها را راکد می گذاشت،آب آنها تعفن پیدا می کرد و در نتیجه زندگی ماهیان بزرگ در آن امکان پذیر نمی شد،و نیز زندگی بسیاری از جانوران دیگر دریا،و انسان نمی توانست از زیور و گوشت تازهٔ استخراج شدهٔ از آن بهره مند شود.سپس دریاها را پیوستهٔ به یکدیگر ساخت که حرکت آبزیان و گاه مهاجرتهای ضروری آنها را امکان پذیر می سازد،و به همین گونه سفر کردن به بسیاری از نقاط عالم از طریق دریا به آسانی صورت می گیرد که مخصوصا از لحاظ جا به جا کردن کالاها و مبادله کردن آنها با یکدیگر اهمیت فراوان دارد.و اگر آب رودخانه ها-و مخصوصا رودخانه های بزرگ-وجود نمی داشت و زیادی آب آنها به دریاها نمی ریخت،طغیان آنها سبب نابودی انسان و کشته های او می شد.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

[۲۲]

و سیاق ما را به نعمت زینت و آرایش و وسیلهٔ آن که قسمتی در دریاها قرار گرفته است می اندازد که از نیازمندیهای کمالی و نه اساسی انسان

ص :۳۱۴

محسوب می شود،تا هماهنگی با سیاق سوره داشته باشد که هدف آن بیان تجلّیات رحمت خدا(اسم الرحمن)در زندگی است،بدان سبب که زیور و آرایش منتها درجۀ نعمت است.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ

«بیرون می آید از آنها مروارید و مرجان.» خدا تنها نیازمندیهای ضروری ما را در دریاها قرار نداده،بلکه چیزهای کمالی و تجملی نیز در آن پدید آورده است: وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحماً طَرِيًّا،وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها،وَ تَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فِيهِ،وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «و او است آن که در اختیار شما قرار داد دریا را تا از آن گوشت تازه بخورید،و از آن زیوری برای لباس و پوشیدن خود استخراج کنید،و در آن کشتیها را می بینی که آب را می شکافند(و پیش می روند)،و تا از فضلش جستجو کنید و باشد که سپاس گزارید»، (۱) و قرآن با این آیه از سورۀ الرحمن پندارهای قدیمی را از میان برد که می گفتند از آب رودخانه ها مروارید و مرجان به دست نمی آید،و علم نوین خلاف آن را به اثبات رسانید،و بدین گونه کتاب خدا بر تمدن بشری پیشی خود را نشان می دهد.

شاید در آیه اشاره ای به آن باشد که استخراج زیور و آراستن خود به آن مباح است،مگر خداوند سبحانه و تعالی نگفته است: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ،قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا... و نیز گفت: خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ .

[۲۳-۲۵]

این بود نمونه ای از نعمتهای خدا که برای انسان،هر وقت که بر کشتی در دریا سوار می شد،یا در اعماق آن فرو می رفت،و نیز در آن هنگام که به آفاق آفرینش نظر می انداخت و خورشید و ماه و ستارگان و زمین و دریاها و رودخانه ها را مشاهده می کرد،و سپس به تجسس در ژرفنای نفس خویش و بعدها و

۱- (۳۲) -النحل/۱۴.

جهتهای آن می پرداخت،و آن گاه که مشاهدهٔ آن می کرد که نعمتهای پروردگارش از هر سو به سوی او در حرکت است،آیا این همه دلیل کافی برای راه یافتن به پروردگارش و دست یافتن به شناخت او و انگیزه ای برای سپاسگزاری از وی نبود؟ ولی بیشترین مردم را می بینی که تکذیب نعمت می کنند و کوتاهی در شکر گزاری، و بلکه هرگز به تشکر نمی پردازند،و حتی آن کسان که تمام عمر را به شناوری در دریاهای علم سپری کرده اند،یا از طریق تحقیقات ۱۴/ میدانی و اکتشافات نوین به کشف قوانین طبیعی می پردازند،از این اکتشافات به پیامدهای آنها نمی رسند که ایمان آوردن به پروردگار عزت و رحمت است،بلکه آنان را می بینی که به زندگی نظری سطحی دارند و جز گمراهی و تکذیب حق چیزی دستگیرشان نمی شود،در همین حد توقف می کنند و چنان می پندارند که این قوانین و نظامها و سنتها محرك زندگی است،و نمی پرسند که:آیا چه کس آنها را وضع کرده است؟!و چه کس آنها را به جریان می اندازد،و بر آنها نظارت دارد؟آری،علم بر اساس ایمان و معرفت خدا بنا نشده،و گاه زیان آن بیش از سود آن است،بدان سبب که گاه عنوان وسیله ای برای کفر و تکذیب پروردگار و ارادهٔ او می شود.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

از آلاء او است کشتیهایی که ما را به جاهای دور می برند و در سفر و بازرگانی و صید دریایی سود فراوان از آنها به دست می آید،و آیا اگر آنها نبود می توانستیم بر دریا سوار شویم،یا دست ما به گوشت و زینت موجود در آن می رسید؟هرگز...و به همین سبب آشکار است که در این سورهٔ رحمانی می بایستی قرآن به محض سخن گفتن از دریا با ما دربارهٔ کشتی سخن بگوید.

وَ لَهُ الْجَوٰارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلاٰمِ

«و او را است رونده هایی برافراشته در دریا مانند کوه ها.» جری به معنی رفتن با شتاب است،و به کشتی نمی گویند که سارت یعنی سیر کرد و رفت،و خدای تعالی گفته است: وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبٰالِ

و(کشتی)آنان را در موجی همچون کوه ها به پیش می برد». (۱)

منشئات از انشاء به معنی ساختن و پرداختن است،و خدا کشتیها را به سبب بلندی آنها نسبت به سطح آب به کوه تشبیه کرده است،و این معنی در کشتیهای بادی محسوستر است.

این پرسش پیش می آید که چرا پروردگار ما در هنگام سخن گفتن از نعمتهای دیگر همچون خورشید و ماه و ستاره و درخت نگفته است که آنها«له» یعنی برای انسان است،در صورتی که در این جا گفته است«و له الجوار»؟و پاسخ آن است که انسان نمی تواند مدعی مالک بودن آن نعمتها شود،و دستش به آنها نمی رسد،ولی گاه چنان می پندارد /۱۴ که مالک یا آفرینندهٔ کشتی است،بدان سبب که وی نقشهٔ آن را کشیده و الوارهای لازم برای ساختن را از درخت فراهم آورده و با میخها آنها را به یکدیگر پیوسته و به شکل کشتی قابل سوار شدن درآورده است،پس در این جا نیازمند آن است که کسی به او بگوید که سازندهٔ کشتی خود مصنوع و مخلوق پروردگار است،و جز با نیرویی که خدا همراه با عقل و علم و معرفت به او عنایت کرده،نمی توانسته است کشتی را بسازد،پس کشتی از آن خدا است،و او است که به قدرت خویش آن را در دریاها به پیش می راند،و دریانوردان می دانند که چه خطرهایی آنان را در میان گرفته است،و در دریاها به چه امواج بلندی رو به رو هستند و با آنها دست و پنجه نرم می کنند.

پروردگار ما ساختن کشتیها را به پیامبرش نوح(ع)آموخت و او نیز به نوبهٔ خود آن را به بشریت آموزش داد،و نیز خدا از طریق پیامبران و فرستادگان خود بسیاری از چیزهای دیگر را به بندگان خود آموخت،همچون میزان،و طبرسی در جوامع الجامع خویش آورده است که:«جبرییل(ع)ترازو را با خود آورد و آن را به نوح داد و گفت:به قومت فرمان ده که با آن وزن کنند». (۲) و کشتی تا کنون

ص :۳۱۷

۱- (۳۳) -هود۴۲/.

۲- (۳۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۵۰.

برترین وسیلۀ نقلیه ای است که بشر آن را کشف کرده است،و آن نیز نعمتی الاهی است،و قرآن بعد از یادآوری از آن این سؤال را طرح می کند:

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

آیا عقل دلیل کافی بر آن نیست که باید از آن کس که این نعمتهای عظیم را به ما ارزانی داشته است سپاسگزاری کنیم؟چرا.ولی پروردگار بخشندۀ ما به لطف خود،بر راهنمایی عقل به یاد وحی بودن را بر آن افزوده است،در عین آن که برای ما یک حجت بالغه است،بلکه به نعمتهای خویش از طریق وحی بر بصیرت ما می افزاید و عقلهای ما را برمی انگیزد و بر سختگیری آن در مقابل هوای نفس و جلوگیری کردن از آن می افزاید،پس هیچ کس حق گفتن این سخن را ندارد که از آن جهت نعمتهای خدا را تکذیب کرده که آنها بر وی ناشناخته بوده است.و پس از این بیان و تأکید دیگر کوتاهی کردن انسان از سپاسگزاری و معرفت پروردگارش،با یادآوری او به فضلش نمی تواند به غفلت باشد،و نه به نادانی از آن روی که علم نیز به بشر عنایت کرده است.

[۲۶-۲۸]

پس از گفتگو با عقل به زبان حقایق علمی که بشر با چشم خود /۱۴ آنها را می بیند و به جان او نفوذ می کند،وحی و جدان آدمی را به صورت مستقیم مخاطب قرار می دهد و او را با ذکر بزرگترین و مؤثرترین حقایق در نفس او سخت تکان می دهد.و آن حقیقت مرگ و فنا است که آدمی پیوسته در صدد گریختن از آن است،و حاضر است که مال یا عزیزترین کسان خود را فدا کند تا مگر مرگ او یک سال تأخیر پیدا کند،یا چند روز.و فنای همه چیز در پیرامون آدمی،همچون فنای خود او،دلیلی بر یگانگی خدا است،و پروردگار ما به این مطلب همچون بزرگترین نشانه ای اشاره می کند که ما را به شناختن و یکتا شمردن او می رساند.

آری.خدا از ما خواسته است که به ظواهر و نمودهای طبیعی نظر کنیم،و دربارۀ آنها بیندیشیم،ولی از این بابت خود را خسته نکنیم،بدان سبب که اینها نعمتها و آیات محضی هستند که سپاسگزاری بر آنها واجب است و باید به هدایت آنها به دلیل بودنشان برسیم.آنها حادث و نو پدیدند و بنا بر این آفریننده ای دارند،و

چون این گونه چیزها می میرند و فانیند،پس معبود و اله نیستند،زیرا که اله نمی میرد.

کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ

«هر که بر روی آن(زمین)است فانی است.» یعنی همه چیز و نه بعضی از آنها،ولی خدا نمی گوید مرده،بدان سبب که مرگ تنها در زندگان جریان دارد،بلکه می گوید فان،بدان جهت که فنا هر چیز آفریده را شامل می شود،و در دعای ادریس پیامبر(ع)آمده است که:«ای نوآورندهٔ نوآورده ها،و بازگردانندهٔ آنها پس از فنا و نابودی آنها به قدرت خود». (۱)

وَ یَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلاٰلِ وَ الْإِکْرٰامِ

«و باقی می ماند وجه پروردگارت که صاحب جلالت و اکرام است.» پس آیا وجه خدا که پس از فنای همهٔ چیزها باقی می ماند چیست؟الفاظ ظاهر مادی و تجسمی خود را در هنگام سخن گفتن از پروردگار قدّوس ما سبحانه و تعالی از دست می دهند،پس دست خدا چیزی جز قدرت او نیست،و عین او چیزی جز علم و گواه بودن بر هر چیز نیست،و نیز وجه و روی او،آن چیزی است که به آن در برابر آفریدگان خود تجلّی می کند،تا هر کس بخواهد از این راه او را بشناسد، و نور او را به میانجیگری کسی او را دوست دارد ببیند،مگر ما افراد بشر همانندان خویش را به میانجیگری چهره های ظاهری ایشان نمی شناسیم،و خداوند متعال از داشتن مثل برتر است، ۱۴/ و وجه آشکار برای پروردگار ما همان دین او است که سنتها و شرایع و حقایقی را که دلالت بر او دارند شامل می شود،و امام امیر المؤمنین(ع) گفته است: کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ که مراد از آن این است که هر چیز جز دین او از میان می رود،چه محال است که خدا همه چیز را هلاک کند و وجه را باقی گذارد،او از این کار برتر و بزرگتر است،بلکه هر کس و هر چه را هلاک می کند که از او نباشد،مگر ندیده ای که خداوند متعال گفته است: کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ* وَ یَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ و بدین گونه وجه خود را از خلق جدا کرده

۱- ۳۵) -همان منبع،ص ۱۹۳.

است». (۱)

دین در کسانی تجلّی پیدا می کند که به آن تحقق می بخشند،همچون پیامبران و امامان هدایت کنندهٔ به خدا،و امام رضا علیه السلام در پاسخ پرسش ابو الصلت از او دربارهٔ«وجه اللّه»که گفت:ای پسر رسول خدا!معنی این خبر روایت شده که پاداش لا اله إلاّ اللّه گفتن نظر کردن به وجه خدای تعالی است چیست؟،گفت:«ای ابو الصلت!هر کس خدا را با وجه و چهره ای همچون دیگر وجوه و چهره ها تشبیه کند،کفر ورزیده است،ولی وجه خدا پیامبران و حجتهای او صلوات اللّه علیهم اند،که به توسط ایشان به خدای عزّ و جلّ رو و توجه می شود،و نیز به دین و معرفت او». (۲)

و امام صادق(ع)گفت:«ما وجه خداییم». (۳)

بنا بر این وجه اللّه حق تحقق یافتهٔ در سنتها و شریعتها و دین او و اولیای او است، و همه چیز جز آن فانی است،پس بر ما است که به آن متمسک شویم و متغیرها در ما تأثیر نداشته باشد،پس اگر کسی از ما به اعمال نیک و صالح می پردازد،این را برای خدا و لوجه اللّه انجام دهد،تا به پاداش آن در روز جزا برسد،و اگر عمل صالح نه برای وجه اللّه بلکه برای ریا صورت بگیرد،آیا می تواند سودی داشته باشد؟ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ .

پس با آیهٔ فناء ممکن نیست که کسی مدعی خدایی شود یا دیگری برای او چنین ادعایی کند،یا مدّعی آن شود که نسبت به خدا نادان است، /۱۴ و اگر ناگزیر است که چنین باشد،نخست باید مرگ را از خود دور کند،یا دیگران او را از مرگ دور کنند.

[۲۹-۳۰]

سپس قرآن به بیان صفت دیگری از پروردگارمان می پردازد که ما را نسبت به او فرمانپذیرتر و متوسلتر می سازد،و آن صفت بداء است که به معنی

۱- ۳۶) -همان منبع،ص ۱۹۲ به نقل از الاحتجاج.

۲- ۳۷) -همان جا.

۳- ۳۸) -همان جا.

نظارت و فرمانروایی عام و همیشگی او بر هستی است،و جهان چنان نیست که به ادعای پیروان گمراه مارکس همچون شعله ای باشد که همیشه وجود داشته و همیشه نیز برقرار خواهد ماند.آنچه می میراند و زنده می کند،طبیعت نیست،و سنتها و نظامها و قوانین چنین ثبات مطلقی ندارند،و آن که در آفرینش تصرف می کند خدا است،و هر چیز ثبات و استقرار خود را از او دارد،و او هر وقت بخواهد،آن را به هر صورت که بخواهد و اراده کند تغییر می دهد.و چون به زندگی نگاه کنیم،این حقیقت را به وضوح در آن مشاهده می کنیم،پس در کنار ثابتها متغیرهایی ناشناخته بر انسان وجود دارد.پزشک پس از معاینهٔ بیمار نسخه ای برای او می نویسد،ولی به این معترف است که همهٔ بیماریها را ۱۰۰٪نمی شناسد،و تضمین درمان صد در صد نمی دهد،چرا؟از آن روی که حاشیهٔ ناشناخته ای در بیماری و درمان وجود دارد، چه گاه عوارض بیماریها در یکدیگر تداخل پیدا می کند،یا این که گاه بدن داروی درمان را در بدن خود نمی پذیرد،و به همین سبب پزشک به بیمار خود می گوید که:

بیماری تو ظاهرا فلان بیماری است،و این دارو و ان شاء اللّه آن را درمان می کند.و از پزشکی تا هر ناحیه و میدان در زندگی پیوسته جاهایی خالی در قوانین طبیعی وجود دارد که علم و قدرت آدمی توان پر کردن آن تهیگاهها را ندارد و مشیت خاص خداوند متعال به این کار اختصاص دارد.و به همین جهت هیچ کس اعتماد و وثوق کلی صد در صد به علم و نیروی خود ندارد،بلکه با این شک زندگی می کند که آینده چیزهایی را پیش خواهد آورد که احتمال آنها را نمی داده است.آری، آزموده های بی حساب و شمار به او آموخته است که او مالک و فرمانروای کاینات نیست،و بلکه مالک نفس خود نیز نیست،چه بسیار اتفاق افتاده است که برای آیندهٔ خود برنامه ریزی کرده،و تغییر متغیرها برنامهٔ او را دگرگون ساخته است،و چه بسیار عزیمت قلبی بر چیزی پیدا کرده و پیشامدهای ناگهانی اسباب فسخ عزیمت او را فراهم آورده است،و بدین گونه در ضمیر هر کس این اندیشه وجود دارد که دست غیب بر آفریدگان فرمانروایی می کند نه دست او،و این حجتی بالغه است که پروردگارمان سبحانه و تعالی ما را به آن هدایت کرده است.و این گفته از

امیر مؤمنان(ع)است که گفت:«خدا را به فسخ عزیمتها شناختم و به گشوده شدن گرهها و شکستی همّتها». (۱)

امریکاییها یک ماهوارهٔ فضایی به اسم چالنجر(چالشگر)را با هزینه کردن میلیونها دولار ساخته اند،و پیش از رها کردن آن به فضا از طریق عقلهای الکترونی به حسابهایی دقیق دربارهٔ آن پرداخته بودند،و ناگهان در فضا منفجر شد و به صورت یک چالشزدا درآمد،ولی هنوز آثار این شکست در جانهاشان و حیرت در عقلهاشان باقی و برقرار است،و تجلّی ارادهٔ الاهی در عملیات نظامی آنان بر ضدّ اسلام در بیابان طبس نیز حادثهٔ دیگری از همین گونه است.

یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

«هر که در آسمانها و زمین است،از او می خواهد و سؤال می کند.» بدان سبب که تنها او خدا است و توانایی بر فراهم آوردن نیازمندیها و تحقق بخشیدن به خواسته های آنان را دارد.و این خواستن منحصر به جن و انس و فرشتگان نیست،بلکه آفریدگان عاقل و بهایم،و جامد و متحرک،همه را شامل می شود،بدان سبب که هیچ چیز نیست که نیازمند به خدا نباشد،و هیچ چیز نیست مگر آن که با زبانی مخصوص با خدای خود سخن می گوید: تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰاوٰاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ،وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰکِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ،إِنَّهُ کٰانَ حَلِیماً غَفُوراً «هفت آسمان و زمین و کسانی که در آنها جای دارند،تسبیح او می کنند،و هیچ چیز نیست مگر آن که با ستایش او تسبیحش می کنند،ولی شما تسبیح آنها را فهم نمی کنید،و او بردبار و آمرزنده است»، (۲) و هیچ راهی برای رسیدن انسان به خواسته هایش به فضل خدا،و برداشته شدن هر مشکل از سر راه موفقیت او،پیش از پرداختن به کار و پس از آن،وجود ندارد مگر پرداختن به دعا و درخواست از خدا،و او خود گفته است: قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ «بگو:

۱- ۳۹) -نهج البلاغه،کلمات قصار شمارهٔ ۲۵۰.

۲- ۴۰) -الاسراء۴۴/.

چه کس به کار شما می رسید اگر دعا کردن شما نمی بود؟»، (۱) وَ قٰالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِینَ «و پروردگار شما گفت:مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم،و کسانی که از پرستش سرپیچی کنند،سرافکنده وارد جهنم خواهند شد». (۲) و امیر المؤمنین(ع)گفت:

«هر که در خدا را بکوبد،به روی او گشوده خواهد شد»، (۳) و امام صادق(ع) گفت:«به دعا بسیار توجه کنید،چه آن کلید رحمت و وسیلۀ رسیدن به هر حاجت است،و به آنچه در نزد خدا است،جز به دعا نتوان رسید،و آن دری است که بسیار کوفته می شود و نزدیک آن است که به روی کوبندۀ آن باز شود». (۴) ولی بر بنده لازم است که آداب دعا را مراعات کند و ۱۴/ «هر دعایی که پیش از آن تمجیدی نباشد ناقص و ابتر است»، (۵) و رسول خدا(ص)گفت:«نماز شما وسیلۀ اجابت دعای شما و زکاتی برای اعمالتان است»، (۶) «و دعا در حجاب است تا آن گاه که به محمد و آل محمد برسد». (۷) و صادق(ع)گفت:«هر آینه ستایش است،و آن گاه اقرار به گناه،و سپس درخواست و سؤال». (۸) و همۀ آفریدگان در هستی و توفیقهای خود به درخواست و سؤال از خدا لحظه به لحظه نیازمندند،و چون بنده توانایی آن ندارد که پروردگارش را بشناسد و با او ارتباط مستقیم برقرار کند،خدا برای خود نامهایی قرار داد،و برای رحمت کردن به ما آنها را به ما شناساند،پس ما او را به نامهایش می خوانیم،و در دعایی چنین آمده است:«تو را به آن نامت می خوانم که با آن آسمانها و زمین روشن،و کار پیشینیان و پسینیان اصلاح می شود».

۱- (۴۱) -الفرقان/۷۷.

۲- (۴۲) -غافر/۶۰.

۳- (۴۳) -غرر الحکم.

۴- (۴۴) -بحار الانوار،ج ۹۳،ص ۲۹۵.

۵- (۴۵) -همان جا،ص ۳۲۱.

۶- (۴۶) -همان کتاب،ج ۹۴،ص ۵۴.

۷- (۴۷) -همان کتاب،ج ۹۳،ص ۳۱۱.

۸- (۴۸) -همان جا،ص ۳۸۱.

آری.آدمی گاه گمراه می شود و به خدا کفر می ورزد،پس از او سؤال نمی کند و با زبان به خواندن او نمی پردازد،و با وجود این نمی تواند در نفس خود او را انکار کند،بلکه آشکارا به او سبحانه و تعالی اعتراف دارد،و در ساعت نیازمندی و تنگی و گرفتاری به دعا می پردازد: وَ إِذا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ «و چون موجی همچون کوه آنان را در میان گیرد،با دین خالص او را می خوانند». (۱)

بعضی از فلسفه های جاهلیت قدیم به دینها راه یافته و چنان گمان کرده اند که دعا سؤالی است و نفعی از آن به دست نمی آید،و خدا از این امر در کتاب خود چنین یاد کرده است: وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ «و جهودان گفتند که دستهای خدا به زنجیر بسته است،دستهای خودشان به زنجیر بسته باد،و لعنت بر ایشان به سبب آنچه گفتند، بلکه دستهای او باز است و به هر گونه که بخواهد می بخشد». (۲) بدین گونه این فلسفهٔ بسیار گمراه کننده به ذهنهای بعضی از مسلمانان به عناوین مختلف راه یافته، همچون جبریان و قدریان،و اعتقادشان این است که خدا مقدّرات آفریدگان را نوشته، /۱۴ و جز آنچه برای ایشان نوشته شده به آنان نخواهد رسید،و با استناد به این فرض منفی منکر تأثیر استغفار و دعا شده اند،و چه پردهٔ بدی این فلسفه میان بنده و پروردگار او می کشد،و اگر بخواهد به سوی او رود،یا نیازهای خویش را از او بخواهد،با بسته بودن دست خدا و زبان و قلب خودش گرفتار چه یاس و نومیدی می شود!و چرا باید از خدایی سؤال و طلب حاجت کند که اراده ای در او نیست؟ قدرها تغییر ناپذیر است،و چه امید آن هست که دعا مستجاب شود؟و از این جا متوجه تفاوت فراوان میان معارف الاهی و فلسفه های بشری می شویم،پس در آن حال که فلسفه های بشری بذر نومیدی را در نفس انسان می افشانند،و فعالیت او

۱- ۴۹) -لقمان۳۲/.

۲- ۵۰) -المائده۶۴/.

کاسته می شود و نیرومندی او به سبب اموری حتمی که خیال می کند قدرت بشری را چندان در خود گرفته است که زندان زندانی را در خود به همین صورت درمی آورد فرو بسته و از کار افتاده می ماند،روش الاهی پاک را چنان می یابیم که درهای امید را بر روی وی گشوده است،و اعتماد و وثوقی نسبت به پروردگارش از این لحاظ پیدا می کند که قادر بر برآوردن حاجات او است،و معادلات و واقعیت به سود او تغییر می پذیرد،و افکار جبری و قدری را که مانع دعا کردن او و رسیدن به نیازش از خداوند خویش است از او دور می کند،و این پرسش و خواندن خدا را ما فوق حتمیات و برتر از قضا و قدر می داند و به دعا می پردازد.و امام باقر(ع)خطاب به زراره(رض)گفت:«آیا می خواهی تو را به چیزی راهنمایی کنم که رسول خدا(ص)در آن هیچ کس را مستثنی نکرده است»؟گفتم:آری،گفت:

«دعا قضا را رد می کند،حتی اگر تأیید شده باشد» (۱) و امام کاظم(ع)انگشتان خویش را به یکدیگر چسباند و گفت:«بر شما باد به دعا کردن که دعا و طلب کردن از خدا بلای مقدّر شده و قضا بر آن تأکید کرده را که تنها امضا و جریان آن باقی مانده،دور می کند،پس چون از خدای عزّ و جلّ در دعا خواسته شود که بلا را دور کند،آن را دور خواهد کرد». (۲)

شاید آیۀ بعدی دلالت بر صفت بداء داشته باشد که کلید بصیرت دعا است،و اگر خدا قادر بر تغییر دادن آفریدگان و دفع بلا و رفع قضا نباشد،دعا بی اثر می ماند،و آن که به بداء معتقد نباشد،و به سلطۀ مطلقۀ خدا که هیچ چیز جز خودش آن را مقید نمی سازد ایمان ندارد،به الاهیت او ایمان و اعتقاد ندارد،چه خدای تعالی را از لحاظ مقام و قدرت حتی از پادشاهان هم کمتر قدر می نهد،چه او را از مهمترین صفات او که سلطه است محروم ساخته مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ «ارج نگذاشتند به خدا چندان که حق ارج گذاشتن به او است و خدا

۱- (۵۱) -اصول کافی،ج ۲،ص ۴۶۹.

۲- (۵۲) -بحار الانوار،ج ۹۳،ص ۲۹۵.

توانا و صاحب عزت و قدرت است» (۱) /۱۴ سبحانه و تعالی عما یصفون علوّا کبیرا.

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

«هر روزی در کاری است.» پیامبر(ص)گفت:«از جملهٔ کار او است این که گناهی را ببخشد،و گرفتاری گرفتاری را از او دور کند،و گروهی را بالا برد،و گروهی دیگر را پایین». (۲)

علی بن ابراهیم(رض)گفت:«زنده می کند و می میراند،و روزی می دهد و می افزاید و می کاهد»، (۳) پس بعد از دعا کردن و استجابت آن از جانب خدا، ثباتی نیست،حتی در شب قدری که قدرهای خلایق تا شب همانند بعدی آن نوشته می شود،چه در صورتی که پروردگار ما برای خود بدا و عوض کردن نوشتهٔ خود را-چنان که در حدیث آمده-شرط کرده است،دیگر نوشته و کتاب ابدی نیست،و خدا گفته است:«خدا آنچه را که بخواهد محو می سازد یا ثبت می کند و اصل کتاب در نزد او است». (۴)

شاید از این آیه چنان مفهوم شود که خدا هر روز خلق جدیدی را می آفریند که ما آن را نمی شناسیم.و اشاره ای به این در گفتهٔ امیر المؤمنین(ع)می یابیم:

«سپاس خدایی را که نمی میرد و شگفتیهای او پایان نمی یابد،بدان جهت که هر روز در امری از پدید آوردن نوپدیدهایی است که پیش از آن نبوده اند». (۵)

تحقیقات فضایی به وجود دلایلی اشاره کرده است بر این که کهکشانهایی تازه در اعماق فضایی نامتناهی در حال پیدایش است.پس بهتر آن است که نومیدی را کنار بگذاریم و،با توکل بر پروردگار گسترده رحمت و مطلق الارادهٔ خویش که دعای بیچاره را اجابت می کند،هر چه می خواهیم از او بخواهیم،و سپس برای تحقق

۱- ۵۳) -الحج/۷۴.

۲- ۵۴) -مجمع البیان،ج ۹،ص ۱۰.

۳- ۵۵) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۹۳.

۴- ۵۶) -الرعد/۳۹.

۵- ۵۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۹۳.

یافتن خواستهٔ خویش با یاری و توفیق او بکوشیم،و از او خواستار اجابت شویم.

نباید برای خواسته های خویش آسمانه ای قرار دهیم و تجاوز از آن را بر خود روا ندانیم،و پیامبر بزرگوار ما(ص)که داناترین آفریدگان است /۱۴ از خدای خویش چنان می خواهد که: زِدْنِی عِلْماً «بر علم من بیفزا»، (۱) و او در میان مردم بالاترین درجه را دارد و قرب و منزلت او از همگان افزونتر است،ولی وحی به او فرمان می دهد که خواستار مزید شأن و رفعت شود: وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً «و پاسی از شب را،علاوه بر آن،به شب زنده داری بپرداز،باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برگزیند»، (۲) و به ما فرمان می دهد که صبح و شام بر او صلوات بفرستیم تا خدا درجهٔ او را افزایش دهد،و ما می گوییم:(اللهم آت محمدا افضل ما سأل و افضل ما سئل له و أفضل ما أنت مسئول له إلی یوم القیامه)،برای چه؟برای آن که نعمت خدا پایانی ندارد،و بنا بر این همیشه باید چشمداشت آفریدگان نسبت به آن وجود داشته باشد.و این خود دعوتی به اندیشیدن دربارهٔ چشمداشت و توقع بزرگ است و بالا رفتن به مقامی بلندتر در نزد خدا.و از جملهٔ وصیتهای امام علی(ع)به پسرش حسن(ع)است:«و بدان که کسی که گنجینه های آسمان و زمین در دست اوست،تو را در دعا رخصت داده و پذیرفتن دعایت را بر عهدهٔ خود نهاده،و تو را فرمود که از او خواهی تا به تو دهد،و از او طلبی تا تو را بیامرزد.و میان تو و خودش کسی را نگمارده تا تو را از وی باز دارد،و از کسی ناگزیرت نکرده که نزد او برایت میانجیگری آرد...سپس کلید گنجهای خود را در دو دستت نهاده که به تو رخصت سؤال از خود را داده تا هر گاه خواستی درهای نعمت او را با دعا بگشایی». (۳) و آن کس که حق سؤال و خواستن بخشیده، از اجابت کسی را محروم نمی کند،پس سؤال و بداء دو مظهر جلیّ و آشکار برای نام الرحمن است،و دو نعمت بزرگ برای مردم از جانب خدا.

۱- ۵۸) -طه۱۱۴/.

۲- ۵۹) -الاسراء۷۹/.

۳- ۶۰) -نهج البلاغه،نامهٔ ۳۱.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

آلاـء پروردگـار مـا چنـدان آشـكار و فراوان است كه منكر شـدن آنها امكان نـدارد،ولى گروهى از مردم آنها را تكـذيب مى كنند،و از آشـكارترين عوامل تكذيب در نزد بشـر شـرك به خدا است،كه ناگهان كسى را مى بينى كه ماده گاو را مى پرستد بـدان سـبب كه به او شـير مى دهـد،يـا آتش را مى پرسـتد كه او را گرم مى كنـد و در پختن غـذا از آن بهره منـد مى شود،در صورتى كه خـدا پروردگار او و آنها است،و بايـد به فضل او اعتراف كنـد و به سپاسـگزارى بپردازد.و اين سؤال طرح مى شود كه:چرا انسان دو نعمت دعا و بـداء را تكـذيب مى كند؟اين در آن هنگام است كه حقيقت بداء يا نعمت دعا را منكر مى شود و خود را از پيامدهاى آنها محروم مى سازد.

[۳۱-۳۲]

و هنگامى كه آفريـده نعمتها و آيات(آلاء)خـدا را تكذيب مى كند،خود را در معرض غضب و عذاب خدا بر خودش قرار مى دهد،كه در موعد حساب به او خواهد رسيد.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلاٰنِ

«به زودى به كار شـما خواهيم پرداخت اى دو گرانمايه.» يعنى انس و جن.مفسـران دربارۀ معنى فراغ به راههاى گوناگون رفته انـد، چيزى كه هست اگر از روش قرآن دربـارۀ آنچه به افعال پروردگار قدوسـمان آگاه باشـيم،معنى به خوبى آشـكار خواهد شـد،چه در اين روش هـدفها نگاهـدار مى شـود و مقـدمات مـتروك مى مانـد،و كلمـات رمز نتايـج معـانى و پايانهـاى حقـايق است...نه كيفيت وقوع و طريقـۀ تحقق يـافتن آنهـا،پس،مثلاـهنگـامى كه پروردگـار ما مى گويـد وَ جٰاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا هـدف از آمـدن حضور داشـتن و شاهـد بر هر چيز بودن است كه تحقق پيـدا مى كند،اما كيفيت آمدن بدان گونه كه در بشـر مشاهـده مى كنيم كه چگونه از جايى به جاى ديگر انتقال پيـدا مى كنند،منظور نظر نيست كه تصور آن در خدايى كه رحمت او بر همه چيز گسـترده است،و خـود مشاهـد و گـواه بر همه چيز است،نمى رود،و به همين گـونه است در آن جـا كه خـداوند متعال مى گويد: رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ كه نتيجۀ رضا و خشنودى

تحقق پیـدا کرده است،و آن رحمت و بخشـش است نه آنچه در نزد مـا از مقـدمات آن صورت می گیرد همچون انفعال مثبت در نفس،و همچنین غضب الاـهی آن انتقام است که غضب به آن نتیجه می رسـد نه مقـدمات مثبت آن در نفس،همچون بروز جوشـش و اضـطراب در خون و نـاراحتی اعصـاب،و بـه همیـن گـونه اسـت دوسـتی و مهربـانی و بیزاری و بغض و...و...پس پروردگـار مـا سبحانه و تعـالی برتر از چگونگی و کجـایی و تحول و...و...است و کلمـهٔ«سـنفرغ»در آیه به این معنی نیست که پروردگـار ما مشـغول کار دیگری بود و فرصت و فراغت رسـیدگی به کار ایشان را نداشـته و توانایی او برای انجام همه کارها کفایت نمی کرده است، هرگز...سبحانه و تعالی که هیچ کاری او را از کار دیگر باز نمی دارد،بلکه هدف از فراغ کمال تدبیر و قـدرت و جزا است،و همچون گفتـهٔ ما است که می گوییم (تفرغ فلان للعمل)یعنی همـهٔ قدرت و توجه و ارادهٔ خویش را در آن عمل به کار انداخت،و آیه اشارهٔ به آن دارد که خدا به ثقلین در دنیا آزادی نسبی عطا کرده است،ولی در آخرت کار تنها بـه دسـت خـدا است: يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لاـ يَخْفى عَلَى اللّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ «آن روز که ایشـان آشکارند و چیزی از آنان بر خدا پوشیده نیست،در آن روز فرمانروایی مخصوص کیست؟ مخصوص خداوند قهار». (۱)

بر تو است که انـدکی از ترسـی را که کلمـهٔ«سـنفرغ»حامل آن برای ما است،پیش خود تصور کنی،و بدانی که این تهدیدی از پروردگار صاحب عزت و قدرت مطلق است نسـبت به آفریدهٔ ناتوان و محدودی همچون انسان که«پشه ای او را آزار رساند،و جرعه ای گلوگیر و عرق تنش او را گنـده گردانـد»،به گفتهٔ امام علی بن ابی طالب علیه السـلام. (۲) و همین وعید برای عاقلی که گوش خود را گواه می گیرد کافی است که از تکذیب آیات و نعمتهای پروردگارش خودداری کند،چه

۱- (۶۱) -غافر۱۶/.

۲- (۶۲) -نهج البلاغه،کلمات قصار شمارهٔ ۴۱۹.

همین موجب عذاب او خواهد شد،و خداوند متعال در روز قیامت بندگان خویش را برای پرسش از نعیم متوقف می سازد، ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ «سپس در آن روز دربارۀ نعمتها از شما پرسش خواهد شد»، (۱) وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ «و آنان را متوقف سازید که باید از ایشان پرسش شود». (۲)

فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ

.

یکی از اشکال تکذیب بخشیدن نعمت است در غیر موقع خود،یا به دست آوردن آن از راه حرام،و به کار بردن آن در مخالفت با حق،همچون چشمی که به ناموسهای مردم نگاه کند،یا گوشی که به شنیدن غیبت و نمّامی و غناء و لغو مشغول شود،و پایی که با آن به سوی معصیت روانه شوند،و رسول خدا(ص) گفت:«بنده گامی برنمی دارد مگر این که دربارۀ چهار چیز از او پرسش شود:این که جوانیش را در چه چیز مصرف کرد،و عمرش را در چه چیز به پایان رساند،و مالش را از کجا به دست آورد و در کجا به مصرف رساند،و دربارۀ دوستی ما اهل البیت». (۳)

[۳۳-۳۶]

و خداوند متعال افقهای چشمداشت و توقع را در برابر انسان به دورتر از اساطیر بشری انتقال می دهد تا بیش از ۱۳ قرن از زمان بر علم نوین پیشی داشته باشد،و این مایۀ تعجب نیست،از آن سبب که در کتاب خدا آمده است.

فلسفه های بشری پیوسته در صدد بند نهادن بر عقل انسان و زنجیر کردن چشمداشتهای او و گذاشتن بار سنگینی بر نفس او بوده اند که وی را از اعتماد به خود و توکل کردن بر پروردگارش بازدارند،و این در آن هنگام بود که جهل حکمفرمایی داشت و مجموعه ای از نظریات ابتدایی دربارۀ انسان و عالم وضع شد که آنها را هدف علم و منتهای معرفت تصور می کردند،و عنوان سقفی برای فکر و زندانی برای عقل پیدا کرد،و گردنه ای سختگذر در برابر پیشرفت شد.

۱- ۶۳) -التکاثر/۸.

۲- ۶۴) -الصافات/۲۴.

۳- ۶۵) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۰۲.

یکی از هدفهای رسالتهای الاهی شکستن این حدود و مرزهای وهمی بود، و انگیختن انسان به حرکت به سوی آفاق علم و جستجوی خواسته ها و چشمداشتهای پنهان در وجودش.و پروردگار ما سبحانه و تعالی دربارهٔ رسالت فرستاده اش محمد(ص)چنین می گوید: یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ «تا به نیکی و معروف فرمانشان دهد،و از ناپسند و منکر بازشان دارد،و پاکیزه ها را بر ایشان حلال و پلیدیها را بر ایشان حرام کند،و بار سنگین و غل و زنجیرها را که بر ایشان است از آنان جدا کند». (۱) .

اتومبیل در آن زمان چیزی محال به نظر می رسید که حتی به شوخی هم در خیال آنان نمی گنجد،و ناگهان قرآن چندان انسان را به جاهای دور برد که شجاعت اندیشهٔ رسیدن به کرانه های آسمان و زمین را به او الهام کرد و در این باره به سخن گفتن با او پرداخت.و آیا شنیدن چنین سخنی از خداوند مقتدر چه اندازه می تواند اعتماد به نفس را در انسان تقویت کند،و با ایمان آوردن به این گفته ها تا چه حد چشمداشتها و انتظارهای او گسترش می پذیرد؟ مفسران دربارهٔ مضمون آیهٔ **۳۳**،با وجود آشکار بودن آن با یکدیگر اختلاف دارند.برای چه؟برای آن که اندیشهٔ آدمی بنا بر جوّ علمی محیط بر او محدودیت پیدا می کند،و به همین سبب پس از آن که مسلمانان با فکر یونانی آشنا شدند،و مخصوصا در میدان علم نجوم بطلمیوسی که در آن آسمان از جملهٔ جوهرهایی محسوب می شد که قابل بستن و گشودن نیست،در نتیجهٔ همین طرز تفکر بعضی از مفسران آراء و نظرهایی دور را مطرح ساختند،و گفتند که محال است جن و انس به آفاق بالا رود و از«إن استطعتم»موجود در این آیه چالشی آشکار احساس می شود،و معنای آن این است که شما قدرت نفوذ پیدا کردن به اقطار آسمانها و زمین را ندارید،در صورتی که آیه آشکارا خلاف این را نشان می دهد،از آن روی

۱- ۶۶) -الأعراف/۱۵۷.

که در پایان آن می خوانیم: لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ ،و بنا بر این چنین کاری از ایشان برمی آید،بدان شرط که سلطان و قدرت و وسیلۀ این کار را در اختیار داشته باشید.و قرآن بدین گونه منعکس کنندۀ نظریات علمی رایج در زمان نزول خود نیست،و اگر ساختۀ بشر می بود،امکان نداشت که از آثار آن نظریات در امان بماند،چه مگر افکار انسان برخاستۀ از جوّ علمی محیط بر او نیست؟آیا نمی بینی که چگونه تفسیرهای مردمان از قرآن در تحت تأثیر جوهای علمی زمان نوشته شدن آنها بوده است،در صورتی که بحث در آنها دربارۀ کتابی جریان داشته که هیچ نقصی به آن راه ندارد،و هیچ کتابی را که انسان در سراسر تاریخ تألیف کرده است نمی یابیم مگر آن که بازتابی از سطح علمی زمان نوشتن آن است جز قرآن. ۱۴/ آیا همین مطلب ما را به آن راهنمایی نمی کند که آن کتاب پروردگار ما است که باطل نه از پیش بر آن راه می یابد،و نه از پس از آن؟ بدین گونه قرآن همیشه مقیاس تمدن است،و اگر با نظریه ای علمی ناسازگار باشد،بدون شک قول خدا را استوار و ثابت خواهیم یافت،و اما آن نظریه از میان خواهد رفت.

یٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطٰارِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا

«ای گروه جنّ و انس!اگر توانستید که از اطراف آسمانها و زمین به درون روید،پس به درون روید.» قرآن بدین گونه چشم داشت و توقع نهفتۀ در درون نفس انسان را به طرف علم و معرفت و پیشرفت برمی انگیزد،و با او دربارۀ بادی سخن می گوید که در خدمت سلیمان(ع)بود،و این که او چگونه زندگی موجود در پیرامون خویش (کوه ها و جنّیان و پرندگان و...)را مسخر کرد و در خدمت تمدن بشری قرار داد،و این تأکیدی بر آن بود که راه در برابر او برای رسیدن به این قلۀ بلند تمدّن بشری وجود دارد،و طبیعه در آن هنگام که در این آیه ما را از امکان شکافتن فضا آگاه می کند و برمی انگیزد،نقشۀ سفینۀ فضایی را برای ما ترسیم نمی کند،و چرا در آن سوره ای نازل نشده است که با ما از لغت و زبان پرندگان با ما سخن گوید؟برای

آن که قرآن یک کتاب فنّاوری(تکنولوژی)نیست-هر انـدازه هم که به بعضـی از حقایق اشارهٔ مسـتقیم کرده باشد-بلکه کتاب زنـدگی است که ما را به طرف علم رهبری می کند،و اعتماد به نفس در ما پدید می آورد،و عقلها و نیروهای ما را در مجاری اختصاصـی صـحیح آنها می انـدازد،و اما پیشـرفت علمی با تحول پیـدا کردن خواسـته ها و توقعها و حقایقی که به حقیقت می پیونـدد از وظایف عقل بشـری است،و اگر چنین کند سـقفی برای اندیشه و حدّی برای عقل و گردنهٔ دشواری در برابر تطوّر و تکامـل پدیـد آورده است،در صـورتی که مطلوب آن است که برنـامه ای برای انـدیشه و انگیزه ای برای عقـل و موجـبی برای تطوّر و تکامل بوده باشد.

قرآن در این جا می خواهد ما را به طرف یک چشم داشت حضاری و تمدنی بزرگ برانگیزد که شکافتن افقها و مسخر کردن ناحیـهٔ گسترده تری در این جهان فراخ است که برای ما آفریده شده،و قرار دادن آن در خدمت بشـریت،و برای درآمدن به آن از کلمـهٔ ژرفی مدد می گیرد که از اندیشه های تمدنی مقدار فراوانی را با خود دارد،چه ما را به لفظ«یا معشـر»خطاب می کند که از عشـرت و تعاشر است و آن گرد هم فراهم آمدنی است که افراد آن را پیوندهای معینی به یکدیگر ارتباط می دهد، /۱۴ و بلکه این کلمه به گسترده ترین معـانی تعاون اجتماعی میان افراد آن را آشـکار می سازد،و با این کار قرآن فکر مهمی را در برابر چشم و دیـد ما قرار می دهـد، و آن این که دسـتاوردهای تمدنی بزرگ،همچون نفوذ کردن در آفاق،ممکن نیست که از خواسـته و چشم داشت بودن به واقعیتی علمی و عملی انتقال پیـدا کنـد،مگر با کوشـش و تلاشـی گروهی که در آن قدرتها و نیروها به تعاون با یکدیگر می پردازد،و اندیشه ها به بارور کردن یکدیگر می پردازد،و شناختها تکامل پیدا می کند،و اراده ها یکدیگر را تقویت می کند،و در این جا به ذکر بشـر«الانس»اکتفاء نکرده بلکه جن و انس را با هم در معرض خطاب قرار داده است،در صورتی که در دو آیهٔ ۱۴ و ۱۵ که از آفرینش سخن رفته،انس را بر جن مقدم داشته است،در این جا بر عکس جن را بر انس تقدم داده،و سبب آن است که در آن دو آیه سخن از برتری است و انسان به سبب برتر بودن نسبت به جن بر آن تقدم یافته،در صورتی که در

این آیه سخن از اکثریت«یا معشر»است و به همین سبب جن را که شمار بیشتری دارد مقدم داشته است.و ظاهرا سبب ذکر جنّ در این سیاق آن است که:

۱-قرآن رسالت جهانی عام و فراگیر است،و به همان گونه که در آن انسان مورد خطاب قرار گرفته گروه جنیان نیز مخاطب بوده اند،چه این هر دو گروه برای یک منظور آفریده شده اند که آن هم عبادت و پرستش است: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ «جنّ و انس را جز برای آن که عبادت کنند نیافریدم»، (۱) به همان گونه که آتش دوزخ برای کسانی از این هر دو گروه آفریده شده است که عصیان و نافرمانی کنند: وَ لٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ «ولی سخن استوار شد از من و جهنم را از جن و انس هر دو پر خواهم کرد»، (۲) بدین گونه قرآن برای هر دو گروه نازل شده است.و در قرآن اشاره هایی آشکار به این حقیقت وجود دارد،از جمله: قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً* يَهْدِی إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَداً... وَ أَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ وَ مِنّا دُونَ ذٰلِكَ كُنّا طَرائِقَ قِدَداً... وَ أَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً...» ، (۳) و ندایی جهانی همچون ندای قرآن جز شایستهٔ پروردگار صاحب عزّت نیست،و حتی انسان،هر اندازه هم که چشم داشت جهانی داشته باشد،راهی برای طرف خطاب قرار دادن جن ندارد،و شاید بشر روزی به مقامی برسد که در تراز تعاون با جنیان قرار گیرد،چنان که برای سلیمان نبی(ع) بنا بر گفتهٔ قرآن چنین شد: قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ «دیوی از جنیان گفت که من آن را،پیش از این که /۱۴ از جای خود برخیزی، برایت خواهم آورد». (۴)

۲-هدف وحی از این برانداختن یکی از نظریه های نادرست بود که

ص: ۳۳۴

۱- ۶۷) -الذّاریات۵۶/.

۲- ۶۸) -السجده۱۳/.

۳- ۶۹) -رجوع کنید به سوره الجن.

۴- ۷۰) -النمل۳۹/.

مانعی برای ورود انسان به علم فضا و اکتشاف گنجینه های زمین و سرزمینهای ناشناختۀ آن به شمار می رفت،و نیز این را که انسان نمی تواند در اقطار آسمان نفوذ کند،و در آن سوی دریا و صحرا چیزی جز دریاهای تاریک و نواحی ناشناختۀ ترسناک وجود ندارد که بشر را راهی برای رفتن به آنجا نیست،و این کار تنها از جنیان برمی آید،پس این آیه نازل شد تا انسان اعتماد به نفس را باز یابد،و به او تأکید کند که انس و جن قدرت برابر با یکدیگر دارند،و با آن که جن از مخلوطی از آتش آفریده شده که به طبع خود-بنا بر نظر بشر-ضعیف است و قابل نفوذ در صورتی که انسان از گل خشک که به طبع خود-بر حسب نظر بشر-غیر قابل نفوذ است.

۳-و شاید در آیه یک معنی تمدنی موجود باشد که هدف از آن برانگیختن ما و جنیان به مسابقه گذاشتن در راه تحقق بخشیدن به آن خواستۀ تمدنی بوده باشد که آیه با نفوذ در اقطار آسمانها و زمین اشاره کرده است،و سپس آیه می گوید: إِنِ اسْتَطَعْتُمْ و نمی گوید:لو استطعتم که برای ناممکن بودن به کار می رود،در صورتی که«إن»برای شرط است،و پروردگار ما از این شرط با استطاعت یاد می کند،یعنی این که قدرت کامل و به تمام معنی برای این کار داشته باشید،و این شبیه گفتۀ دیگر خدا است که گفت: وَ لِلّٰهِ عَلَى النّٰاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً «و خدا را است بر مردم حج خانه برای هر کس که توانایی آن را داشته باشد»، (۱) ولی استطاعت نفوذ در اطراف و اکناف آسمان و زمین جز با مطالعه و تحقیق در موانع موجود در این راه و از آنها گذشتن فراهم نمی آید که مهمترین آنها دو تا است:

اول:خطرهای احتمالی همچون اجرام آسمانی سوزان که در آن خصوص در ضمن تفسیر آیۀ ۳۵ سخن خواهیم گفت.

دوم:مقابله و چالش با طبقات آسمان و زمین،و این چالش اساسی و

۱- (۷۱) -آل عمران۹۷/.

ثابت است،پس اگر ۱۴/ انسان خواستار آن باشد که به گنجهای عمقی زمین برسد، باید به چالش بپردازد و مسافتی را از سطح زمین تا آن جا که کانیهای طبقات مختلف در آن قرار دارد به اعماق برود.

به همین گونه اگر انسان خواستار شکافتن آسمانها در جهت ماه باشد،یا هر هدف آسمانی دیگر،باز هم با موانعی بزرگتر رو به رو است،چه لازم است که پیش از فراهم آوردن مادّی وسایل این سفر،علم آن را پیدا کند که چه باید کرد،و ممکن است همچون در بسیاری از آزمایشهای نخستین از این گونه دچار شکست شود،چه در این سفر با جاذبه های مختلف و طبقاتی که با یکدیگر تفاوت دارند رو به رو می شود،و چنان است که جاذبه و گرانش در بعضی از آنها به صفر می رسد، و در بعضی دیگر فشار بالا می رود،و در بیشتر آنها اکسیژن وجود ندارد،و بلکه در بعضی دیگر وجود گازهای زیانبخش برای انسان تصور می شود،و شاید معنی نفوذ و عبور کردن که تنها به عبور از میان یک سیال مربوط می شود،دلیلی بر وجود این چالشها بوده باشد،و کارشناسان ایستگاههای فضایی اکنون ماهواره ها و کارشناسان را هنگامی به فضا روانه می کنند که تحقیقات مفصلی در طبقات مختلف جو صورت گرفته باشد،و این همه برای آن است که جای ضعیفتری را برای وارد شدن و عبور کردن به دست آورند.

هنگامی که انس و جن بتوانند بر این چالشها پیروز شوند،آن گاه است که از اقطار گذشته اند و فرمان پروردگار ما«فانفذوا»صورت عمل پیدا کرده است.

این فعل تنها مفید امکان نیست،بلکه بر حسب ظاهر بر دعوت و تشویق و تحریض برای نفاذ(نفوذ)دارد،و همچون این گفتهٔ خدای تعالی است که:

فَامْشُوا فِی مَنٰاكِبِهٰا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ،و این گفته: قُلْ سِيرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا ، و این گفته: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ الطَّيِّبٰاتِ مِنَ الرِّزْقِ ،و بدین گفته بر انسان شایسته است که از قدرتهای خود برای تسخیر بزرگترین گستره از این کایناتی که برای او آفریده شده استفاده کند،و چه بس که از این راه،علاوه بر معرفت تازه ای که به دست آورده،درمان بسیاری از بیماریهای خود را اکتشاف

کند،و برای دشواریها و بحرانهایی که گاهگاه با آنها رو به رو می شود،راه حلی به دست آورد.

بدین گونه اسلام در آن می کوشد که برای برداشتن غل و زنجیرهایی که فلسفه ها بر دست و پا /۱۴ و جان و عقل او نهاده اقدام کند و راه را برای خواسته ها و هدفهای بزرگ خویش هموار سازد.ولی اسلام،از سوی دیگر خواستار آن نیست که اطمینان و وثوق بدون حد و اندازه به پیشبینیها داشته باشیم تا گرفتار آرزومندیها و رؤیاها نشویم،و به همین سبب تأکید می کند که وثوق به تنهایی انسان را به خواسته هایش نمی رساند،و هدفهای او را تحقق نمی بخشد.آری،این وثوق سوختی درونی است که ما را به کار برمی انگیزد،و برای آن که از واقعیت عملی به راه افتد و کار خود را شروع کند،لازم است که بر سلطان و وسیلهٔ تسلطی دست یابد که چیزی جز علم نیست و به صورت برنامه ها درمی آید،و سرانجام به قدرتی برای عمل کردن مبدل می شود.

لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ

«نفوذ نخواهید کرد مگر با قدرت و سلطه.» حرف«لا»در این جا برای نهی نیست،چه اگر چنین می بود لازم می آمد که فعل پس از آن به صورتی مجزوم درآید،پس این لای نفی است،و این معارض با گفتهٔ آن کس است که می گوید ظاهر آیه حکایت از تحدّی و چالش دارد.آری پروردگار ما جن و انس را بدان چالش می کند که بخواهند بدون سلطان نفوذ کنند، زیرا که در طبیعت قوانین و واقعیاتی وجود دارد،و تسلط بر آنها و مسخر کردنشان ممکن است،ولی به چیزی بالاتر از همه یعنی سلطان نیازمند است.

انسان ساده ای که بر کرانهٔ دریایی زندگی می کند،و هنگام روز از صید خود می خورد و زندگی خود را با آن می گذراند،و شب هنگام به خانهٔ خود بازمی گردد،مقدار اندکی از قوانین و سنتهای زندگی را به کار می بندد،اما کسی که زندگی علمی پیچیده دارد،همچون آن مسافر فضایی که خواستار سفر کردن به کرهٔ ماه است،یا به جرم فلکی دیگر دورتر از آن،بدون شک با دهها هزار از قوانین رو به رو است،و به شناختن آنها نیاز دارد و آن هم با قدرتی که بتواند آنها را مسخر

خود کند،بدان جهت که بزرگترین وسیله برای انسان خواستار تسلط بر طبیعت علم و دانش است،و خدا این نعمت را به ما عنایت کرده،به همان گونه که در طبیعت حالت اجابت کردن خواسته های ما را به ودیعه نهاده است.

سپس تکذیب یکی از قوانین یا حقایق واقعی از جانب ما،سبب آن می شود که راه بر ما بسته شود و به آنچه می خواهیم نرسیم.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ

.

یکی از نعمتهای خدا بر ما آن است که راه یافتن و نفوذ به اقطار آسمان و زمین را ممکن ساخته،و در این خیر و خوشی فراوان برای بشریت قرار داده است، ولی ما گاه به تکذیب این نعمت می پردازیم،و آن وقتی است که مستقیما چنین قدرتی را تکذیب می کنیم چنان که پدران ما چنین کردند،با حقیقت داشتن آن را درمی یابیم ولی آن را در امور زیانبخش به کار می گیریم،همچون تکبر ورزیدن در زمین،یا به جای این که در مقابل این نعمت بزرگ سپاسگزار خدا باشیم،به کفران نعمت او برمی خیزیم،و در آن هنگام امکان آن هست که خدا ما را عذاب دهد و هیچ یار و یاوری نداشته باشیم،در آن هنگام که آتشی بیدود و پر زبانه و سخت داغ را در برابر خود مشاهده می کنیم.

يُرْسَلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ

«بر شما شراره هایی از آتش و مس فرستاده می شود و کسی به یاری شما برنمی خیزد.» شاید آیه در این جا،علاوه بر اندیشه ای که ذکر آن گذشت،به حقیقتی علمی نیز اشاره داشته باشد،و آن خطرهایی است که انسان در سفرهای فضایی با آنها رو به رو می شود،و مانع رسیدن او به مقصدی است که در نظر گرفته بوده است، و از آن جمله است بنا بر تصریح قرآن،گازهای افروخته که علم نیز وجود آنها را تأیید می کند،و پاره های فلزی ملتهبی که به اسم شهابها و شهابسنگها خوانده می شود،و این آخری چیزی است که بر قوانین و موانع دیگری اضافه می شود که از نفوذ جلوگیری می کند و انسان باید بر آن مسلط شود و به مقاومت در برابر آن بپردازد و،یا بر آن پیروز شود،و یا از آن اجتناب کند.پس اگر به این سنت کافر شویم و

بخواهیم بدون سلطان در آسمانها نفوذ کنیم،این گردنه گذرناپذیر بر سر راه ما است،و چنین است در آن هنگام که انسان به یکی از سنتهای خدا در نفس خود یا در جامعه کفر ورزد که با آتش سوزنده ای داغ می شود.پناه می بریم به خدا از نقمتهای آن در دنیا و عذاب او در سرای دیگر! ۱۴/

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۷ تا ۷۸]

اشاره

فَإِذَا انْشَقَّتِ اَلسَّماءُ فَكانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۰) يُعْرَفُ اَلْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ اَلْأَقْدامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۲) هٰذِهِ جَهَنَّمُ اَلَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا اَلْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۵) وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ (۴۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۷) ذَواتا أَفْنانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۹) فِيهِما عَيْنانِ تَجْرِيانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۱) فِيهِما مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۳) مُتَّكِئِينَ عَلىٰ فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى اَلْجَنَّتَيْنِ دانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۵) فِيهِنَّ قاصِراتُ اَلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جانٌّ (۵۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۷) كَأَنَّهُنَّ اَلْياقُوتُ وَ اَلْمَرْجانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۹) هَلْ جَزاءُ اَلْإِحْسانِ إِلاَّ اَلْإِحْسانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۱) وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ (۶۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۳) مُدْهامَّتانِ (۶۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۵) فِيهِما عَيْنانِ نَضّاخَتانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۷) فِيهِما فاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمّانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۱) حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي اَلْخِيامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جانٌّ (۷۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۵) مُتَّكِئِينَ عَلىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسانٍ (۷۶) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۷۷) تَبارَكَ اِسْمُ رَبِّكَ ذِي اَلْجَلالِ وَ اَلْإِكْرامِ (۷۸)

معنای واژه ها

۳۷ کالدهان:یعنی مایهٔ عذابی سیال همچون روغن،و سرخ همچون آتش.

۴۱ بسیماهم:یعنی به نشانیهاشان،و آن سیاهی چهره ها و کبودی چشمان.

النواصی:ناصیه موهای پیش سر را گویند،و ریشهٔ لغوی آن به معنی اتصال است،بدان جهت که به سر متصل است.

۴۴ آن:یعنی با حرارت شدید که به آخرین درجه رسیده باشد،و آنی چیزی است که به این درجه از گرمی رسیده باشد،و به قولی آنی به معنی حاضر است.

۴۸ ذواتا أفنان:افنان جمع فنن است به معنی شاخه است،و از آن است گفتهٔ ایشان:هذا فن آخر یعنی

ص: ۳۴۰

گونه ای دیگر،و ممکن است جمع فنّ بوده باشد.

۵۴ استبرق:دیبای ضخیم و پر مایه است که سبب آرامش می شود.

و جنا الجنتین دان:یعنی میوه ای که از آن چیده می شود،بر بالای سرشان آویخته است و شخص می تواند در حالت نشسته یا دراز کشیده به راحتی آن را از درخت بچیند.

۵۶ قاصرات الطرف:یعنی چشمانشان تنها متوجه به شوهرانشان است نه کسان دیگر.

لم یطمثهن:یعنی کسی با آنان ازدواج نکرده و باکره اند،و به عبارتی دیگر یعنی:هیچ دستی با جماع یا جز آن بدیشان تماس پیدا نکرده است.

۶۴ مدهامتان:از مادۀ دهم به معنی سیاهی،یعنی دو بهشت و باغ سبز رنگ که از شدت سبزی رنگشان به سیاهی متمایل است،و خشکی ندارند.

۶۶ نضاختان:فوران کننده،فواره ای که آب را به طرف بالا می فرستد.

۷۲ مقصورات:یعنی محفوظات و مخدرات.

۷۶ رفرف خضر:چمنهای مرتفع است،و به قولی:

بالشها.

و عبقری حسان:هر جامۀ نقش دار را عبقری خوانند،و شاید آن جامه ای باشد که در آن تارهای زرد به کار رفته است.

ص :۳۴۱

برای کسی که از مقام خدایش بهراسد دو بهشت است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که قرآن ما را از شکافته شدن آسمان در روز قیامت آگاه می کند،و در چند آیه حال مجرمان و عذاب آنان را(۳۵-۴۷)بر ما عرضه می دارد (شاید بدان جهت که سخن گفتن به درازا در این خصوص با سیاق سوره ای هماهنگی ندارد که در آن از تجلیهای نام الرحمن در آفرینش سخن می رود)،با مقداری از تفصیل به ذکر تجلیات بزرگتر رحمت خدا می پردازد،و آن از طریق بحث کردن در پاداش اهل بهشت به میان می آید که در ۳۳ آیه تا پایان سوره ادامه می یابد.

پروردگار ما رحیم و مهربان است و نشانه های رحمت او در دنیا و آخرت آشکار،ولی نگرش منفی فراهم آمدۀ از بیماریهای نفس و عقده های آن و از فلسفه های گمراه کننده چیزی است که ما را از دیدن این حقیقت آشکار نابینا می سازد،و چون چنین شود دختران خویش را زنده زنده،از ترس افزایش نانخور در خانواده،در خاک پنهان می کنیم،و فرزندان خویش را می کشیم و دست خود را از بخشش مال باز می داریم،و کیل و میزان را به اندازه به طرفهای معامله نمی دهیم و از آن می کاهیم،و این همه برای ترس از فقر است،و اموال یتیمان را به ستم می خوریم،و این همه برای آن است که به رحمت خدا اطمینان نداریم /۱۴ که روزی را برای هر کس که بخواهد گسترده می سازد،و نعمتهای او از شمارش و اندازه بیرون است،و خدا می داند که این نگرش سخت فرو رفته در منفیگری چه اندازه

ص: ۳۴۲

سبب پیدا شدن عقده ها و انحرافهای نفسی و اجتماعی در نزد انسان شده،و همین است که او را از فعالیت باز می دارد و از سعی و کوشش او جلوگیری می کند،و کسی که از دست یافتن به موفقیت و رستگاری نومید است،به چه سبب می تواند به سعی و تلاش بپردازد.

در صورتی که نگرش مثبت به نامهای خدا داشتن،و آنها را شناختن و به آنها ایمان آوردن،قلب را از امید و آرزو آکنده می سازد،و انسان را به فعالیت و سعی و تلاش وا می دارد،و کارمایه های مخفی در شخصیت او منفجر و آشکار می شود،و در این هنگام است که به انفاق مال در راه خدا می پردازد و برای پیشرفت مبادی و اصول او فداکاری می کند،از آنچه می کند خشنود است،و به رحمت پروردگار خویش اطمینان دارد،و در خبر است که«هر کس که به پاداش یقین داشته،به بخشندگی مال می پردازد»، (1) و چگونه کسی می تواند به پاداش یقین داشته باشد و بخشندگی کند و از گناهان و خطاهای خویش دست بردارد در صورتی که پروردگار خود را به رحیم و آمرزنده بودن نمی شناسد؟!بدون شک چنین کسی نه انفاق می کند و نه به توبه می پردازد.

و به همین سبب است که قرآن می کوشد با روش حکیمانهٔ خود که هر شخص متدبر در آیات به آن توجه پیدا می کند و از مواجههٔ نگرش منفور منفی و ایجاد بینش مثبت در بازداشتن انسان نسبت به عصیان پروردگار آدمی را بدان سو سوق دهد و چنان است که این سوره ما را به آشنا شدن با اسم(الرحمن)می خواند،و مظاهر این نام را در جهان آفرینش به یاد ما می آورد،و ما را از آیات راهنمای به سوی خودش آگاه می سازد و از تکذیب کردن آنها بر حذر می دارد،و آن گاه گوشه ای از عذاب مجرمان را که به سبب تکذیبشان به جریمه ها کشیده شده بودند به یاد می آورد که بر اثر تصدیق به جایگاهی دور از جایگاه تکذیب کنندگان رسیده ایم و دریافته ایم که پاداش کسانی که رحمن را چنان که باید شناخته اند،و

۱- ۷۲) -بحار الانوار،ج ۶،ص ۱۳۳.

قدر او را می دانند و از مقام او در هراسند،چه خواهد بود.

شرح آیات:

[۳۷-۳۸]

انسان ممکن است در دنیا آلاء پروردگار،یعنی نعمتها و آیات او را تکذیب کند یا از عملی کردن حق بگریزد،و برای این کار به تراشیدن بهانه های واهی متوسل شود،چه خدا در دنیا به او مهلت داده /۱۴ و مختارش کرده است که هر چه می خواهد بکند،اما در آخرت که حکم به صورت خالص به دست خدا است،انسان چاره ای جز تسلیم شدن به حق ندارد،و خداوند متعال گفته است:

وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمٰاءُ بِالْغَمٰامِ وَ نُزِّلَ الْمَلاٰئِکَهُ تَنْزِیلاً* الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ وَ کٰانَ یَوْماً عَلَی الْکٰافِرِینَ عَسِیراً «و روزی که آسمان با ابر بشکافد و فرشتگان فرود آیند چنان که باید و شاید*پادشاهی حقیقی در آن روز مخصوص خدای بخشنده و مهربان(رحمن)است و آن روز برای کافران روزی سخت است». (۱) پس منظرۀ قیامت با تحوّلات جهانی هولناک آن انسان را از هر لباس پوشانندۀ شخصیت فقیر و نیازمند او برهنه می کند.

آسمانی که همچون سقفی بزرگ مردمان را حفظ می کند و بر آنان سایه می افکند،در روز قیامت به هم پیوستگی خود را از دست می دهد،و رنگ آن از کبودی به سرخی مبدل می شود و از این لحاظ به گل سرخی همانند می شود:

وَ انْشَقَّتِ السَّمٰاءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وٰاهِیَهٌ «و آسمان شکافت و در آن روز سست شد»، (۲) و سپس می گدازد و روان می شود: یَوْمَ تَکُونُ السَّمٰاءُ کَالْمُهْلِ «روزی که آسمان همچون روغن گداخته شود»، (۳) و به صورت دهان درآید،و آن چیزی است که از گل سرخ پس از جوشاندن و فشار دادن آن به دست می آید و گلاب نام دارد.

فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمٰاءُ فَکٰانَتْ وَرْدَهً کَالدِّهٰانِ

«پس چون آسمان شکافت

۱- ۷۳) -الفرقان۲۵/ و ۲۶.

۲- ۷۴) -الحاقّه۱۶/.

۳- ۷۵) -المعارج۸/.

و همچون روغن گلی رنگ شد.» شاید سبب تشبیه آسمان به گل برای آن است که یک قطعه نیست بلکه چندین قطعهٔ از هم جدا شده است که رنگ سرخ دارد،و چون آسمان سقف افراشته است،رمز امنیت و صلح نیز هست،و بنا بر این شکافتن آن خبر از خطرها و هراس می دهد،و این آیه اتصالی محکم به آیهٔ ۳۵ یُرْسَلُ عَلَیْکُمٰا شُوٰاظٌ مِنْ نٰارٍ وَ نُحٰاسٌ فَلاٰ تَنْتَصِرٰانِ دارد،بدان سبب که غلاف جوی-یکی از طبقات آسمان-همان چیزی است که ما را از شهابها و گازهای قابل احتراق حفظ می کند،و اگر-خدا آن روز را نیاورد-شکافته شود،زمین در معرض آن خطرها قرار می گیرد.و دانشمندان می گویند:اگر سوراخی در غلاف محافظ-مثلا به مساحت یک کیلومتر مربع-پیدا شود،زمین هرگز شایستگی برای زندگی ندارد،به سبب پرتوهای زیانبار یا شهابهای سوزاننده و مهلک که از آن سوراخ به زمین خواهد رسید،و آیا می توانیم از این حقیقت علمی چیزی بسیط دربارهٔ طبیعت حیات در آن هنگام به دست آوریم /۱۴ که آسمانهای هفتگانه شکافته می شود و به پنبهٔ زده شده تبدیل می شود؟ در آن روز هیچ کس قدرت آن ندارد که این آیه از آیات خدا را تکذیب کند که هیمنه و تسلط خدا را نشان می دهد،و ضرورت تسلیم به او را،و اگر می خواست،ما را چنان می آفرید که نعمتها و آیات او را با زور تصدیق کنیم،و او است که چنین گفته است: طسم* تِلْکَ آیٰاتُ الْکِتٰابِ الْمُبِینِ* لَعَلَّکَ بٰاخِعٌ نَفْسَکَ أَلاّٰ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ* إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمٰاءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنٰاقُهُمْ لَهٰا خٰاضِعِینَ «طسم*این است آیات کتاب روشن و آشکار*شاید تو جان خود را برای آن ببازی که ایمان نیاورده اند*اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان بر ایشان فرو می فرستیم تا گردنهای ایشان نسبت به آن خاضع شود». (۱)

ولی رحمت او از این کار ابا دارد،به همان گونه که حکمت او از آفریدن

۱- ۷۶) -الشعراء ۱/-۴.

ما در زندگی دنیا که با گفته خود به آن اشاره کرده: اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیٰاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً «آن که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید و معلوم کند که عمل کدام یک از شما نیکوتر است»، (۱) با این روش موافقت ندارد.

فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ

.

[۳۹-۴۰]

آری.هیچ کس در وقت خود هرگز جرأت تکذیب ندارد،بلکه همگان با خضوعی مطلق نسبت به حق خاضع می شوند: فَتَوَلَّ عَنْهُمْ یَوْمَ یَدْعُ الدّٰاعِ إِلیٰ شَیْءٍ نُکُرٍ* خُشَّعاً أَبْصٰارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدٰاثِ کَأَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ* مُهْطِعِینَ إِلَی الدّٰاعِ یَقُولُ الْکٰافِرُونَ هٰذٰا یَوْمٌ عَسِرٌ «پس از ایشان روی گردان در آن روز که خواننده می خواند به چیزی زشت و ناپسند*با چشمان فرو افتاده و خاشع از گورها چنان بیرون می آیند که گویی ملخهای پراکنده اند*کافران که با شتاب به سوی خواننده روانند،می گویند که این روزی سخت است»، (۲) و حتی یک نفر جرأت سخن گفتن ندارد،مگر پس از آن که اجازه ای از خدا رسیده باشد: یَوْمَ یَأْتِ لاٰ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ «چون آن روز بیاید،هیچ کس سخن نمی گوید مگر به اذن او،پس بعضی از ایشان بدبختند و بعضی نیکبخت»، (۳) پس چگونه یک نفر می تواند در آن روز تکذیب پروردگار خویش کند؟!آری،گاه عذاب ایشان در دنیا به تأخیر می افتد و فرصتی برای تکذیب به دست می آورند و برای توجیه کردن کارهای زشت خود و پوشاندن گناهانشان.اما در روز قیامت او -سبحانه و تعالی-از هر سو بر ایشان محیط است.

فَیَوْمَئِذٍ لاٰ یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لاٰ جَانٌّ

«پس در آن روز از انس و جن پرسشی دربارۀ گناهش صورت نمی گیرد.» همین برای این که مانعی از پرداختن به معصیتها باشد کافی است،و از تکذیب نعمتها و آیات که از بزرگترین گناهان است.

۱- ۷۷) -الملک۲/.

۲- ۷۸) -القمر۶/-۸.

۳- ۷۹) -هود۱۰۵/.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

[۴۱-۴۲]

محاکم دادگستری در دنیا برای شناختن مجرم است،اما در آخرت هدفی دیگر دارد،و آن اثبات عملی دادگری خدا برای خلق است،پس معنی«لا یسئل»آن نمی شود که آنان محاکمه نمی شوند،چه خداوند می گوید:

وَ لَوْ تَریٰ إِذْ وُقِفُوا عَلیٰ رَبِّهِمْ قٰالَ أَ لَیْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ قٰالُوا بَلیٰ وَ رَبِّنٰا قٰالَ فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ «و کاش می دیدی آن زمان را که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده اند و او به آنان می گوید که:آیا این بر حق نیست،و آنان می گویند:آری بر حق است،و پروردگارمان می گوید:پس بچشید چیزی را که به آن کفر می ورزیدید»، (۱) و گفت: اُحْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ أَزْوٰاجَهُمْ وَ مٰا کٰانُوا یَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَاهْدُوهُمْ إِلیٰ صِرٰاطِ الْجَحِیمِ* وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ «و گرد آورید کسانی را که ستم کردند با همسرانشان و با آنچه می پرستیدند*جز خدا،و سپس آنان را به راه دوزخ رهبری کنید*و بازداشتشان کنید که باید در معرض پرسش قرار گیرند». (۲)

دربارۀ گناهانشان باید از آنان سؤال شود که آیا از طرف ایشان بوده است یا نه...چه آنان در نزد خدا شناخته اند.ولی این بازداشتن برای پرسش از ایشان نیست،بلکه پرسش برای شکنجه دادن و سرزنش کردن آنان است.بنا بر این شایسته نیست که ما خود را در پس دیوارهای بهانه و توجیه پنهان کنیم،چون فرصتی برای بیان آنها نداریم تا قبول شود یا رد.

نیز گفته اند که:بعضی از مجرمان که پیشوایان جریمه و کفر و فرو رفتۀ در انحراف اند،حتی در معرض سؤال هم قرار نمی گیرند،و فرمان می رسد که آنان را یکسره به جهنم ببرند و به عذاب برسانند،و برای خوار کردن و اهانت به ایشان و معذب داشتن آنان حتی پرسشی هم از ایشان نمی کنند.و رسول خدا(ص)گفت:

۱- ۸۰) -الانعام۳۰/.

۲- ۸۱) -الصافات۲۲/ تا ۲۴.

«خـدای عزّ و جلّ به حساب همهٔ خلق می رسد مگر کسـی که شـرك ورزیده باشد که مورد محاسـبه واقع نمی شود و او را به فرمان خدا به آتش می اندازند»، (۱) و گفت:

«شــش کس بـدون رســیدگی بـه حسابشـان وارد آتش می شونـد،و از ایـن جملـه انـد فرمانروایـان /۱۴ بـه سـتم»، (۲) و امـام صـادق(ع)گفت:«سه کس را خـدا بـدون حسـاب داخـل آتش می کنـد،امـام و پیشـوای سـتمگر،بازرگـان دروغگـو،و پیر مرد زناکار». (۳)

پرسشـی که پیش می آیـد این است:مجرمان چگونه در قیامت شـناخته می شوند؟ خدا با علمش که بر هر چیز احاطه دارد،و از نامه های اعمالشان آنان را می شناسد،و سپس روز قیامت روز آشکار شدن بزرگ حقایق است،پس آن کس که اموال یتیم را به باطل می خورد،در شـکم خود آتشی را می خورد،و این حقیقت در روز قیامت برای همهٔ مردم آشکار می شود و همگان او را چنان می بینند که آتشی در درون او افروخته شده است.

هر کس که به انجام دادن جرم و گناهی می پردازد-از هر گونه که باشـد- اثری از آن بر شخصـیت او باقی می مانـد،ولی این اثر در دنیـا بر مردمـان پوشـیده است، امـا در قیامت که پوشـیده ها آشـکار می شود،بر همگان آشـکار می شود و چیزی از آن پنهان نمی مانـد،پس ناگهان او را به حالتی می بیننـد که چهره اش همچون شب تاریک سـیاه شـده است،و در مقابل مؤمنان با چهره های سفید آشکار می شوند:

يَسْـعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْـدِيهِمْ وَ بِأَيْمـانِهِمْ «می دود نورشـان پیش روی ایشان و در طرف راسـتشان»، (۴) يَوْمَ تَـبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْـدَ إِيمانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ «روزی که چهره هایی سـفید شود و چهره هایی سیاه،پس(به)کسانی که چهره هاشان سیاه شده است(گویند:)چرا

۱- ۸۲) -بحار الانوار،ج ۷،ص ۲۶۰.

۲- ۸۳) -میزان الحکمه،ج ۲،ص ۴۱۹ به نقل از کنز العمال.

۳- ۸۴) -بحار الانوار،ج ۷۵،ص ۳۳۷.

۴- ۸۵) -الحدید۱۲/.

پس از ایمان آوردن کافر شدید،پس به سبب کفری که ورزیدید،عذاب را بچشید»، (۱) که این عاقبت کفر است.و به صورت علمی ثابت شده است که جریمه اثر خود را بر مجرم باقی می گذارد،همچون درنگ کردن بیش از اندازه در پاسخ دادن به پرسشها و نامربوط جواب دادن و نظایر اینها که معرف آن حالت روانی است که از ارتکاب جرم و سپس دربارهٔ آن به بیهوده سخن گفتن می انجامد، و شاید با پیشرفت علم این امکان نیز فراهم آید که از روی آثار مادّی پیدا شده بر روی شخصیت،همچون وجود رنگهایی در صورت که با چشم غیر مجهز دیده نمی شود،مجرم را شناسایی کنند.

این حقیقتی واقعی در دنیا و آخرت است،ولی فرق میان آنها در این است که ما در دنیا نمی توانیم آن آثار را با وضوح کافی مشاهده کنیم،در صورتی که در آخرت پرده از روی آنها برداشته می شود و با چشم خود آنها را مشاهده می کنیم،و حتی در دنیا نیز اگر علم ما تکامل پیدا کند و به یقین برسد،بسیاری از حقایق غیبی بر ما آشکار خواهد شد.

يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوٰاصِي وَ الْأَقْدٰامِ

«مجرمان و گنهکاران از روی قیافه شناخته می شوند،و آنان را با موهای جلو سر و پاهایشان می گیرند.» و به سوی آتش می کشند که فرشتگان نیرومند و درشتخوی به عذاب دادن ایشان می پردازند،و ناصیه به معنی قسمت پیشین سر است،و این عذاب کیفر تکذیب ایشان نسبت به حقایق ربّانی و نشانه های دلالت کنندهٔ بر آنها و از جمله آتش است که آنان این حساب را نکرده بودند که گرفتار آن خواهند شد تا خود را از آن دور کنند و از گرمای آن خلاصی یابند،پس گرفتار آن شدند،و پروردگارمان ما را از تکذیب آن بر حذر می دارد.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

۱- ۸۶) -آل عمران۱۰۶/.

و آیات گذشته اشاره به آن داشت که امکان همکاری جن و انس در معصیت و نافرمانی و تکذیب وجود دارد،و این امری واقعی است،بدان سبب که ابلیسهای جنّ از تکذیب کنندگان خدا آن کسانند که در سینه های مردم وسوسه می کنند،و در انسانها عوامل معصیت و انحراف را بر می انگیزند و به همین جهت خداوند متعال به ما فرمان پناه بردن به خودش را مِنْ شَرِّ الْوَسْوٰاسِ الْخَنّٰاسِ* الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّٰاسِ* مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّٰاسِ «از شرّ وسوسه کنندهٔ نهان شونده ای(داده است)که در سینه های مردم وسوسه می کند،خواه از جن و خواه از انس»، (۱) بلکه گاه همکاری میان آنان در تکذیب به حدی می رسد که جنبهٔ مادّی پیدا می کند،و خدای تعالی در حکایت کردن از جنیان گفته است: وَ أَنّٰا ظَنَنّٰا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً* وَ أَنَّهُ کٰانَ رِجٰالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجٰالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً* وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا کَمٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ یَبْعَثَ اللّٰهُ أَحَداً «و این که ما گمان می کردیم که انس و جن دروغ بر خدا نمی بندند*و این که مردانی از انس به مردانی از جن پناه می بردند،و بر گناه ایشان می افزودند*و آنان همچون شما، چنان می پنداشتند،که خدا هیچ کس را برنخواهد انگیخت». (۲) و شعوذه و جادو که بر تکذیب خدا و آیات او متکی است از اشکال همکاری بین دو گروه جن و انس است.

ولی هر اندازه دو گروه حقایق واقعی همچون آتش را تکذیب کنند و بر این کار به یکدیگر مدد برسانند،تبدیل پیدا نخواهد کرد و از میان نخواهد رفت،چه آتش وجود دارد هر چند ما آن را دروغ بدانیم،به همان گونه که تکذیب بعضی از سوفسطائیان از واقعی بودن آفرینش آن را به خیال مبدل نمی سازد،بلکه تکذیب آتش،اثر آن را بر تکذیب کننده اش نزدیکتر و شدیدتر می سازد،و در روز قیامت مجرمان را با گرفتن موهای جلو سر و پاهایشان به جهنم می افکنند و به ایشان می گویند:

۱- ۸۷) -النّاس۴/ و ۵.

۲- ۸۸) -الجن۵/ تا ۷.

هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ

«این است آن جهنمی که مجرمان آن را دروغ می پنداشتند.» پس با چشم یقین آن را می بینند،و بعد از تکذیب دراز به قبول و تصدیق آن می پردازند،ولی اعتراف در این هنگام هیچ سودی برای ایشان ندارد.اگر انسان از خطر پیش از وقوع آن آگاهی حاصل کند،و فرصتی برای نجات باقی باشد،این علم و آگاهی برای او سودمند واقع می شود،ولی آنان آیاتی را تکذیب کردند که بر این حق دلالت می کرد،پس به صورت سوخت و هیمهٔ جهنم درآمدند،و اکنون آنان را می بینیم که میان آتش و آب جوش در حرکت اند.

یَطُوفُونَ بَیْنَهٰا وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ

«گردش می کنند میان آن آتش و آب گرم جوشان.» آن یعنی به حد خود از گرمی رسیده،و مجرمان در طوافی دائم به سر می برند،و فرشتگان آنان را میان جهنم آتش و سیالهای جوشان در درجات بالای حرارت می رانند،و مجرم به آتش می سوزد و مایعات جسم خود را از دست می دهد، و در صدد آشامیدن آب برمی آید و چون آن را می یابد می بیند که جوشان است،و این است حال نعمت در آن صورت که آدمی در آن افراط ورزد و آن را مورد تکذیب قرار دهد و آن را مشرکانه به جز خدا نسبت دهد،یا آن را در معصیت به کار برد و حق سپاسگزاری از آن را ادا نکند،و آنچه بر ما لازم است تصدیق کردن به نعمتهای خداوند رحمان است و گزاردن واجباتی که در برابر آنها داریم.آنها رحمت خدایند،پس یا باید به صورت نقمتی درآوریم،یا به صورت رحمتی بزرگتر و گسترده تر که در دنیا رشد می کند و در آخرت چند برابر آن را دریافت کنیم.

فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ

.

[۴۶-۴۷]

و در پایان سیاق با ما از جزای کسانی سخن می گوید که پروردگارشان را،چنان که شایستهٔ شناخت او است،شناختند و دانستند که او رحمن است و آلاء او را تصدیق کردند،و قلبا آرزومند رحمت او شدند،و عملا برای دست یافتن به آن تلاش کردند،پس درهای آن را در بهشتی بر روی آنان

گشود که پهنای آن همچون پهنای آسمانها و زمین است.

بدین گونه سیاق بر آیات این سوره رنگ و حالت جفتی و دو تایی می زند (خورشید و ماه و ستاره و درخت،و آسمان و میزان،و میوه و خرما،و دانه و ریحان،و انس و جان،و گل خشک و آتش،و دو دریا،و لؤلؤ و مرجان)تا بدین وسیله از دو گونه از مردم دربارهٔ رفتاری که انجام می دهند و جزایی که از خدا دریافت می کنند با ما سخن گوید:یکی مجرمانی که از دلهای خود ترس از آفریدگار را زدوده اند و به انجام دادن منکرات پایان نمی دهند،و دیگری در مقابل آنان است خائنان و ترسندگان از خدا که ترس از خدا آنان را چنان پاک و پاکیزه نگاه داشته است که پیکان تازه در کمان نهاده چنان پاک است.

این روش جاری در کتاب پروردگار ما است که از تفاوت میان متقیان و فاجران به میانجیگری تفاوتهای موجود در میان چیزهای مختلف برای ما سخن می گوید که فهم ما به این تفاوت هر چه بیشتر ذهنی ما شود و به آثار آن در آخرت بهتر توجه پیدا کنیم.

این دو دوگانگی که به آیات سورهٔ الرحمن رنگ خاص بخشیده،فایده ای دیگر نیز دارد،و آن علم پیدا کردن به اختلافهای میان چیزها است،پس در آن هنگام که شخصی نادان است،چیزهای متفاوت را به رنگ واحد می بیند،ولی هر چه به علم نزدیکتر شود،تفاوتها برای او بیشتر و بهتر آشکار می شود،چنان که همهٔ گازها برای انسان در زیر پرچم نام گسترده ای قرار می گیرد که هوا است،در صورتی که علم تا کنون صدها نوع از گاز را به ما شناسانده است،و نیز این دو گانگی ما را به نیازمندی هدایت می کند،بدان سبب که هر دو تا و جفتی به کسی نیازمندند که مدبّر امر ایشان باشد،و این دوتاییگری میان دو آفریده ما را به دوتاییگری مطلق میان مخلوق و خالق رهبری می کند.

وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ

«و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد،دو بهشت است.» /۱۴ آنان خدا را تنها برای ترس از آتش نمی پرستند و نه به طمع بهشت

ص :۳۵۲

-هر چند که اینها از خواسته های ایشان است-بلکه محرک حقیقی ایشان برای عبادت،معرفت یقینی و ژرفی است که به پروردگارشان-عزّ و جلّ-پیدا کرده اند،و او را اهل و شایستهٔ پرستیدن یافته اند و به این جهت او را می پرستند،و امیر المؤمنین(ع)گفت:«پس عبادت آزادگان این چنین است،و این بالاترین عبادت است»،و زین العابدین(ع)گفت:«من از آن اکراه دارم که خدا را بپرستم و هدفی جز پاداش او نداشته باشم و چون بندهٔ طمع و طمعکار باشم که اگر طمعی داشته باشد به کار برمی خیزد و گر نه به عمل برنمی خیزد،و از آن بیزارم که تنها از ترس عقاب او به عبادت او بپردازم و همچون بندهٔ بد و نافرمانی شوم که اگر نترسد به کار برنمی خیزد»...گفته شد که:پس برای چه او را می پرستی؟!و او گفت:

«بدان سبب که او شایستهٔ آن است به سبب دستی که بر من دارد و به سبب نعمتهایش»، (۱) و امام رضا(ع)دربارهٔ تأثیر این روش در عبادت می گوید:«اگر خدا مردمان را به بهشت و آتش نمی ترساند،بر آنان واجب بود که از او اطاعت کنند و به نافرمانی نپردازند،به سبب تفضلی که نسبت به آنان دارد و احسانی که به ایشان می کند،و به سبب انعام او بر ایشان که استحقاق او را نداشته اند». (۲)

امام صادق(ع)به محرکهای حقیقی برای رفتار این گروه اشاره می کند و آن را علم و معرفت می داند و می گوید:«هر کس بداند که خدای عزّ و جلّ او را می بیند، و آنچه را که می گوید می شنود و از کارهای بد و نیکی که می کند با خبر است، همین دانستن او را از پرداختن به کارهای زشت بازمی دارد و او آن کس است که از جایگاه پروردگارش بیمناک است و نفس خویش را از پیروی هوی باز می دارد». (۳)

حتی اگر این گونه کسان از آتش بترسند یا در بهشت طمع بندند،برای خود آنها نیست،بلکه بدان سبب است که اولی آنان را از خدا دور می کند،و دومی آنان را به مقام او تعالی نزدیک می کند فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ .و امام

۱- ۸۹) -بحار الانوار،ج ۷۱،ص ۱۷۴.

۲- ۹۰) -همان کتاب،ص ۲۱۰.

۳- ۹۱) -اصول کافی،ج ۳،ص ۱۲۶.

علی(ع)در مضمون حدیثی گفته است:اگر می دانستم که رضای خدا در آن است که خودم را به آتش افکنم،چنین می کردم،و اگر می دانستم که رضای او در آن است که خود را از بلندی فرو افکنم،این کار را می کردم. /۱۴ و بدان سبب که این گروه از بندگان از پروردگارشان در دنیا بیم داشتند مستحق امنیّت خاطر و باغهای بهشت او در آخرت اند.

رسول اللّه(ص)گفت:«خدای تبارک و تعالی می گوید:سوگند به عزت و جلالم که دو ترس و دو اطمینان خاطر را با هم در نزد بنده ام جمع نمی کنم،پس اگر در دنیا از من بترسد،در آخرت به او امنیت و آسایش خاطر می بخشم،و اگر در دنیا از من خود را ایمن بداند،در آخرت او را گرفتار ترس می کنم». (۱)

و اینان از خدا شرم دارند،و از حضور او در آشکار و نهان بیمناکند،و دو بهشتی که خدا به ایشان عطا می کند،در مقابل جهنم و حمیمی است که مجرمان در میان آنها درآمد و شدند.

بعضی گفته اند:اینان برترین مؤمنان از لحاظ درجه و مقامند،و چون پستتر به مقام بالاتر نمی رود،خدا دو بهشت به ایشان عنایت کرده است که یکی از آنها به ایشان و همسرانشان اختصاص دارد،و دیگر بهشتی است که همچون مهمانسرا مؤمنان در آن به دیدار ایشان می روند،و دیگری گفته است که:بهشت نخستین در درون خانهٔ او است و بهشت دوم در بیرون آن،و دیگران گفته اند:اولی پاداش اعمالشان است و دومی زیادی و فضلی از جانب خدا،و به قولی اولی جزای کردارها و رفتارهایشان است،و دومی پاداش علم و معرفت موجود در قلوب ایشان است،و ایمان و تصدیق نفوسشان،و آنچه از کل قرآن برمی آید این است که مؤمنان بیش از دو بهشت دارند،چنان که خداوند متعال گفته است: وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ «و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند،خدا او را در بهشتهایی(باغهایی)داخل می کند که از زیر درختان آنها نهرها

۱- ۹۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۹۶.

روان است». (۱)

و گفتن:«جنتـان دو بـاغ(بهشت)»برای متمـایز ساختن این دو از دیگر جنتها است،همچون جنه عـدن و جنه فردوس و نظایر اینها است.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

پس از بیان مقام ترسـندگان از مقام پروردگارشان،خدا شاید این پرسش را برای آن طرح می کند که به ما بگوید که راه برای همگـان بـاز است که اگر بخواهنـد به این منزلت والا و برجسته برسند،بـدان جهت که خـدا آن را مخصوص هیـچ کس قرار نداده،ولی شرط آن است که آلاء پروردگارش را تکذیب نکند که در این صورت خدا او را از آن محروم می سازد.

[۴۸-۴۹]

وحی ما را به رفتن به این دو باغ دو بهشت تشویق می کنـد،و تصاویر زیبایی را از آنها از نظر ما می گذارنـد،و تشویق هنگامی اهمیت پیـدا می کنـد که شـنونده بـا آن همکاری کنـد و تصـدیق کنـد تا به صورت چیزی شبیه یک آتشـگیرانه در درون وی شود،و او را هر چه فعالتر و ژرفتر به عمل برانگیزد تا به هدف خواسته شده برسد.

انسان از جرم و گناه می ترسـد و از آن پرهیز می کند،و این پرهیز یا برای آن است که گناه او را به جهنم می کشاند،و یا برای آن که به خدا نزدیکتر شود و پاداش شایسته به او برسد.

ذَوٰاتٰا أَفْنٰانٍ

«دارنـدگان شاخه ها.» اشاره به دو صـفت از آن دو جفت است:یکی از آنها زیادی شاخه ها است،و عرب به شاخهٔ درخت فنن می گویـد که جمع آن افنان است،و این بـدون شک سـبب داخل شدن شادی و سـرور به نفس است،که با نگریسـتن به آنها و سبزی و انبوهی آنهـا حاصـل می شود،و زیـادی شـاخه ها اشاره به نوع معینی از درختان است که مثل درخت خرما نیسـتند که تنها یک ساقه داشته باشند،و این

۱- ۹۳) -النساء۱۳/.

گونه درختان بیشتر بار می آورند و بر زمین سایه می افکنند تا مؤمنان از لذت نشستن در زیر سایه های آنها بهره مند شوند مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرائِكِ لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِيراً* وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلًا «در حالی که بر تختها نشسته و بر پشتیها تکیه داده اند،و در آنها نه خورشید را می بینند و نه زمهریر را*و سایه ها به سرهای ایشان نزدیک است و میوه های آنها مسخر و در دسترس ایشان»، (۱) هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ فِي ظِلالٍ عَلَى الْأَرائِكِ مُتَّكِؤُنَ «آنان و همسرانشان در سایه هایی بر تختها تکیه کرده اند»؛ (۲) و صفت دوم:تنوع است،و صاحب المنجد گفته:أفنان و فنون و أفانین گونه یا نوعی از یک چیز است. (۳)

پس از ذکر این همه نعمت بهشت،سیاق به آن باز می گردد که قلبهای ما را از درد تکذیب نعمتهای خدا درمان کند،و طبیعت روش و برنامهٔ قرآن چنین است:

سخن گفتن دربارهٔ آیندهٔ غایب را مجرد و برهنه از واقع ما قرار نمی دهد،بلکه به آن اتصالش می دهد،و در ضمن یاد کردن از آن به درمان کردن مشکلات آن می پردازد، و ما را به طرف ایمان و معرفتی بیشتر و ژرفتر سوق می دهد،و در این مورد می خواهد بگوید که این نعیم نتیجه ای از سپاسگزاری در برابر نعیم دنیا است.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ

.

قرآن در سورهٔ الانسان پس از گفتار مفصلی دربارهٔ بهشت،آشکارا به این حقیقت اشاره می کند و می گوید: إِنَّ هٰذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً «این جزا و پاداشی برای شما بود و از سعی شما سپاسگزاری می شود»، (۴) و بلکه این تجلّی بزرگتر این گفتهٔ خدا است: وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ «و در آن هنگام که پروردگار شما اعلام کرد که:اگر سپاسگزاری کنید بر(نعمت)شما می افزایم،و اگر کفران و ناسپاسی کنید،بدانید

ص:۳۵۶

۱- ۹۴) -الانسان۱۳/ و ۱۴.

۲- ۹۵) -یس۵۶/.

۳- ۹۶) -المنجد،مادهٔ فنن.

۴- ۹۷) -الانسان۲۲/.

که عذاب من سخت است»، (۱) پس بهتر آن است که از تکذیب آلاء خدا خودداری کنیم.

[۵۰-۵۱]

و نفوس ما خواستار به دست آوردن آگاهی بیشتری دربارهٔ دو جنّت است،پس پروردگار ما می گوید:

فِيهِمٰا عَيْنٰانِ تَجْرِيٰانِ

«در آنها آبهای دو چشمه روان است.» چشمه در دنیا به مخازن آب اتصال دارد،و هر چه از آن خالی شود با آنچه از مخزن می گیرد پر می شود،ولی خدا تنها نمی گوید:«عینان دو چشم»بلکه بر آن«تجریان روانند»را می افزاید،و این بیان معرف آن است که آب در آن جنتها در جریانی دایمی است که بر زیبایی منظره می افزاید.

قرآن از این مطلب چیزی یاد نمی کند که در دو چشمه چیست:آیا آب است،یا شیر،یا شراب،یا عسل یا چیزی دیگر؟و این ابهام شوق نفس را بیشتر می کند،و خدا به عمد مبهم بیان کرده است،و گفتهٔ او در جای دیگری از قرآن چنین است: فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ «پس هیچ کس نمی داند که چه روشنیهای چشمی برای ایشان /۱۴ پنهان شده است تا پاداش عمل ایشان باشد». (۲)

پس چه حسرتی است برای آن بندگان که پروردگارشان اظهار دوستی به ایشان می کند و آنان به او با بغض و کینه می نگرند،و او به ایشان نزدیک می شود و آنان خود را از او دور نگاه می دارند و تکذیبش می کنند،و او پیوسته در حق ایشان ملاطفت می کند،و از تکذیبشان خشم نمی گیرد،و به سبب انحراف ایشان از آلاء او از ایشان اعراض نمی کند بلکه خطاب و عتاب خود را بار دیگر تکرار می کند.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

و عاقبتی خوشایند دارد،او نیازمند تصدیق ما به خودش و شکرگزاری از نعمتهایش نیست،بدان سبب که چیزی بر او نمی افزاید،به همان گونه که کفران و

۱- ۹۸) -ابراهیم/۷.

۲- ۹۹) -السجده/۱۷.

تکذیب ما از مقام متعالی او چیزی نمی کاهد،بلکه این ما هستیم که به او نیازمندیم.

[۵۲-۵۳]

و جنبهٔ دیگری از دو باغ و دو جنت به خوردن مربوط می شود و قرآن از نیازمندیهای اولیهٔ نعمت(چیزهای ضروری)سخن نمی گوید بلکه از نعمتهای تحملی تکمیل کنندهٔ آنها سخن به میان می آورد و آن میوه ها است،و اشاره می کند که آنها نیز در آن باغها به منتها درجهٔ کمال و فزونی و گوناگونی وجود دارد.

فِيهِمٰا مِنْ كُلِّ فٰاكِهَةٍ زَوْجٰانِ

«در آنها از هر میوه دو جفت وجود دارد.» پس هیچ میوه ای نیست که در آنها موجود نباشد،و میوه علاوه بر فایدهٔ مادی آشکار آن،عطر و لذت خاصی دارد که انسان آن را در چشم انداز خود بر سر سفره یا بر درخت احساس می کند که از اشکال و رنگهای آن به دست می آید،و در بوهای پاکیزه و مزهٔ لذیذ و گوارای آنها،و شاید نام عربی آن(الفاکهه)از فاکهه و تفکه مشتق شده باشد که آن سخنان شیرین و خوشمزه ای است که میان دوستان مأنوس با یکدیگر مبادله می شود.

این سؤال پیدا می شود که معنی«زوجان»چیست؟ ۱۴/ گفته اند:از هر نوعی دو گونه وجود دارد که یکی از آنها شبیه به میوه های دنیا است،و دیگری در حجم و مزه و رنگ با آن تفاوت و برتری دارد و مخصوص به آخرت است،و خدای تعالی گفته است: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ كُلَّمٰا رُزِقُوا مِنْهٰا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قٰالُوا هٰذَا الَّذِي رُزِقْنٰا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشٰابِهاً «و به کسانی که ایمان آورده و کردار شایسته داشته اند،مژده ده که ایشان را باغهایی است که از زیر آنها نهرها روان است،و هر گاه که از میوهٔ آنها بهره مند شوند و آن را بخورند می گویند که این میوه پیش از این نیز روزی ما شده بود و مشابه به اینها است»، (۱) و ممکن است مقصود از زوجان آن باشد که هر چه در

۱- ۱۰۰) -البقره۲۵/.

باغ اولی وجود دارد در دومی نیز موجود است،یا این که مقصود آن است که دو نوع از یک میوه،یا این که مقصود آن است که یکی میوهٔ معمولی و دیگری میوهٔ تجملی تکامل یافته است،و به همان گونه که بعضی از نعیم بهشت مکمل بعضی دیگر است،عذاب جهنم نیز چنین است و جهنم را حمیم آن تکمیل می کند.

آن کس به این نعیم دسترسی پیدا می کند که خداوند رحمن را شناخته باشد،و او را چنان که شایسته است قدر گذارد،به آلاء او اعتراف کند،و از مقام او بترسد.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

این آیه ها تأکید بر آن دارد که سخن از بهشت و دوزخ حق است و تنها برای انگیختن حالت طمع و ترس در نزد بشر-که بعضی چنان می پندارند-ادا نشده است،و پروردگار ما از این که مخالف وعدهٔ خود عمل کند بی نیاز است،یا این که سخن ناروایی بگوید،و این که قدرت او در جایگاه رحمت یا در جایگاه شکنجه و عقوبت مطلق است و هیچ چیز او را محدود نمی کند: إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «کار او چنان است که چون چیزی را اراده کند،به آن می گوید باش پس می باشد و هستی پیدا می کند»، (1) ولی دشواری کار انسان در آن است که امور را نسبت به توانایی خود مقایسه می کند و نیز فهم خود که هر دو محدود است،و چون او نمی تواند مردگان را زنده کند،در بعث و قیامت شک می کند،و چون خود از علم آینده و دیدن آنچه برایش دیدنی نیست محجوب و محروم است،در غیب شک می کند و به آن کافر می شود،و این خود نوعی از شرک فکری است،و خداوند متعال گفته است: وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَ السَّمٰاوٰاتُ مَطْوِيّٰاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ «و قدر و ارج خدا را،چنان که باید و شاید،نشناختند،و همگی زمین در روز قیامت در چنگ او است، /۱۴ و آسمانها پیچیده اند به دستش،او منزه و برتر است از این که برای او شریک قائل

۱- (۱۰۱) -یس/۸۲.

شوند». (۱)

و برای آن که انسان از این شرکی که او را حتی به تکذیب آیات خدا می کشاند خلاص شود،لازم است که به امور،و مخصوصا حقایق بزرگ،از دریچهٔ ایمان به قدرت مطلقهٔ خدا نگاه کند: مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ «قدر خدا را چنان که شایستهٔ قدرشناسی است،ندانستند،و خدا قوی و عزیز است». (۲)

[۵۴-۵۵]

آری،بهشت حق است به همان گونه که هستی حق است،و مرگ حق است،و کسانی که این حقیقت را با بصیرت و بینش خویش دریافته اند، و نور ایمان به خدا در همهٔ ابعاد و قلبهای ایشان نفوذ کرده است،هرگز از پرداختن به عمل صالح بازنمی ایستند،و همچنین از بیان کردن سخنان پاکیزه تا آخرین رمق زندگی که به آنان بانگ می زنند که بس کنید،و این را دریافته اند که دنیا خانهٔ ایشان نیست،پس آن را عوض کردند،و لحظه ای از شب و روز بر ایشان نگذشت مگر این که ایمان و عمل ایشان در راه خدا افزایش یافت،چه آنان به خوبی متوجه شدند که زندگی دنیا فرصتی محدود است و هر که از آن غفلت ورزد زیان دیده است.

اینک برنامهٔ این گونه را از زبان امیر و سرور ایشان امام علی(ع)بشنوید:

«امّا شب هنگام راست برپایند،و قرآن را جزء جزء با تأمل و درنگ بر زبان دارند،و با خواندن آن اندوهبارند،و در آن اندوه داروی درد خود را به دست می آرند.و اگر به آیه ای گذشتند که تشویقی در آن است،به طمع بیارمند و جانهاشان چنان از شوق برآید که گویی دیده هاشان بدان نگران است،و اگر آیه ای را خواندند که در آن بیم دادنی است،گوش دلهای خویش بدان نهند،آن سان که پنداری بانگ برآمدن و فرو شدن آتش دوزخ را می شنوند.-با رکوع-پشتهای خود

۱- ۱۰۲) -الزمر/۶۷.

۲- ۱۰۳) -الحج/۷۴.

را خمانیده اند و-با سجود-پیشانیها و پنجه ها و زانوها و کناره های پا را بر زمین گسترانیده،از خدا می خواهند که گردنهاشان را بگشاید و از آتش رهاشان سازد.و اما در روز،دانشمندانند خویشتن دار،نیکوکاران اند پرهیزگار،ترس آنان را چون تیر پیراسته تراشیده کرده است و نزار.چون کسی بدانها بازنگرد،پندارد که بیمارند، اما آنان را بیماری نیست و گوید خردهاشان آشفته است-اما آن پریشانی را سبب دیگری است.

موجب آشفتگیشان کاری است بزرگ.از کردار اندک خود خرسندی ندارند،و طاعتهای فراوان را بسیار نشمارند.پس آنان خود را متهم شمارند و از کرده های خویش بیم دارند.اگر یکی از ایشان را بستایند،از آنچه-دربارهٔ او- گویند بترسد و گوید:«من خود را از دیگران بهتر می شناسم،و خدای من مرا از خودم بهتر می شناسد.بار خدایا!مرا مگیر به آنچه بر زبان می آرند،و بهتر از آنم کن که می پندارند،و بر من ببخشای آن را که نمی دانند».

از نشانه های یکی از آنان این است که در کار دین نیرومندش بینی و پایدار، نرمخوی و هشیار،و در ایمان استواری،و در طلب دانش حریص،و در طلب علم بردبار، و در توانگری میانه روش بینی،و در عبادت فروتن،و به درویشی نکوحالی نمودن،و در سختی شکیبایی کردن،و در جستجو کردن آنچه روا است،و شادمان بودن به رفتن راه راست.و دوری گزیدن از طمع-که خوار کنندهٔ انسانها است.کارهای نیک می کند و در هراس است،روز را به شب می رساند و در بند سپاس است.بامداد می کند ذکر گویان،شب را به سر می برد ترسان،و روز می کند شادمان.ترسان از غفلتی که ورزیده،و شادمان از بخشش و آمرزشی که بدو رسیده.اگر نفس او در آنچه بر آن دشوار است فرمان وی نبرد،او نیز در آنچه نفس او دوست دارد، اطاعتش نکند.روشنی دیده اش در چیزی است که ماندگار است،و ناخواهان چیزی است که ناپایدار است.بردباری را با دانش درمی آمیزد و گفتار را با کردار- هم.او را بینی که آرزویش اندک است و لغزشهایش کم.دلش آرمیده است و جانش خرسند و ناخواهان،خوراکش اندک است و کارش آسان،دینش استوار

–و مصون از دستبرد شیطان.شهوتش مرده،خشمش فرو خورده،نیکی از او بیوسان –و همگان–از گزندش در امان.اگر در جمع بی خبران است–به زبان خاموش و دلش به یاد خدا است–پس او را در شمار ذکر گویان آرند،و اگر در جمع یادآوران باشد،از بی خبرانش به حساب نیارند.بر آن که بر او ستم کند ببخشاید،و بر آن که وی را محروم سازد عطا فرماید،و با آن که از او ببرد پیوند نماید.از گفتن سخن زشت دور بود.گفتار او نرم است و هموار،از وی کار زشت نبینند،و کار نیکویش آشکار.نیکی او همه را رسیده،و بدی وی را کس ندیده.به هنگام دشواریها بردبار است و در ناخوشایندها پایدار،و در خوشیها سپاسگزار.بر آن که دشمن دارد ستم نکند،و دربارۀ آن که دوست دارد گناه نورزد.پیش از آن که بر او گواهی دهند حق را بپذیرد.آنچه را بدو سپارند تباه نکند،و نگهبانی آن را به عهده گیرد.آنچه را به یاد او آرند از یاد نبرد،و مردمان را با لقبهای زشت یاد نکند، و همسایگان را آزار ندهد،و به مصیبتهای–دیگران–شاد نشود.و در کار بیهوده در نیاید و از–راه–حق بیرون نرود.اگر خاموش بود خاموشی اندوهگین ننماید،و اگر بخندد آواز او برنیاید.و اگر بر وی ستم کنند شکیبایی پیش گیرد،تا خدا انتقام او را گیرد.نفس او از وی در زحمت است و مردم از او در راحت.خود را برای آخرتش به رنج انداخته،و مردمان را از–گزند–خویش آسوده ساخته.از آن که دوری کند از روی بی رغبتی به دنیا است و پرهیزگاری،و بدان که نزدیک شود از روی نرمی است و آمرزگاری.نه دوری گزیدنش از روی خویشتن بینی است و بزرگی فروختن، /۱۴ و نه نزدیکی وی به مکر است و فریفتن». (۱)

این در دنیا است،اما در آخرت آنان قصد آن دارند که برای سپاسگزاری از خدا به تحمل تعجب خود ادامه دهند،ولی به محض آن که سر به سجده می نهند، خداوند به ایشان خطاب می کند که امروز روز رنج و عبادت نیست،و این جا سرای درو کردن پس از تعب و رنج دنیا است.

۱- ۱۰۴) –نهج البلاغه،خطبۀ ۱۹۳،۳۰۳.

مُتَّكِئِينَ عَلىٰ فُرُشٍ بَطٰائِنُهٰا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ

«تکیه کننـد بر متکاهـایی که آستر آنها از حریر سـتبر است.» اسـتبرق معرب از اسـتبرک فارسـی است که مصـغر سـتبر به معنی ضخیم و درشت است،و گفته اند که آنچه درون آن از حریر خالص باشد،شایسته تر آن است که ظاهر آن چنین باشد. (۱)

و آیه بـا همـهٔ مفردات و الهامهـای آن تعبیری بلیغ از حـد اعلای راحت و آسایش است،چه آنان بر پشتیهای حریر نرم خنک و لـذتبخش تکیه کرده اند،و در پیرامون ایشان انواع میوه ها را که چیدن آنها هیچ زحمتی ندارد در اختیار خود دارند، و از برابر آنان نهرهای گوناگون روان است،و شاخه های سبز و تازه بر سر ایشان سایه می افکند.

وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دٰانٍ

«و چیـدن میوه در هر دو جنت نزدیک و در دسترس است.» انسان در دنیا به چیزی جز با تحمل رنـج و تعب دسترس پیـدا نمی کند،و کشاورزی در هنگام درو کردن محصول و چیدن میوه های درختان که نتیجهٔ رنجهای متحمل شدهٔ خود را به دست می آورد،ولی بعضـی از میوه هـای بسـیار دور از دسترس قرار گرفته انـد و لازم است بر درخت بالا رود یا به وسایل دیگر متشـبث شود تـا بتوانـد همـهٔ محصول خود را به دست آورد،ولی در آخرت میوهٔ بهشت(جنت،بـاغ)در دسترس قرار دارد و هنگامی که مؤمن خواهان آن می شود شاخه با میوه اش به نزدیک او می آیـد و بی تعبی آن را تناول می کنـد،و در کلمه اشاره ای به آن است که میوه در نهـایت درجـهٔ رسـیدگی است و همیشه هست و تلف نمی شود،و دنت /۱۴ الثمره به معنی آن است که میـوه رسیدن و چیدن آن نزدیک شد.

سؤالی که در این جا طرح می شود آن است که:به چه دلیل خدا از تکیه کردن به صیغهٔ مضارع یاد کرده در صورتی که ظاهرا باید به صیغهٔ(سیتکئون)بیان

۱- ۱۰۵) -تفسیر الرازی،ج ۲۹،ص ۲۶.

شـده باشـد؟ جواب آن است که:از آن روی که گوینـده خـدا است،و آنچه خـدا اراده می کند و وعده می دهد،بدون چون و چرا حادث خواهد شد،و برای او یکسان است که با صـیغهٔ ماضی سخن بگوید یا به صیغه های حاضر یا مستقبل،بدان سبب که قادر بر تحقق بخشـیدن به آن است،همچون این گفتهٔ او تعالی: وَ أَدْخَلْنٰاهُمْ فِی رَحْمَتِنٰا إِنَّهُمْ مِنَ الصّٰالِحِینَ «و در آوردیمشان در رحمت خود چه آنـان از صالحـان انـد»، (۱) یـا به صـیغهٔ مسـتقبل همچـون گفتـهٔ او تعـالی: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ «و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند،و به زودی به بهشتهایی داخل کنیم که از زیر آنهـا نهرها روان است»، (۲) یا به هر دو صـیغه: أَتیٰ أَمْرُ اللّٰهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ «فرمان خدا رسید، پس در آن شتاب مورزید» (۳) که در آن وقوع امر خود را به صـیغهٔ ماضـی«أتی» بیان کرده است تا چنان باشـد که گویی امر او عملا وقوع پیـدا کرده است،ولی استدراک کرده و گفته است فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ تا دلیل بر عدم تحقق فعلی آن باشد.

آری،نسـبت به مخلوق چنین چیزی درست نیست که اگر خیال انجام کاری را در آینـده دارد،بگوید:آن کار را کردم(فعلت)یا به زودی خواهم کرد (سأفعـل)بـدان سـبب که ارادهٔ او محـدود به چـارچوب مشـیت خـدا است،و چه بسا که اوضاع و احوال و گرفتاریها او را از پرداختن به آن کار باز دارد وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُعْجِزَهُ مِنْ شَیْءٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ إِنَّهُ کٰانَ عَلِیماً قَدِیراً «و خـدا چنان نیست که هیچ چیز در آسـمانها و زمین از آنچه می خواهد انجام دهد او را ناتوان سازد،چه او دانای توانا است». (۴)

پس از اشارهٔ قرآن به این مطلب که تکیه کردن متقیان ترسان از مقام

ص: ۳۶۴

۱- ۱۰۶) -الانبیاء۸۶/.

۲- ۱۰۷) -النساء۵۷/.

۳- ۱۰۸) -النحل ۱/.

۴- ۱۰۹) -فاطر۴۴/.

پروردگار خویش بر متکاهای حریر و در میان انواع میوه های رسیدهٔ در دسترس، خطاب را متوجه ثقلین می سازد و می پرسد:به چه سبب این نعمتهای ربانی را تکذیب می کنید؟ /۱۴ بدینگونه پس از یاد کرد از هر نعمتی از نعمتهای آخرت این پرسش می آید تا ما را به ضرورت ستایش و سپاس کردن از نعمتهای دنیا در هنگام مقابلهٔ با هر خیر و نعمت هدایت کند:

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

[۵۶-۵۷]

فِيهِنَّ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ «در آنها زنان محدود نظری وجود دارد که پیش از ایشان انس و جنّی با آنان همخوابگی نکرده است.» در المنجد آمده است:«الطمث مصدر و به معنی ناپاکی و فساد است»، (۱) و خون حیض را به سبب فساد آن طمث می نامند،و چون بکر بودن رمز پاکی و عفت در نزد زن است،شکسته شدن مهر بکارت و بیرون آمدن خون از او دلیل فساد و پایان پذیرفتن بکارت او به شمار می رود،و در این شک نیست که هر مردی به زن باکره برای همسری بیش از آن تمایل دارد که به زنی غیر باکره،و حوریان هر جنت برای صاحب آن آفریده شده اند و هیچ یک از آفریدگان پیش از همسران موعود ایشان با آنان نزدیکی نکرده و طاهر بر جای مانده اند.

ولی چرا خدا گفت: وَ لاٰ جَانٌّ ؟شاید بدان سبب باشد که بهشت به مؤمنان از جنّ و انس هر دو اختصاص دارد،و بدین گونه تأکید شده است که هیچ یک از آن دو گروه پیش از همسر آینده و موعود وی با او نزدیکی نکرده و از این روی طاهر و پاک است،و از این روی تأکید کرده است که شیطان پیوسته نسبت به زن وسوسه می کند و از طریق خیال به تحریک شهوات او می پردازد،و مخصوصا در هنگام بلوغ این وسوسه شدت بیشتری پیدا می کند،تا آن زمان که بکارت وی به

۱- ۱۱۰) -المنجد،مادهٔ طمث.

صورتی یا به صورت دیگر شکسته شود،و به همین سبب در قرآن امر به پناه بردن به خدا از شر شیطان آمده است.

پیش از تأکید خداوند متعال به پاکی(مادّی)آنان با نبودن طمث،بیانی از پاکیزگی معنوی آنان بدین گونه آمده است که میدان دید و نظر(چشمی و روانی)آنان کوتاه و محدود و منحصر به همسرانشان است و به مردان دیگر توجهی ندارند،و ابو ذر رضی اللّه عنه گفته است:«آن زن حوری به جفت خود می گوید:

سوگند به عزت پروردگارم که من در بهشت هیچ کس را بهتر از تو نمی بینم،پس خدا را سپاسگزارم که مرا جفت تو و تو را جفت من قرار داد»، (1) و حال زنان پاک و عفیف /14 و مردان پاکیزه چنان است که از ترس مقام پروردگار خویش چشمان خود را متوجه به آنچه خدا بر ایشان حرام کرده است نمی سازند،و به همان گونه که امنیت خاطر در آخرت پاداش ترس ایشان در دنیا،و آرامش و آسایش تکیه دادن به پشتیهای حریر جزای رنج و تعبی است که در آن تحمل کرده اند،این حوریان نیز پاداش پاکیزه ماندن آنان در دنیا است که چشمان خود را از آنچه خدا بر ایشان حرام کرده بود فرو می بستند تا به دعوت او پاسخ مثبت دهند و ملتزم به رسالت او باشند: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكىٰ لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ «به مؤمنان بگو که چشمهای خود را فرو بندند و فرجهای خود را پاس دارند،چه این برای آنان پاکیزه تر است و خدا از آنچه می کنند آگاه و با خبر است»، (2) و شاید از ارتباط میان محدودیت نظر و طمث به آن هدایت شویم که نظر حرام گاه به زنان پایان می پذیرد،که از آن در روایات متعدد سخن به میان آمده است،و از جملهٔ آنها است گفته عیسی نبی اللّه(ع):«به آنچه از آن شما نیست، نظر تیز میندازید و بدانید که تا آن هنگام که از چشم خود پاسداری کنید،فرج شما زنا نخواهد کرد،پس اگر قدرت آن داری که به جامهٔ زنی نگاه نکنی که بر تو

1- (111) -نور الثقلین،ج 5،ص 198.

2- (112) -النور/30.

حلال است،چنین کن». (۱) و باشد که از این چنان برداشت کنیم که دو جنت خدا تنها جایگاه مردانی نیست که از خدای خود ترس داشته اند،بلکه جایگاه زنان مؤمن و عفیف نیز هست که ترس از خدا مانع نظر کردن حرام ایشان بوده است،و آنان از زنان پاک و پاکیزه محسوب می شوند،و پروردگار ما در روز قیامت آنان را سروران زنان آفریدهٔ خود قرار می دهد که زیبایی فراوان دارند،و این همه به پاداش تقوا و طهارت ایشان است که آنان را همچون یاقوت و مرجان ساخته،و این مقامی است که هر زن بدون شک خواستار رسیدن به آن است.

در تفسیر نور الثقلین/ج ۵-ص ۲۰۱،به نقل از کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق(ع)آمده است که:«زنان نیکوی زیبا از اهل دنیا،زیباتر از حور العین اند.» معنی گفتهٔ خدا: لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ آن است که ایشان پیوسته به حالت بکارت بازمی گردانند و چنان است که چون همانندان ایشان از پرهیزگاران با آنان نزدیکی می کنند،آنان را بکر می یابند و چنان است که گویی هیچ کس پیش از آن با ایشان همخوابه نشده بوده است،یا شاید مقصود از طمث نزدیکی و طمث حاصل از حرام بوده باشد که آنان از این به دورند /۱۴ و از لحاظ مادی و معنوی به آن کشیده نشده اند،و از همسرانی به شمار می روند که خدا به پرهیزگاران وعده داده است: وَ أَزْوٰاجٌ مُطَهَّرَةٌ «و جفتهای طاهر و پاک شده»، (۲) به همان گونه که آیه مشتمل بر حوران قاصرات الطرف است که خدا آنان را مخصوصا برای پرهیزگاران می آفریند،ولی ممکن است معنی آن چنین باشد:آنان نظر خود را از جز همسرانشان کوتاه کرده و بریده اند،و این که نبودن طمث به صورت مطلق است،پس آنان در بهشت بکرند و هیچ کس پیش از ایشان با آنان نزدیکی نکرده است.

۱- ۱۱۳) -تنبیه الخواطر و نزهه النواظر(مجموعه ورام)/ج ۱،ص ۶۲.

۲- ۱۱۴) -آل عمران۱۵/.

با مراجعهٔ به آغاز آیه،و مقابله کردن آنها با آیات پیشین ۴۸ و ۵۰ و ۵۲،به این نتیجه می رسیم که خطاب کردن به صورت تثنیه«ذواتا،فیهما»به دو جنت آمده، ولی در این جا اشاره به صورت جمع«فیهن»است که می تواند یا از جهت پیوستگی به«فرش»باشد که نزدیک است،و مؤمنان با همسرانشان بر آنها می نشینند که خداوند دربارهٔ آن گفته است: مُتَّکِئِینَ عَلیٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنٰاهُمْ بِحُورٍ عِینٍ «تکیه کنندگان بر تختهایی به صف چیده شده که حور العین را به همسری ایشان درآورده ایم» ، (۱) و نیز گفت: هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِی ظِلاٰلٍ عَلَی الْأَرٰائِکِ مُتَّکِؤُنَ* لَهُمْ فِیهٰا فٰاکِهَةٌ وَ لَهُمْ مٰا یَدَّعُونَ «آنان و جفتهاشان (همسرانشان)در سایه هایی بر اریکه ها تکیه کرده اند*آنان را است میوه و هر چه بخواهند»، (۲) و این عطف کردن شبیه است به اتصال آیهٔ ۵۸ به آیهٔ ۵۶،و یا ممکن است معنی چنین باشد:در دو جنت یاد شده-که اساس است-جنتهای فراوانی وجود دارد که هر یک برای خود دارای کاخها و حوریان مخصوص است،و بعضی از مفسران گفته اند که:این پیوستهٔ به آیهٔ پیشین فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ است به این اعتبار که حوری جزئی از آن آلاء بوده باشد،و این که رحمت خدا از هر سو بر انسان احاطه دارد،و تا آخرت امتداد پیدا می کند و در آن جا -در بهشت-برای مؤمنان چنان گسترش می یابد که به هیچ وجه قابل مقایسهٔ با دنیا نیست،چه در بهشت تجلی اعظم نام الرحمن صورت پذیر می شود که نعمتهای ممتاز از لحاظ کمیّت و نوع و تنوع در آن وجود دارد،و اگر در دنیا چنان بود که نعمت خدا به نیکوکار و بد کار هر دو می رسید،در این جا تنها اختصاص به مؤمنان دارد،از آن جهت که آخرت سرای جدایی مؤمن و جز مؤمن از یکدیگر است.

فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ

آری،ای گروه جن و انس!شما گاه آیات خدا را تکذیب می کنید،و به

۱- ۱۱۵) -الطور/۲۰.

۲- ۱۱۶) -یس/۵۶ و ۵۷.

نعمتهای او کفران می ورزید، ۱۴/ ولی آنها پیوسته به شما می رسد،و بسا هست که خدا بر مقدار آن می افزاید تا تکذیب کننده بر گناه خود بیفزاید،و بهره ای برای وی در آخرت بر جای نماند،و نه نصیبی از رحمت خدا،و رحمت خدا از آنچه گرد می آورند بهتر است: وَ لَوْ لاٰ أَنْ یَکُونَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً لَجَعَلْنٰا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعٰارِجَ عَلَیْهٰا یَظْهَرُونَ* وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْوٰاباً وَ سُرُراً عَلَیْهٰا یَتَّکِؤُنَ* وَ زُخْرُفاً وَ إِنْ کُلُّ ذٰلِکَ لَمّٰا مَتٰاعُ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ «و اگر نه آن بودی که(ما خواستیم که)مؤمن و کافر(در زندگی این جهان)چون هم باشند، چنان می کردیم که کسانی که به رحمان کفر می ورزند،خانه هایی با سقفهای سیمین داشته باشد و نردبانهایی که بر آنها بالا روند،و برای خانه هاشان درها قرار می دادیم و تختهایی که بر آنها تکیه کنند*و زیورهای زرّین،که این همه چیزی جز متاع و بهرهٔ زندگی دنیا نیست،و آخرت در نزد پروردگار تو مخصوص پرهیزگاران است». (۱) مگر متاع دنیا چه ارزشی دارد که آدمی به آن فریفته شود، و چنان تصور کند که هر چه خدا بر مقدار آن بیفزاید به خیر و صلاح او است،و آن را وسیله ای برای ادامه دادن به کفر خود قرار دهد و تکذیب به خدای رحمان -عزّ و جلّ-که هر چه زودتر سبب ناکام شدن او و از بزرگترین رحمت در آخرت،از چشمه ها و نهرها و میوه ها و فرش استبرق و حور العین،خواهد شد،و برای چه باید برای رحمت خدا بر او و در دنیا از این نعمت بزرگ آخرت چشم بپوشد و به سبب تکذیب در معرض غضب خدا قرار گیرد؟! بدان سبب که ما،چنان که باید و شاید،از حقیقت نعیم آخرت آگاهی نداریم،خداوند متعال،از طریق تشبیه،اشاره ای تقریبی به آن می کند،چه در بهشت چیزهایی است که نه چشمی آنها را دیده،و نه گوشی خبر آنها را شنیده،و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است،و در اخبار آمده است که اگر خدا با مردمان دربارهٔ بهشت چنان سخن گوید که هست،باور نخواهند کرد،و شاید به

۱- ۱۱۷) -الزخرف۳۳/ تا ۳۵.

این معنی بتوانیم از طریق این آیـۀ شـریفۀ توجه پیدا کنیم: فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ پس هیـچ کس نمی دانـد که چه چیزهایی مایـۀ روشـنی چشم،به پاداش آنچه می کرده انـد،برای ایشان پنهان شده و محفوظ مانده است»، (۱) چه ظاهر آنها اصلا امکان علم پیدا کردن را نفی می کند.

و برای نزدیـک شـدن به این انـدیشه،بهتر است به تصور قاصـرات الطرف توجه کنیم:آیـا آنان شبیه زنان دنیا هسـتند؟و زیبایی ایشـان تـا چه انـدازه است؟ گـاه به این گونه پرسشـها پاسـخ می دهیم،ولی بـا چه دلیل،و بنا بر چه مقیاس؟!شایـد عقلها و بلکه خیالهـای مـا بتوانـد آخرین حـدّ جمال را جمال زیباترین زن در جهان تصور کنـد،ولی آیا می توانیم زیبایی و جمالی را تصور کنیم که یک میلیون بار از این بیشتر باشـد؟!هرگز نمی توانیم...و به همین سـبب پروردگارمان /۱۴ در سخن گفتن از قاصرات الطرف به تشبیه چنین می گوید:

كَأَنَّهُنَّ الْيٰاقُوتُ وَ الْمَرْجٰانُ

«بدان می مانند که یاقوت و مرجان باشند».

گفته شـده است که از لحـاظ صـفا و پاکی همچون یاقوتنـد،و بسا هست که از آیه معنی دیگری دسـتگیر ما شود،پس به همان گـونه کـه یـاقوت همچـون هر سـنگ دیگر نیسـت که به آسـانی در دسـترس هر کس قرار گیرد،بلکه برای دست یـافتن به آن کوشـش و تلاش فراوان لازم است،و نیز بدان سـبب که دست هر کس به مرجان نمی رسد و برای یافتن آن باید تحمل مشقت کند و در ژرفای دریاها غوطه ور شود،برای رسـیدن به بهشت نیز باید بهایی پرداخته شود که در اختیار همه کس قرار ندارد،و خداونـد متعـال گفته است: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّٰا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسٰاءُ وَ الضَّرّٰاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتىٰ نَصْرُ اللّٰهِ آیـا گمـان کردیـد که به بهشت درخواهیـد آمـد،در صورتی که هنوز خبر کسانی که پیش از شما بوده اند به شما نرسیده است که با چه پریشانی و رنجوری

۱- ۱۱۸) -السّجده۱۷/.

رو به رو بودند و چگونه بر خود لرزیدند که رسول و کسانی که با او بودند گفتند:

یاری خدا چه وقت خواهد رسید؟». (۱)

شاید سپاسگزاری از نعمتهای مادّی و معنوی خدا از مهمترین کلیدهای بهشت باشد،چه شکر نعمتها به آنها برکت می بخشد و آنها را افزایش می دهد،و این تنها به دنیا اختصاص ندارد،بلکه در آخرت نیز چنین است،از آن روی که امتدادی از دنیا است،و تعیین کنندهٔ حدّ نعمتهای خدا در آن دنیا نیز همین سپاسگزاری است.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

بنده می بایستی،از طریق عذابی که در آخرت به او خواهد رسید،از حجم تکذیب خود به نعمتهای خدا آگاه شود،و نیز از حسرت و ندامتی که برای او،بر اثر زیان دیدن بزرگ ابدی با از دست دادن نعیم بهشت و پاداش آن فراهم آمده است اطلاع حاصل کند.

[۶۰]

همهٔ ابعاد آفرینش نعمت است،و آن نیز-در نتیجه-از آلاء پروردگار رحمان ما محسوب می شود، ۱۴/ و بهشتیان آن گونه کسان اند که شهود و حضور پروردگارشان را از طریق آلاء او احساس کردند،و او را شناختند و به رسالتهای او ایمان آوردند،و از فرستادگان او پیروی کردند،و چنان که باید از او ترسیدند و پرهیزگار شدند،پس در دنیا به انجام دادن کارهای نیک پرداختند...

چنان که شایسته است به تصرف در نعمتهای و آلاء او مشغول شدند،و گونه ای از احسان ایشان آن بود که از این نعمتها به دیگران می بخشیدند.از عمق معنی ترس از مقام پروردگارشان آگاه بودند،و آن را محدود به قلبهای خود نمی کردند،بلکه آن را برنامهٔ تکامل زندگی خود قرار دادند و به همین سبب در عمل کردن و بخشش و فداکاری تا بخشیدن تمام مال خود پیش رفتند،تا مگر از خشم خدا بر کنار بمانند، و چشم امید به رضا و پاداش او داشته باشند،و هرگز اعمال ایشان بی حاصل نخواهد

۱- ۱۱۹) -البقره۲۱۴/.

ماند،و حتی اگر به اندازهٔ دانه ای از خردل کار نیک کرده باشند،خدا جزای آن را خواهد داد إِنَّ اللّهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ خدا پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد کرد، (۱) و آن را حفظ خواهد کرد و رشد خواهد بخشید و از طریق آن بر خیر فاعل آن خواهد افزود و آن را در دنیا و آخرت به او بازخواهد گردانید، یَمْحَقُ اللّهُ الرِّبٰا وَ یُرْبِی الصَّدَقٰاتِ وَ اللّهُ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ کَفّٰارٍ أَثِیمٍ خدا ربا را نابود می کند و بر صدقه ها می افزاید،و خدا هر ناسپاس و گنهکار را دوست ندارد»، (۲) و خدا زندگی را فطرتی سازگار با این سنت بخشیده است،و انسان چیزی را می درود که آن را کشته باشد،پس اگر نیکی کشته باشد نیکی درو می کند،و اگر بدی کشته باشد چیزی جز بدی درو نخواهد کرد.

هَلْ جَزٰاءُ الْإِحْسٰانِ إِلاَّ الْإِحْسٰانُ

مگر پاداش نیکی چیزی جز نیکی است؟ این حقیقتی فطری است که همگان بر آن گواه اند:مکافات احسان جز با احسان صورت نمی گیرد،و این حقیقت به روشنترین صورت آن در بهشت تجلّی پیدا می کند،و بدین گونه است که خدا در افراد بشر نهفته های فطرتشان را برمی انگیزد تا آن را گواهی بر آنچه ذاتی ایشان است قرار دهند و به آن در میان خود عمل کنند.

از علی بن سالم روایت شده است که گفت:از ابو عبد اللّه الصادق علیه السّلام شنیدم که گفت:«آیتی ثبت شده در کتاب خدا است»و من گفتم که:آن چیست؟و او گفت که:«این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ: هَلْ جَزٰاءُ الْإِحْسٰانِ إِلاّٰ الْإِحْسٰانُ در کافر و مؤمن جریان دارد،و در نیک و بد،و هر کس که در حق او نیکی کنند،باید که آن را مکافات و تلافی کند،و این مکافات عبارت از آن نیست که به اندازهٔ آن باشد، /۱۴ بلکه باید چنان کند که بر نیکی رسیدهٔ به خودش

ص:۳۷۲

۱- (۱۲۰) -التوبه۱۲۰/.

۲- (۱۲۱) -البقره۲۷۶/.

افزایش داشته باشد،پس اگر چنان کند که دیگری در حق او کرده است،برتری و فضل به آغاز کننده اختصاص دارد». (۱)

در حدیثی به جامانده از پیامبر-در تأویل این آیه-آمده است:«آیا جزای کسی که ما را به نعمت توحید و یکتا پرستی متنعم ساخت،چیزی جز بهشت است؟». (۲)

[۶۱]

این آیه در رفتار فرد مؤمن انعکاس پیدا می کند و آلاء ارزانی داشتهٔ بر او از طرف پروردگارش نردبانی برای صعود به جانب کمال روحی و ساختن جامعه و سببی برای دست یافتن به خرسندی خدا می شود،و البته وسیله ای برای تکذیب خداوند تبارک و تعالی نمی شود که بسیاری از جن و انس چنین می کنند.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

آیا خدا به ایشان احسان نکرد و نعمتهای آشکار و پنهان خویش را به ایشان ارزانی نداشت،و سپس آلاء او را تکذیب کردند؟!و از کجا می دانی که خدا احسان خود را،در آن حال که از احسان کردن به دیگری خودداری می کنیم،از ما قطع نکند؟مگر دو فرشتهٔ او در شب جمعه چنین ندا نمی کنند که:«خدایا به هر انفاق کننده فرزندی خلف عنایت کن،و به هر ممسک از انفاق تلف»، (۳) پس برای چه بخل می ورزیم؟!چنان است که گویی در درون ایشان احساس عمیقی به آن وجود دارد که مالک نعمتها نیستند و امانتهایی از جانب خدا در دست ایشان است،پس از فرمان خدا برای انفاق کردن آنها خودداری می ورزند،در صورتی که خدا گفته است: وَ أَنْفِقُوا مِمّٰا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ و از آنچه خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده است انفاق کنید»، (۴) وَ ابْتَغِ فِيمٰا آتٰاكَ اللّٰهُ الدّٰارَ الْآخِرَةَ وَ لاٰ تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيٰا وَ أَحْسِنْ كَمٰا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ وَ لاٰ تَبْغِ الْفَسٰادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و در

۱- ۱۲۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۱۹۹.

۲- ۱۲۳) -همان کتاب،ص ۱۹۸.

۳- ۱۲۴) -بحار الأنوار،ج ۹۶،ص ۱۱۷.

۴- ۱۲۵) -الحدید/۷.

آنچه خـدا به تـو بخشـیده است،به جسـتجوی جهـان دیگر برخیز،و بهرۀ خـود را از دنیـا فرامـوش مکن،و نکویی کن چنـان که خداوند به تو نکویی کرده است،و خدا تبهکاران را دوست ندارد. (۱)

به همان گونه که احسان سبب جلب احسان است و نعمت را افزایش می دهد،بد کردن و سبب تباهی در زمین شدن نعمت را از آدمی سلب می کنـد،و بلکه آن را به صورت نقمت و رنـج و گرفتـاری درمی آورد،و پروردگـار مـا سـبحانه و تعالی گفته است: إِنْ أَحْسَـنْتُمْ /۱۴ أَحْسَـنْتُمْ لِأَنْفُسِـكُمْ،وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهٰا اگر نیکی کنیـد به خود نیکی کرده ایـد،و اگر بـدی کنیـد باز چنین است. (۲)

[۶۲]

سپس سیاق پیش می رود و با ما از دو باغ و جنّت دیگر سخن می گوید که نعیم این دو با نعیم آن دو تفاوت دارد:

وَ مِنْ دُونِهِمٰا جَنَّتٰانِ

«و نزدیـک آنهـا است دو بهشت.» از مقارنـۀ این چهار باغ و دیگر نصوص،چنان آشـکار می شود که بهشت درجه های فراوان دارد و مردم در آن جـا بـا یکـدیگر اختلاـف درجه دارنـد،و علی رغـم آن که گفته شـده است که اهـل بهشت همه از نعمت برخوردارنـد و راضـی به آنچه خـدا از فضل خود بهرۀ ایشان کرده،به همان گونه که از لحاظ ایمان در دنیا با یکـدیگر تفاوت درجه داشـته انـد،در درجاتی که در بهشت بهرۀ ایشان شـده با یکـدیگر تفاوت دارند،و خداوند تعالی گفته است: هُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ «آنان را در نزد خدا درجاتی است،و خدا به آنچه می کنند بینا است»، (۳) و حتّی میان پیامبران برتری و فروتری در درجۀ بهشتی وجود دارد،و خدا گفته است:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ بعضی از آن فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم» (۴) و این تفاضلی که خدا آن را مقرّر داشته بی دلیل نیست،بلکه

۱- ۱۲۶) -العنکبوت۷۷/.

۲- ۱۲۷) -الإسراء۷/.

۳- ۱۲۸) -آل عمران۱۶۳/.

۴- ۱۲۹) -البقره۲۵۳/.

متکی بر حکمت و علم است که خدا دربارهٔ آن می گوید: نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ «درجات هر کس را که بخواهیم بالا می بریم،و پروردگارت حکیم علیم است». (۱)

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم گفت:«دو جنت از نقره است،بنای آن و آنچه در آن است، و دو جنت از طلا،بناهای آن و آنچه در آنها است»، (۲) و امام صادق علیه السّلام در خطاب به کسی گفت:«نگویید که بهشت یکی است،در حالی که خدا می گوید: وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ و نگویید یک درجه،در صورتی که خدا می گوید: بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ «درجاتی بعضی برتر از بعضی دیگر»-و سپس اضافه کرد-تفاضل قوم به اعمال است. (۳)

ولی اختلاف درجات و تفاضل اثری /۱۴ از حسد یا بغضی در میان مؤمنان به وجود نمی آورد،و این بر عکس حالت دنیا است که غنی بر فقیر برتری می فروشد،یا عالم بر جاهل،یا حاکم بر محکوم،و پروردگار ما گفته است: وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ «و کینه ای را که در دلهای ایشان بود، برکندیم و اکنون همچون برادرانی بر تختها رو به روی یکدیگر نشسته اند»، (۴) و به آنچه خدا قسمت ایشان قرار داده خرسندند،چه می دانند که این به حکمت او است و آنان خود کسانی هستند که چنین وضعی را برای خود فراهم آورده اند.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم در سفارش خود به ابو ذر رضی اللّه عنه چنین گفت:«ای ابو ذر!فاصلهٔ درجه در بهشت همچون فاصلهٔ میان آسمان و زمین است!و بنده چشمش را بالا می برد و نوری به آن می خورد که نزدیک است چشم او را از کار بیندازد،و جزع و فزع می کند و می گوید که:این چیست؟!و به او گفته می شود که نور برادر تو است،و او می گوید:برادرم فلان!که در دنیا با هم کار می کردیم،و آیا او این

۱- ۱۳۰) -الأنعام/۸۳.

۲- ۱۳۱) -مجمع البیان،ج ۹،ص ۱۰.

۳- ۱۳۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۰۰.

۴- ۱۳۳) -الحجر/۴۷.

انـدازه بر من برتری داشت؟پس به او گفته می شـود که:او عملاـ بر تو برتری داشت و سـپس در قلب خود رضـایت ایجـاد می کرد تا راضـی شود. (۱) و شایـد بزرگترین مقیـاس تفاضل و برتری بخشـیدن و چشم پوشـیدن در راه خـدا باشـد،و گروهی از مؤمنان بوده اند که جانهای خود را نذر راه خدا می کردند،و بر دیگران برتری داشتند، و آنان خواه از ربّانیان یا علمای دینی یا مجاهـدان بوده باشـند،بر همـهٔ مؤمنان در خیرات پیشـی دارنـد،چه ملتزم به واجبات بودند و از محرمات اجتناب می کردند و به انجام حسنات و کارهای نیک می پرداختند،و خود را به کلی وقف خدا نکرده بودند،بلکه زندگی عادی خویش را بدان گونه کـه خـدا مقرر داشـته است می گذرانـد،و آنـان بازنشسـتگان از جنگی بودنـد که خـدا وعـدهٔ نیکی به ایشـان داده بـود،ولی مجاهدان را با دادن پاداشی بزرگ به ایشان بر ایشان فضیلت بخشید.

قاعــدون و بازنشســتگان از مؤمنـان همچـون کـارگران و کشـاورزان و پیشـه وران و بازرگانـان و کارمنـدان و دیگر فرزنـدان امتنـد،در صورتی که مجاهـدان متصـدی قضایا و امور مردم انـد،همچون علمای عمل کننـده و مجاهدان در راه خدا که در راه مصالح امت و ملت بی خوابی شب را تحمل می کنند و به دفاع از آنان می پردازند،و راهنمای آنان به سمت خیر و حقند،و در این راه با دشواریها دست و پنجه نرم می کنند،و این گونه کسان در سـراها و درجات بلند بهشت مستقر می شوند،و کسانی که پایینتر از ایشانند،چون به آنان می نگرند می گویند: ۱۴/ «پروردگارا!اینان برادران ما و در دنیا با ما بودند،به چه چیز آنان را بر ما برتری بخشیدی؟!پس به ایشان گفته می شود:هیهات هیهات!آنان در آن هنگام که شـما سیر بودید رنج گرسنگی را تحمل می کردند،و در آن زمان که شـما سـیراب بودید آنان با تشنگی می ساختند،و چون شما به خواب می رفتید آنان بر سر پا باقی می ماندند،و هنگامی که شما برای حفظ خویشتن خود را پنهان می کردید،آنان آشکارا دیده می شدند»، (۲)

۱- ۱۳۴) -بحار الأنوار،ج ۷۷،ص ۷۸.

۲- ۱۳۵) -همان کتاب،ص ۷۷.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم چنین گفت،و شاید در نصوص به جا مانده از پیغمبر و ائمه علیه السّلام ابعاد این تمایز را مشاهده کنیم،پس،مثلا،بیشتر سفارشها و گفته های ایشان متوجه عموم مردم است،در صورتی که در وصیتها و کلمات ایشان چیزهای مخصوص برجستگان و رهبران،همچون کمیل و ابو ذر و سلمان و ابن مسعود و ابن جندب مشاهده می کنیم.

خدا این تفاضل را-همچون در سخن گفتن در این جا از بهشتهای چهارگانه-از آن روی مورد تأکید قرار می دهد که مردمان در کارهای خیر نسبت به یکدیگر حالتی شبیه به حالت مسابقه پیدا کنند،و قرآن به این هدف اشاره کرده و گفته است: سابِقُوا إِلیٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهٰا کَعَرْضِ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همچون پهنای آسمانها و زمین است و آمادۀ پذیرفتن کسانی است که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند،به مسابقه بپردازید و از یکدیگر پیشی جویید»، (۱) و بلکه قرآن مسابقۀ برای محکم کردن عمل را هدفی از آفرینش شمرده و گفته است: وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ وَ کٰانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمٰاءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً او است آن که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید،و عرش او بر آب بود،تا شما را بیازماید و معلوم کند که کدام یک در عمل و کردار نیکوترید، (۲) و گفت: اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیٰاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً آن که زندگی و مرگ را آفرید تا شما را بیازماید و معلوم کند که کدام یک در عمل و کردار نیکوترید». (۳)

خلاصۀ کلام آن که«دونهما»در آیه به معنی کمتر بودن در فضل و فضیلت است،همچون آن که می گوییم فلانی در علم ما دون فلانی است،یعنی علم او کمتر از او است،و بدین گونه دو باغ(بهشت)آخری یا به صاحب دو باغ اولی

۱- ۱۳۶) -الحدید ۲۱/.

۲- ۱۳۷) -هود ۷/.

۳- ۱۳۸) -الملک ۲/.

تعلق داد که در این گفتهٔ خدای تعالی: وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ آمده و در آنها از کسی پذیرایی می کند که فضل و درجهٔ او در نزد خدا کمتر است،و لذا آنها به عنوان مهمانسرایی برای پذیرایی از برادران مؤمنش به کار می رود که در بهشت به دیدار یکدیگر می روند،یا دو باغ اولی به خود او اختصاص دارد و در آنها،یا در یکی از آنها از امثال خود پذیرایی می کند،یا دو تای آخری منزلگاه کسانی است که در ترس از خدا درجهٔ کمتری دارند.

ممکن است دو بهشت با درجهٔ کمتر در دنیا برای کسی فراهم آمده باشد که از مقام پروردگار خویش ترس دارد و پیش از بهشت جاودانی به آن برسد،و در این باره روایتی از امام صادق علیه السّلام رسیده است که گفت:«دو سبزینه در دنیا است که مؤمنان از آنها می خورند تا از حساب فارغ شوند». (۱)

[۶۳]

آنچه تعیین کنندهٔ درجهٔ بنده را از بالاترین درجهٔ بهشت تا پایین ترین درک در آتش تعیین می کند،ایستاری است که نسبت به آلاء پروردگارش برمی گزیند،و به اندازهٔ تکذیب و تصدیقش به آنها بستگی دارد،و اندازهٔ بهره مندی و حسن تصرفش در آنها.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

تکذیب کردن آنها چگونه است،چه گاه ممکن است که تکذیب به انکار خدا و کفر بیانجامد،و گاه بهره مند نشدن از نعمت به صورت شایسته،که این نیز نوعی دیگر از تکذیب نعمت است که انسان به عمد آن را انجام نمی دهد،ولی بازتابی بر آیندهٔ او در آخرت دارد،و بسا می شود که شخص شکر نعمتی را می گزارد و شکر نعمت دیگر را انجام نمی دهد و،مثلا،به شکر نعمت علم می پردازد ولی از شکر نعمت مال غافل می ماند یا در آن کوتاهی می کند،یا این که به دستور آیه ای از قرآن عمل می کند و دستور آیه ای دیگر را نادیده می گیرد،یا این که با چشم خود به آنچه حرام است نگاه می کند،ولی گوش خود را از شنیدن غیبت یا نظایر آن

۱- ۱۳۹) -تفسیر نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۰۰.

باز می دارد،که در این صورت به شکر نعمت گوش برخاسته و شکر نعمت چشم را فروگذارده است.

[۶۴-۶۵]

وحی الاهی تصویرهایی را از نعمتهای یاد شده در آنچه به دو باغ نخستین تعلق دارد در برابر ما قرار می دهد تا آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم و آنچه را که برتر است برگزینیم و آن را هدفی برای دست یافتن به آن با حد اعلای تلاش و کوشش خود قرار دهیم.

مُدْهٰامَّتٰانِ

«دو سبزینه فام.» سیاهی شب را همه گویند:شب ادهم یعنی شب بسیار تاریک،و اسب ادهم یعنی ۱۴/ اسب سیاهرنگ، (۱) و سبزی گیاهی شدید و غلیظ و پیوستهٔ به یکدیگر را،از آن روی که به سیاهی می زند،چنین می نامند،و امام صادق علیه السّلام آن را چنین تصویر می کند:«نخلستانی که مکه و مدینه را به یکدیگر متصل کند»، (۲) و هنگامی که برای مقایسهٔ باغها با یکدیگر این لفظ مدهامّتان را با آنچه در وصف دو باغ و بهشت اولی به صورت ذَوٰاتٰا أَفْنٰانٍ آمده بود در کنار یکدیگر قرار می دهیم، به این نتیجه می رسیم که آن اولیها نیز سبز رنگ بوده اند،ولی درختان آنها همچون درختان میوه دارای شاخه های فراوان و شاید اغلب آنها درخت میوه بوده است،در صورتی که دو باغ پست تر از آنها چنین نبوده است،و چون این درختان در کنار یکدیگر قرار گیرند و به هم پیوسته شوند،رنگ سبز پیدا می کنند و با ساقه های دراز خود دارای صورتی زیبا می شوند،ولی زیبایی درختان شاخه دار و سودمندیهای آنها بیشتر است،و شاید یکی از آشکارترین سببهای تفاضل میان دو نوع باغ،اندازهٔ سپاسگزاری از آلاء خدا یا کوتاهی کردن در انجام این وظیفه بوده باشد.در اثری از علاء بن سیابه از ابو عبد اللّه علیه السّلام آمده است:به او گفتم که مردمان از این که می شنوند گروهی از آتش بیرون می آیند و وارد بهشت می شوند،تعجب می کنند و به

۱- ۱۴۰) -مفردات الراغب.

۲- ۱۴۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۰۰.

ما می گوینـد:آیا در بهشت با اولیاء اللّه خواهند بود؟!او علیه السّـلام گفت:ای علی! خدا می گوید: وَ مِنْ دُونِهِمٰا جَنَّتٰانِ آنان با اولیای خدا نخواهند بود»، (۱) اگر طالب درجات اولیای خداییم،باید ندای تکرار یافتهٔ قرآن را اجابت کنیم:

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

و به همان گونه که جنّیان مؤمن گفتند،و رسول بزرگوار صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمان داد، بگوییم:لا و لا بشیء من آلاء ربنا نکذب. (۲)

[۶۶-۶۷]

قرآن ما را با خود به درون دو بهشت می برد،و این دفعه در نزدیکی دو چشمه نگاهمان می دارد که آب از آنها می جوشد و آن دو را با دو چشمه ای که ذکرشان گذشت مقایسه می کند /۱۴ که از آنها درجه کمتری دارند،بدان جهت که جریان پیدا نمی کنند.

فِيهِمٰا عَيْنٰانِ نَضّٰاخَتٰانِ

در آنها دو چشمه فوران کننده است.

در المنجد آمده است:نضخ الماء یعنی جوشیدن و فوران آب از سرچشمه اش شدت پیدا کرد،و عین نضّاخه یعنی چشمه فوران کنندهٔ پر آب، (۳) و در تفسیر الدّر المنثور آمده است:عبد الحمید و ابن المنذر و ابن ابی حاتم،از براء بن عازب روایت کرده انـد که گفت:دو چشـمه ای که آبشـان روان می شود بهتر از دو چشـمهٔ فوران کننـده است:دو فوران کننـده بهتر از دو جریـان کننده نیست. (۴) و این بـدان معنی نیست که در آن دو بـاغ نهرهای جاری وجود نـدارد،ولی خـدا برای صاحبان دو جنت اول آب نهرهای کوچک و بزرگی را از چشمه ها به جریان می اندازد که این امتیاز در دو جنت با درجهٔ پایین تر وجود ندارد.

این البته چیزی از شأن آنها نمی کاهد،چه تنها نجات یافتن از آتش خود فوز بزرگی بوده است.و خداوند تعالی گفته است:

۱- ۱۴۲) -همان جا.

۲- ۱۴۳) -همان کتاب،ص ۱۸۸.

۳- ۱۴۴) -المنجد،مادهٔ نضخ.

۴- ۱۴۵) -تفسیر الدر المنثور،ج ۶،ص ۱۵۰.

كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمٰا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّٰارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فٰازَ وَ مَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ الْغُرُورِ همه كس چشندهٔ مرگ است،و مزدهای شما به صورت كامل در روز قيامت به شما خواهد رسيد،پس آن كس كه از آتش بركنار شود و به بهشت درآيد، رستگار شده است،و زندگی دنيا چيزی جز اسباب فريب و سرگرمی نيست». (1)

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

واجب است كه اين آيه شعاری برای ما باشد،پس كدام نعمت از نعمتهای بی شمار پروردگارمان و نشانه ای از رحمانيّت او است كه بتوانيم منكر آن شويم يا آن را تكذيب كنيم؟!و اصلا برای چه بايد به تكذيب آلاء پروردگارمان بپردازيم؟!كه او از غيب رحمت خود برای ما آشكار می سازد،و درهای آن را می گشايد،و سپس ما را می خواند تا از آن محروم نشويم.آری،گاه به دو بهشت اولی دسترس پيدا نمی كنيم،ولی چه خوب است كه تقوا پيشه كنيم تا مگر به دو بهشت دوم داخل شويم،مگر اين نعمت نيست و آيتی هدايت كنندهٔ ما به رحمت او؟ ۱۴/ [۶۸-۶۹]

سپس بايد به آيات و نعمتهای او در طبيعت پيرامون خويش بنگريم،و به كتابش گوش فرا داريم كه از دو بهشتی فروتر از درجات بالا سخن می گويد،ولی اين دو كه مظهر رحمت اويند،بر خير دنيا و نعمتهای آن برتری دارند.

فِيهِمٰا فٰاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمّٰانٌ

در آنها ميوه است و خرما و انار.

مفسّران دربارهٔ ارتباطی ميان اين سه با يكديگر اختلاف دارند:بعضی فاكهه را اسم جنس و كلی دانسته و آنچه را كه پس از آن آمده است فرع و گونهٔ خاصی از آن،و بعضی ديگر اين سه را جنسهای مختلف تصور كرده اند،و گفته اند كه ميوهٔ نخل و رمّان از گونه فاكهه نيست،و ديگران گفته اند:خدا اشاره به جنس با لفظ فاكهه كرده و سپس از بهترين آن(ميوهٔ نخل و ميوهٔ رمان)سخن گفته است،

۱- ۱۴۶) -آل عمران۱۸۵/.

بنا بر قول امام صادق علیه السّلام:«فاکهه(میوه)صد و بیست گونه است و سرور و آقای آنها رمّان(انار)است»، (۱) و گفتهٔ دیگرش:«پنج میوه از میوه های بهشت است:

(از جمله)انار و رطب(خرمای تازه)». (۲) و آنچه برای ما حایز اهمیت است این که خدا این سه را به عنوان مثالی از آنچه در بهشت است آورده نه آن که میوه های بهشت منحصر به اینها بوده باشد.با وجود این از لحاظ درجه و فراوانی و نعمت بودن پایین تر از میوه های دو بهشت اولند،چه در آنجا خدا گفت مِنْ کُلِّ فٰاکِهَةٍ «از هر میوه»،نه یکی بلکه یک جفت زَوْجٰانِ وجود دارد،در صورتی که در این جا می گوید: فِیهِمٰا فٰاکِهَةٌ «در آنها یک میوه»است،و شاید کلمهٔ«فاکهه» نتواند همهٔ مفردات و انواع میوه را شامل شود،و این تفاوت تا حدی شبیه این گفتهٔ خدا در سورهٔ الواقعه است که در آن از بهشتهای پیشی گرفتگان و مقربان چنین سخن می گوید: وَ فٰاکِهَةٍ مِمّٰا یَتَخَیَّرُونَ «و میوه از هر گونه که برگزینند»، (۳) و گفتهٔ دیگرش در توصیف بهشتهای اصحاب الیمین که از آنان درجهٔ کمتری دارند:

وَ فٰاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لاٰ مَقْطُوعَةٍ وَ لاٰ مَمْنُوعَةٍ و میوه های فراوان که نه برمی افتد و نه ممنوع». (۴) پس برای آنان هر میوه که بخواهند و هوس کنند،حتی اگر پیش از هوس کردن موجود نباشد،در اختیارشان قرار می گیرد،و اینان در درجه ای پایین تر از آنان جای دارند،و این مایهٔ شگفتی نیست که او که صادق است چنین می گوید:

لاٰ یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ أُولٰئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنیٰ «از میان شما کسانی با آن کسان که پیش از فتح انفاق کرده و به نبرد پرداخته اند،برابر نیستند که درجهٔ آنان بزرگتر از درجهٔ کسانی است که پس از فتح به انفاق کردن ۱۴/ و به نبرد برخاستن روی آوردند،و خدا به

ص: ۳۸۲

۱- (۱۴۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۰۱.

۲- (۱۴۸) -همان کتاب،ص ۲۰۰.

۳- (۱۴۹) -الواقعه ۲۰/.

۴- (۱۵۰) -الواقعه ۳۲/ و ۳۳.

همگان وعدهٔ نیکی می دهد. (۱)

چون به نعیم دو بهشت اخیر نظر کنیم،هر چند نسبت به دو بهشت نخستین درجهٔ پایینتری دارند،حقا مظهر اسم رحمان به شمار می روند،و او از این که ما را بیافریند بی نیاز است،ولی ما را به لطف و حکمت خود آفرید،و سپس ما را به حال خود رها نکرد،بلکه ما را بر فطرت حق و شناخت خودش آفرید،و ما را به هر دو راه رهبری کرد،و به ما علم آموخت،و سپس عقل به ما بخشید،و فرمان داد تا از او اطاعت کنیم،و تا دم مرگ در توبه کردن و بازگشتن به سوی خودش را برای ما باز نگاه داشت،و او قادر است که ما را پس از مرگ بار دیگر زنده نکند و بعثی در کار نیاید،و اگر بعث صورت گرفت ما را عذاب کند،ولی او بهشت را آفرید تا به ما اکرام کند نه این که جزای عملمان باشد،چه ما شایستگی آن را نداریم که حتی از یک نعمت از نعمتهای او سپاسگزاری کنیم،بلکه درآمدن به بهشت نتیجه ای از فضل او است و اگر چنین بود یک نفر-حتی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-نیز به بهشت راه نمی یافت،چنان که خود او گفته است:«سوگند به آن که جانم به دست او است که هیچ یک از مردم نیست که با عمل خویش به بهشت داخل شود» و چون گفتند:حتی تو ای رسول خدا؟و او گفت:«و نه من،مگر این که رحمت و فضل او مرا فراگیرد و شامل حالم شود»و دست خودش را بر بالای سر خویش نهاد و بانگ خود را بلندتر و کشیده تر ساخت». (۲)

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

و ما در برابر نعمت او هیچ نمی توانیم کرد جز این که بگوییم:و لا بشیء من آلاء ربنا نکذب.

[۷۰-۷۱]

و سپس در وصف نعمتهای دو بهشت می گوید:

فِيهِنَّ خَيْرٰاتٌ حِسٰانٌ

در آنها است زنانی نیکو و زیبا.

۱- ۱۵۱) -الحدید ۱۰/.

۲- ۱۵۲) -بحار الانوار،ج ۷،ص ۱۱.

پس چرا از تثنیه(فیهما)خارج شد و به جمع«فیهنّ»پرداخت؟!به این دلایل:

اول:این دلیل بر بزرگداشت مقام این دو بهشت است،هر چند از این لحاظ پایین تر از دو بهشت نخستین به شمار می روند که وصفشان پیش از این گذشت.

دوم:سخن پیوستگی با آلاء در آیهٔ پیشین دارد،به اعتبار آن که زنان نیکو و زیبا نیز از آلاء به شمار می روند.

سوم:سخن در این جا تنها به دو بهشت اخیر اختصاص ندارد،بلکه به همهٔ باغها و بهشتها و از جملهٔ دو بهشت اولی نیز مربوط است.و این به سیاق نزدیکتر است مخصوصا در آن هنگام که بگوییم مقصود«خیرات حسان»زنان مؤمن بوده باشد از این لحاظ که افضل و اجملند،و امام صادق علیه السّلام در این باره چنین گفته است:«خیرات حسان از زنان دنیایند،و آنان از حور العین زیباترند»، (۱) و نیز گفت:«آنان زنان صالح و مؤمن و عارف اند». (۲)

در خبر است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از نعیم بهشت سخن گفت و سپس از حور العین یاد کرد و آن گاه ام سلمه به او گفت:پدر و مادرم به فدایت ای رسول اللّه، آیا ما بر آنان برتری نداریم؟و او گفت:«چرا،به سبب نماز و روزه و عبادتتان که به منزلهٔ ظاهر نسبت به باطن است». (۳)

از معانی آیه است که آنچه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین گفت:«یعنی خلقشان نیکو است و رویشان زیبا». (۴) و زنان نیکو خلق از آن روی به نام خیرات نامیده می شوند که صالح بودن زن برای شوهرش و برای جامعه خیر بزرگی فراهم می آورد، به همان گونه که فساد او سبب شرّی بزرگ می شود.و هنگامی که از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دربارهٔ نیکوترین و بدترین بد پرسش کردند،گفت:«نیکوترین نیک زنی است که

۱- ۱۵۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۰۱.

۲- ۱۵۴) -همان جا.

۳- ۱۵۵) -بحار الانوار/ج ۸،ص ۲۱۳.

۴- ۱۵۶) -همان جا.

صالح باشد،و بدترین بد زنی که فساد کند».

این نعمت هر چه بیشتر در بهشت تجلّی پیدا می کند،چنان که در حدیث به جا مانده از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم که راستگو و تأیید شدۀ به راستی است،در وصف نعمت خیرات حسان در بهشت چنین آمده است:

«در بهشت نهری است که در دو کرانۀ آن کنیزکان نشسته اند و از جانب خدا به ایشان وحی می شود که:تمجید و تسبیح و ستایش مرا به گوش بندگانم برسانید،پس آنان به آوازی خوش و بلند که خلایق هرگز چنین آوازی را نشنیده اند به آواز خوانی در تسبیح خدا می پردازند و اهل بهشت را به طرب و شادی برمی انگیزند،پس زنی در مقابل ولی خدا حاضر می شود که از جملۀ زنان او نیست و کمری بسیار باریک دارد و کاخها و منزلگاههای او پر نور می شود،و ولی خدا چنان گمان می برد که پروردگارش بر او اشراف کرده است،یا فرشته ای از فرشتگانش،و چون سر خود را بلند می کند،با زنی رو به رو می شود که نزدیک است نور او سبب از دست رفتن نور چشم وی شود،و آن زن به او می گوید:اکنون وقت آن رسیده است که از تو دولتی به ما برسد،پس به او می گوید که:تو که هستی؟و آن زن می گوید:من از آن کسانم که در قرآن از ایشان چنین یاد شده است: لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ فِیهٰا وَ لَدَیْنٰا مَزِیدٌ «آنان را در آن جا هر چه خواهند وجود دارد،و در نزد ما افزونتر»پس با او همخوابگی می کند با نیرویی همچون نیروی صد جوان،و هفتاد سال از عمرهای ما با او به معانقه و دست در گردن یکدیگر انداختن می گذرانند،و نمی داند که آیا به چهره اش بنگرد یا به پشتش یا به ساقهای پایش؟!و هیچ جای بدن او نیست که چون در آن نگاه کند،از شدت نور و صفای آن چهرۀ خود را در آن نبیند،پس از آن زن دیگری زیباتر از ازلی و با عطری دل انگیزتر از او در برابر او آشکار می شود که به او می گوید:اکنون وقت آن است که از تو دولتی به ما برسد،و چون ولی خدا به او نظر می کند،می گوید که تو کیستی؟و او در جواب می گوید که من آن کسم که خدا از او در قرآن چنین یاد کرده است: فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ پس هیچ کس نمی داند

که چه مایه های روشنی چشمی،در برابر عملی که انجام داده اند،برای آنان پنهان نگاه داشته شده است». (۱)

«گفت:هیچ کس نیست که وارد بهشت شود مگر این که پانصد حوری همسران او باشند،و همراه با هر حوری پانصد غلام و هفتاد کنیز که گویی مروارید پراکنده اند یا مروارید پوشیده». (۲)

این گوشه ای از آلاء و نعمتها و رحمت خدا است که در انتظار ما است،به شرط آن که ایمان بیاوریم و از مقام حق تعالی بترسیم و به همین سبب به نافرمانی و تجاوز از حدود او نپردازیم.

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ

.

ای انس و جن! ۱۴/ [۷۲-۷۵]

حوریان می گویند:«ما جاودانه ایم و مرگ نداریم،نرمیم و دچار یأس زنان نمی شویم،و زنان مردان بزرگواریم»، (۳) و اگر یکی از آنان در مقابل اهل دنیا ظاهر شود،از شدت تمایل و شوق به او خواهند مرد.

حُورٌ مَقْصُورٰاتٌ فِي الْخِيٰامِ

«سفید پوستانی بازداشته و در خیمه ها.» علی بن ابراهیم گفت:و صاحب مجمع نیز چنین گفته است،و به قولی:

نگاه و دید ایشان مقصور و منحصر به همسرانشان است همچون گفتۀ دیگرش قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ و فخر رازی تعبیری لطیف دارد و می گوید:مؤمن در بهشت برای دست یافتن به چیزی احتیاج به حرکت ندارد،بلکه چیزها به طرف او به حرکت درمی آیند،و خوردنی و نوشیدنی خود به خود به او می رسد،و هر چه به آن تمایل دارند در پیرامون آنها در حرکت است،پس حوریان در خانه هایی پنهانند،و در هنگام انتقال یافتن به نزد مؤمنان که خواستار ایشان شده اند،پوشیدۀ در سراپرده هایی به نزد مؤمنان می روند،و مؤمنان را کاخهایی است که در کنار آن

۱- ۱۵۷) -السجده۱۷/.

۲- ۱۵۸) -بحار الأنوار،ج ۸،ص ۲۱۴.

۳- ۱۵۹) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۰۲.

حوریات از سراپرده بیرون می آیند و وارد کاخها می شوند» (۱) و حوریان نیز قصر نشین می شوند.

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام به این معنی اشاره شده و گفته است:

«حوریان سفید پوست و پوشیدهٔ در خیمه های درّ و یاقوت و مرجانند،و هر خیمه را چهار در است و بر هر دری هفتاد کنیز برجسته پستان دربانی می کند،و هر روز برای ایشان کرامتی از جانب پروردگار عزّ ذکره می رسد،و خدا آنان را به مؤمنان بشارت می دهد»، (۲) و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت:«هر خیمه و سراپرده مرواریدی است که در ازای آن در آسمان شصت میل است» (۳) پس آنان ملکه های بهشتند و در پیرامون آنان کنیزکانشان قرار گرفته اند.

اینها همه از چیزهایی است که خدا به بندگان خایف از مقام خودش وعده داده است،و در این شک نیست که وعدهٔ الاهی به صورتی عمیق و فراگیر /۱۴ با خواسته های انسان می خواند،و بهشت تصویر کنندهٔ فضیلتی است که انسان با عمل خویش برای فردای خود فراهم می آورد،و مؤمن به هیچ زنی نظر ندارد بلکه در همسر و شریک زندگی خود خواستار صفاتی معین است که از مهمترین آنها عفت و طهارت است،چه اینها از خصوصیات خاندان صالح و شایسته است،و زندگی با همسری که چشمش به همه جا امتداد پیدا کند،و پاکیزگی و نفس خود را به هر جنبنده ای تسلیم کند،چه فایده ای دارد؟!یا چگونه ممکن است خانواده ای سازندهٔ نسلهایی با فضیلت باشد،و نقش پاکیزه خود را در بنای جامعه ایفا کند،در صورتی که مادر آن خانواده از عفاف بویی نبرده باشد؟ وعدهٔ خدا به مؤمنان که نعمت حوریان باکره را نصیب ایشان خواهد کرد، تنها برای ارضای خواسته های جنسی ایشان نیست،بلکه پیش از آن تحقق بخشیدن به چشمداشتهای معنوی آنان است،چه دختری باکره بیش از آن همه به همسر خویش

ص: ۳۸۷

۱- ۱۶۰) -التفسیر الکبیر/ج ۲۹،ص ۱۳۵.

۲- ۱۶۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۰۲.

۳- ۱۶۲) -همان جا.

عشق می ورزد و اخلاص نشان می دهد که زنی که بکارت خود را به دیگری داده باشد چنین می کند.

آخرین کلمه:شاید از یاد کردن قرآن از صفات حوریان که اخلاق پاکیزه خَیْرٰاتٌ است و جمال حِسٰانٌ و عفت و پاکی مَقْصُورٰاتٌ فِی الْخِیٰامِ و لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ ،چنان فهمیده شود که این صفات هدف و نهایت چیزی است که مؤمن باید خواهان آنها در همسرش باشد،تا بتواند با او زندگی با فضیلت و سعادتی را بگذراند.

فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ* لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ

«نیامیخته است با آنان پیش از آن نه انسانی و نه جنّی.» آری...این وعدهٔ خدا است،و مؤمن با فشارهای گوناگونی برای منحرف شدن از حق رو به رو است،تا به شهوتهای خود برسد،و شاید شهوت شکم و جنس و آسایش طلبی نقشی در باز پس ماندن از مقام ترسندگان از مقام پروردگارشان داشته باشد،ولی آخرت را به یاد آورد و آنچه از نعیم را که در آن جا به فرمانبرداران و ترسندگان از او وعده داده شده است در نظر بیاورد باشد که در مقابل آن فشارها ایستادگی کند و شهوت حرام در او بمیرد و ندای پروردگارش را اجابت کند:

فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ

و بگوید:لا بشیء من آلائک ربّ أکذّب،و در آن بکوشد که به این گفته در زندگی خود تحقق بخشد،و سپس چرا تکذیب کند در صورتی که می داند که این نعیم جز به تصدیق به دست نمی آید؟! [۷۶]

بدان سبب که مؤمن راحت آخرت را با رنج دنیا می خرد،زیرا که می داند هر کس در این دنیا به خاطر رسیدن به آسایش از حق تخلف ورزد،آن را در آخرت نخواهد یافت،و اما مؤمنان که خود را گروگان حق قرار داده اند و به خاطر آن تلاش کرده اند،در نهایت آسایش در سرای دیگر خواهند نشست:

مُتَّکِئِینَ عَلیٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِیٍّ حِسٰانٍ

در حالی که تکیه کرده اند بر پشتیهایی سبز و بافته های زرتاری نیکو و زیبا.»

در المنجد آمده است:رف عبارت از چیزی است که از درخت و گیاه آویخته باشد،و هر چیزی که از اندازه بیشتر باشد و تا بخورد،و پارچه حریر نازک، و پارچه ای است که بر سراسر قسمت پایین خیمه ها آویخته می شود،و آن قسمت از زره است که آویخته می شود... (۱) و ضرب المثلی عربی آن است که هر جامهٔ عریض رفرف دارد،و آنچه همهٔ این معانی را در خود جمع می کند آن است که بر اثر باد یا حرکت تکان می خورد،و شاید معنی رفرف موجود در آیه پشتیها و بالشهایی ساختهٔ از دیبا است که بسیار آکنده نبوده باشد که با تکیه کردن بر آنها فرو می رود و جابه جا می شود،و اما عبقری پارچه ها و گستردنیهای آراستهٔ به حریر است و اعراب پارچه های حریر را که با دقت و زیبا بافته شده باشد عبقریات می گوید،و به انسان هنگامی عبقری(نابغه)می گوید که عقلش شکفتگی و گستردگی پیدا کرده باشد،و مواهب او از حدّ معمول بالاتر باشد،و پروردگار ما نگفت«عبقری»و بس بلکه صفت«حسان»را که حکایت از فزونی زیبایی می کند بر آن افزوده،به همان گونه که رفرف را با صفت سبز توصیف کرد که بهترین رنگ برای پشتیها و تکیه گاهها و بالشها است.

[۷۷]

فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ۱۴/ نعمتهای خدا که در دنیا انسان و آفریدگان را احاطه کرده،و نعیمی از او که چشم به راه مؤمنان در آخرت است،دلیل بر رحمانیت او است.

[۷۸]

تَبٰارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلاٰلِ وَ الْإِكْرٰامِ «فرخنده است نام پروردگارت که خداوند جلال و شکوه و بزرگواری است.» «تبارك»از نامهای عمدهٔ چهارگانه برای خدا است،یعنی سبحان، تعالی،تبارك و اللّه،و علاّمهٔ مجلسی(رض)گفته است:و اما تبارك از برکت است،و او عزّ و جلّ صاحب برکت است،و فاعل و خالق برکت و به وجود آورندهٔ آن در میان آفریدگان خویش است،و تبارك و تعالی عن الولد و الصاحبه و الشریک و

۱- ۱۶۳) -المنجد،مادهٔ اف(با تصرف).

عمّـا يقول الظالمون علوّا كبيرا، (۱) و شایـد نامی باشـد که به کنار فعل الاهی در آفرینش متصل می شود،پس استمرار دارد و تکامل پیـدا می کند و برکت آن افزایش می یابد،و به همین سبب به اسم«الرحمن»نزدیک است و شاید بتوانیم بگوییم که این سوره با جنبهٔ معنوی تبارک(الرحمن)آغاز شد و با جنبهٔ ظاهری آن(تبارک) پایان پذیرفت.

نیز معلوم می شود که(الرحمن،و ذو الجلال و الاکرام)از نامهـای فرعی تبارک است،و مظهری از آن،و هنگامی که آیـهٔ ۲۷ وَ یَبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلاٰلِ وَ الْإِکْرٰامِ را با این آیه در کنار یکدیگر قرار دهیم،به دو حقیقت هدایت می شویم:

اول:این که وجه خدا همان نامهای او است،همچون الرحمن و الباقی و ذو الجلال و الاکرام.

دوم:این که نامهـای خـدا،همچون ذات او تعـالی،منزه است.در آن جـا گفت: ذُو الْجَلاٰلِ وَ الْإِکْرٰامِ یعنی وجه ربّ،و در این جا گفت ذِی الْجَلاٰلِ وَ الْإِکْرٰامِ یعنی ذات ربّ،ولی تنزیه نامهـا ذاتی نیست بلکه از خـدا است،به همـان گونه که مـا از گفتن این مطلب قصـد آن نـداریم که بگوییم نامهـای خـدا همان ذات او است...هرگز...و امام ابو عبـد اللّه علیه السّـلام گفت:«اللّه غایت کسـی است که او را غایت قرار دهـد، /۱۴ و غـایت شـده غیر از غـایت است...و در ربوبیت یگانه است،و خود را به نامحـدود بودن توصـیف کرده است،پس یاد آورنـدهٔ خدا جز خدا است،و خدا جز نامهای او است و هر چه بر آن نام چیزی جز او نهاده شود،آن مخلوق است،مگر ندیده ای که می گوید: اَلْعِزَّةَ لِلّٰهِ ،العظمه للّه،و گفت: وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا و گفت: قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَیًّا مٰا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ پس نامها مضاف الیه است،و او توحید و یگانگی خالص است. (۲)

۱- ۱۶۴) -بحار الأنوار،ج ۴،ص ۲۰۸.

۲- ۱۶۵) -همان جا،ص ۱۶۰.

جلال نامی است که حاوی همهٔ معانی و بزرگی و بزرگواری است،در صورتی که اکرام دلالت بر همهٔ معانی جمال دارد،پس او رحیم است و غفور و منّان و عطوف و عالم و قادر،و نامهای خدا اساسا به دو نوع تقسیم می شود که:

اولی بیان کنندهٔ آن است که از نقص خالی است،و دومی بیان کنندهٔ جنبه های کمال است.

آخرین سخن:میان سورهٔ الرحمن که در آن از سه گروه از مردم سخن به میان می آید(مجرمان،اصحاب دو بهشت اول،اصحاب دو بهشت دوم)و سورهٔ الواقعه که آن نیز از سه گروه(پیسینیان)اصحاب راست،اصحاب چپ)بحث می کند،علاقه و ارتباطی وجود دارد،و با تدبّر به این نتیجه می رسیم که مجرمان همان اصحاب المشأمه(چپ)اند،و سابقون اصحاب دو بهشت نخستین،و اصحاب الیمین(راست)اصحاب دو بهشت آخری.

ص :۳۹۱

سورهٔ واقعه

اشاره

فضیلت سوره:

۱-از امام ابو جعفر علیه السّلام:هر کس که مشتاق بهشت و صفت آن باشد، باید سورهٔ واقعه را بخواند،و هر کس خواهان نگریستن به آتش باشد،باید سورهٔ لقمان را قرائت کند.

(نور الثقلین/ج ۵-ص ۲۰۳) ۲-از او علیه السّلام است:«کسی که واقعه را هر شب،پیش از رفتن به خواب،بخواند،خدای عزّ و جلّ را چنان ملاقات می کند که چهرهٔ او همچون ماه شب بدر است».

(البرهان/ج ۴-ص ۲۷۳) ۳-قرطبی در فضیلت سوره به نقل از ابو عمر ابن عبد البر در«التمهید»و «التعلیق»و نیز ثعلبی نقل کرده اند که:عثمان بر ابن مسعود برای عیادت از او در بیماری مرگش وارد شد و گفت:از چه شکایت داری؟و او گفت:از گناهانم.و بار دیگر پرسید که:چه میل داری؟و او گفت:رحمت پروردگارم.گفت:آیا دوست داری که پزشکی را بخوانیم؟و او گفت:پزشک مرا بیمار کرد،گفت:

آیا میل داری سهم بخشش به تو را بدهیم؟گفت:مرا به آن نیازی نیست،در زندگی آن را از من بریدی،و حال که دارم می میرم می خواهی آن را به من بدهی؟! گفت:برای دخترانت پس از مرگ تو باقی می ماند،گفت:آیا می ترسی که

دخترانم پس از من گرفتـار فاقه شونـد؟من به آنان دسـتور داده ام که سورهٔ واقعه را هر شب بخواننـد،چون از رسول اللّه(صـلّی اللّه علیه و آله و سلم)شنیدم که می گفت:

«هر کس سورهٔ واقعه را هر شب بخواند گرفتار فقر و فاقه نخواهد شد».

زمینهٔ کلّی سوره

رستگاری انسان در زندگی وابستهٔ به فهم او از حقایق زندگی و همزیستی داشتن با آنها و در نظر گرفتن عملی آنها در اخلاق خود و سعی و تلاش کردن او است،و بـا آن که از او خواسته شـده است که حقـایق گونـاگون را خوب بفهمـد، آنچه بیشتر ضرورت و اهمیت دارد نسبت به حقـایق بزرگی است که اثری قاطع در نزدیکی او و سرنوشت او دارنـد.و الواقعه یعنی همین سورهٔ کلی که اکنون به استقبال آیات آن می رویم،ما را با یکی از بزرگترین حقایق و خطیرترین آنها نسبت به انسان آشنا می کنـد،و آن ساعتی است که اگر وقوع پیـدا کند بر روی هر ذره از دنیا اثر می گذارد،چه زمین و کوه ها به صورت گرد و غبار پراکنـده درمی آینـد،و صـحنهٔ این زنـدگی که برای فرزنـد آدم آفریده شده پیچیده و برداشـته می شود،برای آن که صـفحات زنـدگی دیگر گشوده شود که فصول اول هلاـک و برافتـادن این هسـتی بـا همـهٔ افراد بشـری است که در آن انـد،و پایـان آن جزایی است که به آن می رسند و در آن از یکدیگر تمایز پیدا می کنند،و میان آن دو بعث است و رسیدگی به حساب.

پس به انـدازهٔ حضور الواقعه در ذهن و فهم آدمی و همزیسـتی عملی بـا آن است که منزلت و مقـامی در آن دنیـا پیـدا خواهد کرد،کـه یـا همراه بـا نیکـان پیشــین اسـت و در برتریـن برتریهـا،و یـا بـا اصــحاب شـؤم و بــدبختی و فجـور در فرورفتـه ترین فرورفتگیها،و یا در میان این دو است با اصـحاب دست راست،ولی چگونه می توانـد از«الواقعه»آگاه شود که آن نیز ۱۴/ جزئی از غیبی است که پوشیدهٔ از او است؟!

آری غیب است به همان گونه که فرشتگان و جن و آینده از عالم غیب است،ولی خدا برتر و بالاتر از آن است که ما را ملزم به حقیقتی حاضر یا غایب سازد مگر این که نشانه های هدایت کنندهٔ به آن موجود و بر پا و کافی برای آن باشد که برای هر کس که بشنود و نظر کند و بیندیشد و حاضر باشد،بتواند به صورت حجتی بالغه درآید.پس آیات و نشانه های واقعه چیست؟ اولا:و پیش از هر چیز دلیل و نشانه ای برای تکذیب این حقیقت وجود ندارد لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ ،و این از طبیعت حق است که دلیلی منطقی بر خلاف آن وجود ندارد،و آن کس که آن را تکذیب،کند،دنبال بهانه ای می گردد تا ایستار خود را پسندیده جلوه گر سازد.

ثانیا:انسان غالبا شک خود را در این واقعه با شک در امکان داشتن آن توجیه می کند،چه به این حقیقت بزرگ از طریق تواناییهای محدود خود نگاه می کند و به همین سبب به آن کفر می ورزد.اما اگر با میانجیگری قدرت نامحدود خدا به آن نگاه کند،و سنتهای حکیمانهٔ او که تبدیل ناپذیر است،آنها را حق الیقین می بیند.

ایمان پیدا کردن به ارادهٔ خدا از اندیشیدن در نشانه های قدرت او فراهم می آید که در نفس و در آفاق متجلی می شود،و همین است که او را به عظمت پروردگارش راهنمایی می کند و به دور بودن او از ناتوانی،و آیات ۵۳-۷۳ انگیزندهٔ عقل بشری به سوی حقایق است و مشهودات را به صورت پلی برای رسیدن به غیب درمی آورد.

ثالثا:قرآن کریم آیت و نشانهٔ بزرگی است که ما را به تمام حقیقت رهبری می کند،به شرط آن که انسان هنگامی که به تدبر در آن می پردازد و آیات آن را تأویل می کند،از هر پلیدی مادّی(حدث و خبث)و نفسی(صفات و عقده ها)و عقلی(افکار گمراه کننده)پاک باشد تا بتواند از حجابهایی که مانع لمس کردن و تأویلهای ژرف حق آن است بگذرد،و با فطرت سالم و عقل فروزنده حقیقت را به صورتی مشاهده کند که پرده از روی آن برداشته شده است،و چون دشواری بشر تنها جنبهٔ عقلی ندارد و نفسی و روانی نیز هست،خداوند متعال دریافت این حقیقت بزرگ را با شواهد عقلی و وجدانی و واقعی،با اسلوب ادبی بلیغ،و روش

نفسی مؤثری آسان و مسیر ساخته که شامل تشویق /۱۴ و تهدید هر دو هست،و همگان را به تسلیم آن برمی انگیزد،و آن هم تسلیمی از روی فهم ژرف که صاحب آن را به ایجاد معادله ای میان حاضر و مستقبل وامی دارد،و به کوششی راستین و مؤثر برای رستگار شدن در آخرت،و ناگهان خود را چنان می بیند که واقعه وقوع پیدا کرده و مستعدّ ملاقات پروردگار خویش و رسیدن به بهشت همراه با مؤمنان پیشین،یا لا اقل با اصحاب الیمین است.

از آن روی که مرگ واقعهٔ صغری و کوچک برای هر فرد از افراد انسان است،و حقی است که با آن سرنوشت وی معین می شود،سیاق در پایان سوره به آن می پردازد و آن را همچون نشانه ای برای جزا معرفی می کند،و تعبیر کننده ای از سرنوشت و علم یقینی به غیبی که گمراهان و مکذبان آن را تکذیب می کنند.

سوره الواقعه /۱۴

[سوره الواقعه (۵۶): آیات ۱ تا ۲۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . إِذٰا وَقَعَتِ اَلْوٰاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لِوَقْعَتِهٰا كٰاذِبَةٌ (۲) خٰافِضَةٌ رٰافِعَةٌ (۳) إِذٰا رُجَّتِ اَلْأَرْضُ رَجًّا (۴) وَ بُسَّتِ اَلْجِبٰالُ بَسًّا (۵) فَكٰانَتْ هَبٰاءً مُنْبَثًّا (۶) وَ كُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلاٰثَةً (۷) فَأَصْحٰابُ اَلْمَيْمَنَةِ مٰا أَصْحٰابُ اَلْمَيْمَنَةِ (۸) وَ أَصْحٰابُ اَلْمَشْئَمَةِ مٰا أَصْحٰابُ اَلْمَشْئَمَةِ (۹) وَ اَلسّٰابِقُونَ اَلسّٰابِقُونَ (۱۰) أُولٰئِكَ اَلْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنّٰاتِ اَلنَّعِيمِ (۱۲) ثُلَّةٌ مِنَ اَلْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ اَلْآخِرِينَ (۱۴) عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَّكِئِينَ عَلَيْهٰا مُتَقٰابِلِينَ (۱۶) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوٰابٍ وَ أَبٰارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لاٰ يُصَدَّعُونَ عَنْهٰا وَ لاٰ يُنْزِفُونَ (۱۹) وَ فٰاكِهَةٍ مِمّٰا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّٰا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَ حُورٌ عِينٌ (۲۲) كَأَمْثٰالِ اَللُّؤْلُؤِ اَلْمَكْنُونِ (۲۳) جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) لاٰ يَسْمَعُونَ فِيهٰا لَغْواً وَ لاٰ تَأْثِيماً (۲۵) إِلاّٰ قِيلاً سَلاٰماً سَلاٰماً (۲۶)

معنای واژه ها

۴ رجت:یعنی با حرکت شدیدی در نتیجهٔ زلزله هایی به حرکت درآمد که از نشانه های ساعت است.

۵ و بست:پراکنده شوند،و بسیس به معنی آرد است.

۶ هباء:گرد و غباری است که چون نور خورشید از سوراخی وارد اطاق تاریک شود،میان ستونی نورانی مشاهده می شود.

۱۵ موضونه:محکم و خوشبافت.

۱۹ لا یصدعون عنها:یعنی گرفتار سردرد نمی شوند.

و لا ینزفون:بر اثر مستی عقل خود را از دست نمی دهند،و معنی آن مست نمی شوند است و رفتن عقل نتیجهٔ مستی.

و پیشتازان،آن پیشاهنگان مقرّبان هستند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آغاز سوره چنان قلب را به حرکت و لرزش درمی آورد که گویی می خواهد

ص :۳۹۹

آن را از جایگاه خود برکند،و این در آن هنگام است که واقعهٔ هولناک قیامت را که تکذیب نمی پذیرد،در برابر خویش تحقق یافته تصور می کند،در آن هنگام که گروهی به اعماق آتش فرو می روند و گروهی دیگر به بهشت صعود می کنند،و زمین به لرزه درمی آید و کوه ها از جای کنده و خرد و پراکنده می شوند،و غباری فضا را فرامی گیرد.

چرا در آغازهای این سوره ها که بندگان را به یاد روز ترسناک معاد می اندازد،این گونه کلمات آمده است؟شاید برای آن باشد که مردمان در غفلتی فراگیر به سر می برند،و از عبرتها و اندرزها سودی به دست نمی آورند،و به تکانهای سخت و عنیفی نیاز دارند تا مگر به هشدارها و بیم دادنها توجه کنند و آنها را بشنوند.

سپس سیاق پیش می رود و با ما از گروه های سه گانه ای سخن می گوید که آنان را از یکدیگر متمایز ساخته است:مقرّبان و اصحاب راست و اصحاب چپ.

مقرّبان که گروهی از ایشان از پیشینیانند و اندکی از پسینیان،در نعمت اقامت دارند،و بر تختهایی تکیه می زنند که زربفت است و شبکه ای از مروارید دارد،و در مقابل یکدیگر بر روی آن تختها قرار می گیرند و به آسایش و آرامش می پردازند،و همسرانی از حوریان بهشتی دارند که همچون /۱۴ مروارید پوشیده اند،و زندگی آکندهٔ از صفا و گوارایی دارند و دور از بیهودگی و گناه،گونه ای از زندگی که همه صلح و صفا و توافق است.

شرح آیات:

[۱]

هنگامی که قیامت برپا می شود،و نظام جهان فرو می ریزد،و نیروی جاذبه از میان می رود،و کرات آسمانی با یکدیگر تلاقی پیدا می کنند،آیا امکان آن هست که کسی قیامت را تکذیب کند؟هرگز...یا این که تصدیق کردن آن برای کسی که پیشتر آن را تکذیب کرده بود،هیچ فایده ای دارد؟هرگز فایده ای ندارد.

پس چه بهتر که امروز آن را تصدیق کنیم که هنوز فرصت یگانه و بی بدیل را در اختیار داریم.

إِذٰا وَقَعَتِ الْوٰاقِعَةُ

«هنگامی که واقعه وقوع پیدا کند.» بعضی گفته اند که«إذا»صله است و معنی آیه می شود:واقعه وقوع پیدا کرد،و حق آن است که بگوییم ظرف زمان است و معنی آن می شود:در آن هنگام که واقعه وقوع پیدا می کند.

قرآن کریم ما را به حالی درمی آورد که با آیات آن چندان درآینده زندگی کنیم که در زمان حاضر زندگی می کنیم،چه هر اندازه فهم بشر دربارۀ حقایق آینده شدیدتر و رشد کرده تر باشد،زندگی او به پیدا کردن کیفیت آن نزدیکتر می شود،و بدین گونه است که مردمان بر حسب مقدار فهم کمتر یا بیشتری که از حقایق آینده در زندگی کنونی خویش به دست می آورند،با یکدیگر اختلاف درجه پیدا می کنند و برای رسیدن به صورت خوب آن به تلاش و کوشش می پردازند،و از انحراف و غفلت خود را دور نگاه می دارند.

[۲]

لَيْسَ لِوَقْعَتِهٰا كٰاذِبَةٌ «دیگر وقوع پیدا کردن آن را تکذیب نیست.» واقعه ای راست است که تکذیب پذیر نیست،و بعضی گفته اند:هیچ نفسی آن را تکذیب نمی کند،و تأثیر معنی اول در قلب شدیدتر است،پس هیچ چیز در طبیعت نمی تواند آن را تکذیب کند،بدان سبب که این واقعه خود در هر ذره از ذرات کاینات عملا وقوع پیدا کرده است،در صورتی که معنی دومی تنها به افراد بشر تعلّق پیدا می کند،پس هیچ کس نمی تواند آن را دروغ بداند،نه فقط در هنگام وقوع آن،بلکه هم اکنون نیز ۱۴/ برای کسی که اندك عقل و احساس داشته باشد تکذیب آن غیر ممکن است.مگر چنان نیست که سراسر زندگی ما را به آن هدایت می کند که این زندگی را هدف و حکمتی است،و آیا امکان آن وجود دارد که بدون ایمان داشتن به ساعت که پروردگارمان دربارۀ آن گفته است: أَنَّ السّٰاعَةَ آتِيَةٌ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا «ساعت(قیامت)بدون شك خواهد آمد»کسی بتواند برای زندگی حکمتی تصور کند.

[۳]

در آن روز کاینات همچون آب دریا تموّج پیدا می کنند و زمینهای برجسته فرو می روند و زمینهای فرو رفته بالا می آیند،و مردمان نیز چنین اند.

ص :۴۰۱

خافِضَةٌ رافِعَةٌ

«فرود آورنده و بالاـ برنده.» گردنكشان و مستكبرانى كه به ناحق در زمين تكبر مى كردند و براى خود مقام بلند قايل مى شدند،به ته جهنم فرو مى روند،و مستضعفانى كه در دنيا از حقوق خود محروم مانده بودند،اين واقعه آنان را به درجات عالى بهشت بالا مى برد.

در حديثى از امام زين العابدين عليه السّلام روايت شده است:«خافضه:

(وقعه اى است كه)-به خداى سوگند-دشمنان خدا را در آتش فرو مى برد،و رافعه(وقعه اى است كه)-به خداى سوگند-اولياى خدا را به بهشت بالا مى برد». (1)

[۴]

آيا ديده اى كه چگونه گاهواره همراه با كودك به حركت درمى آيد،به همين گونه زمين نيز با هر چه در آن است به حركت درمى آيد،و هر چه بر روى آن ساخته شده منهدم مى شود و هر چه بر سرپا ايستاده است فرو مى ريزد.

إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا

«هنگامى كه بلرزد زمين لرزيدنى.» ابن عباس گفت:رجه به معنى حركت شديد است كه از آن صوتى شنيده شود، (2) و ظاهرا از لرزش بزرگتر است،و به همين سبب روايت شده است كه:

«هر كس كه بر دريا در هنگام ترتج آن سوار شود،زندگى تضمين شده ندارد»، (3) يعنى در آن هنگام كه امواج آن پريشان و مضطرب است،و در اين شك نيست كه امواج دريا هميشه هست و مراد از ارتجاج اضطراب و هيجان دريا است.

بايد پيش خود تصور كنيم كه در آن هنگام كه زمين در زير پاى مردم آن چنين حالتى پيدا كند،آيا ديگر چيزى باقى مى ماند كه بر آن اعتماد و تكيه كنند؟! [۵]

در آن هنگام كه زمين كه از بزرگترين مراكز آرامش و اطمينان است در زير پاى ما متزلزل شود،و سپس كوه ها كه لنگرهاى زمين محسوب مى شوند از هم

۱- ۱) -نور الثقلين،ج ۵،ص ۲۰۴.

۲- ۲) -القرطبى،ج ۱۷،ص ۱۹۶.

۳- ۳) -همان جا.

بپاشند و پراکنده شوند،آیا تکیه گاهی برای پیروان ما دیگری که با ارزشها مخالفت می کردند،و با اعتماد بر کاینات موجود به تکذیب حق می پرداختند،از خاکی که از آن چیزهای بیرون می آوردند یا در آن چیزی کشت می کردند یا بر آن بناها می ساختند،و کوه ها و همانندهای آنها از سنگ و آهن و جز آن باقی می ماند که به آن اعتماد کنند؟ وَ بُسَّتِ الْجِبٰالُ بَسًّا «و کوه ها برکنده شوند برکنده شدنی.» آیا دیده ای که مار چگونه بر زمین راه می رود،که گویی در آن ذوب می شود،و آیا آب را دیده ای که چگونه در رستنهای تشنه پراکنده می شود؟آیا دیده ای که جامۀ کهنه چگونه پاره هایش از یکدیگر جدا می شود،کوه های بلند لنگر افکنده به همین صورت در هر جهت پراکنده می شوند،بدان گونه که پشم و پنبۀ زده در برابر تند باد چنین می شوند.

[۶]

چون کوه ها برکنده شوند،به همان گونه در فضا پراکنده می شوند که غبار کنده شدۀ از زمین با سم چارپایان چنین می شود و به حرکت خود ادامه می دهند.

فَكٰانَتْ هَبٰاءً مُنْبَثًّا

«و به صورت غباری پراکنده درمی آیند.» بعضی گفته اند که:هباء شعاعی است که از سوراخی وارد جایگاه تاریکی می شود و به صورت غبار دارد،و ممکن است نیروی جاذبه از بین برود و در نتیجه سنگها استحکام درونی خود را از دست بدهند و به ذرات خردی تبدیل شوند، و شاید چنان تلاشی پیدا کنند که شراره های برخاستۀ از آتش،و چون بر چیزی قرار گیرند آن را چیزی نیابیم که تفسیر دیگری برای کلمۀ هباء است.

و گفته اند که:منبث یعنی پراکنده،چنان که پروردگارمان گفت:

وَ بَثَّ فِيهٰا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ «و پراکند در آن از هر گونه جانور»، (۱) و حال کوه ها در واقع منعکس کنندۀ واقعیت اعمال کافران است و آنچه در دنیا به آن اعتماد داشتند

ص :۴۰۳

۱- ۴) -البقره/۱۶۴،لقمان/۱۰.

از سلطه و مال و جاه که همهٔ اینها در حقیقت جز گمراهی و ضلال و همچون سایه های و ظلال کوه ها نبود که آنها را بلند تصور می کردند و چون بر آن تکیه می کردی هیچ دردی را از تو دوا نمی کرد.

[۷]

چون مادّیات با همهٔ گمراهی و فریب آنها همچون کوه ها در روز قیامت است،پس اسباب فخر فروشی در دنیا،و عوالم تمایز در میان مردم چیزی جز باطل نیست.آری،مردمان با ایمان و اعمال خویش از یکدیگر تمایز پیدا می کنند نه با رنگها و زبانها و ثروتها و محل به دنیا آمدن و بزرگ شدنشان که اهل دنیا چنان می پندارند.

وَ کُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلاٰثَةً

«و از سه گروه خواهید بود.» به همان گونه که در دنیا از سه گروه تشکیل شده اید،در آن جا نیز سه گروه خواهید بود،چیزی که هست امروز از حقیقت خود آگاه نیستید و نمی دانید که سبب جدایی چیست.

گفته اند:از آن نظر به نام«ازواج»خوانده شده اند که افراد هر گروه چنان با یکدیگر شباهت دارند که مرد به همسر خود شبیه است. (۱) و بعضی دیگر گفته اند که زوج همیشه اختصاص به نر و ماده ندارد،بلکه گاه به معنی متقارن بودن جماعتها است،و در قیامت به سبب تقارن اصناف و گونه ها آنها را به نام ازواج خوانده اند، (۲) و این معنی نزدیکتر است.

[۸]

فَأَصْحٰابُ الْمَیْمَنَةِ «پس اصحاب راست.» /۱۴ اعراب طرف راست(ایمن)را به فال نیک می گیرند،و برای آن نام ایمن را از یمن مشتق کرده اند و در آن انتظار خیر دارند،و بسا می شود که پیشرفت را یمین می نامند و عقب افتادگی را شمال و لذا گفته اند:«مرا در طرف راست خودت قرار ده و نه در طرف چپت،یعنی از پیشرفتگان. (۳)

۱- ۵) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۱۹۸.
۲- ۶) -تفسیر نمونه،ج ۲۳،ص ۲۰۲.
۳- ۷) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۱۹۹.

چون نامهٔ اعمال اهل بهشت را به دست راست آنان می دهند،به همین سبب طرف راست در آن روز نشانهٔ رفتن به بهشت خواهد بود،و بعضی گفته اند که:کلمهٔ یمین در این جا به معنی اصحاب یمن است در مقابل اصحاب شومی در آیهٔ بعدی،ولی چنان می نماید که تفسیر نخستین واضحتر است،به سبب به کار رفتن یمین برای اهل بهشت در نصوص اسلامی.

مٰا أَصْحٰابُ الْمَیْمَنَهِ

«چه اصحاب میمنه ای!» و در این تعبیر اشاره ای به تفخیم و بزرگداشت است،و مقصود از آن تمایزی است که میان اینان و اصحاب شمال(چپ)از لحاظ پاداش بزرگ وجود دارد.

[۹]

وَ أَصْحٰابُ الْمَشْئَمَهِ «و اصحاب چپ.» گفته اند:اعراب طرف شمال(چپ)را شؤم می نامند و آن را نحس و شوم می دانند،و می گویند:فلان شأمه یعنی فلانی در طرف چپ است و دست چپ را شؤمی می خوانند.

پس مراد از اصحاب المشأمه آن کسان است که در قیامت نامهٔ اعمالشان را به دست چپشان می دهند تا معلوم شود که آنان از اصحاب آتش اند.

به قولی معنی آن اصحاب شؤم و نحس است.

مٰا أَصْحٰابُ الْمَشْئَمَهِ

«چه اصحاب مشئمه ای!» /۱۴ این بیم دادن دلیل بر عذاب سختی است که برای ایشان آماده شده است، و شاید حکمت این تهدید در این جا و آن جا جدا کردن دو گروه به صورت نهایی از یکدیگر است علی رغم آمیزشی که در دنیا با یکدیگر داشته اند،چه ممکن است که پسری از اینان باشد و پدرش از آنان،ولی در سرنوشت آخرت با یکدیگر شریک نیستند،بلکه فاصلهٔ میان آنان دورتر از فاصلهٔ آسمان تا زمین است.

از آیات قرآنی متعددی چنین مفهوم می شود که هدف ژرفتر کردن جدایی میان اهل صلاح و اهل فلاح از یکدیگر است،چه اگر انسان از این جدایی خبر نداشته باشد،طبیعی است که در سراشیبی فساد فرومی افتد،و آن به سبب جاذبهٔ مادّی آن است و این که سقوط به قراری نیاز ندارد و معمولا در غیبت صاحب آن و

به سبب حضور نداشتن پرهیزی در نزد او صورت می گیرد.

[۱۰]

وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ «و پیشتازان آن پیشاهنگان.» یعنی کسانی که به انجام دادن کارهای نیکو و خیرات شتاب می کنند،و هر جا که به حق دعوت شوند آن را اجابت می کنند،و از گردنهٔ توافق اجتماعی با نیروی اراده و بینش ایمان می گذارند.

حبیب نجّار از سابقان و پیشاهنگام بود،به همان گونه که حزقیل نیز چنین بود،اما سرور و خواجهٔ سابقین امام علی علیه السّلام است که در میان مردان از همه برای ایمان آوردن به اسلام سابقهٔ بیشتر داشت.

بر ما است که پیش خود نشانه های شخصیت این سبقت گیرندگان را تصور کنیم،و چالشی را که در برابر آن قرار گرفته بودند و دردها و فشارهای هولناکی را که با بردباری تحمل می کردند در نظر آوریم،که این همه از نگریستن به سیرهٔ این سه پیشوا معلوم می شود که نخست از گردنهٔ صعب العبور تردید و شک را به نیروی عقل و به کار انداختن اندیشه پشت سر گذاشتند،و به مجرد غافل ماندن مردم از حقیقت دربارهٔ آن گرفتار هیچ شکی نشدند،و برای اعتقاد عمومی مردم که مخالف با حق بود و از توجه کردن به آن ابا داشت به اهمیتی قائل نبودند،و به سبب تبلیغات گمراه کننده تردیدی در راستگویی شخص دعوت کنندهٔ به حق بر ایشان حاصل نشد.و همچون کوهی بلند در برابر چالش بادهای پر شتاب تهمتها و افتراها از خود ایستادگی نشان دادند.

اعتماد انسان به عقل و اطمینان او به شخصیت درونی خویش،و همچنین یقین وی به حق و عزم جزم او برای وابستگی به آن و دفاع کردن از آن،و ایمان داشتن وی به این که پیروزی نهایی با حق است،این همه از سازندگان شخصیت کسانی محسوب می شود که از سابقین به شمار می روند و جنبهٔ پیشتازی دارند.

پس از گذشتن از مرحلهٔ شکهای نفس و وسوسه های شیطان،شخص سابق و پیشتاز مواجه با عناد و سرسختی جامعه و پافشاری آن بر باطل می شود،و به همین سبب با فشارهایی هولناک مواجهه پیدا می کند که از افترا و تهمت و استهزا آغاز می شود و به

گرسنه ماندن و عذاب چشیدن و تبعید و کشته شدن می انجامد،و چون به چالش بپردازد و رسالت پیروز شود،دشواریهایی تازه پدید می آید از آن روی که دنیا با همۀ فریبندگیهایی که از زن و زیور و مال و فرزند و شهوات ریاست دارد با او رو به رو می شود،و چون بر اینها پیروز شود،مواجه با جریان اجتماعی تازه ای می شود که از کسانی تشکیل شده که پس از پیروزی به طمع دنیا به گروه فاتح شده پیوسته اند و در صدد آنند که دین را از محتویات آن نهی کنند و کلمات را از محلهای خود جابجا کنند.

خلاصه آن که:زندگی سابقین سلسله ای از مبارزه های پایان ناپذیر است...و بنا بر این نیازی به جهاد پیوسته دارند،و نیز به نوپردازیهای دایمی و وضع مقررات قاطع و تاریخی که نباید از آنها منفک شوند تا آن گاه که به یقین برسند،و این یقین آن گاه حاصل می شود که شخص پروردگار را با رضایت ملاقات کند و بداند که او نیز از وی راضی است.

سابقان آن کسانند که نخستین گام را به طرف خیر برداشته اند،و با بصیرت و فهم خود ایمان آوردند،و در عمل به خدا توکل داشتند،و معتمد به خود بودند،و با شجاعت خویش گردنبند عادت را گسیختند و از جاذبۀ محیط بیرون آمدند و از سقفهای ساختگی با جستجو و ابتکار و ابداع تجاوز کردند وَ لاٰ یَخٰافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ «و از سرزنش هیچ سرزنش کننده نترسیدند». (۱)

آنان از لحاظ کمّیت و نوع خیر سابقه دارترند(اسبق)،و نوع تنها از دیدگاه تقوا و اخلاص نیست،بلکه از دیدگاه اتقان هم هست بنا بر این گفتۀ خدای تعالی:

اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیٰاةَ لِیَبْلُوَکُمْ ۱۴/ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً «آن که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک در عمل نیکوترید». (۲) اما کارگر بودن سبق و پیشی در نزد این گروه متمرکز در امور ذیل است:

۱- ۸) -المائده۵۴/.

۲- ۹) -الملک۲/.

۱-چشم داشت رسیدن به پیشوایی و رهبری.و آن در اسلام چشم داشتی مشروع است،چنان که خداوند تعالی در حکایت از صفات عبادت مقرّبان گفته است: وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنٰا هَبْ لَنٰا مِنْ أَزْوٰاجِنٰا وَ ذُرِّیّٰاتِنٰا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِینَ إِمٰاماً و کسانی که می گویند:پروردگارا!به ما از همسران ما و فرزندان ما نور چشمانی به ما ببخش و ما را امام و پیشوا قرار ده»، (۱) ولی از طریق حسب و نسب به جستجوی این توقع خود نمی پردازند،یا از راه ملاکها و مقیاسهای دیگر مادّی،بلکه عملا به کوشش برمی خیزند و خواستار نتیجه از راه کفایت و کاردانی خویش اند،و سبق از مهمترین شرطهای آن است،چنان که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفته است: وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطٰاناً نَصِیراً «پروردگارا!مرا داخل کن با داخل کردنی راستین،و بیرون آر با بیرون آوردنی راستین،و به من از جانب خود فرمانروایی یاری شده قرار ده». (۲)

۲-رقابت و مسابقه در خیر که بر ایشان واجب می سازد تا به همهٔ اسباب پیش افتادن متوسل شوند،ولی باید دور از حالات مبارزهٔ نفسی و عملی بوده باشد:

فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرٰاتِ «پس برای رسیدن به کارهای خیر به مسابقه بپردازید». (۳)

۳-تمایل داشتن به پاداش سابقان،و ترس از کوتاهی کردن،و خدای تعالی گفت: وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ مٰا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلیٰ رَبِّهِمْ رٰاجِعُونَ* أُولٰئِکَ یُسٰارِعُونَ فِی الْخَیْرٰاتِ وَ هُمْ لَهٰا سٰابِقُونَ «و کسانی که می دهند آنچه را که داده شده اند،و دلهاشان ترسان است از این که به سوی پروردگار خویش بازمی گردند* آنان به انجام دادن خیرات شتاب می کنند و در آن پیشی می گیرند». (۴)

به نظر می رسد که سابقان در هر امت طلیعهٔ این امّت و گواهان آن اند،و ایشان در حکم حواریان در پیرامون رهبری راهیافتهٔ الاهیند،و در حدیث از امام

۱- (۱۰) -الفرقان/۷۴.

۲- (۱۱) -الإسراء/۸۰.

۳- (۱۲) -المائده/۴۸.

۴- (۱۳) -المؤمنون/۶۰ و ۶۱.

امیر المؤمنین علیه السّلام چنین آمده است:«سبقت مخصوص پنج کس است:من سابق عربم و سلمان سابق ایرانیان و صهیب سابق روم و بلال سابق حبشیان و خباب سابق نبطیان». (۱)

در حدیثی به جا مانده از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمده است که گفت:«آیا می دانید که چه کسان در رسیدن به سایهٔ خدا در روز قیامت از سابقونند؟گفتند:

نمی دانیم و خدا و رسول او داناترند،پس گفت:آن کسانند که چون حق را به ایشان بدهند می پذیرند،و چون آن را از ایشان بخواهند می بخشند،و در حق مردم چنان می کنند که در حق خود». (۲)

با آن که تطبیق حدیث بر این آیه غیر آشکار است،ما را به امتیازات سابقون به صورت کلی هدایت می کند.

[۱۱-۱۲]

أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ* فِي جَنّٰاتِ النَّعِيمِ «آنان مقرّبانند* در باغهای نعمت.» بزرگترین جزا و پاداش سابقان نزدیکی به ربّ العزه است،و در آن کرامت بزرگی جلوه گر می شود که برای آنان در باغهای نعمت بهشت آماده شده است.

[۱۳-۱۴]

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ* وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ «گروهی از پیشینیان*و اندکی از پسینیان.» ثلّه به معنی پاره و گروه است،ولی اولین و آخرین کیانند؟بعضی گفته اند که مقصود گذشتگان از امتهای دیگر پیش از اسلام است که شمارهٔ آنان از آن روی بیشتر است که پیامبران بسیار داشته اند،در صورتی که سابقون در امت اسلامی که تنها با یک پیغمبر در ارتباط بودند شمارهٔ اندک دارند،و گویا چنان پنداشته اند که سابقون جز کسانی از اصحاب یك پیغمبر نیستند که در ایمان آوردن به او بر دیگران سبقت داشته اند.

۱- ۱۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۱۰.

۲- ۱۵) -تفسیر نمونه،ج ۲۳،ص ۲۰۵،به نقل از تفسیر المراغی،ج ۲۷،ص ۱۳۴.

دیگران گفته اند:اولین و آخرین همه از این امتند،و شمارهٔ اولون از آن روی بیشتر است که در ایام غربت آن متحمل رنج فراوان شدند،ولی ظاهر آیه هماهنگ با تفسیر اولی است،و بعضی از مفسران از آیه چنین الهام گرفته اند که قرون نخستین اسلام از قرنهای پس از آن بهتر بوده است،در صورتی که از آیه عکس این مفهوم می شود،چه هر اندازه که شمارهٔ مؤمنان افزایش پیدا کند،از شمارهٔ سابقون کاسته می شود،از آن روی که اهمیت سابق بودن به آن است که با تحرکی در جهت مخالف با مردم دارد،و لذا ۱۴/ ایمان و انفاق پیش از فتح مکه درجه ای برتر و بالاتر از درجهٔ ایمان و انفاق پس از آن داشته است.

از رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله و سلم)روایت شده است که چون این آیه نازل شد،بر اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گران آمد،و سپس این آیه نازل شد: ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ* وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت:«امیدوارم که شما چهار یک اهل بهشت،بلکه سه یک،و بلکه نیمی از آنان باشید،و در نیم دیگر شریک با ایشان». (۱)

از بعضی از نصوص چنان دستگیر می شود که:سابقون بعضی از مقرّبان اند،و گاه در آخرین ممکن است کسانی باشند که سابق نباشند ولی در فضل با آنان برابری کنند،بر حسب درجهٔ ایمان و نیروی یقین و توفیقی که در شتاب ورزیدن در خیرات به دست آورده اند.

و در نصی به جا مانده از امام صادق علیه السّلام می خوانیم که به بعضی از پیروان خود گفت:«شما سابقان نخستین،و سابقان بعدی،و سابقان در دنیا به ولایت مایید،و در آخرت به بهشت». (۲)

در نصّی به جا مانده از امام صادق(علیه السّلام)آمده است که گفت:

«پس سابقون فرستادگان و خاصّان او از آفریدگان اویند که در میان ایشان پنج تن

۱- ۱۶) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۰۰.

۲- ۱۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۰۹.

از ارواح قرار داده است:آنان را با روح القدس تأییدشان کرده است که به وسیلهٔ او چیزها را شناختند،و با روح الایمان تأییدشان کرده است که به وسیلهٔ او از خدای عزّ و جلّ ترسیدند،و با روح القوه تأییدشان کرده است که به وسیلهٔ او توانایی اطاعت از خدا را پیدا کردند،و با روح الشهوه تأییدشان کرده است که به وسیلهٔ او شهوت فرمانبرداری از خدای عزّ و جلّ را پیدا کردند و از نافرمانی او بیزار شدند،و در میان ایشان روح المدرج را قرار داده است که به وسیلهٔ او آمد و شد می کنند». (۱)

در حدیث دیگری به جا مانده از امام موسی الکاظم(علیه السّلام)کنیزان /۱۴ رسول اللّٰه و امامان علیهم السلام آمده و آنان را از سابقون خوانده است. (۲)

از حدیثی دیگر چنان برمی آید که در تفاضل در ایمان اولین و آخرین با یکدیگر برابرند،و از امام صادق(علیه السّلام)روایت شده است که از او پرسیدند:

آیا ایمان درجات و منازلی دارد که مؤمنان در داشتن آن درجات در نزد خدا با یکدیگر تفاضل دارند و او گفت:«آری»و سؤال کننده گفت:خدا رحمتت کند، آنها را برای من توصیف کن تا بفهمم،و او گفت:«خدا میان مؤمنان مسابقه گذاشت،چنان که در روز شرطبندی میان اسبان دونده مسابقه می گذارند،و سپس به آنان برای نزدیک شدن به وی درجاتی مقرر داشت،پس برای هر زن از ایشان درجهٔ سبقی قرار داد و در آن از حق او هیچ نکاست،و هیچ عقب مانده ای بر آن که پیشی گرفته است مقدم نمی شود،و هیچ مفضولی بر فاضل،و بدین گونه میان اوائل این امت و اواخر آن تفاضل و تفاوت وجود ندارد...». (۳)

از این همه چنان الهام می گیریم که مفهوم سبق عامتر از تقدّم زمانی محض نسبت به ایمان است،چه از این طریق راه خیرات و مبادرت به درجات ایمان گسترده تر می شود،و در حدیث پیشین راوی از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ درجات مسابقه پرسش کرد و امام به او در این باره گفت که خدای عزّ و جلّ این استباق

۱- ۱۸) -همان کتاب،ص ۲۰۵.

۲- ۱۹) -همان کتاب،ص ۲۱۰.

۳- ۲۰) -همان کتاب،ص ۲۰۸،و حدیث مفصل است.

مسلمانان را به ایمان دوست می دارد و این آیات قرآن را برخواند: سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ و اَلسّابِقُونَ السّابِقُونَ* أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ (۱) پس روا نیست که هیچ لاحقی از روح اللّه ناامید شود،و نیز از آنچه برای مقربان به خودش از درجات بالا معین کرده است،و دلیل نومیدی خود را تأخر زمانی از اولین بداند.هرگز چنین نیست،و نردبانهای /۱۴ تکامل و نزدیکی به خدا در اختیار هر کس قرار دارد که بخواهد در فضای نزدیک شدن به پروردگار بندگان بالا رود آماده است.

[۱۵]

عَلی سُرُرٍ مَوْضُونَهٍ «بر تختهایی محکم و خوشبافت.» گفته اند که نسج بافتن به صورت دولا است،و درع موضونه به معنی زرهی است که بافتی محکم داشته باشد،و سریر موضون تختی است که سطح محل نشستن آن به صورت بافته فراهم آمده باشد.

بعضی گفته اند که:تختهای بهشت بافتهٔ با تارهای زرّین و مشبک شدهٔ با درّ و یاقوت و زبرجد است.

[۱۶]

مُتَّکِئِینَ عَلَیْها مُتَقابِلِینَ «که بر آنها تکیه کرده رو به روی یکدیگرند.» تکیه کردن علامت سستی و نبودن چیزی که مایهٔ اشتغال باشد است،و لذت بردن از انواع نعمتهای الاهی و تقابل رو به روی هم بودن دلیل دوستی و محبت مبادله شدهٔ میان ایشان است.مگر نه این است که دلهای ایشان از کینه و رشک و دشمنی خالی است؟ آسایش جاودانی در آن روزها پاداش کوشش و تلاشی است که در دنیا خود را وقف آن کرده بودند،و چه بسیار که تنهای خود را در طاعت خدا به رنج انداختند،و چه خوب با فشارهای زندگی رو به رو شدند و مقاومت ورزیدند،و به

۱- ۲۱) -همان جا.

مواجهه با گردنکشان و مترفان پرداختند،و چه اندازه آزار روانی و تنی را تحمل کردند؟! [۱۷]

یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ «پسرانی جاودانی بر گرد ایشان در آمد و شدند.» برترین خدمت در میان دوستان خدمتگزاری غلامان است،مخصوصا در آن صورت که تر و تازگی جوانی آنان ابدی بوده باشد،و به هیچ وجه درشتی و زبری مردان بر سیمای ایشان آشکار نشود،و گذشت روزگار و آمد و شد پیاپی شب و روز هیچ تأثیری در زیبایی باطن و ظاهر ایشان نداشته باشد.

[۱۸]

بِأَکْوابٍ وَ أَباریقَ وَ کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ «با صراحیها و شرابریزها و جامهایی از بادهٔ بهشتی.» /۱۴ شراب گوارای بدون مستی و ناراحتی را از صراحیها و شرابریزها در جامها می ریزند و آنها را به اهل بهشت تقدیم می کنند.

گفته اند که کوب و ابریق مخزن شرابند و اندکی از حیث ظاهر با یکدیگر تفاوت دارند،ولی کأس جامی است که شراب در آن ریخته و نوشیده می شود،و تنها اگر در آن شراب باشد به آن کأس می گویند و در غیر این صورت عنوان شیشه دارد،و کوزه در آن هنگام به مخزن شراب می گویند که دسته داشته باشد،و گرنه کوب است. (۱) و این پرسش پیش می آید که این ترتیب برای چیست؟چنان به نظر می رسد که اکواب ظرفهای بزرگ آکندهٔ از شراب باشد که از آنها به ابریقها ریخته می شود،و سپس از ابریق آن را برای مصرف به کأسها(جامها)می ریزند،و این همه برای آن است که در محیط انس بهشت صفا و همدلی و لذت و کرامت جلسه های انس بیشتر شود.

گفته اند که:معین به معنی جاری و روان است،بدان سبب که شراب بهشت از چشمه های شراب به دست می آید،و این وصف تنها به شراب جام تعلق

۱- ۲۲) -فقه اللغه ثعالبی،ص ۱۵.

نـدارد و شـراب موجود در اکواب و ابـاریق با همین نام معین خوانـده می شود.و در جریان آب گفته انـد که اگر آشـکار و بر سطح زمین باشد نام معین و سنم دارد. (1)

[۱۹]

لاٰ یُصَدَّعُونَ عَنْهٰا وَ لاٰ یُنْزِفُونَ «که نه از آنها گرفتار سـردرد می شوند و نه عقل خود را از دست می دهند.» پس همچون شـراب دنیا نیست که آدمی را گرفتار صداع و دوار می سازد یا عقل را موقتا از شخص می رباید.

گفته انـد که نزف به معنی مستی است،و به قولی دیگر معنی آن این است که شـراب آنان تمام نمی شود،و چون از فخر رازی پرسـیدند که در این جا پس از«لا یصـدّعون»کلمـهٔ«عنها»را آورده است نه«منها»را،او چنین جواب داد:بدان سـبب که صـفت در این جا صفت شراب است،و اگر صفت شخص بود می بایستی گفته شود:فلان لا یصدع من الشراب. (2)

مقدم داشتن شراب به طعام بدان سبب است که احساس تشنگی شدیدتر از احساس گرسنگی است، ۱۴/ و شراب(شربت)اولین چیزی است که برای بزرگداشت مهمان به او تقدیم می شود،و خدا دانا است.

[۲۰]

پس از بیان نعمت مؤانست و نوشـیدن شـراب نوبت طعام می رسـد،و در این جا شاید از آن روی میوه را مقدم داشـته که عادتا آن را پیش از خوردن غذا مصرف می کنند.

وَ فٰاکِهَهٍ مِمّٰا یَتَخَیَّرُونَ

«و میوه از هر گونه ای که برگزیننـد.» در بهشت انواع میوه ها وجود دارد،و بـدون زحمت بخشـیده می شود،و اختیار به دسـت خواهنـدگان است که هر میوه را که خواهان آننـد اختیار کننـد،و چنان می نمایـد که نعمت آزادی در نزد اهل بهشت در همهٔ ابعاد آن تجلی پیدا می کند.

آری،آنان در دنیا همچون آزادگان زیستند و به گردنکشان و مترفان تسلیم نشدند و

۱- (۲۳) -همان کتاب،ص ۲۸۵.

۲- (۲۴) -تفسیر الرازی،ج ۲۹،ص ۱۵۲.

از شهوات ذاتی خود نیز پیروی نکردند،پس پروردگارشان نعمت آزادی را به گسترده ترین معانی آن بر ایشان ارزانی داشت.

[۲۱]

و اکنون پس از سیراب شدن از شراب و پیدا شدن شهوت طعام با مصرف کردن میوه های دلخواه،در برابر سفره هایی از انواع گوشت پرندگان قرار می گیرند.

وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ

و گوشت پرندگان از هر گونه که خواسته باشند.» چنان می نماید که گوشت پرندگان اشتها انگیزتر و پاکیزه تر باشد،و به همین سبب در کتاب خدا مخصوصا ذکر آن آمده است،و در حدیثی به جا مانده از امام صادق علیه السّلام از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)آمده است که او گفت:

«سرور و آقای خوراکهای بهشت گوشت است». (۱)

از رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)روایت شده است که گفت:«در بهشت مرغانی است که بر روی دو دست ولیّ خدا صف می کشند و یکی از آنها می گوید:ای ولیّ خدا!در چمنهای زیر عرش چریده ام،و از چشمه های تسنیم آب نوشیده،پس مرا بخور،و پیوسته بدین گونه افتخار می کنند تا بر دل او بگذرد که یکی از آنها را بخورد،و آن گاه آن مرغ در برابر او به گونه های /۱۴ مختلف خوراک مبدل می شود،و آن اندازه که بخواهد از آنها می خورد،و چون سیر شد استخوانهای پرنده جمع می شود و به پرواز در بهشت بازمی گردد. (۲)

[۲۲-۲۳]

چون از جلسه های انس و نوشیدن شراب و خوردن میوه و خوراک فارغ شدند،به بسترهای خود می روند،تا به برترین میوه ای که زنان حوری ایشان برای آنان آماده کرده اند برسند.

وَ حُورٌ عِينٌ* كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ

«و زنان سفید اندام فراخ چشم

۱- ۲۵) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۱۲.

۲- ۲۶) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۰۴.

همچون مروارید پوشیده.» برخورد روح دو جفت از راه چشم صورت می گیرد،و لذا عالیترین زیبایی زیبایی چشم است،مخصوصا اگر چشم حوراء باشد:با سیاهی شدید و سفیدی شفاف و فراخی آن که با شکوه و جذاب می شود،و اما دیگر اندامهای آن زنان درخشنده و سفید است،و اگر مروارید را در آن هنگام که از میان صدف بیرون می آورند دیده باشی که چگونه از سفیدی می درخشند،سفیدی و درخشندگی آنان دست به همین گونه است.

[۲۴]

این همه نعمتهای فراوان به فضل خدا در دسترس آنان قرار می گیرد تا پاداش اعمال ایشان باشد و هر چه بیشتر از آنها لذت ببرند و اهمیت آنها را احساس کنند.هیچ کس به نعمتی که بدون تلاش به دست آمده باشد نمی بالد،و همچون کسی به آن نگاه نمی کند که از سعی خود آن نعمت را به دست آورده و می داند که راهی که برای به دست آوردن آن برگزیده راهی درست و حکیمانه است.

جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ

«به پاداش کارهایی که کرده بودند.» از ابن عباس در تفسیر این آیه روایت شده است که گفت:«هر چه بندگان خدا در بهشت به آن مایل باشند در بهشت وجود دارد،و گفت که خدا حور العین را چنان آفرید که:از انگشتان پایش تا زانوانش از زعفران است،و از زانوها تا پستانها از مشک اذفر،و از پستانها تا گردن از عنبر اشهب،و از گردن تا سر از کافور سفید، بر او هفتاد هزار حلّه است همچون شقایق /۱۴ نعمانی،چون رو به تو آید از چهره اش نور درخشانی ساطع می شود،به همان گونه که خورشید برای اهل دنیا تلألؤ می کند،و چون پشت کند،جگر او از نازکی لباس و پوست او دیده می شود،بر سر او هفتاد هزار گیس از مشک اذفر،و همراه هر یک از آنان کنیزکی است که پایین پوشش آنان را در دست دارد و ندا می کند که:این است پاداش اولیاء خدا به جزای کارهایی که کرده بوده اند». (۱)

ص :۴۱۶

۱- ۲۷) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۰۶.

پس از راحتی تن،سیاق از چیزهایی سخن می گوید که مایهٔ آسایش و آرامش قلب است:نخست از افتخار نفس به گذشتهٔ خود و حسن انتخابی که در سعی و تلاش خود کرده بود سخن می گوید،و سپس از پاک بودن محیط بهشت از سخنان زشت و این که مردمان در آنجا یکدیگر را به لقبهای زشت نمی خوانند،و به یکدیگر تهمت و افترا نمی زنند و برای سخن چینی به این سو و آن سو روانه نمی شوند یاد می کنند،و دیگر این که همچون بعضی از مؤمنان که چون در دنیا به یکدیگر می رسیدند می گفتند:تو گناه کردی،به فلان کار پرداختی،فلان کار را ترک کردی،در بهشت از این گونه سخنان شنیده نمی شود.

لاٰ یَسْمَعُونَ فِیهٰا لَغْواً

«سخن بیهوده و باطل در آن نمی شنوند.» از غیبت و تهمت و نمّامی.

وَ لاٰ تَأْثِیماً

«و نه نسبت دادن گناه را».

چند روزی را در دنیا زخم زبان را با شکیبایی تحمل کردند،و در برابر تبلیغات زشت بوقهای شیاطین گرفتار شکست نشدند،و در نتیجه به آرامشی پردامنه در یک زندگی گوارا دست یافتند.

چون دربارهٔ سببهای بدبختی در دنیا بیندیشیم،خواهیم دید که آنچه در میان آنها از همه بیشتر جانکاه و دردآور است،زهر و زخم زبانهای هرزه است که اثری از آنها در بهشت دیده نمی شود.برای چه؟برای آن که چنین زبانها سخنگوی قلبهای آکندهٔ از حسد و کینه و عقده است،و بهشت از همهٔ اینها پاک و پاکیزه است،و خدا /۱۴ از دلهای ساکنان آن کینه و طمع و حرص را همچون دردها بیرون رانده و نعمتهای فراوان خود را بر آنان ارزانی داشته و عوامل بیهوده گویی و دم از گناه زدن را از میان برده است.

إِلاّٰ قِیلاً سَلاٰماً سَلاٰماً

«مگر گفتن سلام و سلام.» خطهایی که مردم دنیا را در میان گرفته و سبب مبارزه ها و دشمنیها و ترس و اضطراب و دورویی می شود،در بهشت وجود ندارد،و هر چه در آن است مایه آرامش و آسایش خاطر و اطمینان و ایمنی است،و این نعمتهای ظاهری ناگزیر در

قلبها انعکاس پیدا می کند و بر زبانها با گفتن سلام و شنیدن سلامی در پاسخ آن.

آری،اهل بهشت در دنیا جامعه سلام و آرامش و دوستی و همکاری را برای خود ساختند،و بر هیچ کس به سبب نعمتی که در دسترس او بود حسد نبردند،و برای هیچ مصلحتی کینهٔ دیگری را در دل نگاه نداشتند،و زبانهای خویش را با فحش و دشنام آلوده و پلید نکردند،و خدا همهٔ اینها را به صورت کامل و وافی در بهشت به ایشان بخشید.از خدا می خواهیم که توفیق طاعتش را در دنیا به ما عنایت فرماید،و نعیم فردوسش را در آخرت.

[سوره الواقعه (۵۶): آیات ۲۷ تا ۵۶]

اشاره

وَ أَصْحٰابُ اَلْيَمِينِ مٰا أَصْحٰابُ اَلْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ (۲۹) وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ (۳۰) وَ مٰاءٍ مَسْكُوبٍ (۳۱) وَ فٰاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لاٰ مَقْطُوعَةٍ وَ لاٰ مَمْنُوعَةٍ (۳۳) وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴) إِنّٰا أَنْشَأْنٰاهُنَّ إِنْشٰاءً (۳۵) فَجَعَلْنٰاهُنَّ أَبْكٰاراً (۳۶) عُرُباً أَتْرٰاباً (۳۷) لِأَصْحٰابِ اَلْيَمِينِ (۳۸) ثُلَّةٌ مِنَ اَلْأَوَّلِينَ (۳۹) وَ ثُلَّةٌ مِنَ اَلْآخِرِينَ (۴۰) وَ أَصْحٰابُ اَلشِّمٰالِ مٰا أَصْحٰابُ اَلشِّمٰالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ (۴۳) لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) وَ كٰانُوا يُصِرُّونَ عَلَى اَلْحِنْثِ اَلْعَظِيمِ (۴۶) وَ كٰانُوا يَقُولُونَ أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) أَ وَ آبٰاؤُنَا اَلْأَوَّلُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ اَلْأَوَّلِينَ وَ اَلْآخِرِينَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۵۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا اَلضّٰالُّونَ اَلْمُكَذِّبُونَ (۵۱) لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ (۵۲) فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ (۵۳) فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ اَلْحَمِيمِ (۵۴) فَشٰارِبُونَ شُرْبَ اَلْهِيمِ (۵۵) هٰذٰا نُزُلُهُمْ يَوْمَ اَلدِّينِ (۵۶)

معنای واژه ها

۲۸ سدر مخضود:سدر درخت کنار است و مخضود یعنی بی خار.

۲۹ و طلح منضود:گفته اند که طلح درخت موز است،و منضود یعنی میوه های آن پیوستهٔ به یکدیگر و در کنار هم قرار گرفته اند.

۳۵ انشاء:پدید آوردن است بدون ولادت و انتقال از حالی به حالی دیگر.

۳۷ عربا:یعنی زنان شوهر دوست،و به قولی عاشقان شوهرها.

أترابا:جمع ترب است به معنی مثل،همگنان.

۴۲ سموم:دود بسیار سیاه،دوده،پس کافران در آتش پر دود و دوده ای به سرمی برند و هیچ جا را نمی بینند.

۴۶ الحنث العظیم:گناه بزرگی،شرکی که از آن توبه نکنند.

۵۵ الهیم:شتر تشنه ای است که به سبب دردی که عارض او شده از نوشیدن آب سیراب نمی شود.

ص: ۴۱۹

این خوراک پذیرایی از آنها در روز جزاست

اشاره

رهنموهایی از آیات:

در این درس پروردگارمان با ما از سرنوشت دو گروه دیگر(اصحاب الیمین و اصحاب الشمال)سخن می گوید،«و شمال(چپ)ضد یمین(راست)است،و گفته می شود:فلانی در نظر من هنگامی در شمال است که منزلت او پایین آمده باشد،و چون به منزلت نیکویی برسد،در سمت راست و یمین من است». (۱)

اصحاب الیمین به بهشت درمی آیند و در نعمتی دایمی مقیم می شوند،ولی نعمت آنان از لحاظ کمیت و تنوع و کیفیت کمتر و پایین تر از نعیم سابقون است که ذکر آن گذشت،به همان گونه که از آنان در دنیا از لحاظ علم و ایمان درجهٔ پایین تری داشتند،و همهٔ مردمان مؤمن و مسلمان به همین گروه تعلّق دارند،کسانی که عنوان مسیرشان صلاح است،و اگر بعضی از آنان به جهنم داخل شوند،یا رسیدگی به حسابشان تأخیر پیدا کند،بالآخره به نعیم بهشت و اهل آن به سبب اعمال صالح خود با شفاعت کردن سابقون،سرانجام شادمان از رحمت خدا به نعیم او و اهل آن بازمی گردند.و آنان گروهی از هر امت و نسلند،و قرآن سخن را دربارهٔ آنان دراز نمی کند،بلکه چهارده /۱۴ آیهٔ کوتاه به آنان اختصاص دارد،و سپس به بیان سرنوشت اصحاب شمال می رسد که با انواع مختلف عذاب دردناک و مایهٔ خواری (سموم الحمیم و ظلّ الیحموم و شجر الزّقوم و شراب الحمیم)رو به رو می شوند،و این

ص: ۴۲۰

۱- ۲۸) -المنجد،مادّهٔ شمل.

همه را سورهٔ بـا کلمـاتی رعب انگیز جانهـا و همراه با بلاغتی بیان می کنـد که در اعماق وجود کسانی که گوش شـنوا داشـته باشـند تأثیر می کند و می تواند مانعی برای گناه ورزیدن شود و درد فزونی طلبی را از جان او دور کند و از اصرار بر گمراهی و گناه و تکذیب آخرت شخص را بر کنار دارد.

هنگـامی که قرآن مردمـان را به این گونه هـا تقسـیم می کنـد،به تقسـیم مشـروع می پردازد که بر اسـاس ایمـان و عمـل متکی است،و اساسهای دیگر همچون زبان و رنگ و نژاد شایستگی سبب بودن برای تقسیم مردم را ندارد.

شرح آیات:

[۲۷-۳۰]

صفات اصحاب الیمین کدام است و پاداشـشان چگونه؟ وَ أَصْحٰابُ الْیَمِینِ مٰا أَصْحٰابُ الْیَمِینِ «و اصحاب راست چه اصحاب راستی!» المیمنه از یمن مشتق است که به معنی حظ و بهرهٔ نیکو است،و خـدا از آن روی نامـهٔ اعمـال اصحاب الیمین را در قیامت به دست راستشان می سپارد که دلیلی بر عاقبت نیکوی ایشان بوده باشـد،و نیز بـدان دلیل که فرشـتهٔ نویسـندهٔ کارهای نیک آدمی در طرف راست او جای دارد و نویسـندهٔ کارهای بـد در طرف چپ،و صـحبت و مصاحبت به معنی ملازم و مقارن بودن است،پس اینـان ارتبـاط محکمی بـا فرشـتگان نویسـندهٔ حسـنات دارنـد که در نتیجـهٔ فراوانی اعمال نیک آنان فراهم می آیـد،و گاه و بیگاه به دیـدار ایشان می آیند،و آن فرشـتگان در هنگام رسـیدگی به حساب مصاحب ایشانند و حسـنات آنان را بیان می کنند و برای آنان در نزد خدا به شـفاعت برمی خیزند،و هر کس چنین باشد منزلت بزرگی از پاداش و رضایت خدا به دست خواهد آورد.

فِی سِدْرٍ مَخْضُودٍ

«زیر درخت کنار بی خار».

که چیـدن میوه هـای آن را خـالی از رنـج و مشـقت می سـازد،و مخضود به معنی درختی نیز هست که شـاخه هـای آن بـدون شکستن قابل تا شدن است که این اشاره

به فراوانی بـار و برگ آنهـا دارد،و درخت سـدر همان درخت کنار (۱) اسـت و میـوه و برگ آن فوایـد فراوان دارد و منظره و سایهٔ آن زیبا است.

در حـدیثی از سـلیم بن عـامر آمـده است که گفت:اصـحاب پیغمبر(ص) می گفتنـد:اعراب و پرسشـهای آنـان برای ما سودمند است،و گفت:یک اعرابی (عربی بیابانی)روزی نزد پیامبر(ص)آمـد و گفت:یا رسول اللّه!خدا در قرآن از درختی موذی سـخن گفته است،و در بهشت نبایـد درختی باشـد که به صاحب آن آزار برساند؟و رسول اللّه گفت:آن درخت چیست؟و آن اعرابی گفت که آن درخت سدر است که خارهای موذی دارد.پس او(ص)گفت:«مگر خدا نگفته است: فِی سِدْرٍ مَخْضُودٍ ؟یعنی خدا خارهـای آن را برگرفته و به جـای هر خـار یـک میوه قرار داده است،و آن درختی است که از میوهٔ آن هفتـاد و دو گونه طعام فراهم می آید که هیچ یک از آنها مشابه دیگری نیست»، (۲) و سعید بن جبیر گفت:

میوهٔ آن بزرگتر از است. (۳)

و حرف«فی»احاطه و دوام را می رساند،پس آنان احاطه شدهٔ در میان نعمتهایی قرار دارند که ذکر آنها آمده است.

وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ

«و موزهایی به هم پیوسـته.» یعنی موزها به صورت گروهی در کنار هم قرار گرفته،و تنضّـدت الاسـنان، یعنی دندانها به ردیف در کنار یکـدیگر جای دارند. (۴) و از امـام صادق(علیه السـلام) روایت است که گفت:«بعضـی به بعض دیگر»، (۵) و خدای تعالی گفت:

وَ النَّخْلَ بٰاسِقٰاتٍ لَهٰا طَلْعٌ نَضِیدٌ «و خرمابنهای بلند قامت که شکوفه های به هم

۱- (۲۹) -صاحب المنجد گفته است:سدر به معنی نبق و کنار(به زبان فارسی)است.

۲- (۳۰) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۰۷.

۳- (۳۱) -همان جا.

۴- (۳۲) -المنجد،مادهٔ نضد.

۵- (۳۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۱۵.

پیوسته دارد»، (۱) و دربارهٔ طلح چند قول است /۱۴ و مشهورترین آنها موز است که از میوه های خوشمزه و سودمند است.

وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ

«و سایه ای کشیده و گسترده.» و ممدود یعنی دایمی و پیوسته و گسترده،و خداوند متعالی گفته است:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُکُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها «همچون بهشتی که پرهیزگاران را به آن وعده داده اند و از زیر(درختان)آنها جویها روان است و خوراکش دایمی و سایه اش». (۲)

در حدیثی دیگر از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم آمده است که گفت:«فی ظل ممدود،یعنی همچون در فاصلهٔ از طلوع فجر تا طلوع خورشید»، (۳) در خبر است که:«در بهشت درختی است که اگر سواری مدت یک سال در زیر سایه آن پیش رود به پایان آن نمی رسد،اگر خواستار آنید«و ظلّ ممدود»را بخوانید»، (۴) و ظل در محیط جزیره العرب که همگان در معرض پرتوهای سوزان خورشید قرار داشتند، حاوی معنی بزرگی بوده است.

[۳۱-۳۳]

و نعمت دیگری برای اصحاب الیمین آب(قوام زندگی)است که آن را می نوشند و از منظرهٔ دل انگیز آن لذت می برند،در حالی که پیوسته از بلندی فرو می ریزد.

وَ ماءٍ مَسْکُوبٍ* وَ فاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ

«و آبی فرو ریزنده*و میوهٔ فراوان.» فراوان از لحاظ تنوع و شماره که هر اندازه مؤمنان در میوه خوردن مبالغه کنند تمام نخواهد شد،و نیز میوه ها محدود به فصل خاص نیست،بلکه همیشه در دسترس و چیدن آنها آسان است،و از سوی دیگر،هیچ مانعی برای رسیدن به آنها هرگز وجود ندارد،پس شرعا مباح است و پیوسته سودمند،نه خاری در درختان مانع

۱- (۳۴) -ق ۱۰/.

۲- (۳۵) -الرّعد۳۵/.

۳- (۳۶) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۱۶.

۴- (۳۷) -همان جا.

دسترس پیدا کردن به آنها می شود و نه ارتفاع دست یافتن به آنها را دشوار می سازد.

لاٰ مَقْطُوعَهٍ وَ لاٰ مَمْنُوعَهٍ

«نه قطع می شود و نه ممنوع.» ۱۴/ و رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلم)در توصیف درخت طوبی گفته است:«صد رنگ میوه است از آنچه در دنیا دیده اید یا ندیده اید،و از آن شنیده یا نشنیده اید،و هر وقت که بعضی از آن چیده شود میوه های تازه ای به جای آنها می روید،نه قطع می شود و نه ممنوع». (۱)

و او(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)در حکایت از حال اهل بهشت گفت:«و میوه ها برای چیدن از درخت نزدیک و در دسترس اهل بهشت است،و این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ است: وَ دٰانِیَهً عَلَیْهِمْ ظِلاٰلُهٰا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهٰا تَذْلِیلاً «و نزدیک است به ایشان سایه های آن و چیدن میوه ها بر ایشان آسان شده است»،چه میوه ها بسیار نزدیک و در دسترس است و از نوعی است که مؤمن خواستار آن باشد،و آن را در حالتی که تکیه داده است با دهان از درخت جدا می کند،و انواع میوه ها به ولی خدا می گویند:یا ولیّ اللّه!پیش از آن که آن یکی را بخوری مرا بخور». (۲)

متدبّر در این امر باید در نظر بیاورد که اثر وعده دادن به این نعمتها در جامعه ای که مردم آن آب را به خواب می بینند و بر سر آن به جنگ با یکدیگر می پردازند،و بیابانهای دو رو دراز را برای جستجوی آب از زیر پا می گذرانند،و در واقع تلاشی برای رسیدن به سراب می کنند،چه اندازه عظیم می تواند باشد!به همان گونه که میوه ای را که در محیط آن نمی روید،و تنها بزرگان قوم آن را از راه بازرگانی و به مقدار بسیار کم از خارج برای خود وارد می کنند،یا به کشت آن به امید دست یافتن به چند دانه می پردازند!و با وجود کمی میوه سببها و موانع مختلف دیگری نیز از رسیدن همین مقدار کم هم جلوگیری به عمل می آورد،آیا چنین مؤمنانی در برابر نعمتهای عظیم و فراوان بهشت چه حالی خواهند داشت؟عاقل

۱- (۳۸) -همان جا.

۲- (۳۹) -همان جا.

ایشان بدون شک در آن می کوشد که،پس از اطمینان یافتن به آن،خود را به بهشت برساند و از میوه های آن لذت ببرد.

در این جا اندیشهٔ لطیفی می تواند اهتمام قرآن را در خصوص بیان جنبه هایی از نعیم بهشت و تشویق کردن به آن در بسیاری از جاها مورد تفسیر قرار دهد،و آن این است که این همه برای مقاومت کردن فراوان در برابر بسیاری از انحرافهای معنوی و عملی در زندگی انسان است که از /۱۴ فریب خوردن از نعمتهای دنیا و خضوع در مقابل جاذبهٔ آن حاصل می شود،و در کلام امام امیر المؤمنین(علیه السّلام)آمده است:«پس آن که مشتاق بهشت بود شهوتها را از دل زدود». (۱)

[۳۴-۳۸]

وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ «و بسترهای افراشته.» افترش الشیء یعنی آن را لگدمال کرد،و افترش عرضه یعنی آبروی او را برد و به ناموس او تجاوز کرد،و فرش (۲) در این آیه دو دلالت دارد:یکی جمع فراش و بستری است که بر آن می خوابند،و دیگری همسری است که با او در یک بستر همخوابگی می کند،و این از بلاغت قرآن است که به دو نعمت با یک کلمه اشاره می کند.و در نصوص اسلامی این کلمه به معنی دوم به کار رفته است.و علامهٔ طبرسی گفت:همسر مرد را فراش او خوانند،و از آن است گفتهٔ پیغمبر(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم):«فرزند از آن فراش است،و زنا کار باید سنگسار شود». (۳) و امام صادق(علیه السّلام)در توصیف زنان بهشت گفته است:«آری،با هیچ یک از آنها هم بستر نمی شود(ما یفترش)مگر این که او را چنین می یابد(یعنی باکره)». (۴)

مرفوعه یعنی بلند،و بستری که از زمین بلندتر باشد بهتر از آن است که بر زمین گسترده باشد،به همان گونه که کلمه ارتفاع شأن و بلندی مقام را از لحاظ زیبایی و کمال می رساند،خواه در ظاهر فراش باشد و خواه در صاحب فراش یعنی

۱- (۴۰) -نهج البلاغه،کلمات قصار شمارهٔ ۳۰.

۲- (۴۱) -المنجد،مادهٔ فرش.

۳- (۴۲) -مجمع البیان،ج ۹،ص ۲۱۹.

۴- (۴۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۱۷.

همسر.

إِنّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً

«ما آن زنان را پدید آوردیم،پدید آوردنی».

انشاء به معنی ابداع و ساختن است،و خدا برای هر مؤمنی همسرانی مخصوص به او آفریده است،و این از عنایت و لطف او نسبت به مؤمن است،و بنا بر این مقصود حوران بهشتی است،و بعضی گفته اند که مقصود از آن زنان دنیا است که خدا آنان را از نو به صورت دختران جوان زیبا و باکره انشاء می کند، /۱۴ و از أمّ سلمه روایت شده است که او از رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)دربارۀ این پرسش کرد و چنین پاسخ شنید:«ای امّ سلمه!مقصود آن زنان است که به صورت پیر زنان سفید گیسو و چشم از کار افتاده و چرک از گوشۀ چشم آنان روان شده از دنیا رفته اند و خدا بار دیگر آنان را پس از پیری،جوان و سر حال و همسال به زندگی بازمی گرداند». (۱)

و به قولی:حورالعین به سابقین اختصاص دارد و شوهر دوستان همسال به اصحاب الیمین.

فَجَعَلْناهُنَّ أَبْکاراً

«پس آنان را به صورت باکره و دوشیزه بازگردانیدیم.» کلمۀ«جعل»دلالت بر آن دارد که بکر بودن آنان دایمی است،و در حدیثی از رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)آمده است که گفت:«هر وقت که همسرانشان به نزد ایشان بیایند،آنان را باکره خواهند یافت»و چون عایشه این سخن را شنید گفت:وای از درد!و رسول خدا(ص)گفت:«در آنجا درد وجود ندارد»، (۲) و از صفات حوریان بهشتی شوهر دوستی و سازگار بودن آنان است.

عُرُباً أَتْراباً

«شوهر دوستانی همسال».

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که:«جز به عربی سخن

ص :۴۲۶

۱- ۴۴) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۱۰.

۲- ۴۵) -جوامع الجامع.

نمی گوینـد»، (۱) کـه لغت اهـل بهشت است،و عروبت مخصـوص زنـان خنـدانی است (۲) که در هنگام خنديـدن دنـدانهای ثنایاشان آشـکار می شود،و بشاش بودن جزئی از زیبایی زن به شـمار می رود،و راغب اصفهانی گفت:و امرأه عروبه یعنی زنی که خود به خود عفیف بودن و دوست داشتن شوهرش را آشکار می سازد. (۳)

به قولی به معنی غنـج و دلال و دلربایی است،در روایتی از امیر المؤمنین(ع) /۱۴ که در توصـیف غرفه های فردوس گفت:«در هر غرفه هفتـاد خیمه است،در هر خیمه هفتـاد تخت زرین که پـایه هـای آنهـا از مرواریـد و زبرجـد است (بنا بر این تخت بلند است)و پیوسـته به زینه ای از زمرّد،و بر هر فرش چهل بستر و سـتبری هر بستر چهل ذراع،و بر هر بستری همسـری از حور العین عربـا اترابا»پس کسـی گفت:یا امیر المؤمنین!از عروبت به ما خبر بـده،و او گفت که:«زنی است دلربا،خرسـند،شـهوت انگیز که هفتاد هزار غلام و هفتاد هزار کنیز دارد و سـفید چهره که بر سـر تاجی از مرواریـد و بر گردنهایشان دسـتمالهایی و در دسـتان خود صراحی و ابریق دارند». (۴)

در اتراب چنـد گفته است:علی بن ابراهیم آن را به معنی دارای دنـدانهای برابر دانسـته است،و به قولی:مثـل هم،و رسول(صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم)به ام سلمه گفت:«خدا آنان را زاده شدهٔ با هم و برابر با یکدیگر آفرید». (۵)

معنی آشـکارتر و فراگیرتر چنین است:آنـان در ظـاهر بـدنها و در آفرینش و رفتـار و جنبه هـای روانی بـا همسـران مـؤمن خود هماهنگی دارند.

برای حرف لاـم در«لأصـحاب»دو وجـه است:یکی آن کـه آنـان را مسـتقیما بـه مـا قبـل آنـان اتصـال می دهـد و معنی می شود:همسالی با آنان،و دیگری

۱- ۴۶) -تفسیر القمی،ج ۲.

۲- ۴۷) -المنجد،مادهٔ عرب.

۳- ۴۸) -مفردات راغب،مادهٔ عرب.

۴- ۴۹) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۱۸.

۵- ۵۰) -همان کتاب،ص ۲۱۹.

این که سبب اتصال آن به همهٔ آنچه پیش از آن آمده است می شود،پس ملک اصحاب یمین است و به خاطر ایشان به وجود آمده،و این آشکارتر است.

[۳۹-۴۰]

اما دربارهٔ نسبت این گروه در بشریت و در هر نسلی از نسلهای مسلمانان ثُلّه(بیش از اندک)است،بدان سبب که به عامهٔ مؤمنان و مسلمانان نسبت داده شده است.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ* وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ

«گروهی از پیشینیان*و گروهی از پسینیان.» /۱۴ امام صادق(علیه السّلام)در معنی«الأوّلین»گفت:«طبقه ای که با پیغمبر(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)بودند»،و در معنی«الآخرین»:«افراد امت پس از پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)، (۱) و این نگرشی واقعی است که ایستار مبالغه آمیز دربارهٔ اولین از مسلمانان را نفی می کند که همهٔ آنان را از سابقان تصور می کند،و هدایت را در پیروی هر یک از آنان می داند،بنا بر تفسیر به صورت مطلق حدیث:«اصحاب من همچون ستارگانند و از هر کدام که پیروی کنید به هدایت می رسید»،پس نسل اول هر چند با کوشش و تلاش خویش تمدن اسلامی را تأسیس کردند،حماسه هایی را بنیان نهادند،بعضی از آنان از سابقون بودند و کمتر از آن از اصحاب الیمین،و بعضی از آنان،به تصریح قرآن از منافقان به شمار می روند:

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ «و از اعراب پیرامون شما گروهی از منافقان اند،و از مردم مدینه نیز». (۲) این با ایستار یأس آمیز مسلمانان امروز منافات دارد.هرگز چنین نیست،و این امکان وجود دارد که یکی از ما در زمرهٔ سابقون یا دست کم از اصحاب الیمین باشیم به همان گونه که گروه اول مسلمانان می توانسته اند چنین باشند.

از آن روی چنین است که امت اسلامی پیوسته بهترین امت برخاستهٔ از

۱- ۵۱) -همان جا.

۲- ۵۲) -التوبه۱۰۱/.

میان مردم بوده و پیوسته چنین خواهد بود،و در روایت سعید بن جبیر از ابن عباس آمده است که پیغمبر(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)گفت:«امیدوارم که چهار یک بهشتیان از پیروان من باشند»و ما به تکبیر پرداختیم،سپس گفت:«امیدوارم که سه یک بهشتیان باشیم»و بار دیگر تکبیر کردیم،و آن گاه گفت:«امیدوارم که نیمهٔ اهل بهشت باشند»و پس از آن او(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)«دو آیه»را تلاوت کرد. (۱) و در الخصال شیخ صدوق(رض)آمده است که رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)گفت:«اهل بهشت صد و بیست صف و ردیفند،و هشتاد صف آنان از این امت است». (۲)

ثله(گروهی)برای فزونی در این جا کافی است،با در نظر گرفتن این مطلب که اولین،بنا بر بعضی از روایات،همهٔ امتهای پیشین را شامل می شود، /۱۴ و آخرین امت اسلام است،و خدا هر دو گروه را برابر گرفته و گفته است:گروهی از اولین و گروهی از آخرین.

[۴۱-۴۲]

سیاق دور جدیدی از سخن را دربارهٔ گروه سوم از مردم که اصحاب مشأمه اند آغاز می کند که کتاب یعنی نامهٔ اعمالشان را در قیامت به دست چپ یا در پشت سر خود دارند،و قرآن کریم تنها به ذکر سرنوشت شوم آنان -همچون در مورد سابقین و اصحاب الیمین-اکتفاء نکرده،بلکه به بیان مهمترین سببهایی که بشر را به چنین عاقبتی می رساند نیز پرداخته است،تا ما را به راه درست هدایت کند،و از گرفتار شدن به سرنوشت اصحاب المشأمه بیم دهد.

وَ أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ مٰا أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ

«و اصحاب چپ،چه اصحاب چپی!» و شمال(چپ)کنایه از شومی و نحوست است، (۳) و این معنی هنگامی آشکار می شود که ما کلمهٔ شمال را در این جا با آیهٔ نهم تفسیر کنیم که مقصود از

۱- ۵۳) -مجمع البیان،ج ۹ در تفسیر آیه.

۲- ۵۴) -الخصال،ج ۲،ص ۶۰۱.

۳- ۵۵) -المنجد،مادهٔ شمل با تصرف.

مشأمه در آن جا همان شمال در این جا است.و با آن که کتاب را به دست چپشان می دهند وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِشِمٰالِهِ فَیَقُولُ یٰا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتٰابِیَهْ «و اما آن کس که نامهٔ عملش را به دست چپش می دهند،می گوید:کاش نامه ام را به دستم نداده بودند!»، (۱) ولی قرآن به نام«اصحاب الیسار»(اصحاب چپ)نخوانده است،از آن روی که یسار از مادهٔ یسر است که آسانی و خوشی را می رساند تا به فال نیک گرفته نشود در صورتی که شوم است،و بدان ماند که کلمهٔ مفازه را که به معنی صحرایی است که امکان همه گونه ناراحتی در آن می رود،مشتق از فوز به معنی رستگاری و پیروزی بگیریم.و از آن روی چنین است که نیروی آدمی عموما در دست راست او است و آن را به سهولت و یسر به کار می گیرد،در صورتی که کار کردن با دست چپ همراه با عسر و دشواری است،و این که چپ مایهٔ عسر را یسار خوانده اند برای فال نیک زدن بوده است.و از این همه چنان الهام می گیریم که سیرهٔ مؤمنان و پرهیزگاران مسیر طبیعی است که با واقعیت انسان و زندگی همخوانی و هماهنگی دارد،و مسیر اهل آتش انحراف از مسیر طبیعی است.مگر چنین نیست که هر چیز در جهان تسلیم شدهٔ به خدا است و از سنتهای او پیروی می کند و به ستایش و تسبیح او می پردازد؟و چگونه چنین نباشند در صورتی که إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ «هیچ چیز نیست مگر آنکه به ستایش او تسبیح می کند»؟، (۲) در صورتی که اینان را می بینیم که به خدا کافرند،و برای او شریک قایل می شوند،و حقایقی بزرگ همچون بعث را انکار می کنند و به مخالفت با سنتها و اوامر او برمی خیزند.

چون تجلّی یافتن شمال و یمین(چپ و راست)و مشأمه و میمنه(شومی و فرّخی)در روز جزا دادن کتاب به یکی از دو دست است،تجلی آن دو در واقع اجتماعی و سیاسی عبارت از رهبری درست و صالح است نسبت به یمین،و رهبری

۱- (۵۶) -الحاقه،۲۵.

۲- (۵۷) -الإسراء۴۴/.

فاسد نسبت به شمال،و این تأویل در روایات فراوان وارد شده است،از جمله:

رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)به امام علی(علیه السّلام)گفت:«آنان پیروان تواند» (1) یعنی اصحاب الیمین،و قول ابو عبد اللّه(علیه السّلام):«و کتاب امام است و هر کس که انکار او کند از اصحاب شمال است که خدا دربارهٔ آنان گفته است:(آیه ها)». (2) و از این خبرها و امثال آنها علی بن ابراهیم(رض)آیه را چنین تأویل کرده است:«یعنی کسی که از اصحاب امیر المؤمنین(علیه السّلام) است، (3) و مثل شمال:جبّاران و مشرکان و کافران و طاغوتان و کسانی که خواری و بدبختی آنها منظور نظر بوده است». (4)

در این جا سیاق قرآن را متفاوت با پیش از آن مشاهده می کنیم،چه در هنگام ذکر اصحاب یمین پس از سابقین به بیان صفات آنان نپرداخت،در صورتی که در این جا صفات اصحاب شمال را ذکر کرده است و این پرسش برای ما پیش می آید که:چرا؟و ظاهرا پاسخ هنگامی آشکار می شود که این مطلب را بدانیم که انسان اساسا برای آن آفریده شده که از بهشتیان بوده باشد.مگر خدا ما را برای رحمت کردن بر ما نیافریده است؟پس به آتش درآمدن انحراف از هدف خلقت است و باید به جستجوی سبب آن برخیزیم،و به همین سبب است که قرآن عوامل درآمدن به آتش را بیان می کند که هر کس از آنها اجتناب ورزد،خدا بر او تفضل می کند و او را به بهشت روانه می سازد،و اسلوب قرآنی در بیان سببهای رسیدن به آتش بدیع و عالی است که نخست گوشه ای از عذاب شدید را بیان می کند و سپس اشاره ای به رنگهای دیگر آن را نیز بر آن می افزاید،تا ما را از سرنوشت آن بیم دهد، پس سرنوشت آنان چگونه است؟از این قرار:

فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ

«در آتشی سوزان و نافذ در روزنه های پوست بدن و

ص: ۴۳۱

۱- (۵۸) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۹ به نقل از روضه الکافی.

۲- (۵۹) -همان کتاب،ص ۲۲۱.

۳- (۶۰) -تفسیر القمی،ج ۲،ص ۳۵۰.

۴- (۶۱) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۱۴.

آبی جوشان.» سموم باد داغی است که در مسام جسم وارد می شود،و شاید در آخرت گونه ای از آتش باشد که اصحاب مشأمه را با آن عذاب می دهند،و خدای تعالی گفته است: وَ الْجَانَّ خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نٰارِ السَّمُومِ «و جن را آفریدیم پیشتر(از انسان)از آتش سموم». (۱)

شاید گرفتار سوزش باد سموم شدن در قیامت پیدا شدۀ از حرکت زبانه های آتش و تداخل آنها در یکدیگر بوده باشد که به اصحاب شمال می رسد و با گرمی آن حرارتی بیش از گرمی جهنم که در آن به سر می برند نصیب آنان می کند و از هر سو ایشان را در میان می گیرد.

اما حمیم سیال فوران کنندۀ جوشندۀ به درجه بالا است،مشتق از مادۀ حم الماء یعنی جوشید آب گرم شده که چون آب را بر آتش نهند و گرم کنند چنان می شود،و خداوند متعال گفته است: فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ «و پس از آن آب جوش می آشامند»، (۲) و گفت: كَمَنْ هُوَ خٰالِدٌ فِي النّٰارِ وَ سُقُوا مٰاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعٰاءَهُمْ «همچون کسانی که جاودانه در آتش می مانند و به آنان آب جوش می نوشانند که روده هاشان را پاره پاره می کند»، (۳) و حرف«فی»در آیه فراگیری کامل را می رساند.

آنچه از تعبیر قرآن با«فی»آشکار می شود،این است که زمان از حساب خارج می شود،در صورتی که ظاهر آیات-که متدبّر آن را ملاحظه می کند-چنان است که به مستقبل و«یوم الدین»مربوط است،و پروردگار ما از این راه می خواسته است ما را به دو حقیقت هدایت کند:

اول:این که عذاب و ثواب حقایقی واقعی است که شخص در دنیا،به محض مبادرت کردن به کار خیر یا شر در آن زندگی می کند،بدان جهت که خود

۱- ۶۲) -الحجر۲۷/.

۲- ۶۳) -الواقعه۵۴/.

۳- ۶۴) -محمّد۱۵/.

سیئات(کارهای بد)و حسنات(کارهای نیکو)چیزی است که به صورت آتش یا بهشت در آخرت درمی آید،ولی مردمان از این حقیقت حق محجوب و غافل اند.و خداوند متعال گفته است: کُلُّ أُمَّهٍ /۱۴ تُدْعیٰ إِلیٰ کِتابِهَا الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «هر امتی به کتاب خود خوانده می شود،امروز جزای کاری را دریافت کنید که پیشتر انجام داده بودید»، (۱) و گفت: إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «جزای کارهایی را دریافت می کنید که پیشتر می کردید»، (۲) وَ قِیلَ لِلظّالِمِینَ ذُوقُوا مٰا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ «و به ستمگران گفته می شود که:جزای آنچه را که پیشتر کسب کرده بودید دریافت می کنید». (۳)

دوم:جزای انسان از لحاظ زمانی از او دور نیست،و دنیا،هر اندازه هم که عمر در آن دراز باشد-مثلا صد سال-در مقابل جاودانگی جهان دیگر چیزی به حساب نمی آید، وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَهٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ «و یک روز در نزد پروردگارت همچون هزار سالی است که با آن حساب می کنید»، (۴) ولی بیشتر مردم این حقیقت را درنمی یابند و تنها در آخرت است که آنها را خوب می فهمند إِذْ یَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِیقَهً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّ یَوْماً «که بهترین ایشان در روش می گوید:بیش از یک روز درنگ نکردید»، (۵) وَ یَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَهُ یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مٰا لَبِثُوا غَیْرَ سٰاعَهٍ کَذٰلِکَ کٰانُوا یُؤْفَکُونَ «و روزی که ساعت برپا شود،گنهکاران سوگند یاد کنند که جز ساعتی درنگ نکردند و بدین سان به دروغ رانده می شدند». (۶)

[۴۳-۴۴]

پس اصحاب شمال نباید چنان پندارند که عذاب از ایشان دور است،چه امروز و فردا است که با آن احاطه شوند.

ص:۴۳۳

۱- (۶۵) -الجاثیه۲۸/.

۲- (۶۶) -الطور۱۶/.

۳- (۶۷) -الزمر۲۴/.

۴- (۶۸) -الحج۴۷/.

۵- (۶۹) -طه۱۰۴/.

۶- (۷۰) -الروم۵۵/.

وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ

«و سایه ای از دود سیاه».

صاحب المنجد گفته است که یحموم به معنی سیاه از هر چیز است و دود را به همین نام می خوانند. (۱) و علی بن ابراهیم گفت:تاریکی همراه با گرمای شدید، (۲) و مقابل این گونه است ظل ممدود در بهشت مؤمنان،و شاید در این گفتهٔ خدای تعالی به آن اشاره شده باشد: لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ «بر بالای سر ایشان سایه هایی از آتش و در زیر ایشان سایه هایی»، (۳) که اگر این درست باشد،یحموم آتش سیاهی است که آنان را در تاریکی سخت سیاه قرار می دهد.

لا بارِدٍ

«نه خنک است.» همچون سایه های بهشت و سایه در دنیا.

وَ لا كَرِيمٍ

«و نه اکرامی.» پس آنان از یک سو بر اثر گرما از این سایه عذاب می بینند،و از سوی دیگر اهانتها و تحقیرها و خوارشدنها را تحمل می کنند و،بر خلاف مؤمنان و سابقون که کرامات و نعمتهای خدا پیوسته به ایشان می رسد،بی آبرو و کرامت به زندگی ادامه می دهند،و مانند آنان سلام و سلام را نمی شنوند.

گفته اند که:کریم به معنی گوارا است،و به قولی دیگر نیکو منظر،و به گفتهٔ دیگر:هر چه در آن خیری نباشد کریم نیست.

[۴۵-۴۸]

و این رنگهای عذاب که اصحاب مشأمه را در آخرت احاطه می کند،بدون شک تجلیلهایی از آن چیزها است که از دنیا برای خود پیش از آن به آخرت فرستادند،و نمایندهٔ اعمال بد و کارهای گمراه کنندهٔ آنان است،پس عواملی که آنان را از این جفت شوم و نحس قرار می دهد تا آن را بشناسیم و از آن دوری کنیم چیست؟

۱- (۷۱) -المنجد،مادهٔ حم.
۲- (۷۲) -تفسیر القمی،ج ۲،ص ۳۴۹.
۳- (۷۳) -الزمر/۱۶.

اولا:اتراف.خدای تعالی گفت:

إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ

«آنـان پیش از این از مترفان و ولخرجان بودنـد.» گفتنـد:ترف النبات،یعنی آب گیاه فراوان و پر آب شـد و صاحب نعمت را از آن روی مـترف می خواننـد که نعمت در نزد او فراوان است و تر و تـازگی نعمت بر او مشاهـده می شـود،و شایـد هر صـاحب نعمتی مترف نامیـده نشود،بلکه اگر در توجه به خود بیش از حـد اهتمام ورزد و نعمت را هـدف اساسی خود قرار دهـد بدین نامش بخوانند،و آیات قرآن مکرر به نکوهش این گروه می پردازد و از صـفات زشت آنان یاد می کند که برجسـته ترین آنها کفر ورزیدنشان به هر /۱۴ رسالت تازه است.

خداونـد متعـال گفت: وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ «و به هیـچ شـهری فرسـتاده ای نفرستادیم مگر این که مترفان آن شهر گفتند که:ما به آنچه شما با آن فرستاده شده ایم کافریم»، (۱) و اینان نعمت را قبلهٔ خود قرار می دهنـد و هر جا که باشـد به آنجا رو می کنند،و این عمل بالطبع آنان را به سوی انواع گوناگون سـتم و انحراف و گناه می کشاند،چنان که خدای تعالی گفت: وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كٰانُوا مُجْرِمِينَ «و پیروی کردند ستمگران از آنچه در خـط اتراف آن افتـاده بودنـد و از بزهکـاران شدنـد»، (۲) و همچنیـن بر آنچـه در آن بـه اتراف پرداخته بودنـد سـخت اعتمـاد کردند،و به هیچ تلاشی برای انجام دادن کارهای صالح و شایسته نپرداختند وَ قٰالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ «و گفتنـد که:ما مال و فرزنـد فزونتر داریم،و عـذاب نخواهیم شد»، (۳) و بلکه بر گمراهی و گنهکـاری خویش افزودنـد،و در نتیجه هر چه بیشتر نعمت بهرهٔ ایشان می شد به آتش نزدیکتر می شدند،و خدای عزّ و جلّ گفت: إِنَّمٰا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدٰادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ «ما به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و گرفتار

۱- ۷۴) -سبأ۳۴/.

۲- ۷۵) -هود۱۱۶/.

۳- ۷۶) -سبأ۳۵/.

عذابی خوار کننده خواهند شد». (۱) و آنان این را نمی دانند که اعتماد و تکیه شان بر مال و قوه و دیگر گونه های نعمت خطا است مگر آن گاه که به آخرت برسند که پشیمانی آنان را فرا می گیرد و هیچ حیله ای در آن روز نمی توانند کرد و هیچ یاوری نخواهند داشت.و خدای تعالی گفت: وَ أَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِشِمٰالِهِ فَیَقُولُ یٰا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتٰابِیَهْ* وَ لَمْ أَدْرِ مٰا حِسٰابِیَهْ* یٰا لَیْتَهٰا کٰانَتِ الْقٰاضِیَةَ* مٰا أَغْنیٰ عَنِّی مٰالِیَهْ* هَلَکَ عَنِّی سُلْطٰانِیَهْ «و اما آن کس که نامهٔ عملش را به دست چپش بدهند،می گوید:

کاش کتابم را به من نداده بودند!*و نمی دانستم که حسابم چگونه است!*کاش این گذرنده می بود*آنچه دارم سودی برای من ندارد*فرمانروایی من مردود از ستم بیرون رفت». (۲) در صفت مترفان از اهل دنیا امام علی(علیه السّلام)گفته است:

«دنیا ایشان را به راهی کور راند و دیده هاشان را از چراغ هدایت بپوشاند.در بیراهگیش سرگردان،و فروشدهٔ در نعمت آن.دنیا را پروردگار خود گرفته اند و دنیا با آن به بازی پرداخته،و آنان سرگرم بازی دنیا،و آنچه را که پس از آن است فراموش کرده». (۳)

پرسشی که پیش می آید این که:چرا پروردگار ما«مترفین»را به صیغهٔ مجهول بیان کرده و گویی چنان است /۱۴ که شخص دیگری آنان را به ترف و اتراف برانگیخته است،و اگر امر چنین می بوده باشد،دیگر چرا آنها را عذاب می دهد؟و پاسخ چنین است:این خدا است که به بندهٔ خود نعمت عطا می کند،ولی آن که نعمت را در راه خیر و فضیلت و رضوان خدا مصروف می کند خود انسان است که ممکن است آن را در راه پستی و زشتی مصرف کند و دچار عذاب شود،و به تعبیر دیگر:انسان قادر است که اگر بخواهد با نعمت سرای دیگر را برای خود آباد کند، یا دنیا را برگزیند،و آنچه را که در آن اتراف و افراط می کند شخصا برگزیند.

و آخرین کلمه:

ص :۴۳۶

۱- ۷۷) -آل عمران/۱۷۸.

۲- ۷۸) -الحاقه/۲۵-۲۹.

۳- ۷۹) -نهج البلاغه،نامهٔ ۳۱،ص ۴۰۱.

مفسّران در معنی این کلمه با یکدیگر اختلاف دارند،بعضی گفته اند:

معنی آن این است که مترفان از راه حرام به تنعم و بهره برداری از نعمت پرداختند،و بعضی دیگر گفته اند که:معنی مترفین مشرکین است،ولی کلمهٔ مترف است خاص گروه معینی از مردم شده است که خداوند متعال از صفات و اعمال ایشان در قرآن کریم یاد کرده است،و بدین گونه کلمه را از وضع لغوی خارج کرده و به معنی دیگر درآورده است و ما در آن نیازی به تأویل نداریم.

ثانیا:اصرار ورزیدن بر گناه بزرگ:

وَ کانُوا یُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِیمِ

«و در ارتکاب گناه بزرگ اصرار می ورزیدند.» حنث به معنی تمایل داشتن به باطل است،و در سوگند خوردن به معنی وفادار نماندن به آن است و سوگند شکستن، (۱) و آن از گناهان کبیره است،و به همین سبب بعضی از مفسّران آن را گناهان کبیره تفسیر کرده اند،و دیگران و از جمله ابن عباس آن را سوگند شکنی تفسیر کرده اند که بسیاری از مفسّران متقدم و متأخر بر این اعتقادند،و شاید حنث به صورت عام به معنی پیمانشکنی بوده باشد، ولی چون بزرگترین میثاقها آن است که آدمی در عالم ذرّ در برابر خدا با نفس خود بسته،برجسته ترین مصداق حنث بزرگ شرک است که خداوند متعال دربارهٔ آن چنین گفته است: إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظِیماً «خدا این را نمی آمرزد که کسی را برای او شریک قرار دهند،و جز این را برای هر کس که بخواهد می آمرزد،و آن کس که به خدا شرک ورزد،با ساختن دروغی مرتکب گناهی بزرگ شده است»، (۲) و چگونه مشرک می تواند از اصحاب المشأمه نباشد در صورتی که ۱۴/ خدای عزّ و جلّ گفته است: إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْواهُ النّارُ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ

۱- ۸۰) -المنجد،مادهٔ حنث.

۲- ۸۱) -النساء۴۸/.

آن کس که به خدا شرک ورزد،خدا بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او آتش،و ستمکاران یاران و یاورانی ندارند»، (۱) و شرک تنها منحصر به گفتهٔ ترسایان نیست که گفتند: إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ «خدا سومین از سه شریک است»، (۲) و گفتند: إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ «خدا همان مسیح پسر مریم است»، (۳) یا در پرستش بتان،بلکه تسلیم شدن به هر راه و روش یا رهبری باطل چنین است،پس شرک گاه به صورت رفتاری اجتماعی درمی آید یا گفتاری باطل، چنان که خدای تعالی گفت: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ* حُنَفاءَ لِلّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ «پس از پلیدی بتان و از گفتن سخن ناروا پرهیز کنید*تنها خدا را بپرستید و برای او شریک قائل مشوید،و هر کس که به خدا شرک ورزد، بدان می ماند که از آسمان سقوط کرده باشد تا این که یا پرنده ای او را بر باید یا باد او را به جای پرت و دور افتاده ای پرتاب کند». (۴)

آیه برای ما از بزرگی گناهی سخن می گوید که گروه مشأمه مرتکب آن می شود و سه حدّ و تعریف دارد:نخست اصرار است که گناه کوچک را به گناه بزرگ مبدل می سازد،تا چه رسد به آن که این اصرار دربارهٔ گناهی بزرگ عملی شده باشد؟و دوم حنث است یعنی شکستن پیمانی که خود آن را تعهد کرده و پیروی از آن را پذیرفته است.و شک نیست که مخالفت با آن انعکاسی در تضییع حقوق جامعه ندارد،بلکه کرامت و حیثیت خود پیمانشکن را لکه دار می سازد،چه اساس اخلاق احترام گذاشتن شخص به نفس خویش است و اعتماد کردن به کرامت و شرافت خودش،پس چون این از میان برود،دیگر در نزد وی هیچ اساس و بنیانی برای ملتزم بودن به ارزشها باقی نمی ماند،و سوم شرک است که بزرگترین

۱- ۸۲) -المائده۷۲/.

۲- ۸۳) -المائده۸۳/.

۳- ۸۴) -المائده۷۲/.

۴- ۸۵) -الحج ۳۰/ و ۳۱.

پیمانشکنی است،و آن کس که بزرگترین پیمان و سوگندی را که در حیاتش وجود داشته است بشکند،آیا در نزد او حرمت و اعتبار هیچ سوگند و پیمانی باقی می ماند؟! ثالثا:انکار آخرت،که متناسب با اتراف و تنعمی است که انسان را در دنیا محصور کرده است،و با شرکی که هر انحراف را برای او مباح می سازد و او را از هر مسئولیت دور می سازد،و بدین گونه است که نه تنها آخرت را انکار می کنند، بلکه تفکر دربارهٔ آن و ارزشهایی را که دیگران برای آن قائلند تسفیه می کنند و به تشکیک دربارهٔ آنها می پردازند.

وَ کٰانُوا یَقُولُونَ أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ کُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ

«و می گفتند:مگر می شود که چون بمیریم و به صورت خاک و استخوان درآییم بار دیگر برانگیخته و زنده شویم؟» برای پس دادن حساب اعمال دنیا و گرفتن جزای آن،و این گفتهٔ آنان حکایت از آن می کند که ایشان در قدرت خدا شک دارند،و در آن می کوشند که دیگران را نیز گرفتار شک کنند و این که خدا قدرت آن ندارد که آفریده های خود را دوباره زنده کند،و پروردگار ما در آیه های آیندهٔ ۷۵-۷۴ به این شبهه پاسخ می دهد.

قول در این جا کلام محض نیست،بلکه مجمل ایستار و رفتار و کردار ایشان را نشان می دهد،که برای ژرف نشان دادن شبههٔ خود پرسشی را طرح می کردند که:آیا امکان دارد که نیاکان ما که به صورت استخوانهای پوسیده ای درآمده اند بار دیگر مبعوث شوند و به زندگی بازگردند؟! أَ وَ آبٰاؤُنَا الْأَوَّلُونَ «یا پدران و نیاکان پیشین ما؟» شاید هدف از ذکر نام نیاکان آنان انگیختهٔ از آن پسماندگی فرهنگی بود که بنا بر این نیاکان در نظر ایشان از تقدّسی خاص برخوردار بودند،تا همین تقدّس مانعی برای پذیرفته شدن بعث روز قیامت در نزد همهٔ مردم شود،چه رسالت به آنان خبر می داد که پدران بار دیگر زنده می شوند و علنا باید در مجلس حساب و محاکمه

حاضـر شوند،و جزای عادلانه دریافت کنند:اگر خیر بوده است خیر،و اگر شـر بوده است شـر..و بر کسی که گرفتار دنیا پرستی است،پـذیرفتن اندیشـهٔ محاکمه و مجازات نیاکان بسـیار دشوار است،چه بعث و برانگیخته شـدن پـدران و نیاکان از ذهن ساده دلاـن بیش از بعث کسـانی که اکنون زنـدگی می کننـد دور از ذهن و ناپـذیرفتنی جلوه گر می شود،و امر دیگر آن که سـخن گفتن دربارهٔ مسـتقبل و آن جهان را کافی برای تأیید اندیشه و نگرش مادیگرانهٔ غرق شدهٔ در واقعیت محسوس و ملموس نمی بود،و پـدران نخستین اکنون خـاک و اسـتخوانند،و این همساز با گمراهی و گمراه کننـدگی دیگران موجود در آنان نسـبت به آخرت به شمار می رفت که گوشه ای از غیب آینده است.

[۴۹-۵۰]

و پروردگار ما به این شبهه روّی موضوعی و کوبنده از طریق وحی با زبان پیامبرش چنین پاسخ می دهد:

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ

«بگو که پیشـینیان و پسـینیان.» شاید آوردن فعل امر«قل»در این آیه را آنان برای خود تحقیری تصور می کردند،بدان جهت که خدا مستقیما با آنان سخن نمی گفت،و شاید مهمترین چیزی که سایه های«قل»به ما الهام می کند آن باشد که این حقیقت می بـایستی به صـراحت گفته شود،و آن از مفردات دعوت به خـدا و رسالتهای او است،همچون این گفته اش سـبحانه و تعالی: قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ «بگو خدا یگانه است.» بعضـی گفته اند که:کلمهٔ«قل»دالّ بر این حقیقت از قضایای عمومی مشترک میان خاص و عام است که رازی در تفسـیر خود به آن اشاره کرده است،و پروردگار ما از آن روی اولین را بر آخرین مقـدم داشت که آنان بعث پیشـینیان را بیشتر بعید می دانسـتند،و تا کسی گمان نکند که بعث پیشینیان که خاک و پراکنده شده اند و حتی آثاری از آنـان بر جـای نمانـده بر او،سـبحانه و تعـالی،دشوارتر است، هرگز چنین نیست... فَإِنَّمٰا هِيَ زَجْرَةٌ وٰاحِدَةٌ فَإِذٰا هُمْ يَنْظُرُونَ «، (۱) همه با یک فرمان

۱- ۸۶) -الصّافّات۱۹/.

برمی خیزند بی آن که میان مالک و مملوک و زن و مرد و اول و آخر تفاوتی موجود باشد،و در این جا نیز قرآن بار دیگر بعد از«إنّ»بر بعث تأکید می کند،و بر این که مردم:

لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ

«گرد می آیند برای وعده گاه روزی دانسته.» در نزد خدا،و بودن آن همچون جزئی از علم بدان جهت که وقوع پیدا خواهد کرد،و پندار و گمان و دروغ نیست،و با نظر داشتن به آیات قرآنی علم ساعت اختصاص به پروردگار ما سبحانه و تعالی دارد،و شاید وقتی برای آن معین نکرده باشد،چنان که از این گفتهٔ او مفهوم می شود: إِنَّ السّٰاعَةَ آتِيَةٌ أَكٰادُ أُخْفِيهٰا «ساعت خواهد آمد و من می خواهم که آن را پنهان نگاه دارم»، (۱) یعنی وقوع آن معلوم است ولی وقت آن دانسته نیست.و در آن روز همگان برای حساب در برابر خدا می ایستند بی آن که میان احدی با دیگری فرقی باشد،و لاٰ يَجْزِي وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لاٰ مَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ وٰالِدِهِ شَيْئاً «و نه پدر می تواند کاری برای فرزند انجام دهد نه فرزند برای پدر»، (۲) پس چرا به جای تکیه کردن بر حق باید بر پدران تکیه کنیم؟!و شاید میقات در این جا به معنی اسم مکان باشد،در صورتی که یوم به زمان اشاره دارد،چنان که برای حج نیز مواقیت گفته می شود،و بسا هست که آیه گسترش معنی دیگری نیز داشته باشد:مردمان با هم مخلوط باقی می مانند تا این که ۱۴/ قیامت برسد که در آن هنگام،بنا بر تعبیر وارد شدهٔ در این سوره،به سه گروه تقسیم شوند و پیوستگیها و خویشاوندیها از میان برود،و چنان که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفته است وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ «در روز بر پا شدن ساعت از یکدیگر پراکنده شوند». (۳)

کلمهٔ«إلی»در این آیه اندیشهٔ رانده شدن را به خاطر می آورد،و چنان

۱- (۸۷) -طه۱۵/.

۲- (۸۸) -لقمان۳۳/.

۳- (۸۹) -الروم۱۲/.

است که گویی مردمان را جمع می کنند و به سوی میقات می رانند،چنان که او سبحانه و تعالی گفت: مُهْطِعِینَ إِلَی الدّٰاعِ یَقُولُ الْکٰافِرُونَ هٰذٰا یَوْمٌ عَسِرٌ «شتابندگان به سوی خواننده،کافران می گویند که این روزی سخت است»، (۱) و همچون تعبیر در آیهٔ الواقعه در این گفتهٔ او عزّ و جلّ: قُلِ اللّٰهُ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ «بگو:خدا شما را زنده می کند،سپس می میراند،و پس از آن برای روز قیامت گرد هم جمعتان می کند». (۲)

[۵۱-۵۵]

و قرآن خطاب را متوجه اصحاب المشأمه می سازد و به دو صفت مهم آنان اشاره می کند:

ثُمَّ إِنَّکُمْ أَیُّهَا الضّٰالُّونَ الْمُکَذِّبُونَ

«و سپس شما ای گمراهان و تکذیب کنندگان.» پس کار در آن روز با بعث به پایان نمی رسد،بلکه کاری بزرگتر پس از آن می آید که جزا دادن است که انکار آن عامل اساسی و قطعی در همهٔ انحرافهای بشر است،و بعضی چنان می پندارند که تکذیب کردن آخرت آنان را از مسئولیت آن رهایی می بخشد،و گویی هر کس چیزی را تصدیق کند،تنها او متحمل مسئولیت می شود!هرگز چنین نیست،تکذیب نه تنها تکذیب کننده را از عاقبت کارهایش خلاص نمی کند بلکه خود عنوان یک جریمه دارد و موجب عقابی شدید می شود،و گمراهی نیز همچون تکذیب جرایم را از بین نمی برد و آنها را توجیه نمی کند،چه کاری از خود انسان است به همان گونه که هدایت از مسئولیت او است.مگر خدا اسباب هدایت ما را فراهم نیاورده است،پس هر که گمراه شود به زیان خود گمراه شده است.

شاید مقدم داشتن تکذیب بر ضلالت در آخر سوره(آیهٔ ۹۲)،بر خلاف قاعدهٔ در این سوره،ما را به آن هدایت کند که گمراهی و تکذیب هر دو سبب و

ص: ۴۴۲

۱- ۹۰) -القمر/۸.

۲- ۹۱) -الجاثیه/۲۶.

مسبّب یکدیگرند،و تکذیب کنندۀ حق گمراه می شود،و گمراه حق را تکذیب می کند،و بدان سبب که بسا هست که گمراه با حکمت بالغه و موعظۀ حسنه به حق هدایت شود،و از گمراهی خود بازگردد،پروردگار ما خنیاگران به مکذّبون(صیغۀ مبالغه)توصیف کرده است تا معلوم شود که آنان در گمراهی تعمّد داشته و بر آن اصرار ورزیده اند. اما عاقبت تکذیب و گمراهی ایشان عذابی شدید است و آنان:

لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ

«از درختی از زقوم باید بخورند.» گفته اند که:آن درختی بد منظره است که میوه ای سیاه و گندناک دارد، و در قلب جهنم می روید،و شاخه ای از آن به جایگاه هر یک از افراد داخل جهنم می رود،و در قرآن آمده است که: إِنَّهٰا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ* طَلْعُهٰا كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّيٰاطِينِ «آن درختی است که از ته جهنم بیرون می آید*شکوفه های آن همچون سرهای شیطانها است»، (۱) و آنچه آنان را ناگزیر از خوردن زقوم می کند، فشاری است که فرشتگان بر آنان وارد می آورند و از آن گذشته چیزی جز آن برای خوردن نمی یابند،و شاید به سبب«سموم»و«حمیم»و سایۀ«یحموم»نیازمندی به خوراک آنان به بالاترین حد رسیده باشد،و در حدیث آمده است که:«خدا عزّ و جلّ فرزند آدم را میانتهی آفریده و ناگزیر به خوراک و نوشاک نیاز دارد». (۲)

شاید این عذاب همچون جزایی برای اتراف و افراط آنان در بهره مند شدن از نعمتهای دنیا بوده باشد که خود نتیجۀ غصب حقوق خدا و مردم است،و در آن هنگام که از نعمتهای دنیا بی حساب بهره مند می شدند،هیچ در این اندیشه نبودند که بر مستضعفان و ناکامان و ناداران چه می گذرد،و تنها کارشان گرد کردن و گنجینه ساختن سیم و زر بدون پرهیز از حرام بود،و نظام اقتصادی آنان مبتنی بر اساس غارت کردن اموال دیگران و ظلم و ربا و احتکار و...تکیه داشت،و قرآن در سورۀ الحاقّه که از اصحاب شمال سخن به میان می آید،چنین گفته است:

۱- ۹۲) -الصافات۶۴/ و ۶۵ و برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تفسیر ما در آن جا.

۲- ۹۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۲.

إِنَّهُ كَانَ لاٰ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ* وَ لاٰ يَحُضُّ عَلىٰ طَعٰامِ الْمِسْكِينِ* فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰاهُنٰا حَمِيمٌ* وَ لاٰ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ ۱۴/ غِسْلِينٍ* لاٰ يَأْكُلُهُ إِلاَّ الْخٰاطِؤُنَ «او به خدای بزرگ ایمان نداشت*و تلاشی برای فراهم آوردن خوراك مسکین نمی کرد*پس امروز در این جا حامی و دوستی ندارد*و نه خوراکی جز چرك دوزخیان*که آن را نمی خورند مگر گنهکاران». (۱) بدان سبب که در دنیا پیوسته به حساب میلیونها افراد گرسنهٔ پیرامون خود،آکنده شکم بودند،و از بلعیدن مال حرام سیر نمی شدند،خداوند گرسنگی را بر ایشان مسلط ساخته است که با عذابی که از خوردن زقوم به ایشان می رسد،پیوسته در صدد پر کردن شکمهای خود از آن اند،و رسول خدا(ص)در وصف زقوم گفته است:«اگر قطره ای از زقوم و ضریع در نوشیدنی اهل دنیا چکانده شود،همهٔ آنان از گندناکی آن خواهند مرد»، (۲) و در آن هنگام که زقوم را می خورند،نیازی سخت به نوشیدنی پیدا می کنند و در برابر آن نمی توانند شکیبایی ورزند،و چیزی جز حمیم نمی یابند و آن را به طمع رفع تشنگی و خاموش کردن التهاب زقوم و افروختگی آن در روده هاشان می آشامند.

فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ* فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ

«پس شکمها را از آن پر می کنند*و آن گاه بر روی آن از آب جوش(حمیم)می آشامند.» ولی به اندکی آشامیدن بس نمی کنند و بازنمی ایستند،بلکه همچون ریگهای داغی هستند که سیراب نمی شوند،یا شتران تشنه ای که در بیابان سرگردان بوده اند و اکنون به آب رسیده اند. (۳)

فَشٰارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ

«پس می نوشند همچون نوشیدن شتران تشنگی زده.» گفته اند:هیم به معنی شتر تشنه ای است که،به سبب دردی،از نوشیدن آب سیراب نمی شود،و به قولی:هیم زمین نرم شنی است که آب بر آن قرار

۱- ۹۴) -الحاقه۳۳/ تا ۳۷.

۲- ۹۵) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۲ به نقل از روضه الواعظین.

۳- ۹۶) -المنجد،مادهٔ هیم.

نمی گیرد،و شتر و ریگزاری را که از آب سیر نشود،أهیم گویند. (۱)

امام صادق(علیه السّلام)حکم کراهت یک نفس نوشیدن آب را از همین آیه استخراج کرده است.ابو بصیر(رض)گفت:از ابو عبد اللّه(علیه السّلام)شنیدم که گفت:«سه بار /۱۴ نوشیدن آب از ظرف بهتر از آن است که یک نفس نوشیده شود.

و از آن کراهت داشت که به شتر تشنه شبیه باشد». (۲)

[۵۶]

و در کنار این عذاب و عذابهایی که پیش از این ذکر آنها در آیات ۴۲-۴۴ گذشت،گونه های فراوان و هولناکی از عذاب در آتش دوزخ بهرهٔ اصحاب المشأمه است.

هٰذٰا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ

«این خوراک پذیرایی از آنان در روز جزا است.» گفته اند:نزل به معنی آن خوردنی است که صاحب خانه برای پذیرایی از مهمان خود آماده می کند،و تو گویی آنان مهمان اند و با این گونه از خوراک و نوشاك از ایشان پذیرایی می شود،و بعضی گفته اند:نزل نخستین خوراک و نوشاکی است که صاحب خانه با آن به پذیرایی از مهمان خود می پردازد.

اما مؤمنان به مهمانسرای خدا روانه می شوند فَلَهُمْ جَنّٰاتُ الْمَأْوىٰ نُزُلاً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ «پس باغهایی برای ساکن شدن پیشکشی به ایشان است در برابر کاری که(در دنیا)می کردند»، (۳) كانَتْ لَهُمْ جَنّٰاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا* خٰالِدِينَ فِيهٰا لاٰ يَبْغُونَ عَنْهٰا حِوَلاً «باغهای فردوس به ایشان پیشکش می شود*جاودانه در آنها می مانند و خواستار جابه جا شدن از آنها نمی شوند»، (۴) و برخواننده است که این دو منزل و جایگاه را با یکدیگر مقایسه کند: أَ ذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ «آیا

ص: ۴۴۵

۱- ۹۷) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۱۵.

۲- ۹۸) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۳.

۳- ۹۹) -السجده۱۹/.

۴- ۱۰۰) -الکهف۱۰۷/ و ۱۰۸.

این پیشکشی بهتر است یا درخت زقّوم؟». (۱)

[سوره الواقعه (۵۶): آیات ۵۷ تا ۷۴]

اشاره

نَحْنُ خَلَقْنٰاکُمْ فَلَوْ لاٰ تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَ فَرَأَیْتُمْ مٰا تُمْنُونَ (۵۸) أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ اَلْخٰالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ قَدَّرْنٰا بَیْنَکُمُ اَلْمَوْتَ وَ مٰا
نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ (۶۰) عَلیٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثٰالَکُمْ وَ نُنْشِئَکُمْ فِی مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ اَلنَّشْأَةَ اَلْأُولیٰ فَلَوْ لاٰ تَذَکَّرُونَ (۶۲) أَ
فَرَأَیْتُمْ مٰا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ اَلزّٰارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشٰاءُ لَجَعَلْنٰاهُ حُطٰاماً فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُونَ (۶۵) إِنّٰا لَمُغْرَمُونَ (۶۶) بَلْ
نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) أَ فَرَأَیْتُمُ اَلْمٰاءَ اَلَّذِی تَشْرَبُونَ (۶۸) أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ اَلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ اَلْمُنْزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشٰاءُ جَعَلْنٰاهُ أُجٰاجاً فَلَوْ
لاٰ تَشْکُرُونَ (۷۰) أَ فَرَأَیْتُمُ اَلنّٰارَ اَلَّتِی تُورُونَ (۷۱) أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهٰا أَمْ نَحْنُ اَلْمُنْشِؤُنَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنٰاهٰا تَذْکِرَةً وَ مَتٰاعاً
لِلْمُقْوِینَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلْعَظِیمِ (۷۴)

معنای واژه ها

۶۵ حطاما:گیاه خشک شکننده و خرد شده است که از آن در تهیهٔ خوراک فایده ای به دست نمی آید،و ریشهٔ حطم به معنی شکستن است.

ص :۴۴۶

۱- (۱۰۱) -الصّافّات۶۲/.

تفکهون:یعنی در مجالس خود از لحاظ تعجب و پشیمانی بر آنچه از زمینهای خود برای زراعت مصرف کرده اید سخن می گویید،و مقصود آن است که شما در برابر قدرت خدا که گیاه و روییدنی را به صورت خشک و کاه در آورده است کاری جز سخن گفتن نمی توانید انجام دهید.

۶۶ إنا لمغرمون:مغرم یعنی کسی که مالش بدون عوضی از دستش بیرون رفته است،و غرام عذاب ملازم است.

۶۹ المزن:ابر.

۷۰ أجاجا:شور بد مزه و به قولی تلخ شدید.

۷۱ تورون:یعنی آن را با آتش زدن چوب حاصل از درخت به دست می آورید.

۷۳ للمقوین:أقویت منذ أیام یعنی چند روز است که خوراکی نخورده ام،پس مقوین به معنی گرسنگان است،و گفته اند که:مقوی از اضداد است و هم به معنی کسی است که صاحب مال و نیرو و نعمت شده است،و هم به معنی کسی است که مال او به سبب زمینی که قوآء است یعنی بیابان است و هیچ کس در آن نیست از دست رفته است.

ما شما را آفریدیم پس چرا تصدیق نمی کنید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از فرا گرفتن دشوارترین موضوعهای فلسفی همچون نظریهٔ فیض و دور و تسلسل و قانون عدم و وجود،یکی از این درس خواندگان بر پیره زنی گذشت که دست به دوک مشغول رشتن پشم بود و از او پرسید که:مدبّر جهان را چگونه شناختی؟و آن پیر زن دست از دستهٔ دوک برداشت و به فطرت و ایمان ساده و بی پیرایهٔ خود گفت:بدین گونه دریافتم که جهان را مدبّر و گرداننده ای است.

ولی پرسنده چیزی از این پاسخ درنیافت و حیران ماند،پس پیر زن لب به سخن گشود و گفت:هنگامی که دست از دستهٔ دوک برمی دارم متوقف می شود،پس چگونه می تواند این زمین گردنده و آسمان برافراشته با آن همه زندگی و حرکت و تحوّل که در آن است بدون مدبّر باشد؟! چنین است بسیاری از حقایقی که در هر لحظه با آنها زندگی می کنیم و از آنها غافلیم و به هیچ وجه به عبرتهای آنها رهبری نمی شویم،چه آفریده شدن و مردن و به وجود آمدن و کشت و زرع و آب و آتش همه از نزدیکترین حقایق به ما است که اگر آنها را فهم کنیم،بزرگترین گواه و راهنما برای ما محسوب می شوند،و انسان بر آن توانایی دارد که زندگی را به صورت یک مدرسه درآورد،و نمودها و عبرتهای آن را همچون درسهایی برای تکمیل ایمان و معرفت خویش به کار برد، /۱۴ و از شهود و حضور به غیب و از حاضر به مستقبل و آینده و از مخلوق به خالق هدایت شود،ولی مشکل در کمی عبرتها نیست،بلکه عبرت گرفتن و عبرت گیرنده کم است،و

ص :۴۴۸

موعظه ها و اندرزها با فراوانی و وضوح آنها همچون خورشید است،ولی یا اگر کسی چشمش را ببندد یا در زیر پوششی قرار گیرد،می تواند خورشید را ببیند؟! به همین سبب یکی از مهمترین هدفهای رسالتهای الاهی برداشتن این پوششهایی است که میان ما و حقایق است به وسیلۀ علم از راه تعلیم و با تزکیۀ نفس تا آنها را به صورت مستقیم مشاهده کنیم،و خداوند متعال گفته است: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ «او است آن که برانگیخت در درس ناخواندگان فرستاده ای از خود ایشان تا آیات او را برای ایشان بخواند و پاکیزه شان سازد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد،هر چند که پیش از آن در گمراهی آشکار بودند»، (1) آیا دیده ای که کسی فرزندش گم شده باشد و او را به آن فرزند راهنمایی کرده باشند؟!آیا دیده ای که چگونه او را می شناسد؟!کسی که در گمراهی آشکار زندگی کند،و از حقایقی که در نزدیکی او است رویگردان باشد،اگر از روی چشمش چشم بند را بردارند،چگونه راه خود را به آنها می یابد؟و گاه نیازی به آن نیست که انسان همۀ حقایقی را که آیات هدایت کنندۀ به آنها است فراگیرد و به سبب آنها به معلومات و معارف ایمان آورد،بلکه آنچه بیشتر مورد نیاز است بیداری ضمیر و برانگیخته شدن عقل است.

انسان به اتراف می پردازد،و بر شرک اصرار می ورزد،و به سبب گمراهی از پروردگارش به آخرت کافر می شود،و به همین سبب قرآن آیات معرفت راهنمای به سوی خدا را به یاد او می آورد،و گاه این نزدیکترین چیز به او(همچون آفریده) است ولی او از آن غفلت دارد.

شرح آیات:

[۵۷]

چون انسان آفریده است،پس آفرینش او نزدیکترین چیزها به او

۱- ۱۰۲) -الجمعه۲/.

است.

آیا تا کنون شده است که چیزی را گم کرده باشی و سپس دریابی که در دست یا در جیب خودت است و تو هیچ توجهی به آن نداشته و از آن غافل بوده ای؟ آیا می دانی خطا در کجا است؟در روش بحث و جستجو است.مدت درازی در کتابخانه است یا در طبقات مختلف جا کتابیها به دنبال آن گشتی،یا در نزد خانواده است و دوستانت،چه آن را دور می پنداشتی /۱۴ و به همین سبب گمراه شدی، و هنگامی که به خود بازگشتی و به جستجوی آن در نزد خود برآمدی،آن را یافتی، حقایق بزرگ نیز چنین است و هنگامی بشر از آنها گمراه می شود که در جای دور به جستجوی آنها برخیزد،در صورتی که از رگ گردن به او نزدیکترند.آیا داستان آن فیلسوف را شنیده ای که به جستجوی حقیقت در نظریات پیچیدهٔ علمی و فلسفی پرداخته بود،و چون در کنار ریسندهٔ ریسمان با دوکش ایستاد و از او پرسید که چگونه پروردگارت را شناختی،آن پیر زن دوک رسیندگی را از حرکت بازداشت و گفت:از این شناختم،و اضافه کرد که:چون دوک را ترک کردم از چرخیدن باز ایستاد.پس چگونه ممکن است آسمان از حرکت باز نایستد جز آن که گرداننده و مدبّری آن را بگرداند؟و درس پیر زن به قلب او نزدیکتر از همهٔ نظریه های فلسفی بود،چرا؟از آن روی که با او به زبان و جدان سخن گفت..از طریق نزدیکترین چیزها به او،به همین گونه ما در برابر حقیقت آفرینش قرار داریم،چه کس ما را آفرید و به وجود آورد؟که برای پاسخ گفتن به آن شخص خود را در برابر سه فرض می بیند:

اولا:آیا انسان خود ایجاد کنندهٔ خویش بوده است تا خود آفریدگار خود باشد؟که این را نه عقل می پذیرد و نه علم،چه او از نطفه ای آغاز شد که هیچ علم و اراده ای نداشت،سپس به تدریج رشد کرد تا کودکی شد که هیچ قوت و قدرتی نداشت،و نادانی وی نسبت به خود و عقل و بدنش برای آن کافی است که وی خالق خود نبوده باشد.و چگونه می توانیم بگوییم که پدر و مادر او را آفریده اند، در صورتی که به یقین می دانیم که تحول و تکامل وی در صلب پدرش و سپس رشد

او در زهدان مادرش دور از علم و ارادهٔ آنان صورت پذیرفته است.

ثانیا:بعضی می گویند که دهر و روزگار ما را می میراند و زنده می کند که بعضی از آن به نام طبیعت تعبیر می کنند،یعنی این آسمان و زمین و آب و خاک.

چرا به خود بازنمی گردند و نمی پرسند:طبیعت را که آفرید و قوانین را در آن مستقر ساخت،و پس از بستگی و یکپارچگی در آن شکافتگی به وجود آورد،و میان جفتهای آن الفت برقرار کرد،و شؤون آن را نظام بخشید،آیا آفریدگار دانای مدبّر حکیم نبود؟ ثالثا:و بعضی می گویند که جهان بر حسب تصادف پیدا شده و بدون دلیلی سیر می کند.سبحان اللّه!این تصادف چیست؟آیا تصادف به معنی پیدا شدن دو حادثه در حالت واحد نیست که هر کدام برای خود سببی دارد،و چیزی که هست وقوع پیدا کردن آنها با هم نتیجهٔ تازه ای است؟تصادفی که ما می شناسیم همین است، ۱۴/ و عمل بدون عامل و کار صورت پذیرفتهٔ بدون کارگر،یا آفرینش بدون آفریننده یا حادثهٔ بدون سبب را تصادف نمی دانیم. (۱)

یکی از بحث کنندگان این گمان را مورد استهزا قرار می دهد و مثلی می آورد و می گوید:اگر کسی پیدایش دایره المعارف بریتانیا را با مجلّدات حجیم و علوم متنوع آن بدین گونه تفسیر کند که:انفجاری در یک چاپخانه صورت گرفت،و بر حسب تصادف مرکب چاپ بر روی کاغذهای سفید روان شد،و اشکال کلمات بنا بر تصادف بر روی آنها نگارش یافت،و مجلدات دایره المعارف با همهٔ آنچه از فرهنگ زمان معاصر در آن موجود است پدیدار شد،اگر کسی پیدایش یکی از بزرگترین دایره المعارفهای معاصر را بدین گونه توجیه کند،آیا گفتهٔ او مایهٔ ریشخند و استهزاء نیست؟!به همین گونه است گفتهٔ کسی که مدّعی آن شود که تنها یک یاخته بر حسب تصادف به وجود آمده است.

۱- ۱۰۳) -رجوع کنید به بحثهای مفصّل مؤلف در کتابش به نام نگرشی نو بر اندیشهٔ اسلامی ترجمهٔ حمیدرضا آژیر که در چند صد صفحه در این خصوص فراهم آمده است.

گواهیها بر موجود بودن قصد و عمد و تصمیم سابق در هر حرکت از حرکات جهان فراوان وجود دارد،و علی رغم وجود سنّتهایی جهانی که به میانجیگری آنها ستارگان و منظومه ها به حرکات خود ادامه می دهند،همچون یک آلت مکانیکی نیست،بلکه همچون اوتومبیلی در فضای باز است که در اختیار صاحب خویش است و با قدرت و کاردانی بالغ خود آن را به حرکت در می آورد. (۱) (و حتی حرکت مکانیکی نیز به محرّک نیازمند است).

رابعا:جهان و از جملۀ آن انسان حادث نشده بلکه از ازل وجود داشته است،آیا این درست است؟هرگز...همۀ شواهد بر آن گواهی می دهد که حادث شده است(تحول،تطور،رشد و کاهش آن،و نیز ترکیب دقیق و هماهنگ اجزاء آن)...بلکه همۀ اکتشافات علمی از آن حکایت دارد که هستی کاینات عمری محدود دارد،و دمای شایستۀ برای زندگی رو به کاهش می رود،و عمر ستارگان را حساب کرده اند. (۲)

نَحْنُ خَلَقْنٰاکُمْ فَلَوْ لاٰ تُصَدِّقُونَ

«ما شما را آفریدیم،پس چرا تصدیق نمی کنید.» /۱۴ هر چیز در انسان و در جهان او را به این حقیقت بزرگ راهنمایی می کند،و حتی منکران با قانع شدن از روی دلیل منکر آن نمی شوند بلکه در حالی به آن کفر می ورزند وَ جَحَدُوا بِهٰا وَ اسْتَیْقَنَتْهٰا أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ «و آن را در حالی انکار می کنند که یقین داشتند که این کار آنان برخاستۀ از ستمگری و برتریجویی است،پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بوده است»، (۳) و بنا بر این ما تنها به آن نیاز داریم که در آیات خدا دور از حجابها و نتیجه های آمیختۀ به خطا نظر کنیم و بیندیشیم تا به این حقیقت تصدیق کنیم.

[۵۸-۵۹]

و قرآن حجابهایی را که مانع دیدن این حقیقت و تصدیق

۱- ۱۰۴) -همان کتاب.

۲- ۱۰۵) -همان کتاب،ص ۱۶۷.

۳- ۱۰۶) -النّمل۱۴/.

کردن به آن است از میان برمی دارد و می گوید:

أَ فَرَأَیْتُمْ مٰا تُمْنُونَ

«آیا دیدید که چه آبی را از خود در زهدان همسرانتان ترشح می کنید؟» آیا می پنداری این قطراتی را که از تو بیرون می جهد و چیز زیادی هم دربارهٔ آن نمی دانی.تو خود در صلب خویش ساخته ای یا عوامل جهندگی آنها را فراهم آورده ای که خیال کنی این تو هستی که این قطرات را آفریده ای؟ چنانچه از خلقت آدم و حوا می پرسیدیم قرآن می توانست دلیل رسا و قانع کننده ای اقامه کند اما اطلاع از این امر غیب را به شهود واگذاشته که هر انسان امین و درستکاری آن را می بیند و با آن می زیبد. قرآن این پرسش را مطرح می کند:

أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخٰالِقُونَ

«آیا شما آن را می آفرینید یا ما آفریدگانیم.» آیا این آب(منی)را چه کسی پدید آورد؟و آیا در امکان تو بود که بیش از رسیدن به سن بلوغ آن را تولید کنی؟و هنگامی که بالغ شدی،آیا این بلوغ با دخالت و علم و اراده و برنامه ریزی تو صورت گرفت؟و سپس چگونه مینی یاخته (اسپرماتوزوئید)تطور و رشد پیدا کرد و به مرحله ای رسید که همچون یک انسان کامل شود؟شک نیست که این ساختهٔ انسان نیست و به علم او فراهم نیامده و در ضمن سنتهای الاهی تطور و تکامل پیدا کرد.و این همه به ارادهٔ خدا بوده است.و قوانین جز به فرمان او اجرا نمی شوند،چه لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ الذُّکُورَ* أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرٰاناً وَ إِنٰاثاً وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشٰاءُ عَقِیماً «پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص خدا است،آنچه را که خواهد می آفریند،به هر که خواهد فرزندان دختر می دهد،و به هر که خواهد فرزندان پسر*یا مردانی و زنانی را به همسری یکدیگر درمی آورد،و هر که را که خواهد عقیم و سترون می گرداند». (۱) سپس ۱۴/ چون از شکمهایی مادرانمان به زندگی گام نهادیم،

ص :۴۵۳

۱- ۱۰۷) -الشوری۴۹/ و ۵۰.

در برابر رشد و نمو خویش چاره ای جز تسلیم شدن به او نداشتیم،چه این کار به دست ما بسته نبود،بلکه به اراده ای بیرون از اختیار ما بستگی داشت که ارادهٔ خدای عزّ و جلّ است،و ما توانایی آن نداریم که از رشد سرمویی در سرمان یا گوشهٔ ناخنی در انگشتمان جلوگیری یا آن را محدود کنیم،چه نمو آنها خارج از ارادهٔ ما است.

[۶۰-۶۱]

از حقیقت خلق آیات ما را به جهان مرگ نزدیک می کند که آن نیز بر ما فرض شده است و ما از اجل خود هیچ آگاهی نداریم.و اگر بر ما وارد شود به هیچ وجه توانایی بر جلوگیری از آن نیستیم،و اگر ما خود آفرینندهٔ خویش بوده ایم،چرا چنان نیافریده ایم که مرگ نتواند ما را از میدان زندگی بیرون کند؟ بنا بر این مرگ و زندگی آفریده پروردگار ما است،و هر وقت و هر کجا که بخواهد موجودی را می آفریند یا از صحنهٔ زندگی بیرونش می برد.

نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ

«ما مرگ را میان شما برقرار و مقدّر کرده ایم.» پس به حکمت الاهی دقیق صورت می گیرد،و علی رغم این که بشر در معرض اشکال گوناگونی از مرگ دسته جمعی از راه و با و جنگها،یا انفرادی بر اثر سببهای طبیعی قرار دارد،شمارهٔ افراد بشر پیوسته رو به افزایش است و توازنی برای محفوظ ماندن جنس فراهم آمده است.و اگر بنا بود مرگ بدون حکمتی صورت پذیر شود،شاید اکنون مدتهای دراز بود که زندگی انسان از سطح زمین رخت بربسته بود، همچون در طوفان نوح(ع)،بلکه تقدیر کنندهٔ مرگ در میان مردم خدا است و با آن ایشان را مقهور می کند وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ «و او بر بندگان خویش مسلط است و حکیمی آگاه»، (۱) فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ «پس چون زمان پایان زندگی و مرگشان فرا رسد،به اندازهٔ ساعتی پس و پیش نخواهد افتاد». (۲)

۱- ۱۰۸) -الأنعام۱۸/.

۲- ۱۰۹) -النّحل ۶۱/.

وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ* عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثٰالَكَمْ

«و کسی در این کار بر ما پیشی نگرفته بود*پس می توانیم امثال شما را به جای شما بیافرینیم».

سبق در این جا به معنی غالب شدن و عاجز کردن است،پس پروردگار ما قاهر و برتر از بندگان خویش است،و مقهور هیچ نیرویی نمی شود،پس به همان گونه که هر وقت بخواهد می آفریند،هر وقت هم که ارادۀ حکیمانه او تعلق گیرد زندگی را از آفریدگان پس می گیرد و مرگ آنان فرا می رسد،و کلمۀ /۱۴ «مسبوقین» حقیقت دیگری را به ما الهام می کند که در آن قدرت خدا از زاویه ای دیگر آشکار می شود،و آن این که خداوند متعال بدون مثالی آفریدگان را آفرید و کسی در این کار بر او پیشی نداشت،و سؤالی که پیش می آید این است که:تبدیل امثال یعنی چه؟ ۱-هلاک انسان یا نسلی از انسانها و جانشین کردن آنان با دیگران،و بشر قدرت ایستادگی در برابر ارادۀ الاهی و منع تبدیل او را ندارد،و خدای تعالی گفته است: فَلاٰ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشٰارِقِ وَ الْمَغٰارِبِ إِنّٰا لَقٰادِرُونَ* عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ* فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتّٰى يُلاٰقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ «پس سوگند یاد می کنم به پروردگار خاورها و باخترها که می توانیم بهتر از ایشان را جانشین آنان کنیم و کسی بر ما پیشی نداشته است*پس آنان را به حال خود واگذار که در بحث فرورونـد و بازی کنند تا زمانی که روز وعده داده شدۀ به خودشان را ملاقات کنند». (۱)

۲-تبدیل به مثل انسان از لحاظ صفات مادی و معنوی او،چه بازگرداندن مثل انسان محدود برای خداوند مقتدر و قوی غیر ممکن نیست،و از آفریدن آسمانها و زمین و تدبیر کردن آنها،و تنظیم عملیات تغییر و تبدیل که هر لحظه در آنها صورت می گیرد،دشواری بیشتر ندارد،مگر نمی بینی که چگونه خداوند رحمان امر زندگی را تدبیر می کند و زمینی را می میراند و سپس به وسیلۀ باران آن را به زندگی

۱- ۱۱۰) -المعارج ۴۰/ تا ۴۲.

باز می گرداند،پس آیا بازگرداندن انسان پس از مرگش به زندگی به همین گونه دشواری دارد؟و خداوند متعال گفته است: قالُوا أَ إِذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً* أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ قادِرٌ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ «گفتند:آیا در آن هنگام که به صورت استخوانها و خاکی درآمده ایم، آیا با آفرینش تازه برانگیخته می شویم؟مگر نمی دانند که آن کس که آسمانها و زمین را آفریده است،توانایی بر آن دارد که مثل ایشان را بیافریند...»، (۱) و گفت عزّ من قائل: أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلاّقُ الْعَلِیمُ* إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ* فَسُبْحانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ «آیا آن که آسمانها و زمین را آفریده توانایی آن را ندارد که مثل ایشان را بیافریند؟چرا دارد،و او آفرینندۀ دانا است*و چون ارادۀ آفرینش چیزی کند،به آن می گوید:باش،پس می باشد و آفریده می شود*پس منزه است آن که پادشاهی بر هر چیز به دست او است و همگان به سوی او بازمی گردند». (۲)

۳-ممکن است مثل پدرانی باشند که مرده اند و به صورت خاک درآمده اند که از آنان برای انکار بعث مثل می زدند،و چنان می پنداشتند که زنده کردن آنان مستحیل است که خدا از آن ستیزه گر چنین یاد کرده است: وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ «و برای ما مثلی زد و آفریده شدن خودش را فراموش کرد و گفت:کیست که استخوانهای پوسیده و خاک شده را زنده کند؟». (۳) و قرآن /۱۴ این معنی را آشکارا در خطاب به پیامبرش چنین بیان کرده است: اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً* وَ قالُوا أَ إِذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً* قُلْ کُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِیداً* أَوْ خَلْقاً مِمّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُمْ فَسَیَقُولُونَ مَنْ یُعِیدُنا قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ وَ یَقُولُونَ مَتی هُوَ قُلْ عَسی أَنْ یَکُونَ قَرِیباً

۱- ۱۱۱) -الإسراء۹۸/ و ۹۹.

۲- ۱۱۲) -یس۸۱/ تا ۸۳.

۳- ۱۱۳) -یس۷۸/.

(۱) .

وَ نُنْشِئَکُمْ فِی مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

«و پدیدارتان سازیم در آنچه نمی دانید.» پس به همان گونه که خدا نسلی را جایگزین نسل از بین رفته می سازد، نسل گذشته را در صورتی تازه آشکار می سازد که چیزی از آن دانسته نیست و آن به وجود آمدن در آخرت است.و آیه بدین گونه چنین به ما القا می کند که کار تبدیل نسلها بر وجود تدبیری حکیمانه در نظام آفرینش است که به نوبهٔ خود ما را به آن هدایت می کند که پروردگار ما سبحانه و تعالی نسل گذشته را معدوم نمی کند،بلکه صورت وجودی دیگری به آن می بخشد،چه او حکیم است،و به همین گونه نسل جدید را به عبث و بیهوده پدید نمی آورد بلکه برای آزمایش آن چنین می کند.و دنیا همچون تالار امتحانی است که گروهی پس از گروه دیگر به آن داخل می شوند،و کسانی که از آنجا بیرون می روند،برای رسیدگی به حسابشان چنین می کنند،به همان گونه که وارد شوندگان برای امتحان به آن درمی آیند.

شاید معنی آن باشد که حقیقت انسان پس از مرگ تغییر نمی پذیرد،بلکه فقط شکل ظاهری او تغییر می کند،از آن جهت که به زندگی دیگر انتقال یافته است که مقیاسها در آن تغییر کرده و چیزی از آن نمی دانیم.

[۶۲]

نادانی انسان از این که پس از مرگ به کجا می رود،دلیل بر آن است که آفریده ای تدبیر شده است و نمی تواند در نفس خود تصرف کند،و علم وی به آفرینش اول خودش برای اثبات بعث کفایت می کند.و آن کس که او را از نطفه ای فراهم آمدهٔ در منی ترشح شده به وجود آورد،بر آن قادر است که چون واقعهٔ قیامت وقوع پیدا کند،او را برانگیزد و برای رسیدگی به حسابش آماده سازد.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولیٰ فَلَوْ لاٰ تَذَکَّرُونَ

«و شما که از ایجاد و آفرینش نخستین دانا و آگاه شدید،چرا همان را به یاد نمی آورید؟» انسان نمی تواند منکر این قدرت خدا شود که در آفرینش اول همهٔ زندگان

۱- ۱۱۴) -الإسراء۴۸/ تا ۵۱.

را آفریده است،پس چرا ۱۴/ در قدرت او برای بعث که زنده کردن دیگری همچون زنده کردن دربار اول است شک و تردید می کند؟ أَ لَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنیٰ* ثُمَّ کٰانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّیٰ* فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثیٰ* أَ لَیْسَ ذٰلِکَ بِقٰادِرٍ عَلیٰ أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتیٰ «مگر چکه ای از منی ترشح شده نبود*که سپس همچون خونی بسته شد که او را آفرید و بیاراست*و از او دو جفت زن و مرد به وجود آورد؟*آیا بر آن توانایی ندارد که مردگان را زنده کند؟!». (۱) آری،او قادر است،و ایجاد نخستین برای آن بسنده است که این حقیقت سپرده شدۀ به عقلها و فطرتهای ما را همچون یادآوری برای قدرت او در بعث مردگان در روز قیامت مورد استفاده قرار دهد.

دعوت او در این جا به این یادآوری،بعد از گفته اش فَلَوْ لاٰ تُصَدِّقُونَ آیۀ ۵۷ ما را به آن رهبری می کند که فاصلۀ میان انسان و تصدیق او به خدا و به روز دیگر بسیار نزدیک است و نیازی به تذکر ندارد،و این از این راه توجه به مقیاسهای عقلی او حاصل می شود که به وسیلۀ آنها به فعالیتهای حیاتی خود می پردازد.

[۶۳-۶۴]

قرآن کریم توجه ما را به آیۀ دیگری جلب می کند که اگر در آن درست بیندیشیم ما را به آفریدگار لطیفمان عزّ و جلّ هدایت می کند که برای آفریدگان خویش در همه چیز تجلّی پیدا می کند تا در هیچ چیز نسبت به او جاهل نباشند،و آن آیۀ مربوط به کشاورزی است که از یک سو ما را بیشتر به پروردگارمان آشنا می کند،و از سوی دیگر صورتی آشکار و نزدیک به واقعیت بعث و نشور در برابر ما قرار می دهد،در آن جا که بذر را در خاک قرار می دهیم،و طولی نمی کشد که پس از آب دادن به آن می روید و به صورت گیاهی از خاک سر برمی آورد،سپس ساق پیدا می کند و بر آن می ایستد که این همه حکایت کنندۀ از زندگی با همۀ رونق و شکوه آن است.

أَ فَرَأَیْتُمْ مٰا تَحْرُثُونَ

«آیا آنچه را که کشت می کنید دیده اید؟» از درختان و گیاهان سخن نمی گوید،بدان جهت که ساخته نشدن آنها به

۱- ۱۱۵) -القیامه۳۷/ تا ۴۰.

دست ما مسلم است و بنا بر این از جانب خدا است،بلکه از چیزی با ما سخن می گوید که به دست خود زراعت می کنیم و زمین را شخم می زنیم و دانه را در آن می کاریم،و مقصود از رؤیت و دیدن در آیه دیدن با بصیرت است به همان گونه که در آیات ۵۸ و ۶۸ و ۷۱ نیز به همین معنی آمده بود،و پس از آن که بدین معنی دیدیم بر ما لازم است که به این پرسش پاسخ دهیم:

أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّٰارِعُونَ

«آیا شما آن را کشت می کنید یا کشت کنندهٔ آن ماییم؟» ۱۴/ در آن هنگام که دیده و بینش خویش را به کار بیندازیم و بر حقیقت واقعی که در زراعت صورت پذیر می شود و هزاران عامل و قانون در آن به کار می افتد که ما نسبت به بیشتر آنها نادانیم،و ایجادکنندهٔ آنها ما نیستیم،به تأکید بر ما معلوم می شود که زراعت کننده خدا است،و نقش ما در این زراعت جز شخم زدن و دانه افشاندن و آبیاری کردن و نظایر اینها نیست،و این همه به نعمتها و حول و قوهٔ او صورت پذیر می شود.

در آن هنگام که رؤیت انسان صاف و پاک و بصیرت و بینش او آشکار می شود،قدرت خدا و تدبیر او را احساس می کند،و به اندازهٔ گسترش قدرت و حسن تدبیر او پی می برد،بالخاصه در مزرعه ها که آیات آفرینش آنها را احاطه کرده و با آب و هوا و خاک و آب همکاری دارد و با رشد گیاه و زیبایی و تجلیات قدرت الاهی در آن به همزیستی می پردازد.

نصوص دینی مؤمنان را به آن تشویق می کند که هنگام کار کردن در کشاورزی با این بصیرت عمل کنند،و امام ابو عبد اللّه(ع)گفته است:«چون خواهی که به کار کشتن دانه ای بپردازی،مشتی از آن را بگیر و رو به قبله بایست و دو آیهٔ ۶۳ و ۶۴ را سه بار بخوان و سپس سه بار بگو:بلکه خدا زارع است،و آن گاه بگو:خدا آن را مبارک کناد،و در آن سلامتی را روزی ما کناد،و سپس مشت

دانه ای را که در دست داری بر زمین بیفشان». (1)

او(ع)گفت:«قوم بنی اسرائیل نزد موسی(ع)آمدند و از او خواستند دعا کند و از خدا بخواهد که هر وقت خواستند باران بر ایشان فرو فرستد،و هر وقت نخواستند بارندگی را متوقف سازد،پس موسی(ع)به همین گونه از خدا درخواست کرد،و آن گاه خدای عزّ و جلّ گفت:چنین خواهد بود،و موسی ایشان را آگاه کرد و زمین را کشت کردند،و هیچ جایی از زراعت خالی نماند،و سپس به خواست خود باران داشتند یا آمدن باران را قطع می کردند،و کشته های ایشان به صورت کوه ها و جنگلها(درختان انبوه به هم پیوسته)درآمد،و سپس به درو کردن و خرمن ساختن و کوفتن خرمنها پرداختند و چیزی نیافتند،پس نالان به نزد موسی(ع)رفتند و گفتند:ما از تو خواستیم تا از خدا مسئلت کنی که هر وقت بخواهیم آسمان بر ما ببارد،پس دعوت ما را اجابت کرد و سپس آن را مایهٔ زیان ما قرار داد،و موسی گفت:پروردگارا!بنی اسراییل از آنچه دربارهٔ ایشان کرده ای به گریه و ناله افتاده اند،و خدا پرسید که:برای چه ای موسی؟و او گفت:از من خواسته بودند /۱۴ که از تو بخواهم تا هر وقت که خواستار باران باشند باران بر ایشان فرو فرستی،و هر وقت که نخواهند از فرو ریختن باران جلوگیری کنی و تو اجابت کردی و سپس این را مایهٔ زیان ایشان قرار دادی،پس خدا گفت:ای موسی!من به اندازه برای بنی اسراییل مقدّر کرده بودم و آنان به تقدیر من راضی نشدند و من هم خواستهٔ ایشان را اجابت کردم و چنان شد که دیدی». (2)

از دقیق بودن بیان قرآن است که نگفت:آیا شما آن را می آفرینید چنان که حال مینی یاخته و جنین چنین است،بدان جهت که هیچ عاقلی مدعی این ادعا نمی شود،و عمل نمو گیاه از تخم تا رسیدن به ثمره در خارج ارادهٔ ما و دور از دسترس ما صورت می گیرد،و این که نفی مجرد زراعت با تأکید تمام آفرینش به

۱- ۱۱۶) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۳.

۲- ۱۱۷) -همان جا.

دست انسان را نفی می کند. [۶۵-۶۷]

و دلیل بر این که زارع ما نیستیم،آن است که خـدا قادر بر آن است که از باریـدن باران جلوگیری کند،یا زراعت ما را به آفتی نابود سازد، کَمَثَلِ رِیحٍ فِیهٰا صِرٌّ أَصٰابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَکَتْهُ «همچون بادی که در آن سرمایی سخت وجود داشت و به کشتهٔ قومی رسید که بر خود ستم روا داشته بودند و آن را نابود ساخت»، (۱) و هیچ کس نمی تواند از قدرت خدای عزّ و جلّ جلوگیری کند.

لَوْ نَشٰاءُ لَجَعَلْنٰاهُ حُطٰاماً فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُونَ

«اگر بخواهیم آن را خشک می کنیم تا نقل مجالستان شود.» گفته اند:از آن در مجالس خودتان با تعجب و پشیمانی از خرجی که برای کاشتن زمین کرده بودید سخن بگویید،و مراد آن است که از دست شما در برابر قدرت خدا که می تواند زراعت را خشک کند،کاری بر نمی آید،جز سخن گفتن دربارهٔ آن. (۲) و شاید اصل کلمه(فکه)به معنی سخن غیر ضروری و نادرست بوده باشد،و به همین سبب است که شوخی و مزاح را تفکه می خوانند از این لحاظ که هدف آن بیان حقیقت نیست،چنان که باطل نیز خوانده می شود.و میوه ها نیز از آن روی به نام فاکهه خوانده می شوند که غیر ضروری اند.و به همین سبب گفته اند که تفکّه به معنی سخن گفتن دربارهٔ چیزی است که به تو ربطی نـدارد و از همین روی است که مزاح را فکاهه می خواننـد و این معنی به آیه نزدیکتر است.

چنان است که انسان ارادهٔ خود را در مقابل مشکلات از دست می دهـد،و در زیان دیدن کارش به غم و اندوه /۱۴ و پشیمانی و خواری کشیده می شود فَیَقُولُ رَبِّی أَهٰانَنِ «و می گویـد که پروردگارم مرا خوار کرد»، (۳) و حتی سخن گفتن از آن جای خوردن و آشامیدن او را می گیرد و محور زندگی او در هر لحظه می شود،تا مگر

۱- ۱۱۸) -آل عمران/۱۱۷.

۲- ۱۱۹) -تقریب القرآن الی الاذهان آیت اللّه الشیرازی.

۳- ۱۲۰) -الفجر/۱۶.

از این راه کمی از اندوه خود بکاهد.

نظرهایی که مفسران دربارۀ این آیه ابراز داشته اند،نزدیک به همین معنی است،چنان که گفته اند که معنی تفکهون،تعجب می کنید،یا گرفتار ندامت شده اید،یا یکدیگر را برای آنچه بر سرتان آمده است ملامت می کنید است، (۱) و شاید معنی اخیر نزدیکتر باشد،و آنچه پس از این می آید مؤید آن است،چه آنان می گفتند:

إِنّا لَمُغْرَمُونَ

«ما از زیاندیدگانیم.» در لغت غرم به معنی زیان دیدن در تجارت است،و نیز مالی است که انسان آن را به اکراه تسلیم کند(غرامت،تاوان، (۲) پس خدا بر آن توانایی دارد که کشته ها را خشک و بی حاصل سازد،و دادن غرامتی را بر ما لازم سازد،از این راه که آبی بر آن از آسمان فرو ریزد که کشتزارها را غرق کند،یا گروهی ملخی را بر سر زراعت فرستد که هیچ چیز از آن باقی نگذارد،یا موشهایی را مأمور کند که تر و خشک آن را از میان ببرند و ما خود را غرامت دیده و زیان کشیده بیابیم،ولی اگر از راه درست بیندیشیم،متوجه خواهیم شد که خسارت تحمیل شدۀ بر ما تصادفی نیست،بلکه به ارادۀ کسی است که هر چه خواهد می کند و هر وقت و به هر گونه که بخواهد به ما روزی می رساند یا روزی را از ما بازمی دارد.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

«بلکه ما ناکامانیم.» بنا بر این روزیهای ما را کسی تقسیم می کند که آفریدگار سبحانه و تعالی است،و چون او زارع است،ناکامی به دست او است،پس چرا باید به او شرک ورزیم یا کافر شویم؟و چون ارادۀ او نافذ است،هیچ مانعی او را از آنچه بخواهد بازنمی دارد،پس چرا باید در بعث و رسیدن به جایی که آفرینشی دوباره پیدا کنیم شک و تردید روا داریم؟آیا همین گونه تفکر ما را به ۱۴/ تصدیق به خدا و پذیرفتن

۱- ۱۲۱) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۱۶.

۲- ۱۲۲) -المنجد،مادۀ غرم.

رسالت او برنمی انگیزد؟ [۶۸-۷۰]

سپس باید به آب بنگریم و مخصوصا به آبی که آن را می آشامیم و زندگی ما و زندگی هر موجود زنده وابستهٔ به آن است توجه کنیم و بدانیم که ما آن را از ابر فرو نفرستاده ایم.

أَ فَرَأَيْتُمُ الْمٰاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ* أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ

«آیا به آبی که می آشامید توجه کرده اید؟*آیا شما آن را از ابر فرو آوردید یا ما فرود آورندهٔ آن بودیم؟» شک نیست که ما نمی توانیم مدّعی فرود آوردن آن شویم،و بزرگترین دلیل بر این آن است که نمی دانیم که چه وقت باران خواهد آمد،و چون آسمان ما را ابرها فرو پوشانند،دخل و تصرفی در فرود آوردن باران و مقدار آن از آنها نداریم،و این حقیقتی است که همگان آن را قبول دارند،ولی بعضی در این جا شبهه ای وارد کرده و گفته اند که:باران نتیجهٔ عوامل و قوانین طبیعی است که از بخار شدن آب اقیانوسها و دریاها و رودخانه ها بر اثر حرارت خورشید آغاز می شود،که پس از گذشتن بخارها در جو و رسیدن به طبقات بالا به صورت ابر درمی آیند،و این عملی است که نظام محض آن را انجام می دهد،و نیازی به فرض وجود اراده ای (آفریدگار)که عمل به سبب آن صورت پذیر شود،ندارد،و این از دشوارترین مشکلات انسان با علم است.

دکتر بوخنر آلمانی می گوید که:چون ما حتی یک نمود را در جهان گسترده،از دورترین نقطهٔ اکتشاف شدهٔ در فضا گرفته تا نزدیکترین جرم به خودمان،منحرف از نظام جهانی نیافته ایم،پس احتیاجی به فرض کردن وجود خدا نداریم.

ولی حقیقت آن است که نبودن انحراف و استثنایی در نظام،یا فراگیر بودن نظام در جهان دلیل بر نبودن خالق نیست،بلکه دلیلی قاطع بر وجود کسی است که این نظام را آفریده و همو خدای آفریدگار بزرگ است،و گرنه چه کسی این نظام را قرار داده و به جریان انداخته است؟و از این گذشته،آیا هر چه در

جهان است پیرو نظام است،یا این که علم نوین این نظام را به اثبات رسانده است، پس خوب است به سخن هایزنبرگ عالم فیزیک گوش فرا دهیم که دربارهٔ نظام ذره و اتوم چنین گفته است:برای ما این امکان وجود ندارد که ۱۴/ به صورت دقیق کمیت حرکتی را که این جسم کوچک ساده انجام می دهد اندازه بگیریم و در عین حال جایگاه آن را در موج مربوط به آن بنا بر مکانیک موجی تعیین کنیم که واضع آن لوئی دوبروی است،چه هر قدر که اندازه گیری جایگاه آن دقیقتر باشد این اندازه در تعدیل اندازهٔ حرکت آن تأثیر می گذارد،و بنا بر آن در تعدیل سرعت ذره به صورتی که دیگر خبر دادن از آن غیر ممکن می شود،و هر چه بیشتر در اندازه گیریها دقت به خرج دهیم،از واقعیت موضوعی دورتر می شویم.

این دربارهٔ اتومی است که بعضی آن را مبدأ نظام در بی نظامی خوانده اند.

و اما در کهکشان که بزرگترین واحد وجودی است،جدیدترین نظریه ها این امر را به اثبات رسانیده است که با وجود موجود بودن نظامی هماهنگ در آنها،فرصت گسترده ای برای آن چیز وجود دارد که ما آن را به نام تصادف می خوانیم. (۱)

پس نظام همه چیز نیست تا آن را پروردگار خودمان محسوب داریم-چه آن علاوه بر این دلیل است بر وجود دانای عزیز و توانایی که آن را مقدّر کرده است، به همان گونه که اثر بر مؤثّر دلیل است-و بنا بر این اراده ای بر بالای نظام وجود دارد که آن را به جریان می اندازد یا،هر وقت که بخواهد که همین خواستن ارادهٔ خدا نام دارد،آن را از جریان باز می دارد،و خدا در هر سنّت و نظامی سوراخی قرار داده است که راهنمای به او است،و همین آب باران گوارا را پروردگارمان،اگر بخواهد،به صورتی درمی آورد که شورتر از نمک باشد و ما نتوانیم آن را بیاشامیم، یا سببی از زندگی را به وسیله ای برای مرگ و هلاک تبدیل می کند.

لَوْ نَشٰاءُ جَعَلْنٰاهُ أُجٰاجاً

«که اگر بخواهیم آن را بسیار شور می سازیم.» پروردگار ما بر این توانایی دارد که در آن حالت که آب در ابر است یا در

ص :۴۶۴

۱- ۱۲۳) -نگرشی نو بر اندیشهٔ اسلامی ترجمهٔ حمید رضا آژیر،از مؤلف،ص ۱۸۸،۱۸۹.

مخازن زیر زمینی قرار دارد به این حالت از شوری درآورد،به گونه ای که قانون تبخیر در جدا کردن آب دریا از املاح آن دیگر کار نکند،یا اساس ترکیب آب را چنان قرار دهد که قایم بر نمک باشد و با تجزیه و شیرین کردن،که اکنون در استخراج آب شیرین از آب شور اقیانوسها به کار می رود،امکان جدا کردن آب شیرین از آن از میان برود،یا این که باریدن باران را قطع کند و مردمان چیزی جز آب بسیار شور دریاها را در اختیار نداشته باشند،ولی بنا بر لطف خود درجهٔ تبخیر شدن آب را متفاوت با درجهٔ تبخیر شدن املاح قرار داده است،به همان که دورهٔ ۱۴/ سقوط باران و همهٔ جوانب زندگی را به صورتی قرار داده است که با خواسته های زندگی ما سازگاری داشته باشد.و آب بسیار شور را آب آشامیدنی ما قرار ندادن او به سبب وجود ناتوانی در مشیّت او نیست،یا بدان سبب که قانون خود را بر او تحمیل کرده است،بلکه به سبب رحمتی است که در حق ما مبذول داشته است، پس این امر در وضع قوانین اساسی تشکیل ابر و آمدن باران تأثیری ندارد و خدا در آینده هر وقت که بخواهد حق بداء دارد و بنا بر آن قانون را تغییر می دهد: يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتٰابِ «خدا آنچه را که خواهد محو می کند یا برقرار نگاه می دارد،و اصل و مادر کتاب در نزد او است». (۱)

دریافت این حقیقت ما را به شناخت آفریدگارمان نزدیک می کند و به تصدیق او و قدرت مطلقه اش برمی انگیزد،و آنچه واجب است این که تصدیق و قبول خدا مسئولیت و برنامهٔ عملی زندگی می شود و ما را ملتزم به اموری سازد که قرآن از آنها به لفظ«شکر»تعبیر کرده است.

فَلَوْ لاٰ تَشْكُرُونَ

«پس چرا سپاسگزاری نمی کنید؟» چه معرفتی که راهنمای به عمل نباشد،فایده ای ندارد،و تصدیقی که شکر و سپاس از مهمترین مضمونها و هدفهای آن نباشد،بی معنی است.و آنچه در این مورد یادآوری آن حایز اهمیت است آن که شکر منحصر به ذکرهای متعارف و

ص :۴۶۵

۱- ۱۲۴) -الرّعد۳۹/.

معهود آن نیست،چه اینها گوشه ای از آن یا رمزی برای آن است،و شکر حقیقی به معنی شناختن صاحب نعمت و یادآور شدن نعمت او است،و تصرف کردن در نعمت بنا بر دستور او،و در نتیجه تسلیم شدن کامل به او.

امام صادق(ع)گفت:«هیچ بنده ای نیست که چون خدا نعمتی به او عنایت کند بداند که این نعمت از جانب او است،مگر این که پیش از سپاسگزاری او از خدا وی را بیامرزد»، (۱) و گفت:«شکر نعمت اجتناب از تمام حرامها است،و کامل کنندهٔ نعمت آن است که شخص بگوید الحمد للّه ربّ العالمین»، (۲) در تفسیر آیهٔ: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ «اگر سپاسگزار من باشید بر آن می افزایم»گفت:«آری،هر کس بر نعمت خدا به ستایش او برخیزد و سپاسگزاری از نعمت او کند،و بداند که این نعمت از او است و نه از جز او(چنین خواهد شد)». (۳)

امام عسکری(ع)گفت:«قدر نعمت را جز آن که سپاسگزار است نمی داند،و بر آن جز کسی که عارف است و خدا را می شناسد سپاسگزاری نمی کند». (۴) و امام زین العابدین(ع)گفت:«حمد خدایی را که اگر معرفت ستایش او را بر نعمتهای پیاپی از آنان دور نگاه داشته بود،و با تصرف کردن در نعمتهای وی به ستایش او برنمی خاستند،و با گسترش روزیشان سپاس او نمی گذاشتند،در آن صورت از حدود انسانیت خارج می شدند و به حد چارپایان نزدیک می شدند،و چنان می بودند که خدا در کتابش در توصیف آنان گفته است:

إِنْ هُمْ إِلاّ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً «آنان نیستند مگر همانند چارپایان و بلکه گمراهتر». (۵)

ص:۴۶۶

۱- ۱۲۵) -اصول کافی،ج ۲،ص ۹۶.

۲- ۱۲۶) -بحار الانوار،ج ۷۱،ص ۴۰.

۳- ۱۲۷) -همان کتاب،ص ۵۳.

۴- ۱۲۸) -بحار الانوار،ج ۷۸،ص ۳۷۸.

۵- ۱۲۹) -صحیفهٔ سجادیّه،دعای نخستین.

آن که در نعمت خدا اسراف کند،یا از آن برای معصیت کردن نیرو به دست آورد،سپاس خدا را نگذاشته است،و از این که خدا فرمان به سپاسگزاری را پس از بیم دادن پنهان تجسم یافتهٔ در قدرت خدا بر مبدل کردن آب شیرین به آب شور و تلخ بیان کرده است،چنان الهام می گیریم که رفتار انسان در آنچه به پروردگارش و به نعمتهای او مربوط می شود،در طبیعت پیرامون او انعکاس پیدا می کند،و بسا می شود که شهری و سرزمینی به سبب ناشکری مردمان آن گرفتار خشکسالی یا کم شدن آبها شود.

[۷۱-۷۲]

و آتش در جای خود نعمتی مهم و اساسی است که در بسیاری از سرچشمه های زندگی ما دخالت قاطع دارد،چه مصدر کارمایه(انرژی)و وسیله ای برای تولید گرما و روشنی و پختن خوراکها است،و در صنعت از عوامل عمده به شمار می رود،ولی قرآن در این سیاق به توجه دادن ما به این نواحی از اهمیت آتش آن اندازه توجه ندارد که به سخن گفتن از آن به اعتبار آیتی از آیات او و نعمتی بزرگ بودن توجه دارد که ناگزیر باید در مقابل آن سپاسگزاری شود.

أَ فَرَأَيْتُمُ النّارَ الَّتِي تُورُونَ

«آیا به آتشی که آن را می افروزید توجه کرده اید؟» چنان که ملاحظه می شود،خدا توجّه ما را به چیزهای خاصی(مینی یاخته و جنین و مرگ و کشاورزی و آب و آتش)جلب می کند،و خصوصیت و تمایز آنها تنها به این نیست که برای انسان از مهمترین و آشکارترین چیزها هستند یا از بزرگترین تجلّیات خدا در آفرینش محسوب می شوند،بلکه از آن روی است که چندان مورد توجه و اهتمام ما قرار نمی گیرند و ما را به تذکره و پند گرفتن برنمی انگیزند، /۱۴ و ما به آنها همچون چیزهای فراوان که به آنها عادت کرده ایم نگاه می کنیم،چه از وقتی که به دنیا آمده ایم با آب و آتش و همانندهای آنها سر و کار داشته ایم،ولی آیا هیچ دربارهٔ نیازمندی خودمان به آنها اندیشیده ایم؟و در این که چرا خدا آنها را فراوان در اختیار ما قرار داده است؟و اگر آنها نباشند چه خواهد شد؟اگر چنین کنیم،ایستار ما نسبت به آنها کاملا عوض خواهد شد...زود باشد

که این گونه چیزها از رازهای زندگی با ما سخن گویند و به ستایش پروردگار بپردازند که آنان را فراوان به وجود آورده و همچون پلی در میان ما و معرفت آفریدگار بزرگ قرار داده است.

أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهٰا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ

«آیا شما درخت آن را به وجود آوردید یا به وجود آورنده ماییم؟» گفتند که آتش از به هم ساییدن درخت بادام تلخ(مرخ)و درخت دیگری به نام عقار پدید می آمد که این کار با زدن و ساییدن یکی از آنها بر دیگری صورت می گرفت،و ظاهرا هر درختی که بسوزد چنین است،پس آیا ما خالق آن آتش بوده ایم یا خدا؟پس چرا به قدرت خدا ایمان نمی آوریم که آتش را در این درختان سبز ذخیره کرده است،و به آن باور نمی کنیم که او توانایی آن را دارد که مردگان را زنده کند؟ مشکل بشر در قضیهٔ بعث آن است که امور را بنا بر قدرت خود مورد مقایسه قرار می دهد،و چون در نفس خود ضعف و عجز احساس می کند،به انکار آخرت می پردازد،ولی اگر به قضیه از طریق ارادهٔ خدا که در جهان متجلی است نگاه کند،بعث را امری آسان تصور خواهد کرد،بسا هست که این اندیشه راز پرسشهای ما را از یکدیگر(آیا شما یا ما)مکشوف سازد،پس اگر فرضا پاسخ آن باشد که ما (بشر)می آفرینیم و زراعت می کنیم و به وجود می آوریم و نازل می کنیم،امکان کافر شدن بعث وجود می داشت،در صورتی که پاسخ شناخته در نزد هر انسان آن است که دیگری جز ما این کار را به انجام می رساند،که در این صورت باید بکوشیم تا آن دیگری را بشناسیم و به او ایمان آوریم و نامهای او را بشناسیم و در نتیجه از واقعیت بعث و نشور آگاه شویم.

[۷۳]

پروردگار ما تنها آتش را نیافرید و درخت آن را به وجود نیاورد،بلکه.

برای آفریدن آن هدفهایی محدود معین کرد.

نَحْنُ جَعَلْنٰاهٰا تَذْکِرَةً

«ما آن را وسیلهٔ یادآوری قرار دادیم.» /۱۴ که مردمان را به یاد پروردگارشان اندازد،از آن روی که این نعمت الاهی

ص :۴۶۸

بزرگی است،به همان گونه که ما را به یاد آتش جهنم می اندازد،پس نخستین و مهمترین هدف آن تزکیه و پاکیزه ساختن نفس انسان است،و در خبری از امام صادق(علیه السّلام)آمده است که:«این آتش شما جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است که هفتاد بار به آب خاموش شده و دوباره افروخته شده است،و اگر جز این می بود آدمی نمی توانست آن را خاموش کند،و او را در قیامت خواهند آورد و چون بر آتش دوزخش نهند و چنان فریاد می زند که هیچ فرشتهٔ مقرّب یا پیامبر مرسلی نیست که از ترس این فریاد تکیه بر سر زانوان پایش می کند». (۱)

اما هدف دیگر آتش بهره برداریهای مادّی مختلف از آن در زندگی است، و کشف شدن منافع آن به توسط انسان در جاهای مختلف زندگی و طریقهٔ به کار بردن آن خواه به صورت مستقیم(زبانه ها و شعله ها)و خواه به صورت غیر مستقیم (و به شکل کارمایه).

وَ مَتٰاعاً لِلْمُقْوِينَ

«و مایهٔ بهره مندی صحرانشینان یا نیازمندان.» گفته اند:مقوی کسی است که در بیابان خشک بی باران زندگی می کند که به آن نیاز فراوان دارد،نه تنها برای گرم شدن و غذا پختن بلکه برای دور کردن جانوران در هنگام شب.

بعضی گفته اند که مقوی به معنی گرسنه است،چنان که شاعری گفته است:

و إنّی لأختار القوی طاوی الحشی

محافظه من أن يقال لئيم

من گرسنگی و تهی بودن شکم را از آن جهت اختیار می کنم،تا از آن در امان بمانم که بگویند لئیم است.

نیز می گویند:أقوی الرجل در آن هنگام که زادی با او همراه نباشد، (۲) و این نزدیکتر است،و شاید قی از آن جهت معنی صحرای بی آب و علف دارد که در

۱- ۱۳۰) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۴.

۲- ۱۳۱) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۲۳.

آن خوراکی وجود ندارد.و در حالت گرسنگی و نبودن زاد،آتش و مخصوصا برای مسافر متاعی بزرگ است.

[۷۴]

و پروردگار ما این درس قرآنی را با دعوت به تسبیح نام او برای رهایی از ۱۴/ آتش و سرنوشت اصحاب شمال و همچون وسیله ای برای نزدیک شدن به رضوان خودش به پایان می رساند.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ

«پس به نام پروردگار بزرگت تسبیحگوی باش.» این دعوت نتیجهٔ طبیعی سخنانی است که در آیات پیش از این به میان آمد،و متمم آنها به حساب می آید،چه آنها ما را به تصدیق کردن به پروردگارمان به ما و شناختن او دعوت کردند که از طریق نعمتهای و آیات تجلی یافتهٔ در آنها صورت پذیر می شود،و ما را به تذکر و پذیرفتن و سپاسگزاری برانگیختند،و این خاتمه برای ما برنامه های عملی لازم برای رسیدن به آن معرفت و تذکر و شکر تجسم یافتهٔ در تنزیه خدا از شریک و از هر کاستی و ناتوانی و محدودیت را برای ما فراهم آورد.

چون ما نسبت به کنه ذات خدا معرفتی نداریم،وسیله ای به سوی او و به تسبیح او جز نامهای نیکوی او که در طبیعت تجلّی یافته و در قرآن از آنها یاد شده است در اختیار نداریم،و برترین ذکرهای تسبیح این قول بنده است:سبحان اللّه، و الحمد للّه،و لا إله إلاّ اللّه،و اللّه أکبر،و او سبحانه و تعالی بزرگ و نام او نیز بزرگ است،و هر چه در معرفت او و آیات و آثار بزرگی او در جهان آفرینش عمیقتر پیش برویم،عظمت او و عظمت نامش بیشتر بر ما مکشوف خواهد شد.

آنچه در این آیات(۵۸-۷۳)بیشتر جلب توجه می کند،یاد کردن آنها از مهمترین نعمتهای فطری و تمدّنی نسبت به انسان است،که مهمترین نعمت فطری آفرینش انسان است که از منی آغاز می شود و ادامه پیدا می کند،و دیگر نعمت باران،و مهمترین آنها از لحاظ پیشرفت تمدن و شهرنشینی که در تاریخ تمدن بشر تأثیر فراوان داشته،اکتشاف کشاورزی و آتش است،و در این شک نیست که

اکتشاف زراعت تأثیری در زمینه های دیگر حیات انسان داشته و مرکز نیازمندیهای اساسی او یعنی تهیهٔ خوراک و ساختن بنا بوده است،و نیز نیازمندیهای کمالی و تجملی همچون آرایش و سایه و بهره مندی از زندگی بهتر،و این به اندازه ای است که آن را اصل و ریشهٔ هر تمدن محسوب داشته اند.

شناختن این حقایق ما را به آن راهنمایی می کند که تمدّنی که اکنون در اختیار ما قرار دارد،چیزی است که خود آن را ساخته و به وجود آورده ایم،در صورتی که آن ساخته خدا و به وجود آمدهٔ از فضل او است،بدان سبب که تمدن مادّی ۱۴/ (انسان+کشاورزی+آب+کارمایه)همه از آفریده های خدا است،و سپس تکمیل آنها نیز جز از طریق ایمان صورت پذیر نخواهد شد که از آن در درس آینده سخن خواهیم گفت.

[سوره الواقعه (۵۶): آیات ۷۵ تا ۹۶]

اشاره

فَلاٰ أُقْسِمُ بِمَوٰاقِعِ اَلنُّجُومِ (۷۵) وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتٰابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لاٰ يَمَسُّهُ إِلاَّ اَلْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۸۰) أَ فَبِهٰذَا اَلْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْ لاٰ إِذٰا بَلَغَتِ اَلْحُلْقُومَ (۸۳) وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لٰكِنْ لاٰ تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْ لاٰ إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهٰا إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۸۷) فَأَمّٰا إِنْ كٰانَ مِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَ رَيْحٰانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ (۸۹) وَ أَمّٰا إِنْ كٰانَ مِنْ أَصْحٰابِ اَلْيَمِينِ (۹۰) فَسَلاٰمٌ لَكَ مِنْ أَصْحٰابِ اَلْيَمِينِ (۹۱) وَ أَمّٰا إِنْ كٰانَ مِنَ اَلْمُكَذِّبِينَ اَلضّٰالِّينَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ (۹۴) إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ حَقُّ اَلْيَقِينِ (۹۵) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ اَلْعَظِيمِ (۹۶)

ص:۴۷۱

معنای واژه ها

۸۱ مدهنون:سستی کنندگان،همچون کسی که در کاری مداهنه کند یعنی نسبت به آن نرمی و سستی نشان دهد،و اصل معنی آن روغن مالی برای نرم کردن جسم و بدن است.

۸۶ مدینین:یعنی در معرض حساب و محاکمه قرار گرفته و برانگیخته شده،و به قولی پرورش یافتگان،از(دان السلطان الرعیه)که به معنی آن است که سلطان امور رعیت و تربیت و پرورش آنان را به عهده گرفت.

همانا این همان حقّ الیقین است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آفرینش و مرگ،و کشاورزی و باران،و همچنین آتش،از آیات تکوینی هدایت کنندهٔ به ایمان آوردن به خدای آفریننده است،و به روز دیگر،امّا آیت تشریعی قرآن است که انعکاسی از دیگر سنتها و واقعیتهای زندگی است که به صورت برنامهٔ فراگیر و کاملی درآمده است،و قرآن بزرگترین آیه و نشانه ای است که خالق برای خلق خود در آن تجلی پیدا کرده است،چه بشر از دیگر آیات خدا در آفرینش جز قرآن سودی به دست نمی آورد که به وسیلهٔ آن حجابهای غفلت و شهوات برداشته شود،و بینش و پندپذیری تکامل پیدا کند،و با خواندن آیات بصیرت بخش آن معرفت و ایمان افزایش یابد.

در آغـاز این ذکر قرآن مـا را با سوگنـد مؤکـد و بزرگی رو به رو می کنـد که بر کرامت قرآن یاد شـده است،و آن در کتابی محفوظ مانده که جز دستهای پاک به آن نمی رسد،و جز از جانب آفرینندهٔ هستی نیامده،و این امری است که ایمان آوردن به آن را بر هر انسان مخلوق واجب می سازد.

سپس آیات اخیر گفتار سوره را از بعث(الواقعه)خلاصه می کنـد،و آغاز آن ۱۴/ زشت شمردن این عمل بشر است که حدیث واقعه را کوچک و سبک می شـمارند،و به چالش آنان با مرگ می پردازند که خدا همهٔ بندگان خویش را مجبور از پذیرفتن آن کرده است،که این مرگ در عین حال دلیل جزا و مسئولیتی است که انسان چنان می پنـدارد که قدرت تحدّی و چالش با آنها را دارد.سـپس آیات از تقسیم شدن مردمان به سه گروه سـخن به میان می آورد،و این که پیوسـتن هر کس به اصحاب و گروه خـود در هنگـام مرگ صـورت اتمـام پیـدا می کنـد،و معلـوم می شود که او از مقربـان است،یـا از اصـحاب الیمین،یـا از اصـحاب شومی و آتش.و این یک حقیقت واقع است،و حق الیقینی است که تکـذیب مکذّبان و گمراهی آنان هیچ تغییری در آن نمی دهـد،همچون هر امر واقعی دیگر که به مجرد انکار منتفی و نابود نمی شود.و برای حتمی بودن وقوع آن همین انـدازه کافی است که وعده ای از پروردگار بزرگ و توانای ما است.

در پایان به تسبیـح فرمان می دهـد،بـدان جهت که راه نجات یافتن از آتش است،و تقرب بیشتر پیـدا کردن به خدا و این که به وسـیلهٔ تسبیـح انسـان بـه گروه مقربـان کـه برتریـن گروه اسـت وابسـتگی پیـدا می کنـد،مگر نـه آن اسـت کـه ایـن وابسـتگی سودمندترین راه برای مقاومت نشان دادن در برابر خوانندگان به شرک و تکذیب کردن وعده های خدا است؟

شرح آیات:

[۷۵-۷۶]

بزرگی خـدا و نامهـای او،هر وقت که انسـان به ملاحظه کردن هستی در پیرامون خویش می پردازد و در این خصوص اندیشـهٔ خود را به کار

ص :۴۷۳

می اندازد،مؤکدتر می شود،بدان سبب که همه اینها از آیات و نشانه های هدایت کنندهٔ به آن حقیقت است،و زمینه ای است که در آن عظمت و اسماء تجلّی پیدا می کند،پس به مدد عظمت آفرینش و حسن و زیبایی آن به نامهای جمالی و زیبای خدا هدایت می شویم و درمی یابیم که او زنده و نیرومند و توانا و زیبا و رحمان است.

با دیدن آنچه در آفریدگان از صفات تحوّل و ناتوانی و سستی و محدودیّت وجود دارد،به آن هدایت می شویم که از صفات جلالی خالق آگاه شویم و بدانیم که او قدّوس و سبحانه و تعالی و واسع است،و شاید همین مفسّر آن باشد که چرا به ستارگان پراکندهٔ در فضای گسترده و بی پایان سوگند یاد کرده است،پس اینها با زیبایی و نظام دقیق و علاقه داشتن به زندگی موجود در زمین گوشه ای از عظمت خالق عزّ و جلّ را برای ما مکشوف می سازند و پروردگار ما افق بشریت را گسترش می دهد و آن را به طرف علم فضا سوق می دهد،ولی این به زمان ما مربوط نمی شود که معارف بشری در این ناحیه از علم پیشرفت فراوان کرده /۱۴ و کارشناسان و محققان بسیار در این رشته از علم پدیدار شده اند،بلکه به چند قرن پیش مربوط می شود،یعنی در زمانی که دانش انسان در مقایسهٔ با آنچه امروز می دانیم بسیار ناچیز به شمار می رفته است،و بلکه اگر اندک دانشی هم وجود داشته با خرافات و اباطیل برخاستهٔ از نادانی آمیخته بوده است.

فَلاَ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ

«پس سوگند یاد نمی کنم به جایگاههای ستارگان.» و نگفت(خود نجوم)،از آن روی که این حقیقت علمی را بیان کند که ستارگان به صورت بی نظم و نااندیشیده در آسمان پراکنده نشده اند،که نادانان با نگاه ظاهری که به آسمان می اندازند چنین تصور می کنند،بلکه همهٔ آنها از نظام دقیق و محکمی پیروی می کنند که هر ستاره جایی را اشغال می کند که در این دستگاه به آن اختصاص دارد،و بدین گونه به صورت نظامی تکامل یافته درمی آید که نقش مطلوب و مناسب را در جهان هستی ایفا می کند.و در آن شک نیست که

این حقیقت شایستهٔ بحث و تحقیق از سوی متخصصان است،چه در آن فواید علمی مهمّی برای انسان وجود دارد،و عظمت خالق و مدبّر آنها که از این راه تجلّی پیدا می کند،بر ایمان و تصدیق و تسبیح او می افزاید.

«و دانشمندان علم نجوم می گویند که:از میان ستارگانی که شمارهٔ آنها بیش از چند بیلیون است(و هر چه علم انسان بیشتر شود این شماره افزایش پیدا می کند)،بعضی از آنها را می توان با چشم بدون چیزی دیگر مشاهده کرد،و بعضی دیگر به وسیلهٔ اسبابهای بزرگ کننده قابل ملاحظه اند،و بعضی چنان است که با افزارها می توان وجود آنها را احساس کرد ولی رؤیت آنها غیر ممکن است،این همه در فلکهای مخصوص قرار دارند،و هیچ احتمالی برای آن وجود ندارد که میدان مغناطیسی ستاره ای به میدان ستارهٔ دیگر نزدیک شود،یا ستاره ای به ستارهٔ دیگر برخورد کند،مگر با آن اندازه از احتمال که امکان برخورد یک کشتی در مدیترانه با یک کشتی در اقیانوس آرام دارد و هر دو در جهتی واحد و با سرعتی واحد در حرکتند که اگر چنین احتمال مستحیل نباشد،بسیار دور است». (۱)

دانشمندان متخصص می گویند که تا کنون نزدیک نیم میلیارد کهکشان اکتشاف کرده اند،و پیوسته کهکشانی را به دنبال کهکشان دیگر اکتشاف می کنند،و آن کس که از امثال این حقایق آگاه است،متوجه عظمت خدا به جایگاههای ستارگان می شود،ولی آن کس که از این امر آگاهی نداشته باشد، قسم خوردن به آن ۱۴/ در نزد وی اهمیتی ندارد.

وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ

«و آن قسمی است که اگر علم داشته باشید،بزرگ است.» پس هر یک گامی که انسان در علم رو به پیش بردارد،عظمت این سوگند آشکارتر و مؤکدتر می شود،و برای عظمت آن همین بس که آن قسمی از جانب خدا به مواقع ستارگان است،و به صورت خلاصه می گوییم که قسم یاد نکردن مستقیم

۱- ۱۳۲) -فی ظلال القرآن،به نقل از کتاب:اللّه و العلم الحدیث،ص ۳۳.

خدا به خود ستارگان به دو امر اساسی بازمی گردد که یکی از آنها:این است که سوگند یاد کردن به چیزی در آن هنگام تحقیق پیدا می کند که عظمت آن در نزد طرف مقابل که سوگند به خاطر او ادا می شود،شناخته باشد،و دیگری آن که:چون در روزگار جاهلیت دربارۀ ستارگان و مواقع آنها اعتقاداتی آمیختۀ با خرافات و شرک داشتند،خدا از آن روی به آنها قسم یاد نکرد که اعتقادات باطل را تقویت نکرده باشد،یا سوگند خدا را بهانه ای برای پذیرفتن خرافات قرار دهند،و امام صادق(علیه السّلام)گفت:«مواقع ستارگان تیرهایی برای شیاطین است،و مشرکان به آنها قسم یاد می کردند،پس خداوند سبحانه و تعالی گفت که:به آنها سوگند یاد نمی کنم»، (۱) و گفت(علیه السّلام):«اهل جاهلیت به آنها سوگند یاد می کردند، پس خدای عزّ و جل گفت:(الآیه). (۲)

شاید در آیه اشاره ای از جانب خدا به مردم باشد که جایز نیست به آنها قسم یاد کنند،چه برآفریده روا نیست که جز به آفریننده قسم یاد کند،و به این امر در روایات تصریح شده است،چنان که امام صادق(علیه السّلام)پس از تلاوت آیه گفت:«گناه کسی که به آن سوگند یاد کند بزرگ است»، (۳) و در این دو آیه دعوت به طرد پندارها و اسطوره ها در ایستار انسان نسبت به نجوم شده که بیش از آنچه سودمند باشد مایۀ زیان برای علم است،و این خود اهتمام اسلام را به علم نشان می دهد،و دعوت جستجوگرانه را به آن،و نه چنان است که بعضی گمان می کنند یا از پیش خود چنین تصوری دارند که آن معارض با علم و تمدن است.

[۷۷-۷۹]

پس از تمهید مقدمۀ یاد شده دربارۀ قسم،وحی به صراحت دربارۀ آن حقیقت /۱۴ بزرگ با ما سخن می گوید که هدف از قسم بزرگ همان بوده است.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

«همانا آن قرآنی گرامی است.»

۱- ۱۳۳) -مجمع البیان،ج ۹،در تفسیر آیه.

۲- ۱۳۴) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۵.

۳- ۱۳۵) -همان جا.

مگر نه این است که پروردگار ما با همۀ جمال و جلال خود در آن متجلّی می شود،و چه کرامتی بالاتر از کتابی است که آیات آن از جمال خالق و زیبایی مخلوق،و از جلال خالق و عظمت آفرینش او پرده برمی دارد؟ گفته اند که:کرم مجمل و خلاصۀ صفات پسندیده است. (1)

قرآن چگونه می تواند کریم نباشد در صورتی که ما را به اخلاق کریمه و آداب نیکو ترغیب می کند،و به عدل و آزادی و فضایل انسانی،به همان گونه که ما را از پلیدیها و پستیها و بدیها و سیئات بازمی دارد؟ چون به خودمان بازگردیم و به آنچه از دوستی خیر و فضیلت در فطرت ما است،خواهیم دانست که قرآن کتاب پروردگار ما است،مگر نه این است که ما را درست به همان چیزهایی می خواند که آنها را دوست می داریم،و بر این اعتقادیم که پروردگارمان آنها را دوست می دارد،پس چگونه به آن می شود کفر ورزید که هر آیه از آن گواهی بر آن است که از جانب خدا نازل شده است.

و سؤالی که پیش می آید چنین است:به چه سبب سیاق به قرآن پرداخته و به این صورت مؤکد از آن سخن گفته است؟ اولا:بدان سبب که درس سابق ما را به آیات هدایت کنندۀ به تصدیق خالق یادآور شد.پس بدیهی بود که پس از آن باید ذکر قرآن به میان آید،زیرا که آن راه رسیدن به شناخت آیات بود،و بینشی برای رؤیت تجلّیات پروردگار.و آن کس که به قرآن راه نیافته باشد،چگونه می تواند به دریافت و فهم حقایق آفرینش دست یابد،و رازهای آن را بگشاید،و به مشاهدۀ غیب آن بپردازد،و از آنجا به سوی معرفت آفرینندۀ خویش عروج کند؟ ثانیا:بدان جهت که تصدیق خالق،و تذکر و شکر و به دنبال آن تسبیح به نام پروردگار بزرگی که درس پیشین به آن دعوت کرد،جز از طریق قرآن صورت اتمام نمی پذیرد، ۱۴/ پس قرآن معراج سابقان است و برنامۀ اصحاب الیمین،و برای

۱- ۱۳۶) -رجوع کنید به مفردات الرّاغب.

هر کس که خواهان ذکر و خواستار شکر و جویندهٔ راه تقوا باشد،شریعتی آسان.می پرسی که چگونه خالق را تصدیق کنی،و چگونه او را به یاد داشته باشی و سپاسگزاری کنی،و چگونه به تسبیح او بپردازی؟این همه با قرآن صورت می گیرد که يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «خدا به وسیله آن هر کس را که پیرو رضایت و خرسندی او باشد،به راههای سلام و آرامش رهبری می کند،و آنان را به اجازه و خواست خود از تاریکیها به روشنی بیرون می آورد و به راه راست راهنماییشان می کند»، (۱) پس تسبیح حقیقی که خدا با گفته اش: فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ «پس به نام پروردگار بزرگتر تسبیحگوی باش» (۲) فرمان داده،در ذکر خلاصه نمی شود،بلکه به نام بزرگ خدا است،و قرآن او بزرگترین نامهای آشکار او است، بلکه بزرگترین نام او(اسم اعظم)در آن است.

رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله)گفت:«هر کس که خدا قرآن را به او عطا کرده باشد،و ببیند که به کسی چیزی برتر از آن عطا شده است،بزرگی را کوچک کرده است و کوچکی را بزرگ»، (۳) و گفت(صلّی اللّه علیه و آله):«برتری قرآن بر سخنان دیگر همچون برتری خدا بر آفریدگان او است» (۴) و گفت:«قرآن میهمانی خدا است،پس از او تا می توانید تعلیم بگیرید،این قرآن ریسمان خدا و نور آشکار کنندهٔ او است،و درمان سودمند،پس آن را بخوانید که در تلاوت آن خدا در برابر هر حرف ده حسنه به شما پاداش می دهد.امّا من نمی گویم که«الم»یک حرف است،بلکه الف است و لام و میم برابر با سی حسنه» (۵) و گفت:«قرآن بر هر چیز برتری دارد جز خدا،پس هر کس به قرآن احترام بگذارد به خدا احترام

۱- (۱۳۷) -المائده۱۶/.

۲- (۱۳۸) -الواقعه۷۴/.

۳- (۱۳۹) -بحار الانوار،ج ۹۲،ص ۱۳.

۴- (۱۴۰) -همان کتاب،ص ۱۹.

۵- (۱۴۱) -همان جا.

گذاشته است،و هر کس به قرآن احترام نگذارد از قدر حرمت خدا کاسته است،و حرمت قرآن بر خدا همچون حرمت فرزند بر پدر او است»، (۱) و گفت:«اگر خواستار زندگی نیک بختان،و مرگ شهیدان،و نجات در روز حسرت،و سایه در روز گرم و سوزان،و راهیابی در روز گمراهی هستید،به تحصیل و آموختن /۱۴ قرآن بپردازید که کلام رحمان است و حرزی از شیطان و افزایش میزان»، (۲) و گفت:«هر کس قرآن را حفظ کند،و حلالش را حلال و حرامش را حرام بداند،خدا او را به بهشت داخل می کند و شفیع دو نفر از خاندانش قرار می دهد که بر همهٔ آنان آتش واجب شده باشد»، (۳) و او(صلّی اللّه علیه و آله)همچون اندرزی به سلمان المحمّدی چنین گفت:«ای سلمان!چون مؤمنی قرآن بخواند،خدا درهای رحمت را بر او می گشاید،و به هر حرفی که از دهان او خارج شود فرشته ای را می آفریند که تا روز قیامت تسبیحگوی او باشد..و بزرگوارترین مردمان در نزد خدا،پس از پیامبران، عالمان اند و سپس حاملان قرآن،چنان از دنیا بیرون می روند که انبیا بیرون رفته اند،و از قبرهای خود با پیامبران در محشر حضور می یابند،و با آنان از صراط می گذرند،و ثوابی همچون انبیا دریافت می کنند،پس خوشا به حال طالب علم و حامل قرآن با این همه کرامت و شرفی که در نزد خدا دارند». (۴)

ولی ما مسلمانان پیوسته از قرآن دوریم،در صورتی که این همه تأکید دربارهٔ آن شده و آن را تجربه کرده ایم،مگر قرآن ما را از تاریکی جاهلیت بیرون نیاورد،و برای ما اساس تمدنی را بنا نهاد که چراغ راهنمای بشریت بوده و پیوسته چنین خواهد بود،پس چرا از آن دوری گزیدیم تا میان ما غریب و بیگانه شد؟ اندیشه های ما به بینشهای آن اشاره ای نمی کند،و رفتار ما از ارزشهای آن الهام نمی گیرد.و خلاصه آن که:کرامت و عزت حاصل از قرآن را از دست دادیم،در

۱- ۱۴۲) -همان جا.

۲- ۱۴۳) -همان جا.

۳- ۱۴۴) -همان جا.

۴- ۱۴۵) -همان کتاب،ص ۸،و برای اطلاع بیشتر به آنجا رجوع کنید.

صورتی که پیوسته ما را به میهمانی و کرامت خود دعوت می کند،ولی ما جز به سعی خود نمی توانیم به آن برسیم،بدان جهت که چنان است که خدا آن را توصیف کرده است:

فِی کِتٰابٍ مَکْنُونٍ

«در کتابی پوشیده و پنهان.» پس ناگزیر باید به آشکار کردن آن بپردازیم که رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله)چنین گفته است، (۱) یا به گفتهٔ امام علی(علیه السّلام)آن را به سخن گفتن برانگیزیم،تا از غیب و نهفتهٔ آن آگاه شویم،چه قرآن علی رغم مشتمل بودن بر بیان هر چیز هرگز سخن نمی گوید،«این قرآن است پس از آن بخواهید تا سخن گوید، ولی هرگز سخن نخواهد گفت، /۱۴ ولی من شما را از آن آگاه می سازم:در آن دانش هر چیز است که پس از این خواهد آمد،و سخن گفتن از هر چیز که گذشته است، و درمان دردتان،و نظم بخشیدن به آنچه در میان شما می گذرد»، (۲) و مقصود امام(علیه السّلام)از«لن ینطق»«هرگز سخن نخواهد گفت»این است که ما هرگز در ظاهر قرآن از روشهای تمدنی زندگی چیزی نخواهیم خواند،و نه از مضامین علمی آن،بلکه این گونه چیزها را از تفکر و تدبر در آیات آن به دست خواهیم آورد که در پوشیده های قرآن کریم و ذکر حکیم را بر روی ما می گشاید و ما را از محتویات و تأویلات واقعی در نواحی مختلف زندگی آگاه خواهد ساخت،و چون عقل به راهنمایی آیات و سنت و علم صحیح عمل کند،کلید قرآن است.

خداوند متعال گفته است: وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ «و تأویل آن را کسی جز خدا نمی داند،و پیشرفتگان در علم می گویند که ما به آن ایمان آوردیم و همهٔ آن از پروردگار ما است،و یادآور نشوند مگر خردمندان»، (۳) و گفت: وَ تِلْکَ الْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ وَ مٰا یَعْقِلُهٰا إِلاَّ الْعٰالِمُونَ «این مثلها را برای مردم می زنیم،و آنها را درنمی یابند مگر

۱- ۱۴۶) -همان جا،ص ۱۳.

۲- ۱۴۷) -همان جا،ص ۲۳ از امیر المؤمنین(ع).

۳- ۱۴۸) -آل عمران/۷.

دانایان»، (۱) و گفت: کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ مُبٰارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیٰاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبٰابِ «کتابی است فرخنده که آن را به تو فرو فرستادیم تا در آیات آن بیندیشند و تدبر کنند و خردمندان آن را به یاد بسپارند و از آن پند گیرند». (۲)

از آن جا که ما به اندیشه های حاضر و آماده عادت کرده ایم،و فرایند تفکر فرایندی مستلزم تلاش و کوشش است،و از آن روی که روشهای ما در فهم قرآن غالبا عقب مانده و نادرست است،در نتیجه از فرهنگ قرآنی که به آن در زندگی فردی و اجتماعی نیازمندیم،دور مانده ایم،و علی رغم نیاز شدیدی که به آن داریم از آن با وجود نیازمندی شدید،عملا سودی به دست نمی آوریم.و چه بسیار حال ما شبیه به حال تشنه ای است که در نزدیکی نهر فرات است و از آن خبر ندارد،یا فقیری که در زیر پای او گنجی بزرگ نهفته است! نباید فراموش کنیم که یکی از معانی«مکنون»محفوظ است و این می رساند که هیچ دست تحریفی به آن نرسیده و هرگز نخواهد رسید،و مشرکان و کافران هرگز نمی توانند نور آن را خاموش کنند.و بعضی از مفسران گفته اند که معنی آن این است که کتاب در نزد خدا محفوظ است،و کتاب در این جا کتابی است که در آسمان است، (۳) ولی /۱۴ چنان به نظر می رسد که آیۀ بعدی این آیه را تفسیر می کند،و بنا بر این مقصود آن است که از ناپاکان مکنون و پوشیده است.

لاٰ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ

«دست بدان نسایند مگر پاک شدگان».

مفسران و فقیهان به پیروی از آیات گفته اند که:بسودن و لمس کردن قرآن جز بر مسلمان پاک روا نیست.و ابو الحسن(علیه السّلام)گفت:«قرآن را نباید شخص ناپاک و جنب لمس کند،و به خط آن دست بزنند یا آن را بر خود آویخته داشته باشد،چه خداوند گفته است:«الآیه»، (۴) و چون از امام صادق(علیه

۱- ۱۴۹) -العنکبوت۴۳/.

۲- ۱۵۰) -بحار الانوار ج ۹۲،ص ۲۹.

۳- ۱۵۱) -القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۲۴.

۴- ۱۵۲) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۶.

السلام)از تعویذ و آویختن آن بر حائض پرسش کردند،گفت:«عیبی ندارد،آن را می خواند و می نویسد و دستش به آن اصابت نمی کند». (۱)

و این تفسیر ظاهر آیه است،و چون در آن بیشتر تدبر کنیم،به این نتیجه می رسیم که طهارت بدنی یک بعد از طهارت و پاکی است و بعد دیگر پاکی روانی است که مهمتر است.

حقایق قرآن را جز پاکان از گناهها و فواحش احساس نمی کنند که از عقده ها و اندیشه های کهنه و تازه وارد دورند،و بندها و فشارها و دیگر ناپاکیها کتاب خدا را از ایشان پوشیده نگاه نمی دارد.و پروردگار ما عزّ و جلّ گفته است:

وَ إِذٰا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنٰا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجٰاباً مَسْتُوراً* وَ جَعَلْنٰا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذٰانِهِمْ وَقْراً وَ إِذٰا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلیٰ أَدْبٰارِهِمْ نُفُوراً «و هنگامی که قرآن می خواندی،میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند پرده ای پوشیده قرار دادیم*و بر دلهای آنان پرده هایی نهادیم که آن را فهم نکنند،و در گوشهاشان سنگینی،و هر گاه در قرآن تنها از پروردگارت یاد می کردی،پشت می کردند و می رمیدند»، (۲) و گفت: أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا «پس چرا در قرآن به تدبر و تفکر نمی پردازند،مگر دلهاشان با قفل بسته شده است؟»، (۳) به همان گونه که فرمان او تعالی به پناه بردن به خدا از شیطان چنین آمده است: فَإِذٰا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰانِ الرَّجِیمِ «پس چون بخواهی قرآن بخوانی،از شیطان رجیم به خدا پناه بر»، (۴) چه آن گونه ای از نجاستهای معنوی است که سبب پوشیده ماندن آیات بر شخص می شود.

امامان راهنما که وحی در خاندان ایشان نزول پیدا کرده،به معانی قرآن داناترند،بدان جهت که آنان آشکارترین مصداق پاکی در این گفتۀ خداوند

۱- ۱۵۳) -همان کتاب،ص.

۲- ۱۵۴) -الإسراء۴۵/ و ۴۶.

۳- ۱۵۵) -محمّد۲۴/.

۴- ۱۵۶) -النحل۹۸/.

متعالنـد: إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «خدا چنان می خواهد که پلیدی را از شـما اهل خانه دور کنـد و شـما را پـاک سـازد به پـاک ساختنی»، (۱) از دقت در تعبیر اسـت که خـدای تعـالی نگفت طـاهرین بلکه گفت «المطهرین» که تأکیدی بر تأویل این آیه بر اهل خانوادهٔ عصمت(علیهم السلام) است که خدا پاک و پاکیزه شان ساخته است،و به همین سبب امیر المؤمنین علیه السلام گفت:«پس قرآنی را که در نزد من است کسی مس نمی کند مگر مطهران و اوصیاء از فرزندان من»، (۲) و شاید مراد از قرآنی که در نزد او است تفسیر و تأویل آن و احادیث نبوی دربارهٔ آن بوده باشد.

و امام صادق(علیه السّلام)گفت:«قرآن برای کسانی که می داننـد نه برای جزایشان،و برای گروهی که آن را چنان که شایسـته است می خواننـد،و آنان کسانی هسـتند که به آن ایمان دارنـد و آن را می شناسـند،و اما بر غیر ایشان سـخت دشوار است و از آنچه قلبهاشان بر آن است دور،و به همین جهت رسول اللّه(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)گفت:«هیچ چیز از قلبهای مردان دورتر از تفسیر قرآن نیست، و در این بـاره همـهٔ مردمـان حیران انـد جز کسـانی که خـدا چنین نخواهـد...تا آنجا که به سؤال کننـده گفت...و از تلاوت قرآن به رأی خود پرهیز کن،چه مردمان در دانسـتن قرآن آن اشتراکی را که در دیگر امور دارند ندارند،و توانای بر آن و تأویل آن جز از مرز و دری که خـدا برای آن قرار داده است نیسـتند،پس این مطلب را خوب فهم کن،اگر خدا بخواهد،و آن را از جای خود طلب کن که ان شاء اللّه آن را خواهی یافت». (۳)

[۸۰-۸۲]

و دست غیر مطهران از مس کردن قرآن بدان جهت کوتاه است که آن کلام خدای پروردگار جهانیان است.

۱- ۱۵۷) -الأحزاب۳۳/.

۲- ۱۵۸) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۶.

۳- ۱۵۹) -بحار الانوار،ج ۹۲،ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

«فرو فرستاده شدۀ از پروردگار جهانیان است».

پروردگـار در آن با نامها و آیات و رسالتها و شـرایع خویش تجلّی پیـدا کرده است،و کتابی با این جلالت شأن بر آن کس که پیروی هوای خویش می کنـد و شـهوتها بر قلب او تسـلط یـافته،محجوب خواهـد مانـد،چه معرفت خـدا معراج قلب به سوی او است،و حضور نفس در جایگـاه اعلای او،پس چگونه ممکن است که آن کس که عقـده های گناهان بر قلب او متراکم شـده است به این مقـام برسـد؟!حاشا به صاحب عرش که آن کسان که سـخت به زمین چسبیـده انـد و از هواهای خویش پیروی می کنند،به چنین مقامی برسـند! أَ فَبِهٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ «آیا دربارۀ این سـخن به مداهنه می پردازید؟» سـخن و کلام بزرگ را بایـد به قوت و عزم گرفت،و در مواجهـۀ بـا فشارهـا بر آن اسـتقامت نشـان داد،و نرمی و مـداهنه دربـارۀ آن نشان دادن،و به فشارها تسـلیم شدن و از آن اعراض کردن،با عظمت قرآن شایستگی ندارد.این معنی از آراء مختلف در تفسیر دهن مفهوم می شود:بعضـی گفته اند که مدهنون به معنی مکذبون است،و بعضـی دیگر معنی آن را منافقون دانسته اند،و بعضی دیگر جمله را چنین معنی کرده اند که:با کافران هم پیمان می شوند،و دیگری گفته است:مدهن کسی است که دربارۀ آنچه خدا حق او قرار داده است تعقـل نمی کنـد،و بعضـی از لغویان گفته انـد که:مـدهنان عزم جزم کردن در قبول قرآن را ترک می گوینـد. (1) و آیت اللّه شـیرازی آنان را سـست اندیشـگان معنی کرده است که زود برای راحت شـدن در مقابل طرف خود نرم می شونـد و ضعف نشـان می دهنـد،و ریشـۀ آن از دهن به معنی روغن است که برای نرم کردن جسـمی و روان کردن حرکتی به کـار می رود، (2) و از آن

ص:484

1- 160) -القرطبی،ج 17،ص 228.

2- 161) -تفسیر تقریب القرآن للاذهان در تفسیر همین آیه.

است گفتهٔ خدای تعالی: إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ* فَلاٰ تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ* وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ* وَ لاٰ تُطِعْ کُلَّ حَلاّٰفٍ مَهِینٍ «و پروردگارت داناتر است به این که چه کس از راه خود به بیراهه افتاده،و راهیافتگان را بهتر می شناسد*پس از تکذیب کنندگان فرمانبرداری مکن*چنان دوست دارند که با ایشان کنار آیی تا ایشان نیز با تو کنار آیند*و از هر کس که بیش از اندازه سوگند یاد می کند و زبون است فرمان مبر». (۱)

از آیه چنان مفهوم می شود که سستی نشان دادن در احکام قرآن به هر صورت و هر سبب روا نیست،چه آن کلام خدا و عملی کردن آن و به حق ملتزم بودن به آن واجب است،و به بهانهٔ فشار چنین کاری را روا داشتن جایز نیست، ۱۴/ چه چالش در برابر فشار نشانهٔ ایمان است،و همچنین برتری دادن به آخرت در برابر مصالح و شهوات دنیا.

پیشینیان،در آن هنگام که در برابر چالشها سستی عزم پیدا کردند و در امر دین سستی نشان دادند،و در مواجهۀ با دشواریها نرم شدند،سقوط پیدا کردند و از میان رفتند.

وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَکُمْ أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ

«و روزیتان را بهانهٔ تکذیب کردن خودتان قرار می دهید؟» آن کس که چنان می پندارد که روزی او از طرف بندگان خدا می رسد و بنا بر این با آنها به مداهنه و سازش عمل می کند،یا آن را از بارانها می داند و به جای آن که به شکر ایجاد کنندهٔ باران بپردازد از ابر طلب باران می کند،دروغ می گوید، چه گاه ممکن است مردم وسیله ای برای روزی باشند،ولی آن که روزی می رساند و صاحب نیروی مستحکم است خدا است،پس مداهنهٔ با ایشان و تکذیب حق برای به دست آوردن لقمه ای نان روا نیست،بلکه از خدا باید بترسند و پرهیزگار باشند،چه اگر او از رسیدن روزی جلوگیرد،هیچ کس نمی تواند این منع را از میان

۱- ۱۶۲) -القلم/۷-۱۰.

بردارد،و اگر رسیدن روزی را روا دارد،احدی قادر بر جلوگیری از آن نخواهد بود.

و از این جا بر ما معلوم می شود که تفاسیر مختلف آیه همه به یک تفسیر بازمی گردد:

آنان به خطا چنان می پنداشتند که رزق ایشان با تکذیب به منظور مداهنه و سازشکاری با مردم فراهم می آید،و شاید همین پندار مورد استشهاد نصوصی است که رزق را بر حسب مورد نزول روایت شده به معنی شکر گرفته اند،چه اهل جاهلیت بر این پندار بودند که ستاره ها سبب باریدن باران می شوند،به همان که اینان تکذیب را سبب روزی رسیدن به خودشان می پنداشتند.

و این تفسیر با سیاقی که هدف آن متمرکز ساختن ایمان در خدای یگانه و تصدیق کردن به این که او آفرینندهٔ روزی دهنده است(آیات ۵۷-۷۴) هماهنگی دارد،مخصوصا با توجه به این گفتهٔ خدا: فَلَوْ لاٰ تَشْكُرُونَ در آیهٔ ۷۰.

امام علی(علیه السّلام)گفت:تجعلون شکرکم أنکم تکذبون(و اضافه کرد که:یعنی اهل جاهلیت)،و هر وقت که باران می بارید می گفتند:باران ستارهٔ (نوء)فلان و فلان بر ما بارید،پس خدا این آیه را فرو فرستاد، (۱) و در تفسیر قرطبی برای تبدیل کلمهٔ رزق به شکر در ۱۴/ معنی کردن آن چنین آمده است:(بدان سبب که شکر کردن در مقابل روزی سبب افزایش آن می شود،و بدین معنی شکر همان رزق است،پس گفته شده است که وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ یعنی شکر روزیتان که اگر از شما پدید آید روزیتان باز خواهد گشت،و شما رزق را تکذیب می کنید یعنی کذب را به جای شکر قرار می دهید،همچون در این گفتهٔ خدای تعالی: وَ مٰا كٰانَ صَلاٰتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلاّٰ مُكٰاءً وَ تَصْدِيَةً «یعنی آنان در خانهٔ خدا نماز نمی گذاردند،بلکه به جای نماز خواندن به سوت زدن و دست زدن می پرداختند.و از این جا معلوم می شود که آنچه از خیر به بندگان می رسد،نباید رسیدهٔ از جانب میانجیها در نظر گرفته شود که معمولا اسباب رسیدن رزقند،بلکه باید آنها را از جانب خدا بدانیم و در مقابل آن، اگر نعمت است،سپاسگزاری کنیم،و اگر نقمت و مکروه است شکیبایی نشان

۱- ۱۶۳) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۷.

دهیم).

و از ابن عباس روایت شده است که گفت:در زمان رسول خدا(صلّی اللّه علیه)بارانی بارید و او گفت:«بعضی از مردم سپاسگزار شدند و بعضی ناسپاس و کافر،چه بعضی گفتند که:این رحمت خدا است،و بعضی دیگر گفتند که نوء (یعنی ستارهٔ)فلان یا فلان راست گفت،و این آیات فرود آمد: فَلاَ أُقْسِمُ بِمَوٰاقِعِ النُّجُومِ... (تا به آنجا رسید که:) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ، (۱) ،یعنی سبب روزیتان را این می دانید که خدا را تکذیب کنید و ستارگان را تصدیق.

[۸۳-۸۷]

قرآن به درمان انحرافی می پردازد که آدمی در آن به شرک می افتد،خواه صریح باشد همچون اعتقاد به انواء و ستارگان،یا غیر آشکار و صریح، همچون طلب روزی و مداهنه ای که از گونه های شرک است،که در آن دربارهٔ حق به معامله و چانه زدن می پردازد و آن را فرو می گذارد و باطل را می پذیرد،یا برای رضای خاطر عوامل داخلی یا خارجی آن را مورد تکذیب قرار می دهد،و این و آن را به قرار دادن او در برابر مرگ یعنی واقعهٔ کوچکی قرار می دهد که از خطرناکترین و دشوارترین و قاطعترین حوادث دنیا است،که در آن هیچ چیز و هیچ کس به درد او نمی خورد،و از آن نظر تأکید بر این دو امر می شود که مداهنهٔ انسان نسبت به حق و تکذیب کردن و شرک ورزیدن او از کفرش به آخرت و به حساب،و اعتمادش بر دیگران برمی خیزد.

فَلَوْ لاٰ إِذٰا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ

«پس چرا در آن هنگام که(جان)به گلوگاه می رسد.» /۱۴ یعنی نفس در هنگام رسیدن اجل،و رسیدن آن به حلقوم کنایه از نزدیکی بیرون رفتن جان از تن است،و این حقیقتی است که هر کس اجلش برسد آن را خواهد دید.اما کسانی در کنار شخص در شرف مرگ نشسته اند،از این امر چیزی ظاهر قیافهٔ آن شخص را نمی بینند که یا این ساق پا را به آن ساق پا مالش می دهد،

۱- ۱۶۴) -تفسیر القرطبی،ج ۱۷،ص ۲۳۰.

یا کف دست خود را می بندد و باز می کند.

وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ

«و شما در این هنگام نگاه می کنید.» با چشمان خودتان به او می نگرید و کاری جز تسلیم شدن به واقع از شما برنمی آید،در حالی که فرستادگان خدا مشغول بیرون آوردن روح از بدن او و در نزدیکی رگ گردن اند.

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لٰكِنْ لاٰ تُبْصِرُونَ

«و ما به او از شما نزدیکتریم،ولی شما نمی بینید.» به همان گونه که کسانی که به مرگ می رسند آن را به یقین درمی یابند و فرستادگان خدا را با چشمان و بصیرتهای خویش می بینند،پروردگارمان از ما می خواهد که از کسانی که پیش از ما رفته اند،پیش از آن که چون خود پند شویم، پند و عبرت بگیریم،و امام علی(علیه السّلام)در تأکید این حقیقت به ما می گوید:

«اگر آنچه مردگان شما دیدند می دیدید،ناشکیبایی می کردید و می ترسیدید،و می شنیدید و فرمان می بردید.امّا آنچه آنان به چشم خویش دیدند بر شما پوشیده است،و زود باشد که پرده فرو افتد!حقیقت را به شما نشان دادند و نخواستید بیایید.سخن به راستی می گویم،آنچه از آن پند گیرند بر شما آشکار بود و عیان؛و از آنچه نباید،بازداشته شدید تا آنجا که بتوان،و پس از فرشتگان کس فرمان خدا را نرساند جز انسان». (۱)

از دقیق بودن عبارت قرآن است که در این جا نمی گوید:و لکن لا تنظرون«نگاه نمی کنید»،بدان سبب که آنچه می خواهد بیان کند کوری بصیرت و بینش است نه کوری بصر و چشم و بس،پس مؤمنان صاحب یقین،در آن حالت که کسی در نزدیکی آنان در شرف بیرون رفتن از دنیا است،ملائکه را به چشم خود نمی بینند،ولی بدون شک مرگ را ادراک می کنند،و به این حق تسلیم می شوند،همچون تسلیم به همهٔ حقایق دیگر،و با قلبهای خودشان حتی ملائکه را

۱- ۱۶۵) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۲۰،ص ۶۲.

هم می بینند.

و در آن هنگام که روح به حلقوم می رسد،انسان به بسیاری از حقایق یقین حاصل می کند که شاید دربارهٔ آنها به مداهنه و دروغپردازی و روزی طلبی و فراموشی از هر چیز افتاده بوده است،و بر آنچه از دست داده است افسوس می خورد، و می بیند که آن واقعیت که اکنون آن را معاینه می کند درست همان چیزی است که در حدیث خدا و رسالت او برای جهانیان آمده بوده است.«و او میان کسانش -خاموش-به چشمش می بیند و به گوشش می شنود،با عقل درست و خرد بر جا می اندیشد که عمرش را در چه تباه کرده،و روزگارش را در چه کار به سر آورده.به یاد مالهایی می افتد که فراهم کرد و ننگریست که از حلال به دست آورد و یا از حرام.از هر جای گرفت که توانست،و حلال آن را از شبهه ها که ندانست.و بال گردن کردن آن مالش در گردن،و هنگام جدایی ترک آن کردن،مانده برای وارثان تا خوش زیند و بهره گیرند از آن...سپس مرگ بیشتر بدو روی آورد و چشم او را چون گوشش از کار باز دارد،و جان از تنش بیرون رود،و مرداری میان کسان خود شود.آنان در کنارش ترسان و از نزدیک شدن به او گریزان». (۱)

بدین گونه خداوند بندگانش را به مرگ مقهور کرده،و با آن به چالش غرور بشر و گمراهی او پرداخته،و به درمان کفرش با جزا برخاسته و گفته است:

فَلَوْ لاٰ إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ

«پس اگر چنان می پندارید که جزای عملتان را به شما نمی دهند.» و به قولی:اگر چنان می کنید که غیر مملوك و آزادید.

تَرْجِعُونَهٰا إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

«اگر راست می گویید،او را بازگردانید.» ولی مرگ چگونه می تواند دلیل جزا باشد؟جواب آن چنین است:این و آن هر دو حق وقوع یابنده و مفروض است،و مرگ همچون جزا و کیفر چیزی است که آدمی از آن هراس دارد و از اعتراف کردن به آن چندان می گریزد که به تکذیب

۱- ۱۶۶) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۰۹،ص ۱۶۱.

آن می پردازد،چنان که در حدیث آمده است که:آن حقی شبیه باطل است،که به سبب عظمت شأن آن در جانهای مردم نزدیک به آن است که هیچ کس به آن تصدیق نکند،ولی آیا مرگ با تکذیب آن منتفی می شود،یا امکان فرار از آن وجود دارد؟ هرگز...خدا روح را می گیرد و برای جزا روانه اش می کند.پس اگر کسی مدّعی داشتن توانایی برای چالش با سنت جزا است،آن را از کسی که گرفته است باز پس گیرد! ۱۴/ [۸۸-۸۹]

در آن هنگام که اجل فرا می رسد،هر باطلی از میان می رود،و تنها آن حق باقی می ماند که رسالت خدا بشارت آن را داده است،و آن در برابر آدمیزاد تجسم پیدا می کند،پس آنچه خدا از آن خبر داده و گفته است که مردمان به سه دسته تقسیم می شوند،دیگر گمان و دروغ یا حتی مجرد ایمان نیست،بلکه آن را تحقق یافته در برابر خویش مشاهده می کند.

فَأَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ

«پس اگر از مقربان بوده باشد.» مقرّبان به خدا به سبب ایمان و اعمالشان.

فَرَوْحٌ

«پس راحتی است.» و آسایش و نیکبختی.

وَ رَیْحانٌ

«و گل و ریحان.» در اخبار آمده است که آن از گلهای بهشت است و ملك الموت مؤمن را در هنگام مرگ به بوییدن آن برمی انگیزد و او سختی جدا شدن مرگ و بیرون رفتن آن را از بدن احساس نمی کند.و مؤمن این دو جزا را در هنگام مرگ خویش دریافت می کند.و امام صادق(علیه السّلام)پس از تلاوت این آیه گفت:«یعنی در قبرش».

وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ

«و بهشت پر نعمت.» «یعنی در آخرت»، (۱) و در آغاز سوره ذکری از نعمتهای سابقین و مقربین

۱- ۱۶۷) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۸.

آمـده است.رسول اللّه(صلّى اللّه عليه و آله و سلّم)گفت:«چون ارادهٔ قبض روح مؤمنى كنـد،مى گويد:اى فرشـتهٔ مرگ.همراه دستيارانت به نزد بنـده ام روانه شويد كه مدت درازى است كه به خاطر من خود را بسيار به رنج انداخته است،پس روح او را نزد من آوريد تا در نزد خود به او آرامش بخشم،پس ملك الموت با چهره اى زيبا و لباسى پاكيزه و بويى خوش بر در خانهٔ او حاضـر مى شـود و از دربـانى اجـازهٔ ورود نمى خواهـد و پرده اى را نمى درد و درى را نمى شـكند،و همراه او پانصـد فرشـته دستيار اويند كه با ايشان ريحان است و حرير /۱۴ سفيد و مشک اذفر،پس مى گويند:

سلام بر تـو اى دوست خـدا،مژده ات مى دهيم كه پروردگـارت به تـو سـلام فرسـتاد در حـالى كه از تو خرسـند است و به تو خشـمگين نيست،و تو را بشـارت بـاد به آسايش و آرامش و گل و ريحان و بهشت نعيم،گفت:و اما روح راحتى از دنيا و بلاى آن است،و امـا ريحـان هر چيز خوشـبو در بهشت،پس آن را بر روى چانـهٔ او مى گـذارد كه بوى آن به روح او مى رسـد،پس پيوسـته در آسـايش است تـا جـان از تنش خارج شود، و آن گاه رضوان خازن بهشت مى آيـد و شـربتى از بهشت را به او مى نوشاند كه در گورش و در قيامت هرگز تشنه نخواهد شد تا آن گاه كه تر و تازه وارد بهشت شود.

پس مى گويـد:اى ملك الموت روح مرا به من بازگردان تا بر بـدنم ثنا گويد و بدنم به روح ثنا گويد،گفت:پس ملك الموت مى گويد:هر يک از شما به ديگرى ثنا گوييد،و آن گاه روح مى گويد:اى جسد،خدا بهترين پاداشت دهد كه در فرمانبردارى از خـدا شـتابان بودى،و بر معاصـى او كنـدى مى نمودى،پس خـدا از جانب من بهترين پاداش جسـد را به تو عطا كنـد،و بر تو سلام باد تا روز قيامت،و جسد نيز به روح مثل اين را مى گويد.

گفت:پس ملـك المـوت بانـگ برميـدارد كه:اى روح پـاكيزه از دنيـا مـؤمن و مرحوم و شـادان بيرون آى،گفت:ملائكه او را دربرگيرند و سختيها از او زايل گردد و آبشخورها براى او آسان گردد و پيوسته زنده ماند.

گفت:خـدا دو صف از فرشـتگان را برمى انگيزد،جز فرشـتگان قـابض روح تـا در دو رديف مقابـل يكـديگر از جـانب خانه تا گورش قرار گيرند و براى وى طلب

آمرزش کنند و شـفیع او باشـند،گفت:پس از آن ملک الموت پیوسته به او آب می نوشاند و آرزوی خیر برای او می کند،و از کرامت و خیر خـدا به او خبر می دهـد،به همـان گونه که مـادری کودک خود را دلخوش می سـازد،و او را بـا روغن و ریحان مالش می دهد،و خود و والدین را فدایی او می شـمارد،گفت:و چون نفس به حلقوم رسـید،دو فرشـتهٔ محافظی که با اویند می گوینـد:ای ملـک الموت!بـا دوست مـا مهربان باش و به او نرمی نما که برادر و همنشـین خوبی برای ما بود و هرگز کاری با ما نکرد که موجب غضب خـدا شود،و چون روح او به صورت درخت خرمـای سـفیدی خارج شود،آن را در ظرف سـفیدی قرار می دهنـد و اطراف آن را با همه گونه گلهای بهشت می پوشاننـد و بر آن می پیچنـد،و نگاهدارندگان ظرف آن را به آسـمان پایین بالا می برند،گفت:پس درهای آسـمان بر روی او گشوده می شود،و دربانان به او می گویند:سلام خدا بر جسدی که در آن جـای داشتی،عمـل صالـح او بر ما می گـذشت و صوت شـیرین قرآن خوانـدن او را می شـنیدیم،گفت:پس درها و دربانان آسمان به سبب فقدان او به گریه می افتند و می گویند:پروردگارا!این بنده ات عمل صالح داشت و ما صوت /۱۴ شیرین قرآن او را می شنیدیم و می گویند:

پروردگارا!به جای او بنده ای را بفرست که به ما همان چیزها را بشـنواند که او می شنواند،و خدا هر چه را که خواهد می کند می کند و زندگی او بدان جا رسد که ملائکه به او خوشامد گویند و برای او شفاعت می کنند،و برای او آمرزش می طلبند، و خداونـد تبارک و تعالی می گویـد:رحمت من به روح او،و ارواح مؤمنان به ملاقات او می آیند بدان گونه که غایبی به دید از غایب شـدهٔ از خودش می رود،پس یکی از ایشان به دیگری می گوید:این روح را به حال رنج سـختی بوده است،و پس از آن که استراحت کرد به نزد او می آیند و از او می پرسـند که فلان و فلان چه کردند،و اگر بگوید که مرد او را به خود واگذارید تا به هوش آیـد،چه گرفتار باشـد پس إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ ،گفت:پس خـدا می گویـد:او را به آن باز گردانید،که از آنش آفریـدم و به آنش بازمی گردانم و بار دیگر از آنش بیرون خواهم آورد، گفت:پس چون تابوت او را بردارند،فرشـتگان نعش او را حمل می کنند و به جلو

ببرند.

و شیاطین در دو صف قرار گرفته از دور نگاه می کنند و بر او دستی و سلطه ای ندارند،پس چون به کنار قبر برسند،بقعه های زمین به سوی او همچون باغهای سبز و هر بقعه از آنها می گوید:خدایا!او را در شکم من جای ده،گفت:

پس او را می آورند و در حفره ای قرار می دهند که خدا برای او مقدر کرده است،و چون در لحد آن قرار گیرد،پدر و مادر و همسر و فرزند و برادرانش در برابر او تجسم پیدا می کنند،گفت:پس به همسرش می گوید:برای چه می گریی؟،و او می گوید:برای این که تو را از دست دادیم،و ما را بی کس گذاشتی،گفت:پس کسی با صورتی زیبا حضور پیدا می کند،و چون از او می پرسد که:کیستی؟ می گوید:من عمل صالح توام،من امروز به فرمان خدا دژ مستحکم و سپر و سلاح توام.

گفت:پس می گوید:به خدای سوگند که اگر می دانستم تو در اینجا هستی به تو می پرداختم و مال و فرزندم مرا نمی فریفت و مغرور نمی کرد،گفت:

پس می گوید:ای ولیّ خدا!بشارت باد تو را به خیر،به خدای سوگند که او صدای کفشهای مردم را که از سر خاک باز می گردند می شنود که پس از فراغت از مراسم دفن خاکها را از دستهای خود زدوده اند و خبر نیافته اند که روح به جسد بازگشته است،گفت:پس زمین به او می گوید:مرحبا ای ولی خدا،آفرین به تو،اطراف تو را نیکو نگاه خواهم داشت و خوابگاهت را سرد،محل درآمدنت را وسعت خواهم داد،و من یا باغی از باغهای بهشت خواهم بود یا گودالی از آتش». (۱)

[۹۰-۹۴]

و چنین است حال انسان در هنگام مرگ و پس از آن،اگر از مقرّبان بوده باشد.

وَ أَمّٰا إِنْ کٰانَ مِنْ أَصْحٰابِ الْیَمِینِ* فَسَلاٰمٌ لَکَ مِنْ أَصْحٰابِ الْیَمِینِ

«و اما اگر از اصحاب یمین بوده باشد*پس سلام بر تو از اصحاب

ص: ۴۹۳

۱- ۱۶۸) -بحار الانوار،ج ۱،ص ۲۰۹،۲۰۷ و در آنجا می توانید باقی روایت را بخوانید.

یمین.» گفته اند که معنی آیه این است که:فرشتگان به او بشارت ایمنی و سلام و عافیت می دهند،و این بزرگترین آرزوی هر انسان است،پس آنان او را مطمئن می سازند که گرفتار غضب و عذابی که به اصحاب المشأمه می رسد نخواهد شد و به او می گویند که:تو در سلام و ایمنی جای داری بدان جهت که از اصحاب الیمینی.

به قولی:یعنی اگر از حال او بپرسی،او سالم است،همچون این گفتهٔ ما:شکر خدا،یعنی اگر از حالم جویا باشی من سپاسگزار خدایم،و همچون این که اگر از کسی جویای حال دوستت شوی،می گوید:چنان که می خواهی در عافیت است،یا می گوید:دعایت می رساند که خوب است،یا:سلام به تو می رساند و در عافیت است.و قرطبی گفت:یعنی در آنان چیزی جز سلامت که دوست داری نمی بینی،پس دربارهٔ ایشان اندیشه ای به خود راه مده،و آنان از عذاب به سلامت رهایی یافتند،و چنان به نظر می رسد که این معنی نزدیکتر به آیه است.

احتمال آن هست که سخن در این جا مربوط به علاقهٔ آنان با رسول(و به میانجیگری او با هر مؤمن تلاوت کنندهٔ قرآن)در دنیا قبل از مرگ بوده باشد.این علاقه و ارتباط دشمنی و تکذیب نیست،چه آنان در دنیا به او تسلیم شدند و در برابر او حالت سلام داشتند،و همچون اصحاب المشأمه نیستند،که تو را،ای رسول خدا، دشمن دارند و فرستادگیت را تکذیب کردند.و در روضه الکافی آمده است که رسول اللّه(ص)به علی(علیه السّلام)گفت:«آنان شیعهٔ تواند فرزندانت از آن ایمنی دارند که به دست ایشان کشته شوند» (۱) و آیه،به دلیل این روایت،این معنی را شامل می شود.

وَ أَمّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضّالِّینَ

«و اما اگر از تکذیب کنندگان

ص:۴۹۴

۱- ۱۶۹) -نور الثقلین،ج ۵،ص ۲۲۹.

گمراه باشد.» کسانی که رسالت و رسول را تکذیب کردند،و منکر بعث شوند،و آمادهٔ دیدار آخرت نماندند، /۱۴ بلکه در بدکاری و گناه اسراف کردند و گمراه شدند.

فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ* وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ

«پس با آب جوشان پذیرایی خواهند شد*و به دوزخ درخواهند آمد.» امام کاظم(علیه السّلام)گفت:«چون کافری بمیرد،هفتاد هزار نفر از نگاهبانان دوزخ جنازهٔ او را تا کنار گورش مشایعت می کنند،و او با حاملان نعش خود سخنی می گوید که جز انس و جن همه چیز آن را می شنود و می گوید:کاش مرا بازگشتی می بود تا از مؤمنان می شدم،و می گوید: ...رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ «پروردگارا!مرا بازگردانید تا شاید به انجام دادن عملی صالح بپردازم»، (۱) پس نگاهبانان دوزخ به او پاسخ می دهند که: كَلاَّ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا «هرگز چنین نخواهد شد و این سخنی است که تو گویندهٔ آنی»، (۲) و فرشته ای به آنان ندا می دهد:اگر به دنیا بازگردانده شود،به آنچه از آن نهی شده بود باز خواهد گشت،پس چون او را به قبر داخل کنند و مردمان از او دور شوند، منکر و نکیر به هولناکترین صورت بر وی وارد می شوند و به او می گویند:

پروردگارت کیست و دینت چیست و پیامبرت چه کس؟پس دچار لکنت زبان می شود و هیچ نمی تواند بگوید،پس ضربه ای از عذاب خدا به او وارد می آورند که هر چیز از آن به هراس می افتد،و بار دیگر می پرسند که:پروردگارت کیست و دینت چیست و پیامبرت چه کس؟و او می گوید:نمی دانم،پس به او می گویند:نه دانستی و نه راه یافتی و نه رستگاری شدی!و سپس دری به سوی آتش بر وی باز می کنند و هدیه ای از آب جوشان جهنم برای او می آورند،و این است گفته خدای جلّ جلاله:«دو آیه». (۳)

۱- ۱۷۰) -المؤمنون۹۹/ و ۱۰۰.

۲- ۱۷۱) -همان آیات.

۳- ۱۷۲) -أمالی شیخ صدوق،ص ۲۳۹.

بودن او از زمرهٔ گمراهـان و مکـذّبان بیان کننـدهٔ آن است که گمراهی او تعمـدی و برخاسـتهٔ از تکـذیب او بود،نه این که بی سببی فراهم آمده باشد یا به سبب نادانی او به حق و غافل ماندن از آن فراهم آمده باشد.

[۹۵-۹۶]

در پایـان سوره پروردگار ما در این باره تأکیـد می کنـد که حقایق یاد شـدهٔ در قرآن که مهمترین آنها حقیقت داشـتن جزا در سرای دیگر است خیال و پنـدار نیست،و تنها برای ترسانـدن از آن یاد نشده،بلکه امری است که وقوع پیدا و پندار نیست،و تنها برای ترسانـدن از آن یاد نشـده،بلکه امری است که وقوع پیـدا خواهد کرد و زود باشد که آدمی با چشم خود آن را در هنگام مرگ ببیند و کشف کند.

إِنَّ هٰذا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ

«این حق است و یقینا وجود پیـدا خواهـد کرد.» چون بیشتر مردم در علم و ایمان به درجهٔ یقین نمی رسـند، /۱۴ این حق را از دست می دهند و به آن کفر می ورزند،در صورتی که برای قلبهای مؤمنان راستین در دنیا تجلّی پیدا می کند،و به همین سـبب در هنگـام یـاد کردن از بهشت چنـان است که گویی روحهـا از جسـدهای ایشان به پرواز درمی آیـد،و در هنگام یاد کردن از آتش از ترس نزدیـک آن است کـه نـابود شونـد،و سـبب آن است که ایشـان نسبت به آخرت نه کافرنـد و نه دچـار شـک و تردید،و با این حق غایب چنان عمل می کنند که.

با هر حق محسوس عمل می کنند،پس آنان با بصیرتهای خویش آن چنان در آنجا حضور دارند که با دیدگان خود در این جا حاضرند.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

«پس بـه نـام پروردگـار بزرگ خـویش تسـبیحگوی باشـد.» و او را از آنچـه مشـرکان و کـافران می گوینـد منزّه و پـاک بدان،همچون توصـیف کردن او به ناتوانی برای بعث و جزا،یا توجیه کردن خطاها و گناههای خویش و متوجه کردن مسئولیت آنهـا به خداونـد سـبحانه و تعـالی به صورتی یـا صورت دیگر،همچون کسانی که دهر را دشـنام می دهنـد و بر زمان عیب می گیرند،در صورتی که دهر و زمان چیزی جز سنت برقرار شدهٔ خدا نیست،که زمان ظرف آن محسوب

ص :۴۹۶

می شود!آنان خود مسئولند،و فرمان رسیده است که در هنگام یاد کرد از گناه به تسبیح خدا بپردازیم بدان گونه که در این گفتهٔ خدای تعالی آمده است: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادىٰ فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ «و صاحب ماهی(یونس پیغمبر)در آن هنگام که خشمگین می رفت،چنان پنداشت که ما را هرگز بر او قدرتی نیست،پس در تاریکی ندا کرد که:پروردگارا!تو منزهی و جز تو خدایی نیست و من از ستمگران بوده ام»، (1) و شاید حکمت این در آن باشد که ما از مسئولیت نگریزیم و لوم و نکوهش را متوجه خداوند سبحانه و تعالی نسازیم و بدین گونه تسبیح گوی او شویم و او را عامل جور و ستم نپنداریم،و در نتیجه به خویشتن خویش بازگردیم و آن را بر عمل صالح برانگیزیم تا به حول و قوت او از اصحاب الیمین شویم،و ما را به منزلگاه مقربان برساند که او شنوندهٔ دعا و اجابت کنندهٔ آن است.

۱- ۱۷۳) -الأنبياء۸۷/.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹